



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

نسخ لہوائیخ

زندگانی امام محمد خیرت باقر العلوم علیہ السلام

تالیف

مؤرخ شیراز محمد عزم بن محمد سلیمان پور

۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ناسخ التواريخ زندگانی امام باقر علیه السلام

نویسنده:

محمد تقی لسان الملك سپهر

ناشر چاپی:

مطبوعات دینی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	ناسخ التواریخ زندگانی امام باقر علیه السلام جلد ۶
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۸	بیان رساله حضرت باقر (علیه السلام) بعد الخیر ونصیحت و موعظت بدو
۲۲	بیان پاره ای نصایح شافیه حضرت باقر (علیه السلام) با جابر بن یزید جعفی علیه الرحمه
۳۲	بیان کلمات حضرت باقر سلام الله علیه در باب احکام سیوف
۳۹	بیان موعظه حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) با جماعت شیعه
۴۳	بیان پاره کلمات حکمت آیات قصار حضرت امام محمد باقر علیه السلام
۷۲	بیان بعضی کلمات حکمت آیات که در کتب متفرقه بحضرت باقر علیه السلام منسوب است
۱۰۲	بیان مواظ و کلمات نصایح آیات حضرت باقر علیه السلام که در طی مکالمات ظاهر شده است
۱۱۵	بیان پاره حکایات حضرت باقر از رسول خدای صلی الله علیه و آله
۱۲۰	حکایت حضرت باقر علیه السلام از رسول خدای صلی الله علیه و آله در بعضی موارد
۱۲۸	حکایت فرمودن حضرت باقر علیه السلام از کیفیت ورود رسول خدای صلی الله علیه و آله وسلم بمدینه
۱۴۵	بیان پاره حکایاتی که از حضرت باقر از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام ماثور است
۱۹۰	بیان بعضی حکایات حضرت باقر علیه السلام که از رسول خدا در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیهما ماثور است
۱۹۴	بیان پاره آداب و اخلاق حسنه است حضرت امیر المؤمنین که از امام محمد باقر صلوات الله علیهما ماثور است
۲۴۸	بیان بعضی حکایات که از حضرت باقر (علیه السلام) در حق بعضی کسان وارد است
۲۸۸	بیان پاره مکالمات حضرت باقر (علیه السلام) با پاره کسان و معاصران عهد همایونش
۲۹۲	بیان پاره حکایات حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی مقامات
۳۰۴	بیان بعضی اخباری که از حضرت باقر (علیه السلام) در فضائل امیر المؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه و آله ماثور است
۳۲۶	بیان بعضی اخبار حضرت باقر (علیه السلام) در جلالت حضرت خدیجه و فاطمه علیهما السلام
۳۳۴	بیان پاره اخباریکه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در باب محشر وارد است
۳۴۸	بیان پاره اخبار حضرت باقر (علیه السلام) در برخی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام

فهرست جزء ششم ناسخ التواریخ دوران حضرت باقر علیه السلام ۳۸۴

درباره مرکز ۳۸۷

مشخصات کتاب

جزء ششم از ناسخ التواریخ زندگانی امام پنجم حضرت باقر العلوم علیه السلام

تالیف

مورخ شهیر دانشمند محترم عباسقلیخان سپهر

به تصحیح و حواشی دانشمند محترم

آقای سید ابراهیم میانجی

از انتشارات:

موسسه مطبوعات دینی قم

تیرماه 1352 شمسی

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زرگس قمی

ص: 1

اشاره

بيان رساله حضرت باقر (عليه السلام) بعد الخير ونصحت و موعظت بدو

در روضه كافي از يزيد بن عبدالله سند بحضرت باقر (عليه السلام) منتهى ميشود كه آن حضرت بسعد الخير مكتوب فرمود :

«بسم الله الرحمن الرحيم، اما بعد، فاني اوصيك بتقوى الله، فان فيها السلامة من التلف والغنيمة في المنقلب، إن الله عز وجل، نفى عن العبد (1) ما عذب عنه عقله، ويجلي بالتقوى عنه عماء وجهله، و بالتقوى نجا نوح ومن معه في السفينة، وصالح ومن معه من الصاعقة، و بالتقوى فاز الصابرون ونجت تلك العصب العصب من المهالك .

ولهم إخوان على تلك الطريقة، يلتمسون تلك الفضيلة، نبدوا طغيانهم من الايراد بالشهوات، لما بلغهم من المثالات (2)، حمدوا ربهم على ما رزقهم، وهو أهل الحمد و ذمنوا أنفسهم على ما فرطوا، وهم أهل الذم

وعلموا أن الله تبارك وتعالى الحليم العليم، إنما غضبه على من لم يقبل منه رضاه وإنما يمنع من لم يقبل منه عطاء، وإنما يضل من لم يقبل منه هداه.

ص: 2

1- يقى بالتقوى عن العبد . روضه ص 52 .

2- بلغهم في الكتاب من المثالات .

ثم أمكن أهل السيئات من التوبة بتبديل الحسنات ، دعا عباده في الكتاب إلى بصوت رفيع لم ينقطع ، ولم يمنع ، دعا عباده . فلعن الله الذين يكتمون ما أنزل الله ، وكتب على نفسه الرحمة ، فسبقت قبل الغضب ، فتمت صدقاً وعدلاً ، فليس يبتدىء العباد بالغضب قبل أن يغضبوه ، وذلك من علم اليقين و علم التقوى .»

بنام خداوند بخشاینده مهربان ، همانا ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری از حضرت باری ، چه سلامت از تلف و هلاکت و غنیمت یافتن در آخرت در آن است.

وازنکات این کلام مبارک این است که چون در کسی تقوی و پرهیزکاری از یزدان تعالی باشد ، بناچار از افعال و اقوال و اطوار و اخلاقی که موجب خسارت و ندامت و هلاکت و سوء عاقبت دنیا و آخرت است اجتناب ، و آنچه متضمن فواید و غنیمت و سودمندی هر دو سرای است ارتکاب جوید ، و سلامت دین و دنیا هر دو در این است .

میفرماید بدور باش گوهر تقوی آنچه را که عقل بنده از آن محجوب است مکشوف فرماید ، و بصیقل تقوی زنگ جهالت از آئینه قلب زدوده ، و چشم بینش و دیده دانش گشوده گردد .

چنانکه نوح علیه السلام و انانکه با آن حضرت ایمان داشتند به نیروی تقوی در کشتی نجات یافتند.

و حضرت صالح و صالحانیکه با وی بودند بقوت تقوی و جنه پرهیز از صاعقه تند و تیز آسمانی برستند.

و بدستیاری پرهیزکاری صابران دین رستگار شدند و این جماعت برگزیدگان قوم و اشراف قبایل یعنی نوح و صالح و آنانکه با ایشان بودند از مهالك و مخاطر بیاسودند.

و مرایشان را بر این طریقت و روش برادرانی هستند که خواستار این فضل و فضیلت میباشند .

و ممکن است مراد از ایشان یعنی از برادران ارباب ایقان از اصحاب رسول خدای و امیرالمؤمنین و فرزندان طاهرینش صلوات الله علیهم و متابعان ایشان تاروز

وباره خرون طغیان را از ورود بمیادین شهوات بتازیانه نقوی بیرون تاختند . چه بر کتاب الهی و آیات عذاب و عقاب و هلاک و دمار عاصیان و طاغیان واقف و مستحضر گشتند ، و نتایج سیئه و مردم بزهکار را بازداشتند، و بیزاری و کناری گرفتند . و خدایرا بر توفیق و اجتناب از کردار ناستوده ستایش کردند ، و خداوند است شایسته حمد و سپاس .

و آنمردم خویشتن را نکوهش کردند و خود مستحق مذمت میباشند، زیرا که ایشان اگر چه در طاعت پروردگار خود مبالغت ورزید. لکن چون آنگونه طاعت و عبادت که در خور پروردگار ایشان است بجای نیاوردند و نتوانستند بجای آورند ، مقصر و مذموم باشند .

و دانسته باشید که غضب خداوند حلیم علیم بر کسی وارد میشود که رضای خدایرا نجوید ، و از کسی منع میفرماید که عطایش را قبول ندارد و گمراه میشود کسیکه هدایت خدا را پذیرا نگردد .

پس از آن بدکاران را بتوبت متمکن گردانید تاسیئات ایشان محو و بحسنات مبدل شود ، بندگان خود را در کتاب خود با صوتی رفیع در مواضع عدیده بتوبت دعوت کرد ، و دعای بندگان خود را منقطع و ممنوع نگردانید.

پس خدای لمن فرماید آنان را که کتمان ما انزل الله نمایند و خداوند بر خود رحمت را واجب گردانید، پس سبقت گرفت رحمت خدای قبل از غضب ، یعنی سبقت گرفت رحمت الهی من حیث الصدور یا من حیث الوقوع قبل از صدور غضب ووصول یافت قبل از وصول غضب ، پس صدقا وعدلاً تمام .

شاید مراد این باشد که رحمت و وقوع آن در موقعش از روی صدق و عدل وراه صواب است ، پس جایز نیست که از رحمت خدای خطا روی نماید ، پس چنان نخواهد بود که خدای بندگان خود را بغضب در سپارد از آن پیش که در پیشگاهش مغضوب گردد، و اینحال بواسطه علم یقین و علم تقوی است .

«وكل أمة قدر فع الله عنهم علم الكتاب حين نبذوه، وولا هم عدو هم حين تولوه.

وكان من نبذهم الكتاب أن أقاموا حروفه، وحرّفوا حدوده، فهم يروونه ولا يراعونه، والجهال يعجبهم حفظهم للرواية، والعلماء يحزنهم تركهم للرعاية.

وكان من نبذهم الكتاب أن ولوه الذين لا يعلمون فأوردوهم الهوى، وأصدروهم إلى الردى، وغيروا عرى الدين، ثم ورثوه في السفه و الصبا، فالأمة يصدرون عن أمر الناس بعد أمر الله تبارك وتعالى، وعليه يردون بشس (1) للظالمين بدلاً.

ولاية الناس بعد ولاية الله وثواب الناس بعد ثواب الله، ورضا الناس بعد رضا الله فأصبحت الأمة كذلك وفيهم المجتهدون في العبادة على تلك الضلالة معجبون مفتونون فعبادتهم فتنة لهم ولمن اقتدى بهم قد كان (2) الوسل ذكرى للعابدين».

و خدا تعالى از هر امتی علم کتاب خود را برداشت گاهی که ایشان کتاب خدای را از دست بگذاشتند و دور افکندند و دشمن دین خود را از روی جهل و ضلالت والی امر کتاب خدای و شریعت رسول رهنمای گردانیدند و چون چنان کردند بوخامت افعال خود دچار، و بقهر و غلبه و سلطنت آن ولایة نابکار که بدست شقاوت خویشان اختیار کردند گرفتار، وابدالدهر براه غوایت رهسپار آمدند.

و از جمله از دست بگذاشتن ایشان کتاب یزدان را این بود که حروف آنرا پبای داشتند و حدودش را تحریف کردند یعنی در صحت قرائت الفاظ و اقتصار بآداب صوریه علم خویش را ظاهر ساختند و حدودش را دیگرگون نمودند.

و بهمان روایت قناعت کردند، و بکار نیستند و ظاهر سازی نمودند از این مردمان جاهل نادان از روایت ایشان و حفظ در ایت ایشان در عجب میشدند و فریفته میگرددیدند لکن آنکسان که عالم ربانی و حافظ الفاظ و معانی و ظواهر و بواطن بودند و مراعات حدود و احکام را چنانکه میشایست میفرمودند از کردار ایشان و عدم مراعات ایشان محزون میشدند، و از آنگونه مردم ریاکار برکنار می نشستند.

ص: 5

1- فبیس .

2- وقد كان في الرسل الروضه ص 53 .

و از جمله دور افکندن و دست بگذاشتن ایشان فرقان یزدان را این بود که آنانکه بحقایق و دقایق و احکام و آیات دانا نبودند با اجرای احکام پرداختند و بیرون از علم صحیح والی آن امر شدند و بهوای نفس خویش کار کردند، و مطیع خیالات و اوهام نارسای خود شدند، لاجرم بهلاک و دمار اخروی گرفتار گردیدند، و این جماعت حلیه دین و لباس بی التباس آئین را دیگرگون نمودند.

پس از آن ائمه ایشان که بتزویر و حیل مختلفه و تدلیس و تلبیس گوناگون آراء مردم را از حق و راه حق بگردانیدند و بر مرکب سلطنت و دولت غیر صحیح بر نشستند، و زمام اختیار بدست آوردند.

یکباره چنان مستولی شدند که خلافت یزدان، را با فرزندان سفیه و اخلاف نادان خود بوراثت بسپردند، چنانکه همیگفتند این نه خلافت است بلکه سلطنت است و چون گوی در دست ما و کودکان ما بچوگان ستم اندر است.

همانا ولایت مردمان بعد از ولایت یزدان و برخورداری از متاع و حطام جهان بعد از تحصیل ثوبات یزدانی و فیوضات آن جهانی، و خواستن رضای مردمان بعد از ادراک رضای الهی است.

یعنی ولایت یزدان، و منوبات خداوند منان، و رضای ایزد سبحان، بر آنجمله مقدم است، باید از نخست در تحصیل این بکوشند، و از آن پس، بقدر میسور و حد وسط بدریافت آن پردازند، و ولایت امیر المؤمنین و اولاد طاهرینش (صلی الله علیه و آله وسلم) را که ولایة الله است بعد از رسول خدا بر آنچه خود برای خود اختیار نمودند برگزینند.

پس امت بر اینحال بامداد کردند یعنی بر آن صورت گمراهی که از علمای گمراه یافتند، و در میان ایشان جماعتی بودند که در عبادت اجتهاد می ورزیدند، لکن کوشش ایشان بر طریق ضلالت بود، و بظلم و فساد خویش بشگفتی بودند، و بآنچه شیطان از بهر ایشان جلوه میداد و افعال ایشان را در انظار ایشان مطبوع میشمرد مفتون

ميشدند ، و آخرت خویش را بر باد میدادند .

پس آن عبادت و کوشش های در پرستش که نمودند چون نه از راه حق و طریق صواب بود ، موجب فتنه فتنه و عقاب ایشان و پیروان ایشان گردید .

همانا وجود فرستادگان یزدانی و افعال و احوال پیغمبران سبحانی برای عبادات و عبادت کاران و پرستندگان خداوند دیان تذکره و آیتی روشن است .

«إن النبي (1) من الأنبياء كان يستكمل الطاعة ، ثم عصى (2) الله تبارك وتعالى في الباب الواحد ، فيخرج (3) به من الجنة وينبذه في بطن الحوت ، ثم لا ينجيه إلا الاعتراف و التوبة .

فاعرف أشباه الأبحار و الرهبان الذين ساروا بكتمان الكتاب و تحريفه ، فما ربحت تجارتهم وما كانوا مهتدين .

ثم أعراف أشباههم من هذه الأمة الذين أقاموا حروف الكتاب ، وحر فواحدوده فهم مع السادة والكثرة (4) ، فاذا تفرقت قادة الأهواء كانوا مع أكثرهم دنياً ، و ذلك مبلغهم من العلم .

لا- يزالون كذلك في طبع و طمع ، فلا- يزال يسمع صوت إبليس على ألسنتهم باطل كثير ، يصبر منهم العلماء على الأذى والتعنيف ، و يعيرون على العلماء بالتكليف .

و العلماء في أنفسهم خائفة إن كتموا النصيحة ، إن رأوا تائها ضالاً لا يهدونه أوميتا لا يحيونه ، فبئس ما يصنعون ، لأن الله أخذ عليهم الميثاق في الكتاب ، أن يأمروا بالمعروف و ما أمروا به ، وأن ينهوا عما نهوا عنه ، وأن يتعاونوا على البر والتقوى ولا- يتعاونوا على الاثم والعدوان .

فالعلماء من الجهال في جهد و جهاد ، إن وعظت ، قالوا : طغت ، وإن علموا

ص: 7

1- ان نبيا من الانبياء . مقصود حضرت يونس على نبينا و آله و عليه السلام است .

2- ثم يعصى الله .

3- فخرج به .

4- والكثرة .

الحق (1) الذی ترکوه، قالوا: خالفت، وإن اعتزلوهم، قالوا: فارقت، وإن قالوا هاتوا برهانکم (2)، قالوا: نافقت».

پیغمبری از پیغمبران در مراتب طاعت و عبادت حضرت احدیث بحد کمال میرفت اما در يك باب و يك مقصد خدا را بفرمان نرفت، یعنی در امر ولایت ائمه هدی سلام الله علیهم و امارت و حکومت مطلقه ایشان تامل ورزید، و در عالم ارواح و روز میثاق توقف جست، لاجرم خدای تعالی او را در شکم ماهی محبوس ساخت، تا بتوبت برفت، و میثاق ولایت را استوار گردانید، آنگاه از شکم ماهی بیرون شد و آدم ابو البشر (علیه السلام) بواسطه این پیغمبر یعنی یونس که بصلبش اندر بود از بیرون شد.

پس اشباه و امثال اخبار و رهبان و تعبد و تزهّد که اوصاف و اخلاق و آیات رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) و حلال و حرام را کتمان و دیگرگون ساختند، نیک باید بدانند و بشناسند، که این کردار و اقوال ایشان که خود را در این سوداگری سودمند خواهند هیچ نفع نرساند، و راه یافته و راه نماینده نشدند.

پس از آن اشباه و امثال آن جماعت رهبان و احبار از این است که حروف قرآن را راست بداشتند، اما حدودش را دیگرسان گردانیدند.

یعنی جماعت پیشینیان و اهم متقدمه که مطالب کتب منزله را که بر قرآن تقدم ظهور داشت بر ظهور پیغمبر و بعضی احکام شامل بود، مکتوم داشتند، و علمای این امت ظواهر حروف را محفوظ لکن حدودش را تغییر و تحریف دادند و بوساوس شیطنی و هواجس نفسانی که معلم و بزرگ ایشان بود اتصال جستند.

و چون آنان که سرهنک لشکر نفس اماره، و پیش آهنگ دنیای فریبنده، و راهنمای بچاه راه غوایت بودند پراکنده شدند این جماعت با بزرگ خود و گمراه نماینده خویش بگذرانیدند.

ص: 8

1- عملوا الحق خ ل .

2- برهانکم علی ما تحدثون .

چه مطلوب ایشان از وی بیشتر حاصل شدی و مقاصد دنیویہ نزد ایشان نیکتر بدست آمدی . و این است مبلغ و مقدار ایشان از علم .

همواره در حالت طمع و طبیعت بر این شیمت میروند و با شیطان اخوت میجویند، همواره آوای شیطان از کلمات و آهنگ ایشان شنیده ، و بیهوده و باطل بسیار از السنه ایشان آشکار .

و علمای ابرار از گفتار ایشان در زحمت و آزار هستند ، و این جماعت علمای خویش را بنکوهش و عیب بر می شمارند تا چرا این مردم را بطاعات و عبادات و عدول و تکلیف مینمایند .

و علمای روزگار از اذیت و خیانت ایشان رنجور هستند ، و در تکلیف خود قاصر میباشند، چه اگر ترک نصیحت و موعظت فرمایند ، جمعی را سرگشته و متحیر بیراه میبینند که او را هدایت نکرده اند، یا دل مردگان ورطه ضلالت و غوایت را می نگرند که با نوار موعظ زنده و از خواب غفلت بیدار نکرده اند ، و کاری نا خوب آورده اند:

چه خدای در کتاب خود برایشان پیمان بر نهاده که بمعروف و بآنچه مأمورند امر ، و از آنچه از آن باز داشته شده اند نهی فرمایند، و بر نیکی و پرهیزکاری معاونت کنند، و برگناه ورزی و عدوان همراهی نکنند .

لاجرم علمای عصر از افعال و اطوار جهال همواره در مشقت و مجاهدت و سعی و اهتمام هستند .

اگر ایشان را بنصایح و موعظ در سپارند در جواب ایشان گویند طغیان کردید و اگر حقی را که آن جماعت متروک داشته اند بایشان باز نمایند و بآن کردار پردازند گویند خلاف نمودید، و اگر از آن مردم جاهل بر کنار شوند گویند جدائی جستی و اگر با ایشان گویند بر آنچه گوئید و حدیث پیش آورید برهانی اقامت کنید میگویند بنفاق رفتی !

«وإن أطاعوهم (1) فهلك جهال فيما لا يعلمون ، اميون فما يتلون، يصدقون بالكتاب عند التعريف، يكذبون به عند التحريف فلا ينكرون، اولئك أشباه الأخبار و الرهبان قادة الهوى ، سادة في الردى .

و آخرون منهم جلوس بين الضلالة والهدى، لا يعرفون إحدى الطائفتين من الأخرى، يقولون ما كان الناس يعرفون هذا ولا يدرون ما هو وصدقوا، تركهم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) على البيضاء ليلها من نهارها ، لم يظهر فيهم بدعة ، ولم يبدل فيهم سنة ، لا خلاف عندهم ولا اختلاف.

فلما غشى الناس ظلمة خطاياهم ، صاروا امامين : داع إلى الله تبارك و تعالی وداع إلى النار .

فعند ذلك نطق الشيطان، فعلا صوته على لسان أوليائه ، و كثر رجله وخيله ، (2) و شارك في الأموال والولد من أشركه، فعمل بالبدعة ، وترك الكتاب و السنة .

و نطق أولياء الله بالحجة ، وأخذوا بالكتاب والحكمة فنفروا من ذلك اليوم أهل الحق وأهل الباطل ، و تخاذل و تهاون أهل الهوى (3) و تعاون أهل الضلالة حتى كانت الجماعة مع فلان و أشباهه .

فاعرف هذا الصنف وصنف آخر ، فأبصرهم رأى العين تحيي (4) و أزمهم حتى ترد أهلك ، فان الخاسرين الذين خسروا أنفسهم وأهليهم يوم القيامة ألا ذلك هو الخسران المبين».

و اگر بمیل و آراء نا مستقیم ایشان اطاعت نماید این جماعت جهال ، که نه بر الفاظ کتاب و نه بر معانی آن علم و آگاهی دارند ، بهلاکت ابدی و ضلالت سرمدی دچار شوند ، این گروه جاهل تصدیق ظواهر الفاظ را می نمایند.

ص: 10

1- و ان الطاعوهم ، قالوا : عصيت الله عز وجل، فهلك روضه ص 54 .

2- خيله و رجله يعنى سواره و پیاده او بسیار گشت .

3- أهل الهدى.

4- نجباء .

لکن چون بشنوند که تفسیری و تحریفی در آن است که باید از عالم آن بشنوند و متابعت نمایند، تکذیب نمایند، و انکار آن تحریف را که مخرب معانی احکام دین مبین است نکنند، این مردم همانند اخبار و رهبان که سرهنگ هوی و پیش آهنگ ردی هستند، یعنی مردمان را براه ضلالت و چاه هلاکت در اندازند.

و جماعتی دیگر هستند از این مردم که ما بین ضلالت و هدی جلوس کرده اند، و این يك را از آن يك تمیز نگذارند، پس نه از آن طبقه، و نه از این طایفه هستند، و ایشان جماعت مستضعفین باشند.

یعنی این قسم سیم را از آدمیان نتوان شمرد، بلکه در شمار مستضعفین هستند، چه بر اینحال عارف هستند اما ندانند چیست، و بر تارك ملت بیضاء که روشن و مبرهن و بیرون از بدعت و تبدیل سنت و خلاف و اختلاف است تصدیق مینمایند.

و چون جهانیان را ظلمت خطایای خودشان فرو گرفت، جمله مردمان بر دو قسم شدند يك قسم مطیع حق و راه حق، و قسم دیگر مخالف و بر طریق باطل سالک شدند، آن قسم بحضرت خدای ورستگاری هر دو سرای دعوت کردند، و آن قسم بطریق هلاک و بوار و دوزخ و نار خواندن گرفتند.

پس در چنین حال شیطان را میدان غوایت بدست افتاد، و صوت وصیت خود را بر السنه دوستان خود رفیع گردانید، مردمان دنیا طلب در شمار خیل او و سپاه او اندر شدند و سوار و پیاده او بسیار گشت، و در مال و فرزند ایشان شریک گردید.

هرکس شریک وی شد و از شر او بخدای پناهنده نشد کار بیدعت آورد و کتاب خدا و سنت مصطفی را از دست بگذاشت.

و آنانکه اولیای یزدان بودند بحجت و برهان سخن کردند، و بکتاب و حکمت چنک در زدند، و از آن روز اهل حق و اهل باطل از هم جدا شدند، و نصرت حق را

متروك، و معاون اهل ضلالت و بعضی اهل هوارا مخذول و تنها گذاشتند، چندانکه هر جماعتی با فلان و اشباه او پیوستند، یعنی جماعتی با اهل حق و طریق ایزد متعال و گروهی با اهل باطل و راه خلال اتصال یافتند.

پس بیاست این صنف را از صنف دیگر بشناسی، و با دیده بینش اهل حق و دانش را دریابی، و از ملازمت ایشان روی برنتابی، تاگاهی که در سرای آخرت با انبیاء عظام، و ائمة فخام و مؤمنین کرام ارتسام گیری.

چه مردمان زیان کار آنان هستند که خویشان و اهالی خود را در روز قیامت دچار خسران ابدی که زبانی روشن و سرمدی است گردانند.

معلوم باد در روضه کافی در روایت محمد بن یحیی در این خبر کلماتی چند بر افزون دارد (1) و محتاج بنگارش نیست، و نیز بعضی این خبر را بحضرت ابی جعفر ثانی (علیه السلام) نسبت داده اند لکن ضعیف است، چه راوی آن ادراک زمان آنحضرت نموده است.

و این سعد الخیر را حضرت باقر (علیه السلام) سعید الخیر می نامید، و از فرزندان عبدالعزیز بن مروان اموی است روزی در حضرت باقر سلام الله علیه در آمد و ناله و گریه برآورد، فرمود ای سعید چه چیزت بگریه در آورده است؟ عرض کرد: چگونه گریستن نیاورم با اینکه از شجره ملعونه در قرآنم، فرمود: تو اموی باشی که از ما اهل بیت هستی، آیا قول خدا را نشنیده باشی که از ابراهیم حکایت میفرماید: « فمن تبعنی فانه منی ».

و نیز در روضه کافی سند بحمزه بن بزیع میرسد که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) بسعد الخیر مرقوم فرمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم أما بعد فقد جاتي كتابك، تذكر فيه معرفة مالا ينبغي تركه، وطاعة من رضی الله رضاه، فقبلت من ذلك لنفسك ما كانت نفسك مرتهنة

ص: 12

1- در صفحه 55 مرقوم است طالبین بانجا مراجعه فرمایند.

لو تركته فعجب (1) أن رضا الله وطاعته ونصيحته لا تقبل ولا توجد ولا تعرف إلا في عباد غرباء أخلاء (2) من الناس ، قد تتخذهم الناس سخرياً لما يرمونهم به من المنكرات ، وكان يقال: لا يكون المؤمن مؤمناً حتى يكون أبغض إلى الناس من جيفة الحمار .

ولولا أن يصيبك من البلاء مثل الذي أصابنا فتجعل فتنة الناس كعذاب الله - وأعيذك بالله وإيانا من ذلك - لقربت على بعد منزلتك

واعلم رحمك الله أنا لا ننال (3) محبة الله إلا ببغض كثير من الناس ، ولا ولايته إلا بمعاداتهم ، وفوت ذلك قليل يسير لدرك من الله لقوم يعلمون .

يا اخي إن الله عز وجل جعل في كل من الرسل بقايا من اهل العلم يدعون من قل إلى الهدى ، يصبرون (4) معهم على الأذى يجيبون داعي الله ، ويدعون إلى الله .

فأبصرهم رحمك الله ، فانهم في منزلة رفيعة وإن أصابتهم في الدنيا وضیعة ، إنهم يحيون بكتاب الله الموتى ، و يبصرون بنور الله من العمى .

كم من قتيل لا بليس قد أحيوه ، وكم من تائه ضال " قد هدوه ، يبذلون دمائهم دون ملكة العباد ، ما أحسن أثرهم على العباد ، وأقبح آثار العباد عليهم» (5).

بنام خداوند بخشاينده مهربان مکتوب تو بمن رسيد خواستار شده

توبه بر آنچه تركش شايسته نيست و اطاعت نمودن بآنكس كه يزدان تعالى رضای او را راضی است معرفت يابی ، تا بآنچه اگر متروك دارى نفس تو مرهون بآن خواهد بود پذيرفتار گردى ، و اگر ترك كنى جای شكفتى است .

زیرا كه رضای خدا و طاعت و نصیحت خدای پذیرفته و موجود و شناخته نمى شود مكر در آن بندگان خدای كه همواره در میان مردم غریب ، و از اطوار و اعمال

ص: 13

1- تعجب .

2- اخلاء : جمع خلو بالكسر بمعنی خالی و منفرد .

3- أنه لا تنال محبة الله .

4- و يصبرون .

5- روضه كافی ص 56 .

ناشایسته مخلوق بی بهره و نصیب ، و از آنگونه مردم بر کنار هستند.

و مردمان نادان عاصی طاغی این بندگان خاص یزدان را بیعضی اوصاف که منکر می‌شمارند ، و چون موافق طبع ناستوده خودشان است. ناپسند می‌خوانند ، منسوب میدارند و ایشان را استهزاء میکنند .

و حال اینکه بزرگان دین، و پیشوایان آئین، از روز نخستین فرموده اند مؤمن را مؤمن نتوان شمرد، مگر اینکه مردمان فاجر نادانش ، او را از خر مرده مبعوض تر شمارند.

یعنی چون نور و ظلمت با هم بینوت دارند و ابزار بافجار موافقت نجویند ، مردمان فاجر نابکار ، با مؤمنان ابرار ، همین مخالفت و مباحثت را دارند ، پس شناسائی مرد مؤمن همان امر که مردم جاهل باغی طاغی با ایشان دشمن باشند ، و ایشان را مبعوض شمارند.

و اگر نه چنان بودی که ترا برسد بلا و آزاد ، مردمان و تحقیر و استهزای ایشان بتو ، مانند آنکه بما میرسد ، و تو عذاب و آزار خلق را چون عذاب خدای بشماری و عذاب خدا برا اختیار نمائی و بواسطه احتراز از زیان مخلوق از خدای روی برتابی.

یعنی باید بر آزار و زیان مخلوق صبر کرد ، و عذاب ایشان را نسبت بعذاب الهی در شمار چیزی نیاورد و بعلت احتراز از ایشان که در این دوره روزگار برگذر در نظر می‌آورد از عذاب مخلد و عقاب مؤید غفلت نکند بلکه مانند ما صبر و شکیبائی فرماید.

آنگاه میفرماید پناه میبرم ترا و خودمان را از اینحال و این کردار، چه اگر چنان کنی و خدایرا بر خلق اختیار نمائی یا اینکه از پیشگاه قرب و عنایت و عظمت و کبریا دوری نزدیک میشوی .

و دانسته باش که خدایت رحمت مینماید که ما بمحبت حضرت احدیث نائل نمیشویم مگر بدشمنی و بغض بیشتر مردمان ، و بولایت خدای برخوردار نمیگردیم مگر بمعادات ایشان .

یعنی چون بیشتر مردمان مخالفت دین یزدان و دشمن فرستادگان و اولیای

خداوند منان هستند، لاجرم دوستی و موالات و ولایت حق جز بیغض و عداوت و مخالفت ایشان، و صبوری بر آزار و اذیت ایشان حاصل نمی شود.

و آنچه بسبب معادات این مردم از دست بیرون شود، و آن منفعتی که بواسطه مخالفت این گروه از کیسه خارج گردد، نظر بآن منافع کثیره باقیه اخرویه بسیار اندک است.

ای برادر بدرستی که خداوند عزوجل در زمان هر پیغمبری و طبقه هر فرستاده ای بقایای از اهل علم مقرر میدارد، یعنی برای هر پیغمبری خلیفه و وصی که حافظ شرع و علم اوست بر جای میگذارد، که مردم گمراه را بشاهراه هدایت دلالت کنند و بنصایح و مواعظ و دلالت ایشان بصیرت یابند، و بر آزار کافران و فاجران و مخالفان صبوری نمایند، داعی خدای را اجابت و جهانیان را بحضرت احدیت دعوت نمایند.

پس دیده بینش برگشای و ایشان را بنظر دانش بشناس، چه این مردم دارای مقامی رفیع و منزلی منیع هستند و اگر در دارد نیا در ظاهر امر در انظار جهال ایشان را پستی در نظر آید، همانا ایشان بکتاب خدای و دعوت باحکام الهی و هدایت و دلالت باو امر و نواهی زنده کنند مردگان وادی جهالت را، و روشن گردانند بنور ایزدی دیدگان قلب تار را.

چه بسیار کسانی باشند که شیطان بوساوس خود ایشان را دچار بحار هلاکت داشته، و این مردم بزرگوار براه علم و هدایت زنده کرده اند ایشانرا.

و چه بسیار سرگشتگان و در افتادگان در بیابان غوایت و ضلالت باشند، که ایشان آنان را در سیل سعادت و رشادت اندر آورند.

چون بندگان خدایا مشرف برهلاک بینند، خون خود را برای حفظ ایشان مبدول و خویشان را مقتول، و آن جماعت را راستگار گردانند.

تا چند نیکوست آثار و نشان ایشان بر بندگان، و قبیح و زشت است آثار عباد، یعنی در عوض احسان و هدایت و دلالت و نصایح ایشان بمخالفت و ظلم و عدوان میروند.

بیان پاره ای نصایح شافیه حضرت باقر (علیه السلام) با جابر بن یزید جعفری علیه الرحمه

در کتاب تحف العقول مسطور است که حضرت ابی جعفر امام محمد باقر صلوات الله وسلامه علیه با جابر بن یزید جعفری فرمود :

«اغتنم من أهل زمانك خمساً: إن حضرت لم تعرف، وإن غبت لم تعتقد، وإن شهدت لم تشاور، وإن قلت لم يقبل قولك، وإن خطبت لم تزوج».

ای جابر از اهل روز کارت پنج چیز را بغنیمت شمار نخست اینکه اگر در محافل و محاضر ایشان حاضر شوی ترا شناسند و اگر از ایشان غایب شوی بتفقد تو بر نیایند، و اگر نزد ایشان حاضر و شاهد باشی با تو در مقام مشورت بر نیایند، و اگر سخنی گوئی سخنت را پذیرفتار نشوند، و اگر از ایشان زوجه خواستار شوی با تو تزویج ننمایند.

کنایت از اینکه چون اقوال و اطوار و افعال و اخلاق ایشان بجمله غیر مستحسن و مخالف امر حق و قانون دین، و گفتار و کردار و اخلاق مؤمنین و با اوصاف ایشان مباین است شرف تو وسعادت تو در این است که ترانشناسند و پژوهش حال تو را نکنند و از تو مشورت نکنند.

چه اگر بکنند بر خلاف آن میروند و آنچه گوئی مطبوع نشمارند و از مخالطت و مزاجت با ایشان جز زیان دین و آخرت نیابی، پس نیکو چنان است که یکباره ترا شناسند، و تو ایشان را شناسی.

« وأوصيك بخمس: إن ظلمت فلا تظلم، وإن خانوك فلا تخن، وإن كذبت فلا تغضب وإن مدحت فلا نفرح، وإن ذهمت فلا تجزع » .

و ترا پنج کار وصیت میگذارم: اگر با تو ستم کردند تو ستم مکن، و اگر با تو خیانت ورزیدند خیانت موزر، و اگر تو را تکذیب نمایند خشمناک مباش، و اگر ترا

ستایش رانند خرم مگرد، و اگر ترا مذمت نمایند جز عناک مباش .

وازلطایف و حکمتهای این کلام حکمت نظام این است که چون امور خویش را بخداوند تفویض نمائی، و بر کردار و گفتار و رفتار اهل روزگار بسازی، خدایت کفایت فرماید، و برحسنت تو بیفزاید، و جزای ایشان را از تو بهتر باز دهد. و نیز تو بصفت ستم رانندن و خیانت ورزیدن متصف نشوی.

واگر مردم نابکار روزگار ترا تکذیب نمایند آن تکذیب عین تصدیق و اگر تصدیق کنند آن تصدیق عین تکذیب، و اگر مدح کنند عین ذم، و اگر ذم نمایند عین مدح است، پس بر مدح ایشان شادان و بر ذم ایشان نالان نشاید بود چنانکه میفرماید:

«فان عرفت (1) من نفسك ما قيل فيك فسقوطك من عين الله جل وعز عند غضبك من الحق أعظم عليك مصيبة مما خفت من سقوطك من أعين الناس، و إن كنت على خلاف ما قيل فيك، فثواب اكتسبته من غير أن يتعب بدنك .

واعلم أنك لا تكون لنا ولياً حتى لو اجتمع عليك أهل مصرك وقالوا إنك رجل سوء، لم يحزنك ذلك ولو قالوا إنك رجل صالح لم يسرك ذلك.

ولكن اعرض نفسك على كتاب الله، فان كنت سالكاً سبيله، زاهداً في تزهيد، راغباً في ترغيبه، خائفاً من تخويفه، فاثبت، وابشر، فانه لا يضرك ما قيل فيك. و إن كنت مبائناً للقرآن، فماذا الذي يغرك من نفسك.

إن المؤمن معنى بمجاهدة نفسه ليغلبها على هواها، فمرة يقيم أودها، و يخالف هواها في محبة الله .

ومرة تصرعه نفسه، فيتبع هواها فينعشه الله فينتعش، و يقبل الله عشرته فيتذكر، و يفرغ إلى التوبة والمخافة فيزداد بصيرة و معرفة لما يزيد (2) من الخوف .

ص: 17

1- و فکر فیما قیل فیك، فان، عرفت تا آخر تحف العقول ص 284.

2- زید فیہ.

وذلك بأن الله يقول: إن الذين اتقوا إذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون .

پس اگر آنچه در حق تو گویند در خویشتن شناسی ، پس سقوط تواز نظر رحمت و عنایت خداوند جل و عز گاهی که از گفتار ایشان خشمناک باشی، مصیبتش از بهر تو بزرگتر از آن بیمناکی تست که در سقوط خودت از چشم مردمان پدید آید. و اگر برخلاف آن بینی که در حق تو گویند، یعنی آن نمایم که درباره تو مذکور میدارند خلاف آن را در حق خود، یا بی پس به توانی باز رسیده ای بدون اینکه تعبی در تن بینی، یعنی از مذمت ایشان مناب شوی و ترا زحمتی نرسیده باشد و تعبی و کلفتی را متحمل نشده باشی .

و تو دانسته باش که ولی و دوست ما نباشی مگر وقتی که اگر تمام اهل شهر تو فراهم شوند و متفق القول بگویند تو مردی بد هستی ، غمناک نگردی ، و اگر بجمله گویند تو مردی نیکو هستی مسرور نشوی.

لکن نفس خود را بر کتاب خدای عرض ، بده پس اگر براه خدائی سالک ، و در آنچه خدایت زاهد خواسته ، زاهد و در آنچه راغب خوانده راغب ، و از آنچه خائف گردانیده خائف باشی، پس ثابت و با بشارت باشی .

یعنی چون نگران شدی که مطیع اوامر و نواهی و احکام الهی هستی، هرچه دیگران در حق تو گویند از آنت زیانت نیست و اگر بینی که مخالف احکام قرآنیزید فیه. پس بچه چیزت از نفس خودت مغرور میگرداند .

مردمان مؤمن در مجاهدت با نفس اماره یکدفعه کژیهای آنرا راست گرداندزید فیه. و در محبت خدای با هوای آن مخالفت نماید.

و گاهی نفس سرکش اماره اش او را بر زمین افکندزید فیه. اما خدای تعالی او را از حال غفلت برگیرد ، و لغزش او را بپذیرد و بحالت تذکر اندر آید، و بتوبت و انابت پناهنده، و بنخوف و بیم یزدانی فزع برد و این خوف و فزع موجب مزید بصیرت و معرفت وی گردد.

و این بسبب این است که خدای تعالی میفرماید آنانکه از شرك و معاصی پرهیز کرده اند و از خدای بترسیده اند چون وسوسه و مکرری از شیطان بایشان برسد یادکنند خدای را و از عقاب او اندیشه نمایند پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را .

یعنی از برکت یاد خدا و ترسیدن از وعید خدا از وسوسه شیطان و دغدغه نفس بدفرجام آسوده مانند .

« یا جابر استکثر لنفسك من الله قليل الرزق تخلصاً إلى الشكر ، واستقل من نفسك كثير الطاعة الله ، ازراءً على النفس ، و تعرضاً للعفو .

و ادفع عن نفسك حاضر الشر بحاضر العلم، واستعمل (1) بخالص العمل، و تحرز في خالص العمل من عظيم الغفلة بشدة التيقظ، واستجلب شدة التيقظ بصدق الخوف .

واحذر خفي التزين بحاضر الحياة وتوق مجازفة الهوى بدلالة العقل ، وقف عند غلبة الهوى باسترشاد العلم، واستبق خالص الأعمال ليوم الجزاء ، وأنزل ساعة القناعة ولول با نفاء الحرص (2) وادفع عظيم الحرص بايثار القناعة .

واستجلب حلاوة الزهادة بقصر الأمل، واقطع أسباب الطمع ببرد اليأس، وسد سبيل العجب بمعرفة النفس ، و تخلص إلى راحة النفس بصحة التفويض .

واطلب راحة البدن باجمام القلب ، و تخلص إلى إجمام القلب بقلة الخطاء و تعرض لرقعة القلب بكثرة الذكر في الخلوات ، واستجلب نور القلب بدوام الحزن، و تحرز من إبليس بالخوف الصادق .

وإياك والرجاء الكاذب، فإنه يوقعك في الخوف الصادق، وتزين الله عز وجل بالصدق في الأعمال ، و تحبب إليه بتعجيل الانتقال .

وإياك والتسويق فإنه بحر يغرق فيه الهلكي ، وإياك والغفلة ففيها تكون

قساوة القلب ، وإياك والتواني فيما لا عذر لك فيه فإليه يلجأ النادمون».

ص: 19

1- حاضر العلم بخالص.

2- ساحة القناعة باتقاء الحرص .

ای جابر رزق اندک را که از خدای بدان مرزوق هستی، بسیار شمار تابسپاس آن نائل توانی شد، یعنی شکر رزق قلیل را نیز بآسانی نتوان از عهده بر آمد تا چه رسد بوفور نعمات الهیه .

و هر چند بسیار بطاعت کوشی، همچنان از خویشتن اندک شمار، تا موجب نکوهش بر نفس و متعرض به عفو یزدان باشد.

و به نیروی علم حاضر، شر حاضر را از خویشتن بگردان یعنی چون میدانی که بعضی ارتکابات و افعال و اقوال موجب حصول شر وارد است بعلم خویش کار کن و خویشتن را از آن گزند بازرها .

و بعمل خالص کار بفرمای و در حصن عمل خالص از غفلت عظیم بشدت تیقظ و بیداری از غفلت پناه جوی، و شدت تیقظ را بدستیاری صدق خوف جلب نمای.

و از وساوس شیطانی و تسویلات و تزیینات او که موجب فریب و غرور است در ایام زندگانی پرهیزدار، و از گزاف و بیهوده لائی هوای نفس بدلالت و راهنمایی عقل خویشتن داری کن .

و چون هوای نفس ناپروا چیره، و راه صلاح را تیره خواهد، بدستیاری استر شاد علم توقف کن و بدنبال هوای نفس اماره پوئیدن مجوی، و عمل خالص را برای روز جزا باقی و ذخیره ساز و حرص و آز را نابود ساز تا بدولت قناعت برخوردار شوی .

و به نیروی ایثار قناعت بلای حرص بزرگ را از خود بگردان، و شیرینی زهدات را بکوتاه ساختن رشته آرزومندی جلب نمای و اسباب طمع را بدشنه یاس و سوهان نومیدی مقطوع دار .

و راه عجب و خویشتن ستودن را باسد سدید نفس شناسی مسدود دار یعنی چون خویشتن را شناختی براه خود ستائی و عجب نمیروی .

و به نیروی تقویض بخدای راحت نفس را بجوی و آسایش آن را در آسودن قلب بطلب، و آسایش قلب را از قلت خطا بخواه، و رقت قلب را از کثرت ذکر

و یاد خدای در خلوات خواستار شو و فروز قلب را بدوام اندوه بدست کن و از گزند شیطان ، بخوف صادق ، یزدان خویشتن را برهان .

و پرهیزگیر از رجاء کاذب چه این کردارت بخوف صادق درافکند ، و در

این کلام مبارك حکمتها و لطافتها بر آنانکه دانش لطیف دارند روشن است .

و خویشتن را در پیشگاه حضرت مهیمن بحلیه صدق وزینت راستی در کردار مزین ساز ، و بتعجیل در انتقال یعنی بشتابندگی در انتقال از معاصی و خطا یا بحضرت واهب العطا یا دوستی جوی باش .

و پرهیز که در امر طاعت و عبادت و تحصیل زاد و نوشه و تعمیر سرای آخرت و تقویم رضای حضرت احدیت کار بتسویف و مسامحت افکنی ، چه این کار و کردار وسهل انگاری دریائی شرر بار است که مالکان وادی غفلت و جهالت را بغرق اندر افکنده ، و قدم از فرق را فرق نگذاشته است.

و پرهیز که از کار خود و کردار خود بغفلت که موجب قساوت است اندر شوی و پرهیز از آنکه در آنچه بآن مأموری و در ترک آن نه معذوری ، توانی و درنگ جوئی و براه انابت و عرض ندامت بوئی که بحضرت کبریایش پناه میبرند آنانکه بر کردار خویش پشیمانی گرفته اند.

«واسترجع سالف الذنوب بشدة الندم وكثرة الاستغفار، وتعرض للرحمة وعفوالله وحسن المراجعة (1) بخالص الدعاء و المناجاة في الظلم، وتخلص إلى عظيم الشكر باستكثار قليل الرزق واستقلال كثير الطاعة ، واستجلب زيادة النعم بعظيم الشكر (2) بخوف زوال النعم. واطلب بقاء العز بابانة (بامائة) الطمع، وادفع ذل الطمع بعز اليأس واستجلب عز الناس (اليأس) ببعد الهمة ، وتزود من الدنيا بقصر الأمل ، وبادر بانتهاز البغية

ص: 21

1- واستغن على حسن المراجعة بخالص الدعاء.

2- والتوسل الى عظيم الشكر بخوف - الخ .

عند إمكان الفرصة ، ولا إمكان كالايام الخالية مع صحة الأبدان .

وإياك والثقة بغير المأمون، فان للشر " ضراوة كضراوة الغداء.

واعلم أنه لا علم كطلب السلامة، ولا سلامة كسلامة القلب ، ولا عقل كمخالفة الهوى ، ولا خوف كخوف حاجز، ولا رجاء كرجاء معين ولا فقر كفقر القلب، ولا غنى كغنى النفس ، ولا قوة كغلبة الهوى ، ولا نور كنور اليقين، ولا يقين كاستصغارك الدنيا، ولا معرفة كمعرفتك بنفسك، ولا نعمة كالعافية، ولا عافية كمساعدة التوفيق ، ولا شرف كبعد الهمة ، ولا زهد كقصر الأمل، ولا كالمنافسة في الدرجات ، ولا عدل كالانصاف ، ولا تعدى كالجور ، ولا جور كمواقفة الهوى، ولا طاعة كأداء الفرائض ، ولا خوف كالحزن ، ولا مصيبة كعدم العقل ، ولا عدم عقل كقلة اليقين ، ولا فلة يقين كفقد الخوف ، ولا فقد خوف كقلة الحزن على فقد الخوف ، ولا مصيبة كاستهانتك بالذنب ورضاك بالحالة التي انت عليها، ولا فضيلة كالجهاد، ولا جهادكم جاهدة الهوى، ولا قوة كرد الغضب ، ولا معصية كحب البقاء ، ولا ذل كذل الطمع.

وإياك والتفريط عند إمكان الفرصة فانه ميدان يجرى لأهله بالخسران» (1)

گناهان بر گذشته را بشدت پشیمانی و کثرت استغفار و بازگشت بیزدان دادار ندارک نمای ، و نکوئی بازگشت بخدای را بدعای خالص مناجات با حضرت پروردگار در دلهای ش بهای تار متعرض رحمت و عفو خدای باش ، و به بسیار شمردن رزق قلیل و اندک شمردن طاعت بسیار ، بشکر عظیم و سپاس بزرگ تخلص و توسل بورز ، و استجلاب فزونی نعمت و بیم زوال نعم را بشکر گذاری بسیار چاره کن .

و بقای عزرا بمیراندن طمع طلب فرمای ، و ذلت طمع را بعزت نومیدی دفع نمای ، و عز نومیدی را به بعد همت بدست آر ، یعنی چون همت خویش را عالی گردانی و حاجت خویش را جز به پیشگاه خالق ، نیفکنی ، بمخلوق بعرض حاجت مبادرت نکنی ، و ایشان را سزاوار قضای حاجت ندانی ، و از ایشان نومید گردی ، و چون مأیوس شدی عزیز میگردی .

ص: 22

و توشه خود را از این دنیا بکوتاه ساختن رشته آرزوی بر گیر .

از نکات و لطایف این کلام مبارک این است که چون سلسله آمال این جهانی را کوتاه داشتی، ولی از حرص و آز و آرزوی در از روی پرداختی، ناچار دلبستگی تو باین جهان گذران اندک میشود، و اوقات عزیز را در تحصیل فلس و بشیز این سرای ناچیز مصروف، و مرکب آرمان را در انجام مقاصد این ویرانه زشت فرجام چندان بهمیز نمیزنی، لاجرم فرصت آن یابی که بتهییه زاد و توشه سرای جاوید پردازی.

و مبادرت جوی که در حال امکان فرصت انتهاز مطلوب و بغیت و مقصود و حاجت را از دست نگذاری، و هیچ امکانی از آن ایام بر گذشته و جوانی باصحت بدن، بهتر نتواند بود .

و پرهیز از آنکه جز با آنکس که امین باشد و ثوق گیری، زیرا که برای

شر ضراوتی و جستن و دوندگی میباشد، مانند دوندگی سگ از پی صید، بی صید، و آکل از پی مآکول.

و دانسته باش که هیچ علمی بجلالت طلب سلامت، و هیچ سلامتی مانند سلامت عقل، و هیچ عقل مانند مخالفت با هوای نفس اماره و هیچ خوفی مانند خوفی که حاجز و حایل میان تو و معاصی گردد، و امیدواری چون امیدیکه معین طاعت باری باشد،

و هیچ فقری چون تهیدستی، و هیچ غنی و توانگری چون توانگری نفس یعنی تکمیل و تصفیه و تقدس و تمول بدولت علم و قناعت و معرفت، و هیچ قوت و نیرومندی مانند غلبه و پیروزی بر هوای نفس که جهاد اکبر است، و هیچ نوری و فروزی چون نوریقین که تمام سعادت ها و رشادتهای هر دو سرای را متضمن است، و هیچ یقینی و علامت ایقانی مانند کوچک شمردن دنیای دون را، و هیچ معرفتی مانند معرفت و شناسائی تو نفس خود را که چون شناختی گوهر سعادت و نجات و فیروزی و حیاة ابدی را دریافتی، و هیچ نعمتی چون عافیت، و هیچ عافیتی مانند مساعدت توفیق

و هیچ شرفی چون همت عالی ، و هیچ زهدی چون کوتاهی رشته آمال ، و هیچ حرصی چون میل نمودن بدرجات دنیویه نیست .

و این کلمه را میتوان بر دو معنی آورد: یکی اینکه هیچ حرفی بدتر از حرص بدرجات اینجهانی نیست، یا اینکه هیچ حرصی مطبوع تر از حرص بمدارج اخرویه نباشد .

و هیچ عدلی چون انصاف ورزیدن ، و هیچ تعدی و از حد گذشتن چون ستم راندن و هیچ جوری چون با هوای نفس بموافقیت رفتن ، و هیچ طاعتی چون فرائضرا بجای آوردن ، و هیچ خوفی چون بر کردار نابهنجار خویشتن خائف گردیدن، و هیچ مصیبتی چون عدم عقل و نبودن خرد که خسران دنیاو آخرت و تهی دستی هر دو سرای را شامل است و هیچ نابخردی چون قلت یقین نیست .

یعنی در آنچه انبیاء و اولیاء و اوصیاء خبر داده اند و کتب سماویه بر آن حاکی و بدلائل خارجیه و امارات عقلیه خردمندان را محل شك و تردید نیست ، و البته باید بر آن جمله بیقین اندر بود .

پس هر کس در اینجمله یا در وجود صانع قلیل الیقین باشد بزبون تر ضعف عقل و خردمندی دچار است چنانکه هر کس در آفتاب تا بنده یقین نکند یا منکر باشد بر ضعف یا عدم بینائی او دلیل است.

و هیچ قلت یقینی چون نداشتن خوف نیست، زیرا که چون بر مجازات

و مکافات و حساب و عقاب روز جزا یقین کامل حاصل شود خائف بیاید بود.

ای عجب که اگر کسی را از محتسب بلدیا کدخدای دیهی اندیشه گزندی رود شب تا بصبح از نهایت بیم در بستر راحت نغنود، اما با هزاران معصیت و جریرت از محتسب آسمان و زمین با آنقدرت و قهاریت کامله ساعتی بیمناک نگذراند ، و این حال از عدم یقین است .

بهره خویشتن از عمر فراموش مکن *** رهگذارت بحساب است نگهدار حسیب

و هیچ مصیبتی مانند خوار شمردن گناهان خودت و خوشنودی تو بر آن حالت معصیت نیست، و هیچ فضیلتی مانند جهاد و هیچ جهادی چون مجاهدت با هوای نفس نیست که جهاد اکبر است.

و هیچ نیرومندی چون بر تافتن خشم و غضب، و هیچ معصیتی چون دوست داشتن بقای در این سرای نکوهیده فرجام که موجب ازدیاد میل و شوق بحطام آن و ظهور معاصی و دوری از محبوب حقیقی و منوبات آنسرای است نیست.

و هیچ ذلتی چون ذلت طمع داشتن که خسارت هر دو سرای را متضمن است نباشد.

چه اول ذلت طمع داشتن از خلق جهان، بی بهره ماندن از ایشان، و و گرد خواری بر دیده انباشتن، و تخم مأیوس ماندن در مرتع امید کاشتن، و از درگاه واهب العطایا روی بر کاشتن، و تهیدست بازگشتن، و رشته خفت و مذلت رشتن، و بمقصود خویشتن انباز ناگشتن، و با ندامت و ملالت و ملامت همراز گشتن است.

و پرهیزدار که در حال امکان و فرصت بتفریط و تقصیر و غفلت بگذرانی چه این میدانی است که اهلش را دچار خسران میگرداند.

بیان کلمات حضرت باقر سلام الله علیه در باب احکام سیوف

در کتاب تحف العقول منقول است که مردی از شیعیان حضرت باقر (علیه السلام) از حروب امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه سؤال نمود در جواب او فرمود:

«بعث الله محمداً بخمسة أسیاف ثلاثة منهم شاهرة لا- تغمد حتى تضع الحرب أوزارها، و لم (لن) تضع الحرب أوزارها حتى تطلع الشمس من مغربها (1) آمن الناس كلهم في ذلك اليوم، فيومئذ لا- ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً وسيف ملفوف (مكفوف) وسيف منها مغمود سله إلى غيرنا و حكمه إلينا» .

خداوند تعالی محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را با پنج گونه شمشیر و کار فرمودن بآن مبعوث گردانید: سه شمشیر از آن پنج شمشیر همواره بیرون کشیده است، و بغلاف اندر نرود، تا هنگامی که کار زار از کار گذاری بایستد، و هرگز کار زار خود را فرونگذارد، تاگاهی که آفتاب از جانب غروب گاه خود طلوع نماید؛ یعنی تا پایان زمان بر این منوال میگذرد، و چون آفتاب از مغرب خود طلوع کند تمامت مردمان در این روز ایمان خواهند آورد.

لکن هر نفسی که از آن پیش ایمان نیاورده تا در ایمان خود کسب خیر و ثوابی نکرده باشد، از آن ایمان در آن روز که از روی خوف و هراس و دیدار آن چیزها که منکر آن بوده آورده سودمند نشود، و دیگر شمشیری در هم پیچیده، و دیگر شمشیری است که بخلاف اندر است و کشیدن آن بدیگران حوالت و حکمش با ماست .

«فأما السیوف الثلاثة الشاهرة .

فسیف علی مشرکي العرب قال الله عز وجل فاقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم

ص: 26

1- فاذا طلعت الشمس من مغربها، آمن - الخ .

وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد (1) فان تابوا - اى آمنوا - و أقاموا الصلوة و أنوا الزكوة فاخوانكم في الدين (2) هؤلاء لا يقبل منهم إلا القتل أو الدخول في الاسلام ، و أموالهم فيء ، و ندار يهيم سبى ماسن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فانه (سبى و) عفا و قبل الفداء .

و السيف الثانى على أهل الذمة قال الله سبحانه : و قولوا للناس حسنا (3) نزلت هذه الآية فى أهل الذمة و نسخها قوله : قاتلوا الذين لا يؤمنون بالله ولا باليوم الآخر ولا يحرمون ما حرم الله و رسوله ولا يدنون دين الحق من الذين أوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون (4).

فمن كان منهم فى دار الاسلام فلن يقبل منهم الجزية أو القتل ، و مالهم فيء و ذرار يهيم سبى ، فاذا قبلوا الجزية على أنفسهم حرم علينا سبيهم ، و حرمت أموالهم و حكمت لنا منا كحتهم .

و من كان منهم فى دار الحرب حل لنا سبيهم و أموالهم ، ولم تحل لنا

منا كحتهم ، ولم يقبل منهم الأدخول دار الاسلام و الجزية أو القتل .

و السيف الثالث على مشركي العجم ، كالترك و الديلم و الخزر ، قال الله عز وجل فى أول السورة التي يذكر فيها الذين كفروا فقص قصتهم ثم قال : فضرب الرقاب حتى اذا أثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد واما فداء حتى تضع الحرب أوزارها (5) فاما قوله تبارك و تعالى : فاما مناً بعد يعنى بعد السبى منهم ، واما فداء يعنى المفاداة بينهم و بين اهل الاسلام .

فهؤلاء لن يقبل منهم إلا القتل أو الدخول فى الاسلام ، ولا يحل لنا نكاحهم ماداموا

ص: 27

- 1- سورة توبه آيه 5 .
- 2- سورة توبه آيه 11 .
- 3- سورة بقره آيه 83 .
- 4- سورة توبه آيه 30 .
- 5- سورة قتال (محمد) آيه 4 .

اما آن سه سه شمشیر کشیده که شأنش این است که همواره بر خون اعدای دین اسلام و مخالفین شرع خیر الانام کشیده و آبدار و شاهر و خون بار باشد .

یکی شمشیری است که بر مشرکان عرب شاهر و قاهر است ، قاهر است ، خداوند جل و عز میفرماید بکشید مشرکین را که با ایشان پیمان استوار نداشته اید، یا ایشان بر پیمان خویشتن باشما پائیدن نیاورده اند تا هر کجا در یابید آنان را در حل و حرم و در اشهر حرم و یا جز آن .

این آیه شریفه ناسخ هر آیتی است که در باره صلح وارد شده است بگیریید ایشان را باسیری ، و باز دارید ایشان را از زمین حرم ، و و منع نمائید ایشان را از تصرف در بلاد اسلام، یا حبس کنید ایشان را نزد خودتان بقید واسر ، و بنشینید برای قتل و اسیر ساختن ایشان در هر گذرگاهی ، پس اگر بازگردند از شرك بایمان و بیای دارند نماز را ، و بدهند زکاة اموال خود را، دست بدارید از ایشان تا بهر کجا که خواهند بروند .

و میفرماید پس ایشان در اینحال برادران دینی شما هستند ، و از ایشان جزفتل و یا دخول در دین اسلام پذیرفته نیست .

و اگر بحال شرك باقی بمانند اموال ایشان بهره مسلمانان ، و غنیمت ایشان و ذراری ایشان اسیر اهل اسلام خواهد بود، بر آن طریق که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) سنت ساخته ، چه آن حضرت اسیر میگردانید و عفو میفرمود و قبول فداء می نمود .

و شمشیر ثانی بر اهل ذمه قاهر و شاهر است ، خداوند تعالی میفرماید : و بگوئید با عامه مردمان با گفتاری نیکو، یعنی با خلق نیکویی کنید ، و خوب و خوش تکلم نمائید .

میفرماید این آیه شریفه در باره اهل ذمه نازل شده است ، لکن این آیه مبارکه ناسخ آن است که میفرماید: ای مؤمنان کار زار کنید ، و بکشید آن کسان را

که ایمان ندارند بخدای ، یعنی جماعت یهود که به تشبیه و نصاری که به تثلیث إله معتقدند .

این دلیل است که هیچ کافری بخدا عارف نیست ، و اقرار ایشان فقط

بلسان است .

و نمی گروند بروز قیامت، یعنی چنانکه شاید باحوال آن و عوالم بهشت و معاد جسمانی قائل نیستند ، و حرام نمیدانند آنچه را که خدای و رسولش در کتاب و سنت حرام فرموده است ، و نمیپذیرند دین حق را که اسلام و ناسخ جمله ادیان است از آنان که داده شده است بایشان کتاب .

یعنی آن طوایف و اهمی که تورات و انجیل را بایشان عطا کرده ایم ، و بمفاد آن نرفته اند ، با این جماعت که اهل کتاب هستند و بحکم آن نمیروند ، مقاتله کنید تا وقتیکه جزیه خویش را همه ساله بمسلمانان بدهند با دست خود ، نه اینکه نایب یا وکیلی در ادای جزیه معین نمایند ، برای اینکه موجب خواری و ذلت ایشان گردد ، چه قانون شرع بر این است که جزیه بدست خود بدهند ، و نشینند تا گاهی که تسلیم جز به را نمایند ، یا جزیه از ایشان بگیرید و مشتی برگردن ایشان فرو کوبید .

پس هر کس از این مردم در دار الاسلام باشد بغیر از جزیه یا کشتن از ایشان پذیرفته نیست ، و مال ایشان غنیمت است ، و ذراری ایشان اسیر ، اما چون قبول جزیه کردند اسیر گردانیدن ایشان و بردن مال ایشان بر ما حرام است ، و از ایشان زن بنکاح آوردن حلال.

و آنانکه از ایشان در دار الحرب یعنی معین دشمنان ما در کارزار باشند ، بحکومت شرع اسلام، اسیر ساختن ایشان ، و مال ایشان ، برای ما حلال ، و مناکحت ایشان بر ما حرام است ، و هیچ چیز از ایشان پذیرفته نمیشود مگر در آمدن در دار الاسلام و ادای جزیه ، یا کشته شدن ایشان

و شمشیر سوم آن است که همواره برای مشرکین عجم مثل ترك و دیلم

و خزر شاه و کار فرمای است، خداوند جل و عز در اول سورة الذین کفروا میفرماید، یعنی در سورة قتال ، و از داستان ایشان حکایت میکند بعد از آن میفرماید :

پس بزنید گردن کافران را تا گاهی که بسر حدتخانت و غلظت رسانید در کثرت قتل ایشان و بعد از اسیر گردانیدن اسیران استوار گردانید بند را بر دست و پای ایشان تا نتوانند فرار نمایند آنگاه یا منت نهدید برایشان بعد از سخت کردن بند ایشان آزاد کردن ایشان را بدون خواستن عوض ، یافدا بگیریید از ایشان تا هنگامی که فرو نهد حرب اسلحه حرب را .

یعنی جنگجویان اسلحه و آلات حرب را که بدون آن توان بجنگ اندر شد از دست بگذارند، و برجای نماند مگر مسلمی یا مسالمی .

«و أما السیف المملوف ، فسيف على أهل البغى و التأويل ، قال الله : وإن طائفتان من المؤمنین اقتتلوا فأصلحوا بينهما صلحاً فان بغت إحد بهما على الأخرى فقاتلوا التي تبغى حتى نفىء إلى أمر الله (1)».

فلما نزلت هذه الآية قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) : إن منكم من يقاتل بعدى على التأويل كما قاتلت على التنزيل ، فسئل النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) من هو ؟ فقال : خاصف النعل ، یعنی أمير المؤمنین (علیه السلام).

وقال عمار بن ياسر : قاتلت بهذه الراية مع رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) (2) وهذه الرابعة والله لو ضر بونا حتى يبلغوا هذا السعفات من هجر لعلمنا أنا على الحق وأنهم على الباطل و كانت السيرة فيهم من أمير المؤمنین (علیه السلام) ، مثل ما كان من رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) في أهل مكة يوم فتحها .

فانه له لم يسب لهم ذرية وقال: (3) لا تدفقوا على جريح ، ولا تتبعوا مدبرا ،

ص: 30

1- سورة حجرات آیه 9 .

2- ثلاثاً ، وهذه - الخ یعنی روز پدر و روز احد و روز حنین .

3- در اینجا تقریباً از متن حدیث در حدود یکطر از قلم ناسخ افتاده و در ترجمه ثبت است ، صحیحش چنین است : من أغلق بابه فهو آمن ، و من ألقى سلاحه فهو آمن ، وكذلك قال امیر المؤمنین (علیه السلام) يوم البصرة ، نادى فيهم : لا تسبوا لهم ذرية ولا تدفقوا - الخ .

ومن أغلق بابهُ فهو آمن ، و من ألقى سلاحه فهو آمن .

و السيف المغمود ، فالسيف الذي يقام به القصاص ، قال الله عز وجل : النفس بالنفس والعين بالعين (1) فسله الى أولياء المقتول ، و حكمه إلينا.

فهذه السيوف التي بعث الله بها محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) ، فمن جحد بها أو جحد واحداً منها أو شيئاً من سيرها و أحكامها ، فقد كفر بما أنزل الله تبارك و تعالى على محمد نبيه صلى الله عليه وآله وسلم» (2).

و شمشير ملفوف آن شمشیری است که برای اهل بغی و تأویل است خداوند تعالی میفرماید که : اگر دو گروه از مؤمنان با یکدیگر بکارزار اندر آیند پس در میان ایشان به پند و نصیحت اصلاح نمائید پس اگر ستم و تعدی نمایند یکی از این دو طایفه بر طایفه دیگر و بصلح رضا ندادند و از حکم خدای عدول نمایند پس کارزار کنید با آن گروهی که فزونی طلب و متعدی باشند بر گروهی دیگر تا باز گردند بحکم خدا و اطاعت امر نمایند .

چون این آیت فرود شد رسول خدا فرمود : بدرستیکه از میان شما کسی میباشد که بعد از من بر تأویل قتال خواهد داد ، چنانکه من بر تنزیل قتال میدهم ، عرض کردند این شخص کیست؟ فرمود: خاصف النعل ، یعنی همان کس هست که مشغول پاره دوزی نعل است، یعنی امیر المؤمنین (علیه السلام) است.

و عمار بن یاسر علیه الرحمه فرمود: با این راییت در حضرت رسول خدای باسه گروه جنك دادم، و اینك دفعه چهارم است، یعنی اکنون در رکاب امیر المؤمنین که در حکم رکاب پیغمبر است قتال میدهم ، سوگند با خدای اگر چندان مارا به تیر و شمشیر بزنند که از سعفات هجر بیرون تازند ، ما میدانیم و یقین داریم که

ص: 31

1- سوره مائده آیه 47 .

2- تحف العقول ص 288 - 290 .

بر حقیق، و ایشان بر باطل هستند .

هجر بفتحین قاعده بحرین ، و بقولی تمام ناحیه بحرین میباشد ، سعافات با الف بعد از سین و عین مهملتین ، نام موضعی است و اسم مکانی باشد بنظر نیامده ، اما سعفه بتحریرک شاخ درخت خرماس است .

و معنی این است که اگر چندان ما را بزنند که از نخلستان بحرین بگذرانند در یقین ما و علم ما تفاوت نکند، و میدانیم ما بر طریق حق هستیم و ایشان بر راه باطل میروند .

و سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره ایشان مطابق سیره رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) با اهل مکه در روز فتح مکه بود .

چه رسول خدای ذراری اهل مکه را اسیر نساخت و فرمود: هر کس بسرای خویش اندر شود و در بر خود فراز نماید و آهنگ جنگ و قتال بسازد، در امان است و هر کس آلت کارزار را از دست بگذارد ایمن است .

امیر المؤمنین سلام الله علیه نیز در روز فتح بصره بر آن قانون برفت ، و مردم بصره را ندا فرمود که از ذراری ایشان کسی را اسیر نکنند ، و زخم داران را آسیب نرسانند، و گریزندگان را از بی نتازند، و هر کس برای اندر بر خویشتن در بر بندد و جامه و اسلحه کارزار از دست بیفکند، در امان اندر باشد .

و سیف مغمود آن شمشیری است که برای قصاص بکار آورند ، خداوند عزوجل میفرماید ، اگر کسی بکشد کسی را او را باید در عوض مقتول بکشت ، و اگر چشمی را آسیب کند چشم او را در قصاص او تباہ گردانید ، پس کشیدن شمشیر قصاص باختیار اولیای مقتول ، و حکم قصاص با ماست .

پس این است آن سیوفی که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را خداوند تعالی بکار فرمودن بآن مبعوث گردانیده است، پس هر کس منکر این سیوف یا یکی از آن گردد یا منکر چیزی از سیره آن و احکام آن شود ، همانا بر آنچه خدای بر پیغمبرش نازل ساخته کافر است .

بیان موعظه حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) با جماعت شیعه

در تحف العقول مرقوم است که روزی جماعتی از شیعیان در حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه حاضر شدند ، پس ایشانرا بموعظت و نصیحت در سپرد و از آنچه بپایست به بیم و تحذیر فروگرفت .

معذلك آن جماعت را چنانکه باید و شاید گوش هوش باز ، و دیده عبرت فراز نبود ، و ساهی و لاهی بودند، این بیخبری و غفلت ایشان آنحضرت را بخشم آورد و اندکی سر فروافکند آنگاه سر بجانب ایشان برکشیده و فرمود :

«إن کلامی لو وقع طرف منه فی قلب أحدکم لصار میتاً ، ألا یا أشباحاً بالأرواح و ذبالاً (با) بلا مصباح ، کأنکم خشب مسندة ، وأصنام مریدة .

ألانا خذون الذهب من الحجر، ألا تقتبسون الضیاء من النور الأزهر ، ألا تأخذون اللؤلؤ من البحر، خذوا الكلمة الطيبة ممن قالها وإن لم يعمل بها فان الله یقول: الذين یستمعون القول فیتبعون أحسنه اولئك الذين هداهم الله (1).

و یحك یا مغرور ، ألا تحمد من تعطیه فانیاً ، و یعطیک باقیاً . درهم یفنی بعشرة تبقى إلى سبع مائة ضعف ، مضاعفة جواد کریم ، أزال الله عنک مکافاه (2) .

هو مطعمک و ساقیک و کاسیک و معافیک و کافیک و ساترک ممن یراعیک ، من حفظک فی لیلک و نهارک ، و أجابک عند اضطرارک ، و عزم لك على الرشد فی اختیارک .

کأنک قد نسیت لیالی أوجاعک و خوفک ، دعوته فاستجاب لك ، فاستوجب بجمیل صنیعه الشکر ، فنیسیته فیمن ذکر ، و خالفته فیما أمر .

ص: 33

1- سوره زمر آیه 18 .

2- آتاک الله عند مکافأة.

ويلك إنما أنت لص من لصوص الذنوب ، كلما عرضت لك شهوة ، أو ارتكبت ذنب سارعت إليه ، وأقدمت بجهلك عليه ، فارتكبتك كأنك لست بعين الله ، أو كأن الله ليس لك بالمرصاد .

ياطالب الجنة ، ما أطول نومك وأكل عطيتك ، وأوهي همتك ، فله أنت من طالب و مطلوب .

وياهار بآ من النار ، ما أحت مطيتك إليها وما أكسبك لما يوقعك فيها. انظروا إلى هذه القبور ، سطوراً سطوراً بأفناء الدور تدانوا في خطتهم ، وقربوا في مزارهم ، وبعثوا في لقائهم ، عمروا فخربوها ، وانسوا فأوحشوا ، وسكنوا فازعجوا ، وقطنوا فرحلوا .

فمن سمع بدان بعيد ، وشاحط قريب ، وعامر مخرب ، وأنس موحش ، وساكن مزعج ، وقاطن مرحل ، غير أهل القبور .

يا ابن الأيام الثلاث : يومك الذي ولدت فيه ، ويومك الذي تنزل فيه قبرك ، ويومك الذي تخرج فيه إلى ربك فياله من يوم عظيم .

يا ذوى الهيئة المعجبة ، والهيم المعطنة ، مالى أرى أجسامكم عامرة وقلوبكم دامرة . أما والله لو عاينتم ما أنتم ملاقوه وما أنتم إليه صائرون لقلتم : ياليتنا نرد ولا نكذب بآيات ربنا ونكون من المؤمنين (1) قال الله جل من قائل : بل بدا لهم ما كانوا يخفون ولوردوا لعادوا لما نهوا عنه وإنهم لكاذبون « (2) .

این سخنان پندآمیز عبرت انگیز که اولوالا بصر و ذوی العقول والأفکار را قوامع مسامع ، وقوارع اسامع وزواجر خواطر و مناظر نواظر است ، اگر برخی در قلب دانای یکی از شما جای گیر شود البته آنمرد بمیرد ، یعنی اگر بشنود و بگوش هوش بسپارد از کمال دهشت و وفود حیرت هوش بسپارد .

ای کالبدهای بی ارواح ، و پلیتهای بی مصباح ، گویا چوبهای پشت بر دیوار ،

ص: 34

1- سورة انعام آیه 27 .

2- سورة انعام آیه 28. تحف العقول ص 291 - 292 .

و بتهای بر پای داشته شده اید.

معلوم باد که در اغلب نسخ اصنام مریده باراء مهمله و یاء حطی نوشته شده اما معنی مناسبی نمی بخشد، مگر اینکه گوئیم تصحیف مؤیده یا مونده باشد که بمعنی بیای داشته شده است و مراد از این کلام مبارک این است که شما در حکم مجسمه هستید که نه روح دارد و نه شعور و نه سود میبخشد نه زیان مانند نقش بر دیوار .

آیازر سرخ را از سنگ سخت نمی گیرید ، آیا روشنائی را از نور از هر اقتباس نمیفرمائید، آیا مروارید غلطان را از دریای بیکران بدست نمی کنید کلمه طیبه و سخن ستوده حکمت آمیز را از هر کس که گوینده آن است ، مأخوذ دارید، اگرچه صاحب آن سخن بآن عمل نکند .

یعنی انظروا إلی ما قال ، ولا تنظروا إلی من قال ، همانا خدایتعالی میفرماید آنکسان که بگوش شنوا میشوند قول حق را پس پیروی مینمایند نیکوترین آن را این گروه کسانی هستند که خدای تعالی هدایت و راهنمایی فرمود ایشانرا د واولئک هم اولوا الألباب ، و ایشان خداوند خردها باشند .

ویحک ای مغرور آیاسپاس و ستایش نمیکنی آنکس را که چیزی فانی بدو عطا میکنی ، و تورا باقی عطا مینماید ، چه اگر یک درهم بحاجتمندی عطا شود که فانی است ، در عوض آن ده در هم که بهفتصد در هم که اضعاف مضاعف است از خداوند جواد کریم میرسد و باقی میماند بتو عاید میشود و ذخیره همیشگی میگردد و خدای زایل گرداند از نوعقوت و عذاب الهی را .

اوست اطعام کننده تو ، و سقایت کننده تو ، و جامه دهنده و معافی و کافی وساتر تو ، و مراعات کننده حفظ و حراست تو در شب و روز تو ، و اجابت میفرماید ترا در حال اضطرار ، تو وعزم میکنی برای تو بر رشد و رشادت تو در اختیار تو ، یعنی چون خواهی کاری را اختیار کنی و خیر از خدای خواهی ترا براه رشد و صواب در آورد. گویا فراموش کرده باشی آن شبهائی را که گرسنه و بیمناک بودی و خدایرا بخواندی و دعایت را مستجاب گردانید و مسئولت را قرین اجابت فرمود و مستوجب

شکرها و سپاس های بسیار بر آن عنایت ها و تفضل ها شد و تو او را فراموش کردی و آنجمله را از خاطر بسپردی ،

وای بر تو همانا دزدی از دزدان گناهانی که هنگام شهوتی یا ارتکاب معصیتی بتعرضه شود بسویش شتابنده و از راه نادانی باجذاب آن پوینده شوی گویا خدایت بر افعال نگران نیست یا در کمین تو نباشد.

ای کسیکه خواهان بهشت جاویدانی تا چند خوابت دراز و آرزویت دیر باز و بار کشت وامانده و ناساز و شاهباز همتت کوتاه پرواز است پس خداوند راست اینگونه طالب و مطلوب که توئی.

ای کسیکه از نار سوزنده فرار خواهی، ناچند از راه غوایت و ضلالت مرکب خود را بسویش راهوار داری ، و چونت در آنجا در فکند سودت و کسبت چیست .

نیک بنگرید باین قبور که از فنای لانه و دور مسطور ، و سطورش بیکدیگر نزدیک و سرای امید را تاریک ساختند و چگونه گورهای ایشان و زیارتگاه ایشان با هم قریب ، اما لقای ایشان با یکدیگر بعید است عمارت ها بساختند و ویران شدند و مؤانست جستند و تنها شدند، و سکون جستند و از مسکن خود برکنده آمدند ، و باندیشه اقامت در آمدند و بکوچیدند پس از روی تعقل باید بدید ، و بدیده عبرت باید بشنید.

کدامکس نزدیکی سخت ، بعید و دوری بس بعید قریب ظ ، و عامری خراب کن ، و آنسی موحش ، و ساکنی مزعج ، و قاطنی مرحل ، بیرون از اهل قبور بشنیده است.

ای فرزند ایام ثلاث ، یعنی چون به حقیقت بنگری روزگارت هر چند بسیار باشد از سه روز افزون نیست یکی آنروز که بدنیا آمدی و روزی که منزل بگور آوری ، و روزیکه بحضرت پروردگار غفور محشور شوی که روزی بس بزرگ است.

ای صاحبان هیئت معجبه ، وای کسانیکه مانند اشتران منتظر آب سرگشته و پریشان حال هستید ، چیست مرا که اجسام شمارا آراسته و عامر ، و قلوب شمارا تباه و دامر ، می بینم .

سوگند با خدای اگر معایت کنید آنچه را که خواهید دید ، و آنجا که خواهید رسید ، هر آینه خواهید فرمود : کاش ما بازگشته گردیم و آیات پروردگار خود تکذیب نیاوریم و از جمله ایمان آورندگان شویم، خداوند جلیل در حق ایشان فرماید: بلکه ظاهر شد برای ایشان آنچه را که از آن پیش نهان میداشتند و اگر بازگردند عود خواهند کرد با نچه از آن منتهی میشدند و بدرستیکه ایشان دروغگویان هستند ، یعنی در دعوی خود کاذبند .

بیان پاره کلمات حکمت آیات قصار حضرت امام محمد باقر علیه السلام

در تحف العقول مسطور است (1) که حضرت باقر علوم اولین و آخرین سلام الله علیه و آله فرمود :

«صانع المنافق بلسانك ، واخلص مودتك للمؤمن ، وإن جالسك يهودی

فأحسن مجالسته».

با مردم منافق بزبان مطبوع، رفتار کن اما دوستی خود را برای مؤمن خالص بگردان و اگر شخصی یهود با تو همنشین شود مجالست او را بطوری نیکو در سپار .

و فرمود «ما شيب شيء بشيء أحسن من حلم بعلم».

آمیخته نشده هیچ چیزی بچیزی که نیکتر باشد از آمیختن حلم بعلم.

و میفرماید «الكمال كل الكمال التفقه في الدين ، والصبر على النائبة .

و تقدير المعيشة»

اعلی درجه کمال آموزگاری و تفقه در احکام دین ، و شکیبایی برنوائب

روزگار ، و باندازه آوردن امر معیشت است.

و میفرماید «والله المتكبر ينازع الله في رذائه».

ص: 37

سوگند با خدای تعالی شخص متکبر منازعت میکند در ردای خدای، یعنی در کبریا که مخصوص بخداوند جل و علا میباشد.

و دیگر روزی با آنانکه در آستان مبارکش حاضر و ناظر بودند فرمود «ما المروءة؟» معنی مروت چیست؟ پس هر کسی سخنی بعرض رسانید. تعالی فرمود «المروءة أن لا تطمع فتذل، ونسأل فتقل»، و لا تبخل فتشتم و لا تجهل فتخصم» معنی مروت این است که دست طمع بهر کجا دراز نکنی تا خوار و ذلیل گردی، و سؤال ننمائی تا اندک شوی و بخل نورزی نادشنام یابی، و جهالت نکنی نادشمنی بینی.

عرض کردند کدامکس قادر بر این امر است یعنی میتواند این صفات را بجمله از خود دور دارد.

فرمود «من أحب أن يكون كالناظر في الحدقة، والمسك في الطيب، وكالخليفة في يومكم هذا في القدر» هر کس دوست میدارد که مانند مردمک چشم در حدقه، و بشرافت مشک در میان چیزهای خوشبوی، و جلالت خلیفه روزگار شما باشد، یعنی چون کسی آن اوصاف رذیله را از دست بگذارد صاحب این شرف و مقام و جلالت خواهد بود.

روزی مردی در حضرتش عرض کرد: بارخدایا بی نیاز گردان مرا از جمله آفریدگان خودت، حضرت ابی جعفر فرمود چنین مگوی، بلکه عرض کن بارخدایا از اشرار بندگان و آفریدگان خلقت بی نیاز بدار، چه شخص مؤمن از برادر خود یعنی برادر ایمانی خود بی نیاز نتواند بود و از این پیش بتقریبی باین حدیث اشارت شد.

و دیگر می فرماید «قم بالحق، واعتزل مالا يعنیک، وتجنب عدوك، واحذر صدیقك من الأقوام إلا الأئمن من خشی الله، ولا تصحب الفاجر، و لا تطلعه علی سرك، واستشر فی أمرک الذین یخشون الله تعالی».

بحق و راستی بایست و حق را بپای دار و از دشمن خود اجتناب و دوری فرمای و از دوست خودت از تمام انواع مردمان پرهیزدار مگر آن صدیقی که امین و خدای ترس باشد، و با مردم نابکار مصاحبت مجوی، و او را بر اسرار خود آگاهی مسپار،

و در امور خود با آنکسان که از خدای میترسند مشورت کن.

و از نکات این کلام حکمت نظام این است که آنانکه از خدای بترسند البته دارای تأییدات ایزدی، والهامات یزدانی، و فروغ علم و تقوای سبحانی هستند «إنما یخشی الله من عباده العلماء» و چون با ایشان مشورت شود از روی علم و بینش و خیرخواهی و نمایش طریق صواب جواب دهند و بهره‌چه اشارت و ارشاد فرمایند عین مصلحت و متضمن خیر دنیا و آخرت است، و نیز دست غیب و امداد غیبی با ایشان، و ارادت ایشان است لکن چون از خدای بترسند مبالغاتی در نیک و بد و خیر و شر مستشیر ندارند و ندانسته و ناهمیده رأیی ناستوده در میان آورند و بدون تأمل و تعقل و دور اندیشی اندیشه بکار آورند و طرف برابر را دچار هزار مهلکه و خطر و خطا گردانند و گاهی عامداً برای ناصواب دلالت کنند و ملاحظه امانت و دیانت نکنند و سخت خرسند گردند که آن بیچاره را به بلیتی ناهموار گرفتار گردانند آب بنمایند و سراب باشد و براه صواب ارادت کنند و بچاه هلاک در اندازند.

و دیگر فرمود «صحبة عشرین سنة قرابة»

هر کس با کسی بیست سال مصاحبت نماید خویشاوند یکدیگرند.

یعنی چون بیست سال بمصاحبت رود البته آزمایش و امتحان کامل در مودت حاصل خواهد شد، و این دوتن چون خویشاوندی ممتحن و صدیق خواهند بود، و از حضرت صادق (علیه السلام) نیز حدیثی بر اینگونه وارد است.

و دیگر فرماید «إن استطعت أن لا تعامل أحداً إلا ولك الفضل علیه فافعل».

اگر آن توانائی داری که با هیچکس معاملت نکنی مگر اینکه ترا بروی فضل و فزونی باشد البته چنان کن.

یعنی باید هم خود را بر آن مصروف داری که با هر کس طرف معامله واقع شدی در سود رساندن باو بروی افضل باشی و دارای شرف و مقامی محمود گردی.

و دیگر فرمود: «ثلاثة من مكارم الدنيا والآخرة: أن تعفو عن ظلمك، وتصل من قطعك، و تحلم إذا جهل عليك».

سه کار و کردار است که از مکارم هر دو سرای است: نخست اینکه از هر کس بر تو ستم رانده در گذری، دیگر اینکه از هر کس از تو توانی و جدائی ر قطع رشته رحم گرفت با او نیکی کنی و صله رحم او را بجای آوری، دیگر اینکه چون از روی جهل با تو کار کنند و شرایط حفظ مقام و حال ترا بجای نیاورند بحلم و بردباری بگذرانی.

زیرا که چون از ظالم بگذری تو برتبت حلم و مظلومیت و مقام عفو موصوف و ممدوح گردی، و ظالم نیز با از ظلم خود ندامت گیرد و خاطر ترا خوشنود و عفو ترا خواستار شود، وگرنه خداوند تعالی انتقام ترا از وی بجوید، و بر مقام و رتبت تو بیفزاید، و از شأن و منزلت او بکاهد، و تو خود نیز اوقات خود را در تدارك تلافی کردار او مصروف، و از دیگر امور لازمه معطوف نداری، و از آن مقام مظلومیت که درجه ای بس عالی است ساقط نشوی.

و همچنین چون با آنکس که از تو جدائی جوید باصلاح و صله پردازی او نیز از کرده خویش نادم گردد، و بتلافی کوشد و إلا ذخیره هر دو سرای تو شود. و نیز چون از راه جهل و جهالت با تو معاملت ورزند، و تو بحلم و بردباری رفتار کنی، جاهل بصفتم خود موصوف و مذموم، و تو بحلم و زینت بردباری محلی و ممدوح باشی، و قدر خود از دست نگذاشته و با جاهل انباز نشده، و وقت خویش را از ادراك فواید و مقامات شریفه از دست ننهاده باشی، و در حضرت ایزد و هاب مثاب و بهر دو جهان از این فعل ثواب کامیاب کردی.

و دیگر فرماید «الظلم ثلاثة: ظلم لا يغفره الله، و ظلم لا يدعه الله، فأما الظلم الذي لا يغفره الله فالشرك بالله، و أما الظلم الذي يغفره الله فظلم الرجل نفسه فيما بينه وبين الله، و أما الظلم الذي لا يدعه الله فالمدائنة بين العباد».

ستم بر سه گونه است: ظلمی است که خداوندش نمی آمرزد، و ظلمی است که خداوند می آمرزد، و ظلمی است که خداوندش فرو نمیگذارد، اما ظلمی که خدا نیامرزد شرك با خداست، و اما ظلمی که خدای میآمرزد ظلم کردن مرد است بر خویشتن در آنچه در میان او و خداوند است، و اما آن ظلم که خدای فرو نمیگذارد معامله به نسیه کردن و وام دادن است.

یعنی اگر حق کسی نزد کسی بماند خدای از آن نمیگذرد تا احقاق بذیحق فرماید، از ظاهر این کلام چنان مفهوم میشود که مقصود از مداینه آن مداینه است که متضمن ربا باشد.

و دیگر میفرماید «ما من عبد یمتنع من معونة اخيه المسلم والسعي له في حاجته، قضيت اولم تقض إلا ابتلي بالسعي في حاجة فيما يأثم عليه ولا يوجر، و ما من عبد يبخل بنفقة ينفقها فيما يرضى الله إلا ابتلي بأن ينفق أضعافها فيما أسخط الله»

هیچ بنده نباشد که از معونت برادر مسلمان خود و کوشش در قضای حاجت او خواه بر آورده شود یا نشود، امتناع بورزد، مگر اینکه مبتلا گردد در سعی نمودن و کوشش ورزیدن در حاجتی که موجب گناه او شود، و هیچ اجری نداشته باشد، و هیچ بنده نیست که در انفاق در راه رضای خدا بخل نماید مگر اینکه مبتلا شود باینکه چندین برابر آن مبلغ را که در راه خدای بخل ورزیده بود، در مصارفی که خشم خدای را برانگیزد انفاق کند.

و دیگر فرماید «في كل قضاء الله خير للمؤمن».

در هر چه خدای قضا فرماید برای بنده مؤمن خیر است.

و از این کلام مبارک چنان معلوم میشود که قضای خدای بجمله متضمن خیر است و اگر خیر بنظر نیاید، برای استعداد طرف برابر است، چه این مردمان در حکم مریضان هستند و دوی هر يك بنهجی مخصوص است، یکی را انگبین، و دیگر ترنجبین، و یکی را شربت قند و شکر، و دیگری را نیش نشتر.

پس اگر آنکس را که نشتر بکار است شربت شکر دهید همان زیان میرساند که به آنکس که شربت شکر لازم است نشتر بکار برند پس شکر و نشتر هر يك در مقام خود سودمند است ، و در غیر موقع مایه ضرر و خون جگر است، پس مؤمن را داروئی و غیر مؤمن را دوائی بکار است ، و هر يك در هر يك مفید فواید مشخصه است ، و اگر بر خلاف آن باشد زیان میرساند و نتیجه بعکس میرساند .

و دیگر میفرماید «إن الله کره إلحاح الناس بعضهم في المسئلة ، وأحب ذلك لنفسه، إن الله جل ذكره يحب أن يسأل ويطلب ما عنده».

خدای تعالی مکروه میدارد که مردمان در مسئلتی که بیکدیگر نمایند إلحاح و ابرام نمایند، لکن دوست میدارد که در حضرت احدیثش بالبحاح و اصرار پردازند و مسئلت نمایند، و آنچه در حضرت اوست طلب کنند .

و از دقایق این کلام مبارک این است که این مردم هر يك را چیزی از اموال دنیا بدست اندر است، یا باندازه حاجت خودشان است، یا بر افزون از آن است اگر باندازه حاجت است خودشان بان اولی هستند و اگر بر افزون از آن است یا برای ضعف توکل است یا بواسطه لثامت و امساک فراهم شده است چه اگر جودی و توکلی در نهاد می بود این مال فراهم نمیشد. پس اگر حاجتمندی از ایشان بخواهد البته در قبول مسئولش کوفته و ملول شوند ، و اگر در بدایت مسئلت بحسب طبیعت خود عطا کردند خوب و گرنه ابرام و إلحاح از چیست.

از این بر افزون ، آن شخص نیز غنی بالذات نیست ، و خودش نیازمند است بلکه هر کس که غنی تر است محتاج تر است، چه هر چه علاقه و اسباب دنیویه بیشتر شود ، حاجت فزونتر خواهد شد، که حاجتمندی نزد حاجتمندی دیگر بالبحاح و ابرام پردازد ، و از خدای غافل بماند ، و آن شخص را کافی مهمات خواند، با اینکه از کفایت کار خود عاجز است .

اما خداوند تعالی که «لا یرمه ولا یشغله إلحاح الملحین و شأن عن شأن» و هر چه عطا کند از گنجینه لایفنی او کسر نشود، دوست میدارد که در حضرتش عرض

مسئلت و الحاح نمایند، و آنچه خواهند و آن نیازمند هستند از خالق قادر خود بطلبند، و توکل و توسل بدو جویند، و او را قاضی حاجات و کافل مهمات و سامع دعوات و واهب عطیات دانند.

و دیگر فرمود «من لم يجعل الله له من نفسه واعظاً فان مواعظ الناس لن تغني عنه شيئاً».

هر کس را که خدای خود او را برای او واعظ بندگویی نگرداند، مواعظ دیگران او را فایده نرساند.

یعنی هر کس باید بدیده دانش در خویشتن، و بدایت حال و گردش احوال خویشتن، و آنچه از روزگار او را روی داده بنگرد، و انقلابات و اختلافات زمانه را تصور نماید، و نگران کرد که از زمان ولادت بلکه از آن هنگام که در پشت بدر بود و در شکم مادر جای کرد، و از آنجا بدنیا آمد، حالات و ترقیات او چه بود، و چه چیزها بود، و چه چیزها بر سر بگذرانید، تا هزاران عبرت گیرد، و از خواب غفلت سر بر آرد، و خالق خود را بشناسد، و راه را از چاه، و خیر را از شر و سود را از زیان باز داند.

و دیگر فرماید «من كان ظاهره أرجح من باطنه خف ميزانه».

هر کس ظاهرش سنگین تر از باطنش باشد، یعنی هر کس اعمال و اخلاق حسنه صوریه او بر اخلاق و افعال پوشیده او ترجیح داشته و ظاهر سازی او بر باطن سازی او غلبه داشته، و کار بریا و سمعه پردازد در روز قیامت میزان حسنات اعمالش سبک گردد.

و دیگر فرماید «کم من رجل لقی رجلاً فقال له: کب الله عدوک، و ماله من عدو إلا الله».

چه بسیار افتد که مردی با مردی دیگر ملاقات نماید و در دعا و خوش

آمد او گوید: خداوند دشمنت را سرنگون و منکوب گرداند با اینکه آن کس جز

یعنی ظاهر الصلاح و با اخلاق خوش و دوستی و دنیا سازی چنان بگذرانند، و بتزویر و نفاق و ریا چنان آمیزش نمایند، که هیچکس باوی دشمن نباشد، لکن باطنش چنان خراب و امور دینیهاش دستخوش اضطراب باشد که خدای با او دشمن باشد .

دیگر فرماید «ثلاثة لا یسلمون : الماشی إلى الجمعة ، و الماشی خلف الجنابة و فی بیت الحمام» .

برسه کس سلام نباید راند: یکی آنکس که بنماز جمعه گام سپارد ، و دیگر کسی که از دنبال جنازه راه میرود و دیگر کسی که در گرم خانه حمام است و از حضرت صادق صلوات الله علیه بهمین تقریب حدیثی مذکور است .

و دیگر فرمود «عالم ینتفع بعلمه ، أفضل من سبعین ألف عابد»

دانائی که بدانش او سودمند شوند برتر و فزونتر است از هفتاد هزار پرستش کار زیرا که از عابد جز سودمندی خودش اندیشه بر نیاید لکن عالم بسی مردمان جاهل را بر نور علم بیاراید و بمقام رفیع عالمیت و انسانیت دعوت کند و چون علم حاصل شد بمعرفت خدای نائل گردند و چون معرفت یا بند جز خدای معبودی نخواهند شناخت و هر نفسی که بر کشند و هر قدمی که بردارند و هر دقیقه که از عمر بر سر سپارند بجمله در عبادت حضرت احدیت خواهد بود و آن عبادت که از روی معرفت باشد شأن و رتبت دارد لیکن تواند بود که اغلب عباد محض عادت عبادت کنند و آنگونه عبادت را مقام و منزلتی نباشد.

و میفرماید « لا یكون العبد عالماً حتی لا یكون حاسداً لمن فوقه، ولا محقراً لمن دونه » .

نمیباشد بنده عالم تا نباشد حسد برنده به آنکس که برتر از اوست و حقیر نگرداننده آنکس را که فرودتر از اوست.

و از نکات این کلام مبارک این است که تا در آدمی صفت علو طبع و بعد همت

نباشد بر مطلوب و مرغوبی که با دیگران است حسد نوزد و شاهباز تیزیر رشك حسدرا بصید مقصود پرواز ندهد و تارشك نبرد زحمت نکشت و ناغیرت نداشته باشد صفت رشك دروی موجود نگردد.

وحسد در اینجا به معنی غبطه و رشك است که ممدوح است و این صفتی است که چون در آدمی پدید گردد همی خواهد بآنچه مطلوب و مطبوع است و دیگران نیز نایل شده اند او نیز برخوردار باشد نه اینکه بخشم و کین اندر شود که چرا دیگران دارند و از آن اندوه شب براحته نخسبد و خویشان بر خویشان بر آشوبد .

و این است که گفته اند در مردم بهشت رشك هست اما حسد نیست و فرموده اند «الحسود لا یسود» شخص حسود بزرگ نمیشود ، چه حسد از روی علو طبع نیست ، بلکه از راه دنائت طبع است و نمیخواهد چیزی که مطلوب و ممدوح است نه دیگران داشته باشند نه خودش ، بلکه دشمن وجود است ، و دشمن وجود را چه سودد و سود است.

و میفرماید از خود فرودتر را حقیر نشمارد ، یعنی بنظر حقارت نگردد ، چه شخص عالم عارف هیچ چیز را نباید حقیر شمرد ، زیرا که خالق و صانع آن خطیر است

و نیز چه داند که خدای در وجود همان کس که او را حقیر می‌شمارند و دایع و مراتب بر نهاده که در بزرگان روزگار نیست

و نیز حقیر شمردن دیگران اسباب پستی خود شخص میشود ، و از درجه عالم بخواد کاست .

و دیگر فرمود « ماعرف الله من عصابه »

خداوند را نشناخته است آنکس که او را گناه و نافرمانی بورزد.

این نیز از آن است که هر کس خدا را بعظمت و قدرت و قهاریت و صفات جلیله الوهیت بشناسد ، چنانش سطوت و هیبت در سپارد که هرگز در مراتع اندیشه تخم معصیت و مخالفت نکارد.

ص: 45

و نیز چون حقوق خداوندی را نسبت بخودش باز داند که او را از کتم عدم بعرضه وجود ونعم برآورد ، و تمام اشیاء را برای راحت و ترقی و تکمیل دنیا و آخرت او مقرر و مقدر ساخت ، میدانند که نباید يك نفس کشیدن بمعصیت چنین خالقی مهربان ، و صانعی قهرمان بگذرانند ، و اگر بگذرانند ظلم و ستمی بر خویشان نموده خواهد بود و از مراتب و مقامات عالیه خود بکاسته است .

و حضرت باقر (علیه السلام) این شعر را در این مقام انشاد فرمود:

تعصى الاله وأنت تظهر حبه *** هذا لعمرک في الفعال بدیع

لو کان حبک صادقاً لأطعته *** إن المحب لمن أحب مطیع

خدایا نافرمانی میکنی با اینکه اظهار محبت او را مینمائی و این نافرمانی

و این اظهار محبت بجان خودت سوگند کاری بدیع و تازه است ، چه اگر محبت تو بصدافت توأم بود خدایا در آنچه امر فرموده است اطاعت میکردی زیرا که هرکس کسی را دوست بدارد مطیع محبوب خود میباشد .

و این معنی برای هر محب و محبوب و خادم و مخدومی مقرر است و البته در حق محبوب حقیقی و مخدوم و مطاع هر دو جهان لزومی دیگر و مقامی دیگر و وجوبی دیگر دارد ، و این دو شعر مذکور را بحضرت صادق (علیه السلام) منسوب داشته اند شاید حضرت باقر (علیه السلام) تذکره فرموده باشد .

و دیگر فرمود «إنما مثل الحاجة إلى من أصاب ماله حديثاً كمثل الدرهم

في فم الأفعى أنت إليه محوج وأنت فيها على خطر» .

حاجت مند بودن بمردم نوکیسه که بتازه دارای مال و بضاعت شده اند ، مانند در همی است که در دهان ماری کرزه واقعی گزنده باشد که تو بآن در هم نیازمند باشی لکن دچار هلاک و دمار میشوی .

و نیز میفرماید « ثلاث خصال لایموت صاحبهن أبداً حتى یری وبالهن " : البغی وقطیعة الرحم و الیمین الکاذبة یبارز الله بها ، و إن أعجل الطاعة ثواباً لصلة الرحم و إن القوم لیكونون فجاراً فیتواصلون فتنمی أموالهم و یثرون و إن الیمین الکاذبة

وقطیعة الرحم لیذران الدیار بلاقع من أهلها».

سه خصلت است که صاحب آن سه خصال هرگز نمی میرد تا و بال آن را بنگرد یکی ظلم و ستمکاری دیگر قطع رشته خویشاوندی دیگر بدروغ سوگند خوردن است و سوگند دروغ چنان است که بخدای مبارزت و جرئت ورزند و در میان طاعات ثواب صله رحم زودتر عاید شود و بسا باشد که فلان قوم مردمی فجار و زشت کار هستند ، وبصله رحم اقدام مینمایند، لاجرم از برکت آن کردار سعادت شعار ، اموال ایشان بسیار ، و خود ایشان نامدار و کامکار میگردند و سوگند دروغ و قطع رحم چه خاندانهای کهن را ویران و از ساکنانش خالی میگرداند .

و دیگر فرمود «ولا یقبل عمل إلا بمعرفة ، ولا معرفة إلا بعمل ، ومن عرف دلتة معرفته علی العمل ، ومن لم یعرف فلا عمل له».

هیچ کرداری جز بمعرفت پذیرفته نشود، و معرفت جز بعمل صحت نپذیرد و هرکس دارای معرفت باشد معرفتش بر عمل دلالت نماید مراد این است که عمل بدون معرفت شأن و مقام قبول ندارد و چون معرفت حاصل باشد طاعت و عبادت و عمل کردن با امر و نواهی الهی لازمه آن است ، و چون کسی عارف باشد خود آن عرفان او را بطاعت و عبادت یزدان راهنما خواهد بود.

و دیگر فرمود «إن الله جعل للمعروف أهلاً من خلقه ، حبب إليهم المعروف وحبب إليهم فعالة ، ووجه لطلاب المعروف الطلب إليهم ویسر لهم قضاءه ، كما یسر الغیث للأرض المجدبة لیحییها و یحیی أهلها ، وإن الله جعل للمعروف أعداء من خلقه ، بغض إليهم المعروف ، و بغض إليهم فعالة . و حظر علی طلاب المعروف التوجه إليهم و حظر علیهم قضاءه كما یحظر الغیث عن الأرض المجدبة لیهلکها و یهلک أهلها وما یعفو الله عنه أكثر».

یزدان تعالی برای معروف و احسان و نکوئی ورزیدن با جهانیان مردمی

از میان خلقان خود مقرر ساخته که بحسب طبیعت و استعداد فطرت دوست میدارند معروف و عمل بمعروف را، و طالبان معروف را برای طلب معروف بایشان متوجه

ساخته و آن جماعت را بر حسب محبت فطری که بعمل معروف و احسان با مخلوق دارند موفق و میسر فرموده است که بقضای حوائج مسلمانان برخوردار و باین واسطه در هر دوسرای کامکار باشند چنانکه باران آسمان را حسب تقاضای استعداد آسان و میسر فرمود که بر زمین خشک و بی گیاه و لم بزرع بیارد و آن زمین را زنده سازد و مردمش را که از بی تابی و بی آبی افسرده و دل مرده اند حیات تازه بخشد.

و همچنین خداوند تعالی از میان بندگان خود مردمی را بموجب فطرت و قابلیت و استعداد سرشت و لیاقت خودشان دشمن معروف و کار نیک و احسان نموده و احسان مبعوض ایشان گردانیده و عمل بمعروف و احسان را مبعوض آنان ساخته و طلاب معروف را ممنوع گردانیده است توجه بسوی این جماعت را، و برای این مردم نیز میسر فرموده است قضای معروف و احسان را چنانکه گاهی باران از افاضه بزمین خشک بی گیاه امساک میوزد تا آنزمین و مردمش را دچار دمار و بوار سازد و آنچه خدای عفو فرموده است از آن بیشتر است .

یعنی این جمله بحسب مجازات و مکافات است که خود لایق و قابل آن و مستحق شمول عذاب و نکال میشوند ، معذک آنچه را که خدای عفو میفرماید افزون است از آنچه جزا میدهد .

و دیگر میفرماید «اعرف المودة فی قلب أخیک بماله فی قلبک».

مودت و محبت قلبی برادر خویشان را نسبت بخودت بمودت خودت نسبت بدو قیاس کن یعنی اگر بخواهی اندازه دوستی قلبی برادر دینی خود را نسبت بخود بشناسی نظر بمودت قلب خود نسبت با وکن ، بهمان اندازه که تو را باوی مودت است او را نیز با تو محبت است .

و دیگر میفرماید «الایمان حب و بغض» .

شناختن ایمان و گرویدن بایزد منان دوستی باخدای و دوستان خدای و دشمنی با دشمنان خدای و دشمنی با اعداء اولیای خدای است.

یعنی لازمه ایمان تولی و تبری است و جمع میان هر دو نشاید ، پس اگر

کسی بگوید با خدای ایمان دارم و از دشمنان خدای بیزارى نجوید ، ایمانش صحیح نیست بلکه شرط ایمان خدای دوستی و گرویدن با خدای و دشمنی و مخالفت با اعدای اوست زیرا که دوست دوست دوست است، و دشمن دشمن دوست است ، و دوست دشمن دشمن است .

و اینحال نسبت بدیگران نیز بر اینموال است چه هر کس با هر کس اظهار اتحاد و وداد نماید باید با دوست او دوست و با دشمن او دشمن باشد وگرنه منافق خواهد بود نه موافق .

و دیگر میفرماید دو الله ما شیعتنا الأمن اتقى الله و اطاعه ، و ما كانوا يعرفون الا بالتواضع ، والتخشع ، و أداء الأمانة ، وكثرة ذكر الله ، و الصوم ، و الصلاة و البر بالوالدين ، و تعهد الجيران من الفقراء و ذوى المسكنة و الغارمین ، و الأیتام ، و صدق الحديث ، و تلاوة القرآن و كف الألسن عن الناس الا من خیر و كانوا أمناء عشایرهم في الأشياء».

سوگند با خدای ، نیستند شیعیان و پیروان افعال و اقوال و اطوار و اخلاق ما مگر ، آنکس که از خدای بپرهیزد و او را اطاعت نماید، و شیعیان ما شناخته نشوند مگر بتواضع ، و تخشع ، و بازگردانیدن امانت را ، یعنی رد نمودن امانت را بصاحب آن ، و تعهد حال همسایگان فقیر و مسکین محتاج و مدیونین و یتیمان را بنماید . و در راندن حدیث براستی سخن کنند، و قرآن یزدان را تلاوت نمایند ، و زبان خود را جز به نیکویی و خیر مردمان نگردانند ، و بآنچه زیان کسان را باز رساند لب فرو بندند، و شیعیان ما باید در همه چیز در عشایر و اقوام خود امین باشند .

و دیگر فرماید أربع من كنوز البر : كتمان الحاجة ، و كتمان الصدقة

و كتمان الوجع و كتمان المصيبة .

چهار چیز است که از گنجهای بر و فرمان برداری است: نخست این است که حاجت خود را مکتوم دارد، یعنی تا میتواند حفظ مقام و منزلت خود را بنماید ،

و عرض حاجت بمخلوق حاجتمند نیاورد، دیگر اینکه چون چیزی بصدقه دهد مکتوم دارد، دیگر اینکه اگر دردی داشته باشد پوشیده بدارد و ناله و شکایت نکند، یعنی بشکایت و ناشکری نپردازد، چه درد را خدای داده و از روی مصلحت و حکمت است، دیگر اینکه چون مصیبتی بروی روی کند بصبوری و شکیبائی پردازد.

و نیز میفرماید «من صدق لسانه زکاعمله».

هر کس زبانش براستی سخن کند کردارش پاک و پاکیزه است، زیرا که آن کس که گفتارش براستی باشد ناچار کردارش پاکیزه و پسندیده خواهد بود.

«و من حسنت نیته زید فی رزقه، و من حسن بره بأهله زید فی عمره».

هرکس خوش نیت باشد بر رزق و روزی وی افزوده شود. و هر کس با کسانش احسان و نیکوئیش پسندیده باشد بر عمرش افزوده شود.

و از جهات آن یکی این است که هر کس خوش نیت باشد و خیر مردم را بخواهد، و قدم و قلم و زبان و بیانش بخیر مردم بگردد، مطبوع طباع گردد و رفتار و کردار و گفتار و آثارش ستوده باشد، و مردمان باوی بطریق احسان و اکرام روند، و در انجام مقاصد و مرام او بکوشند، و اگر درمانده شود درمان و چاره آورند، و هرگز به پریشانی و اضطراب او رضا ندهند و در هر مددکارش گردند، خدای نیز با او یار و معین گردد، و بوسعت رزق و سلامت احوال بگذرانند.

و چون با کسان و اهل خود به نیکی و احسان رود، و از ایشان نگاهداری

فرماید، همواره در دعای بقای او بکوشند و دوام او را از حضرت علام بخواهند، و چنانکه خدای میفرماید و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الأرض، روزگاریها در جهان بیاید و اما آنکس که بر خلاف این شیمت رود بر خلاف مطلوب بیند.

و دیگر فرمود «ایاک و الکسل والفجر، فانهما مفتاح کل شر، من کسل

لم یؤد حقاً، و من ضجر لم یصبر علی حق».

پرهیز دار از کسالت و ضجرت در امور، چه هر کس یکسالت و ماندگی رود ادای هیچ حقی نکند، و هر کس ضجرت و ملالت گیرد، بر هیچ حقی صابر و شکیباً نتواند بود.

و دیگر فرمود « من استفاد أخا فی الله علی ایمان بالله و وفاء باخاء طلباً لمرضات الله ، فقد استفاد شعاعاً من نور الله، وأماناً من عذاب الله ، و حجة یفلج بها یوم القیامة وعزاً باقیاً ، و ذکراً نامیاً ، لأن المؤمن من الله عزوجل لا موصول ولا مفصول» .

هر کس در راه خدای و ایمان بخدای استفادات اخوتی و طلباً لمرضات الله در آن اخوت بوفاء و صفاء رود ، همانا شعاعی و درخشی از نور خداوند غفور را استفاده کرده است ، و امانی از عذاب خدای، و حاجتی را که موجب رستگاری و بر خور داری روز قیامت ، و عزای باقی و پاینده ، و ذکری نامی و نماینده را دریافته است، زیرا که شخص مؤمن از حضرت خداوند مهیمن به موصول است ، و نه مفصول .

عرض کردند معنی موصول و مفصول در اینجا چیست؟

فرمود «لا موصول به أنه هو؛ ولا مفصول منه أنه من غیره».

یعنی مؤمن را بحضرت محبوب حقیقی اتصال کاملی حاصل است اما موصولیت و اتصال او نه بآن میزان است که گوئیم که وجودش با واجب الوجود یکسان است ، یعنی آن گونه باشعه انوار الهیه اتصال یافته که جدائی هویدا نباشد و از مقام بینونیت بیرون تاخته است، و نه چنان از حضرت حق جدا باشد که بگوئیم آن مؤمن از غیر حق است ، پس نه اور احق توان گفت، و نه از غیر حق شمرد ، بلکه شعاع غیر منفک از نور حق است .

معلوم باد که این منزلت و مقام رتبت به پیروان خاص حضرات معصومین و اوصیای طاهرین سلام الله علیهم اجمعین اختصاص دارد .

و دیگر فرمود « کفی بالمرء غشا لنفسه أن یبصر من الناس ما یرمی علیه

من أمر نفسه، أو يعيب غيره بما لا يستطیع تركه، أو يؤذی جلسیه بما

لا یعنیه».

کافی است برای خیانت کردن مرد نسبت بخویشتن اینکه، بر معایب خویش نایبنا، و بر معایب دیگران بینا باشد.

زیرا که چون معایب خود را که بر آن عالم و بدرجه ایقان تواند بود ننگرد

در مقام تفکر در اصلاح بر نمی آید، و این خیانتی بزرگ است که بخود روا داشته و چاره عیب و تصفیه نفس خویش را مترصد نگردیده است، با اینکه برای او امکان دارد، و خداوند راهش را بروی مسدود نداشته است.

اما ممکن است معایبی را که در دیگران نگران و نکوهش کنان است، بر خلاف آنچه تصور کرده است باشد، چه بر ضمائر و سرایر ایشان واقف نیست، و چون عیب جوئی ایشان را بنماید مرتکب معصیت بزرگ و تهمت عظیم گردیده، و اسباب تولید عداوت ایشان را فراهم ساخته است.

و در صورت صحت تصور او نیز هیچ شایسته نیست که آنکس که خود دارای عیوب است اصلاح کار خود را نماید، بلکه باید در رفع معایب خویش برآید، و چون اصلاح کار خود را نمود، وزر وجود خود را از محك آزمایش خالص و دهدهی بدید، و اور امجال و فراغت اصلاح مفسد دیگران بدست آمد، آنوقت با نیت خوش و قلب سالم، و زبان پاک، و بیان تابناك، بطریق احسن؛ و سلامت نفس، و خیر جوئی محض، بموعظت و نصیحت دیگران پردازد.

و اینحال برای همه کس ممکن نیست، زیرا که هر کسی تا در جهان باقی است همه روز و همه وقت اگر در اصلاح حال و چاره عیوب خویش بکوشد، هنوز کافی نیست، چه هر عیبی را چاره نمود از نفس اماره تولید عیب دیگر خواهد شد و اصلاحش بروی بسی لازم است.

و همچنین کافی است برای خیانت ورزیدن با خویشتن که در آن کاری که خود تارك آن نتواند گشت، دیگران را نکوهش نماید، چه بزبان حال گویند اگر

ص: 52

این کاری نکوهیده است، تو خود از چه روی ترك آن را نمی کنی، و اگر پسندیده است چرا ما را از آن ممنوع میداری.

و نیز کافی است برای خیانت کردن با نفس خود که جلیس خود را بآنچه مقصود و معنی در آن نیست آزار نماید، و در آنچه خودش در صدد چاره و رفع آن بر نمی آید، او را رنجیده خاطر گرداند.

و دیگر میفرماید «التواضع الرضا بالمجلس دون شرفه، و أن تسلّم علی من لقیته و أن تترك المرء و إن كنت محقاً».

معنی تواضع و فروتنی این است که در جائیکه فرودتر از محل شرف مجلس میباشد شخص بنشیند، و هر کس را بنگری سلام فرستی، و مرء و مجادلت را از دست بگذاری اگرچه ذیحق باشی.

و دیگر میفرماید «إن المؤمن اخو المؤمن لا یشتمه، ولا یحرمه، ولا یسیء به الظن».

شخص مؤمن برا در هر شخصی مؤمنی است، نباید بد و دشنام دهد، و او را محروم بگرداند، یا در حقش بدگمان باشد.

و نکته لطیف این کلام مبارک این است که این فرمایش راجع به بین ائین است و چون هر مؤمنی با مؤمنی دیگر اینتحالت بدست کرد، و او را در همه کار برادر و برابر خود خواند، و عرض و ناموس او را با خود یکسان شمرد، و ضرر و سود او را سود و ضرر خویش انگاشت، و هرگز با یکدیگر نفاق نورزیدند، و جز به صدق و صفا نرفتند، و همدیگر را از یکدیگر جدا نشمردند، لابد در هر کاری که از هر يك پدیدار شد، موجب سوء ظن نخواهد گشت و اگر این صفات پدید نگردد، چگونه میتوانند سوء ظن نداشته باشند.

و نیز چون مقام اتحاد و صفا و خلوص عقیدت حاصل گشت، البته هیچیک در هیچ چیز حرمان آن يك را روا نخواهد داشت.

و دیگر میفرماید «اصبر نفسك علی الحق، فانه من منع شیئاً فی حق أعطی فی

باطل مثليه».

خويشتن را بر کار حق شکیبایی ده، چه هر کس چیزی را در امر حق منع نماید دو چندان آن را در کار باطل خواهد داد.

و دیگر فرماید «من قسم له الخرق حجب عنه الايمان».

هر کس بدرد جهل و حمق و بد خوئی و حیرت مبتلا گردد، شاهد گرامی ایمان از وی محجوب شود.

و نیز فرمود «إن الله يبغض الفاحش المتفحش»

یزدان تعالی دشنام گوی و بیهوده و لغوگوی را دشمن میدارد

و دیگر فرماید «إن لله عقوبات للقلوب والأبدان: ضنك في المعيشة، ووهن في العبادة، و ما ضرب عبد بعقوبة أعظم من قسوة القلب»

خداوند تعالی را برای دلها و تنها عقوبت ها است، تنگی در امور معیشت، و سستی در کار عبادت که این هر دو عقوبت ابدان، است و قساوت و سخت دلی که بزرگتر عقوبت دلهاست، و در حقیقت معنی خسارت دنیا و آخرت همین است، چه سنتی در عبادت و سختی دل کار هر دو جهان را باطل میگرداند

و دیگر فرماید «إذا كان يوم القيامة نادی مناد أين الصابرون؟ فيقوم فنام من الناس، ثم ينادی مناد أين المتصبرون؟ فيقوم فنام من الناس».

چون روز قیامت اندر آید منادی ندا کند کجایند صابران؟ پس گروهی از مردمان بیای شوند، پس از آن منادی ندا کند کجایند متصبرون؟ پس انبوهی از مردمان پپای شوند.

راوی میگوید بحضرت باقر (علیه السلام) عرض کردم فدایت شوم صابران و متصبران کیانند؟ فرمود: صبر کنندگان برادای فرایض، و متصبرون برترك محارم

و دیگر فرمود خداوند میفرماید «یا ابن آدم اجتنب ما حرمت عليك، تكن من أروع الناس»

ای فرزند آدم از آنچه بر تو حرام گردانیده ام دوری بگیر تا اورع ناس باشی.

و دیگر میفرماید « العبادۃ عفة البطن والفرج »

معنی پرستش و عبادت این است که در آنچه حلال نیست شکم باره و زناکاره نباشند ، بلکه در حلال نیز ملاحظه اقتصاد را از دست ندهند

و دیگر فرماید « البشر الحسن وطلاقة الوجه مكسبة للمحبة ، وقربة من الله و عبوس الوجه وسوء البشر ، مكسبة للمقت و يعد من الله »

بشارت روی و گشادگی دیدار کسب محبت کند و بحضرت کبریا تقرب بخشد ، و ترش روئی و دیدار ناپسند ، موجب حصول خشم و کین جهانیان ، و دوری از پیشگاه رحمت و عنایت ایزدمنان است

و دیگر فرماید « ما نذرع إلى بذريعة و لا توصل بوسيلة هي أقرب له إلى ما يحب من يدسالة منى إليه اتبعها أختها لحسن حفظها وربها ، لأن منع الأواخر يقطع لسان شكر الأوائل ، وما سمحت لي نفسي برد بكر الحوائج »

هیچ ذریعه و وسیله در حضرت من برای انجام مقصود آنکس نزدیکتر بمحسوب و مطلوب و قضای حاجت او بهتر از آن نیست که از آن پیش با وی جودی کرده باشم ، و هم اکنون دست جود دیگر را بگشایم و با دست سابق توأم نمایم ، تا حفظ آن و حفظ این دست را بآن دست کند و آنرا نیکو گرداند چه منع اواخر قاطع لسان شکر اوایل است

یعنی چون کسی با کسی احسانی بورزد و او را شاکر سازد، و دیگر باره آن شخص بدو عرض حاجت آورد و ممنوع و محروم گردد ، این منع اخیر موجب آن میشود که شکر سابق را نیز ممنوع دارد ، و از مدح و شکر سابق مهجور شود اما چون بتجدید جود و قضای مقصود پردازد ، برشکر و سپاس وی بیفزاید

و هرگز نفس من برد بکر حوایج سماحت نکرده است ، یعنی هرگز چنان نیفتاده است که اگر در خدمت من بعرض حاجتی تازه و بکر اقدام کنند، رد مسئول ایشان را نمایم ، یا طبع من اقدام در رد آن حاجت بنماید.

و دیگر فرماید « الحياء والايمان مقرونان في قرن ، فاذا ذهب أحد هما

تبعه صاحبه»

ص: 55

شرم و ایمان در يك قرن و ریسمان مقرون و این هر دو گوهر گرانمایه در يك سلك منظوم هستند ، لا-جرم چون یکی برود رفیقش نیز بمرافقت و مصاحبت آنیک می رود ، چنانکه فرموده اند « من لایحیاء له لا ایمان له » هرکس را شرم در دیده نباشد ایمان در دل ندارد

زیرا که اوصافی که در ایمان شرط است مانع عدم حیاست ، پس اگر هر يك در کسی موجود نباشد آن يك نیز مفقود خواهد بود

اما باید دانست که معنی حیانه آن است که باید از تمام اجرای حدود و احکام الهیه و او امر و نواهی شرعیه و قصاص و مجازات جنایات واجبه منصرف شد و اسمش را حیا گذاشت، بلکه شرط ایمان مراعات این مسائل و امثال آن است ، وعین بی شرمی قصور در اجرای این امور است، چنانکه فرموده اند « لایحیاء فی الدین » ورسول خدای و ائمه هر دو سرای صلوات الله علیهم اجمعین صاحب گوهر شرم و جوهر ایمان هستند ، و در این مراتب باندازه خردلی خود داری نفر مایند

و دیگر فرمود « إن هذه الدنيا تعاطاها البر والفاجر ، وإن هذا الدين لا

يعطيه الله إلا أهل خاصته »

این جهان تابکار ناپایدار را نیکوکار و زشت کار هر دو برخوردار میشوند لکن گوهر دین را خداوند تعالی جز بخواص بندگان خود که مستعد ولایق هستند عطا نمی فرماید

و دیگر میفرماید « الایمان إقرار و عمل ، والاسلام إقرار بلا عمل »

علامت ایمان اقرار بلسان و عمل بارکان است، اما برای اسلام و مسلمان خوانده شدن همان اقرار بزبان بدون عمل کردن کافی است چه تا شخص در دل ایمان نیاورد، با و امر و نواهی باطنیه و اعمال و افعال مقرون به نیت و توجه قلب رفتار نکند، لکن مسلمان بهمان اقرار بشهادتین و حفظ ظاهر مسلمان است

چنانکه میفرماید « الایمان ما کان فی القلب والاسلام ما علیه التناکح والتوارث وحقنت به الدماء ، و الایمان یشرك الاسلام ، و الاسلام لا یشرك الایمان »

ایمان عبارت از آن اقرار و طاعت قلبی و رعایت شرایط ظاهریه است و اسلام عبارت از آن شان و مقامی است که چون کسی را مسلمان خوانند مناکحت باوی جایز و توارث او صحیح و خون او محفوظ باشد، پس ایمان شامل اسلام هست و هر مؤمنی البته مسلم است، اما اسلام شریک ایمان نیست و شرط نمی باشد که هر که مسلمان است البته مؤمن هم خواهد بود و زبانش با جنانش توأم میباشد

و دیگر فرماید « من علم باب هدی فله مثل أجر من عمل به ولا ینقص أولئك من أجزهم شیئاً، ومن علم باب ضلال کان علیه مثل أوزار من عمل به ولا ینقص أولئك من أوزارهم شیئاً »

هر کس تعلیم نماید باب هدایت را برای او مانند اجر هر کس که بآن عمل نماید میباشد با اینکه از اجور و مزد آنکسان که در خدمتش تعلم و رزیده اند چیزی کاسته نمی شود، و این معلم بقدر و میزان تمام متعلمین، اجر و مزد یابد، و هر کس تعلیم باب ضلالت و گمراهی نماید باندازه تمام اوزار و وبالی که بر آن جماعت که بر آن کار رفتار خواهند نمود بروی فرود آید و حال اینکه از اوزاری که بهره متعلمین اوست چیزی کاسته نخواهد شد

و از این پیش باین حدیث بتقریبی اشارت رفته است

و دیگر فرماید « لیس من أخلاق المؤمن الملق والحسد الا فی طلب العلم »

خوی و خلق مؤمن اینست که جز در طلب علم و خواهش گوهر دانش، نزد هیچکس پوزش نکند، و بر هیچ متاعی و دولتی و بضاعتی غبطه نبرد، چه در هر قلبی که ایمان حاصل شد رشته علاقه را از ماسوی الله قطع کند و طلب فانی نکند و در تدارک آنچه باقی است و موجب وصول بمقصد حقیقی و معشوق معنوی است بکوشد

و دیگر فرمود « للعالم إذا سئل عن شیء وهو لا یعلمه أن یقول: الله أعلم، ولیس لغير العالم أن یقول ذلك »

برای شخص عالم دانا میباشد که چون از مسئله ای از وی پرسند و او نداند بگوید خداوند داناتر است لکن برای غیر عالم اینکارو گفتار جایز نیست

و در خبر دیگر فرمود « يقول لا أدرى التلا يوقع في قلب السائل شكاً »

شخص عالم میتواند بگوید آنچه را که نمیداند نمیدانم تا در دل سائل شکی وارد نکند، یعنی اگر بگوید خدای بهتر داند ممکن است که سائل گمان کند میداند و بطرفه میرود و نمیخواهد او را بیآگاهاند ، اما چون گفت نمیدانم آلوده شك وریب نمیگرداند این خبر بتقریبی از این پیش مذکور شده است

و دیگر فرماید « أول من شق لسانه بالعربية إسماعيل بن إبراهيم عليهما السلام و هوا بن ثلاث عشر سنة كان لسانه على لسان أبيه وأخيه ، فهو أول من نطق بها وهو الذبيح».

اول کسیکه زبانش بلغت عرب متکلم شد حضرت اسماعیل بن ابراهیم بود ، و اینوقت سیزده سال از عمر شریفش بر گذشته بود و بزبان پدر و برادرش سخن میراند که لسان سریانی بود، پس اسماعیل اول کسی است که بعربیت سخن نمود ، و اوست اسماعیل ذبیح

معلوم باد که چنانکه در تواریخ مسطور است اول کسیکه بزبان عربی تکلم گرد یعرب بن قحطان است، اگرچه این شعر را بحضرت آدم علیه السلام نسبت میدهند که در مرثیت پسرش هاییل علیه الرحمة میفرماید :

تغیرت البلاد ومن علیها *** ووجه الأرض مغبر قبیح

ممکن است مقصود در این مقام این باشد که از میان پیغمبران اول کسی که بزبان عربیت سخن کرد اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام بود که در میان بنی جرهم بیالید

و دیگر فرمود «ألا أنبئکم بشيء إذا فعلتموه یبعد السلطان والشیطان منکم؟»

آیا خبر ندهم شما را بکاری که چون بجای آورید آن را دور گرداند سلطان

و شیطان را از شما ؟

ابو حمزه عرض کرد ما را خبر فرمای بآن تا معمول بداریم

فرمود « علیکم بالصدقة ، فبکتروا بها فانها تسود وجه إبليس ، وتکسر شرة السلطان الظالم عنکم في يومکم ذلك ، وعلیکم بالحب في الله والتودد والمؤازرة على العمل الصالح ، فانه یقطع دبرهما ، یعنی السلطان والشیطان ، و أحو

بر شما باد به دادن صدقه در صبحگاهان چه ادای صدقه فرمودن روی شیطان را سیاه کند و قهر و ستیز سلطان را در آنروز در هم شکنند و بر شما باد که در راه خدای و رضای حق با مردم دوستی و مودت گیرید، یعنی دوستی شما از این راه باشد، و بر عمل صالح موازرت و معاونت نمائید چه اینکار ریشه ظلم سلطان و وسوسه شیطان را بر میکند و چندان که میتوانید در کار استغفار و طلب آمرزش از حضرت پروردگار الحاح و ابرام نمائید، چه این کردار گناهان را محو و نابود گرداند.

و دیگر فرمود « إن هذا الأنسان مفتاح كل خير وشر "فینبغی للمؤمن أن یختم علی لسانه کما یختم علی ذهبه وفضته، فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال : رحم الله مؤمناً أمسک لسانه من كل شر فان ذلك صدقة منه علی نفسه ، ثم قال : لا یسلم أحد من الذنوب حتی یخزن لسانه »

این زبان کلید هر گونه خیر و شری است ، پس مؤمن را میسزد که بزبان خود خاتم خاموشی برزند ، چنانکه بر صندوق زر و سیم خود مهر بر میزند ، چه رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: خداوند رحمت کند مؤمنی را که زبان خود را از هر شری بازدارد چه این بر بستن زبان از سخن راندن بشر صدقه ایست از سخنگوی که برای حفظ نفس خود کرده است ، پس از آن فرمود هیچکس از گناهان سالم نمیماند ناگاهی که زبان خود را از کلام نابهنجار نگاه دار باشد

و دیگر فرمود « من الغیبة أن تقول فی أخیک ما ستره الله علیه ، فأما الأ الأمر الظاهر منه مثل الحدة و العجلة فلا بأس أن تقوله ، وإن البهتان أن تقول فی أخیک ماليس فيه »

از جمله غیبت راندن این است که در حق برادر دینی خود چیزی را بگوئی که خدای بروی مستور داشته است، اما پاره اوصاف و اخلاق ظاهریه او را که آشکارا و معین است بر شمردن ، مثل اینکه بگوئی فلان کس تند است با عجله دارد ، باسی

و باکی بر این گفتن نیست، و بهتان این است که برادر خود را بصفتی و عملی که در وی نیست بر شماری

و دیگر میفرماید « إن أشد الناس حسرة يوم القيامة عبد وصف عدلاً ثم خالفه إلى غيره »

سخت ترین کسان از حیثیت حسرت بردن در روز قیامت بنده ایست که توصیف عدل را نماید لکن خود مرتکب بعمل عدل نشود، و بغير عدل رفتار نماید، و وواعظ غیر متعظ باشد، و از این پیش حدیثی باین تقریب مذکور شد

و دیگر فرمود « علیکم بالورع والاجتهاد وصدق الحديث و أداء الأمانة إلى من ائتمنکم علیها ؛ براکان أو فاجراً فلوان قاتل علی بن ابي طالب ائتمني علی أمانة لأديتها إليه »

بر شما باد بداشتن ورع و کوشش در امور دینی، و راستگویی در حدیث راندن و بازرسانیدن امانت را بصاحب آن، خواه نیکوکار باشد یا نابکار، همانا اگر قاتل علی بن ابیطالب (علیه السلام) امانتی نزد من بسپارد، و مرا بر آن امین گرداند آن امانت را بدو باز پس دهم .

و دیگر فرمود : «صلة الأرحام تزکی الأعمال ، وتنمی الأموال ، وتدفع .

البلوی ، و تیسر الحساب ، وتنسیء فی الأجل » .

احسان ندودن بارحام وصله آن ، اعمال را پاکیزه ، واموال را بالیده، و بلیت را دفع، و حساب را آسان ، و عمر را بسیار گرداند

و دیگر فرماید «أیها الناس إنکم فی هذه الدنيا أغراض تنتضل فیکم المنایا لن یستقبل أحد منکم یوماً جدیداً من عمره إلا بانقضاء آخر من أجله ، فأیة أكلة لیس فیها غصص أم أی شربة لیس فیها شرق استصلحوا ما تقدمون علیه؛ بما تظعنون عنه فان الیوم غنیمة وغداً لاندري لمن هو، أهل الدنيا سفر یحلون عقد رحالهم فی غیرها، فدخلت مننا أصول نحن فروعها فما بقاء الفرع بعد أصله .

این الذین کانوا أطول أعماراً منکم و أبعد آمالاً، أتاك یا ابن آدم مالاً لترده

وذهب عنك مالا يعود ، فلا تعدن عيشاً منصرفاً عيشاً مالك منه إلا لذة تزلف بك إلى حمامك و تقربك من أجلك ، فكأنك قد صرت الحبيب المفقود والسواد المخترم ، فعليك بذات نفسك ودع ما سواها واستعن بالله يعنك».

ای مردمان همانا شما در این جهان جهنده و دنیای فریبنده نشانهای تیره‌های منایا و سهام مرک و بلایا باشید، هیچیک از شما روزی بتازه از زندگانش نمودار نشود مگر اینکه یکروز از ایام عمرش پایان رفته باشد کدام لقمه شیرین از کام بسپارید که در گلوی شما گره نشود، و حلق شما را در هم نشارد یا کدام شریتی گوارا بنوشید که بگلوی شما، فرونماند و بزحمت دچار نگرداند، کار آخرت را در دنیا باعمال حسنه دنیائی اصلاح کنید و در این کشت زار ناپدیدار تخم سعادت بیفشانید، تابار رشادت را در آن سرای برگیرید، چه امروز که در آن اندرید باید غنیمت شمارید، و زاد و توشه سرای جاوید را بساز آورید ، چه دانید فردا بهره کیست و باکیست.

مردم دنیا مسافرانی باشند که بند ر حال خود را در غیر آن برمیگشایند ،

اصولها و آباء و اجداد ما که ریشه نهال وجود ما بودند تار و پود را بگذاشتند، و از این کارگاه شهود و نمود نابود شدند، و در اندیشه ابود سود ندیدند ماها که شاخ آن تناور درخت های سبز و خرم هستیم که بجمله از تند باد حوادث و برنده دهره دواهی بخشکیدند چگونه امید خلود داشته باشیم، و گذشتگان خویش را در مقام انکار و جحود شویم .

کجایند آنانکه از شما بدرازی روزگار و دیر بازی زمان ناسازگار، برخوردارتر، و بارز و های بسیار امیدوارتر بودند ، ای فرزند آدم ، پیک اجل و کرک مرک با چنگ و دندانی تیز ، و هیبت و هیئتی پرستیز ، چنان بر تو تازان است که تدبیر و آلات و ادواتی نتوانی از خویشتن بازش بگردانی ، و آن عمر گرانبایه از تو، بشه که هرگزش بازگشتن نباشد .

پس هرگز عمر بر گذشته و زندگانی روی بر کاشته را در شمار عیش و عمر

خویش مشمار، مگر لذتی جانپرور که تورا بمرک تن او بار میکشانند، و باجل خودت نزدیک میگردداند، و گویا تو محبوبی مفقود، و شخصی هالك، و نشانی از بیخ و بن افکنده گردیدی.

پس بر توباد که نفس خود را در صدد اصلاح باشی، و از این کردار و اصلاح مفاسد نفس سرکش، بدیگر کار نپردازی، و باخدای استعانت بجوی که خدایت معین میگردد.

و دیگر فرمود «من صنع مثل ما صنع إليه فقد كفا، ومن أضعف كان مشكوراً و من شكر كان كريماً، ومن علم أنه ما صنع كان إلى نفسه ل-م يستبطئ الناس في شكرهم، ولم يستزدهم في مودتهم، فلا تلتمس من غيرك شكر ما آتته إلى نفسك و وقیت به عرضك، و اعلم أن طالب الحاجة لم يكرم وجهه عن مسئلتك، فأكرم وجهك عن رده».

هر کس در ازای نیکی کسی بهمان اندازه نیکی کند، همانا مکافات کردار او را کرده است، و بر افزون نرفته است، و هر کس در عوض آن دو چندان نیکی نماید مشکور باشد، یعنی بعلاوه پاداش آن احسان شکر احسان او را هم بجای میآورند.

و هر کس شکر احسان گذارد کریم است، و هر کس چنان بداند که احسانی ننموده است، چنین کس میتواند بگوید در شکر احسان مردمان توانی و در نک کرده است، و در مقام مودت و دوستی با ایشان طلب زیادت سود و احسان ننموده است و شرف نفس خود را از دست نگذاشته است.

پس از دیگران خواستار شکر آن احسان و تشریفی که از بهر نفس خویش تهیه کرده، و عرض و ناموس خود را بآن محفوظ داشته ای نباش، یعنی اگر باکسی احسان کنی جلالت و شرافت نفس و عرض و ناموس خویش را تحصیل کرده باشی، پس از چه روی خواستار شکر گذاری وی میشوی.

و دانسته باش که آنکس که بتو عرض حاجت میکند حفظ مقام و آبرومندی

خویش را نمیکند ، یا نمیتواند بکند ، پس تو آبروی خویش را بجوی ، و خویشتن را گرامی بدار که رد مسئولش را نکرده باشی، یعنی اگر رد مسئول او را بکنی تو نیز آبروی خود را از دست داده باشی.

و نیز حضرت باقر صلوات الله علیه میفرماید « إن الله يتعهد عبده المؤمن بالبلاء كما يتعهد الغائب أهله بالهدية ، و يحميه عن الدنيا كما يحمي الطبيب المريض ».

خداوند بنده مؤمن خود را بوصول بلا تقصد میفرماید چنانکه شخص مسافر غایب کسان خود را تفحص و تقصد مینماید بتقدیم هدیه ، و خدای بنده مؤمن خود را از میل کردن بدنیای ختار نابکار پرهیز میدهد چنانکه طیب عالم و پزشک دانا پرهیز میدهد بیمار را از اکل و شرب ناسازگار .

و دیگر فرمود « إن الله يعطى الدنيا من يحب و يبغض، ولا يعطى دینه إلا من يحب ».

انا خداوند تعالی دنیا را بهرکس که محبوب درگاه الهی یا مبغوض آستان کبریائی باشد عطا میفرماید، لکن دین خود را جز بآنکس که در حضرت احدیت محبوب باشد عطا نمیکند ، و این حدیث بمضمون حدیث سابق قریب است.

و دیگر فرمود «إنما شیعة علی المتبادلون فی ولايتنا المتحابون فی مودتنا المتزاورون لآحیاء الدین ، إذا غضبوا لم یظلموا ، و إذا رضوا لم یسرفوا، بركة علی من جاؤوا ، سلم لمن خالطوا».

شیعه علی (علیه السلام) و پیرو آثار و افعال آن حضرت ، کسانی هستند که در راه ولایت و دوستی ماجان و مال خویش را بذل می کنند ، و در کار مودت ما باهمدیگر دوستی میورزند ، و برای احیای دین و زنده داشتن آئین خداوند آسمان و زمین بملاقات و دیدار یکدیگر راه میسپارند ، اگر بخشم اندر شوند ، ستم نرانند ، و اگر از کسی خوشنود گردند اسراف نورزند و با هر کس مجاورت جویند موجب برکت

و میمنت حال و روزگار وی شوند و بر هر کس مخالفت گیرند قاند سلم و سلامت و کار نامه عفت و عافیت باشند

و دیگر فرماید «الکسل یضر بالدین والدنیا».

ماندگی و سستی در امور دین و دنیا را زیان میرساند .

و نیز میفرماید «لو یعلم السائل ما فی المسئلة ما سأل أحد أحدًا، ولو یعلم المسئول ما فی المنع ما منع أحد أحدًا»

اگر سؤال کننده بداند که چه چیز است در مسئله، هیچکس از هیچکس در مقام خواهش و سؤال بر نمی آید، و اگر آنکس که از وی سؤال مینمایند بداند چه چیز است در منع قبول مسئلت، هیچکس منع هیچکس را نمی کند .

یعنی اگر شخص سؤال کننده بداند که در آن سئوالی که از مخلوق مانند خود میکند چگونه زیانها و برباد رفتن آبروها و شرف خویشتن، و از خدای بی نیاز بنده نواز روی برکاشتن، و بعدم توکل موصوف و مذموم گشتن، و گرد و غبار ذلت و خواری بر چهر آبرو و اعتبار انباشتن، و غالباً محروم و نادم شدن است، بیاره نان، و ذرعی کرباس، و شربتی آب و خشتی برای راحت و خواب خود میسازد، و بمردم عاجز زبون که مانند خودش بیچاره اند دست نیاز دراز و آبروی عزت را بخاشاک ذلت انباز و خویشتن را با حریمی بر آز همراز نگرداند .

و اگر مسئول بداند که در قبول قضای حاجت نیازمندی، چه منافع دنیویه، و فوائد اخرویه، و شرف و سعادت‌ها مندرج است، هرگز رضا ندهد سائلی را محروم دارد و آن مراتب را با دیگری موکول بگرداند، بلکه قبول مسئول را فیض و فوزی بزرگ و سعادت و شرف و غنیمتی عظیم شمارد .

و دیگر می فرماید «إن الله عبداً میامین میاسیر، یعیشون و یعیش الناس فی أکنافهم، و هم فی عباده مثل القطر، والله عباد ملاءعین مناکید لا یعیشون ولا یعیش الناس فی أکنافهم، و هم فی عباده مثل الجراد لا یقطعون علی شیء إلا أتوا علیه (1)».

ص: 64

1- قسم اول حدیث ترجمه نشده است و ظاهراً از قلم افتاده باشد ترجمه اش چنین است : خدا را بندگان میامین و توانگرانی هستند که خودشان از زندگانی خودشان بهره یاب و مردمان هم در اکناف عنایت و احسان ایشان کامیاب میشوند و این جماعت در میان بندگان یزدان، مانند قطرات باران باشند . و خدا را - تا آخر .

خدارا بندگانی ملاحظه و دور افتاده از پیشگاه رحمت رب العالمین و سخت عیش و ناخوش روزگار هستند که نه خود از زندگانی خود بهره یاب و نه مردمان در اکناف عنایت و احسان ایشان کامیاب میشوند، و این جماعت در میان بندگان یزدان مانند ملخ باشند که بر هر چه بنشینند بر بایند و تباہ سازند.

و در این کلام مبارك لطافتی بدیع است چه بندگان با میمنت و برکت را بقطره باران تشبیه میفرماید که سبب روئیدن نباتات و زراعات و رزق و روزی بندگان، و مایه زندگانی ایشان است، و آن صنف دیگر را بملخ همانند میگرداند که وصولش دلیل شئامت و فساد مزروعات و اشعار و اشجار و تباہی ماکولات و خرابی بنیان عیش و زندگانی است خداوند از این بکاهد و بر آن بیفزاید.

و دیگر فرماید «قولوا للناس أحسن ما تحبون أن یقال لكم، انّ الله یبغض اللعان السباب الطعان علی المؤمنین الفاحش المتفحش السائل الملحف، و یحب الحیی العلیم العفیف المتعفف».

در مکالمات و محاورت با مردمان آنرا که بسیار دوست میدارید که در حق شما گفته شود بگوئید چه خدای دشمن میدارد کسی را که نسبت بمؤمنان دشنام دهد، و لمن گوید و طعن زند و زبانش بفحش بگردد و از روی ستیز ندگی و سخت زبانی سؤال کند و خدای دوست میدارد آنکس را که با شرم و بردبار و پارسا باشد و در پارسائی کوشش نماید.

و دیگر فرماید «إن الله یحب "إفشاء السلام».

خداوند دوست میدارد افشای سلام را و از این پیش بتوضیح این کلام در ضمن کلمات دیگر اشارت رفت.

بیان بعضی کلمات حکمت آیات که در کتب متفرقه بحضرت باقر علیه السلام منسوب است

در کافی و بحار الانوار از ابو مریم مروی است که حضرت باقر (علیه السلام) با سلمة بن کهیل و حکم بن عیینة فرمود:

«شرقاً و غرباً فلا تجدان علماً صحیحاً إلا شیئاً خرج من عندنا»

در تمام شرق و غرب عالم اگر تفحص و پژوهش کنید، علم صحیح بدست نیاورید مگر آنچه از حضرت ما بیرون آید، یعنی حقیقت علم و معرفت الهی در صدور وسیعه ما مخزون است، و باین حدیث از این پیش بتقریبی اشارت رفته است.

و نیز در آن دو کتاب سند با بی بصیر میرسد که آن حضرت با من فرمود:

حکم بن عیینة از جمله آن کسان است که خدای میفرماید «و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین»

از جمله از جمله مردمان کسی است که میگوید بخدای و روز جزا ایمان آوردیم و حال اینکه ایشان ایمان نیاورده اند، یعنی از روی نفاق اظهار ایمان کنند، و حکم ابن عیینة نیز منافق است و در اظهار ایمان زبانش با دلش یکسان نیست.

«فلیشرق الحکم ولیغرب أما والله لا یصیب العلم إلا من أهل بیت نزل علیهم جبریل (علیه السلام)».

حکم بن عیینة بگردد شرق و غرب عالم را و باختر تا خاور را در زیر پی طلب در سپارد، سوگند با خدای گوهر علم حقیقی را جز از آن اهل بیتی که جبرئیل برایشان نازل میشده است بدست نیاورد.

و دیگر در بحار از ابوبکر حضر می مروی که در خدمت ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردند عکرمه مولای عباس بحالت احتضار اندر است، آنحضرت عازم ملاقات وی شد، و فرمود اگر او را در یابم کلامی را بد و بیاموزم که طعمه آتش نگردد، در همین

حال مردی بخدمت آن حضرت بیامد و عرض کرد عکرمه هلاک شد، این وقت بآنحضرت عرض کردند آن کلام را با ما بیاموز فرمود :

«و الله ما هو إلا هذا الأمر الذي أنتم عليه» سوگند با خدای آن کلام جز همان نیست که شما بر آن هستید، یعنی ولایت اهل بیت علیهم السلام.

و دیگر در بحار از شقیق بلخی سند بحضرت باقر (علیه السلام) میرسد که بآن حضرت عرض کردند چگونه با مداد کردی فرمود .

«أصبحنا غرقى فى النعمة ، موفورين بالذنوب ، يتحجب إلينا إلهنا بالنعمة،

و تتمقت إليه بالمعاصى ، و نحن نفتقر إليه ، وهو غنى عنا».

با مداد نمودیم در آن حال که غرف بحار نعمت و رحمت الهی هستیم، و در عرض آن گناه بسیار در حضرت پروردگار ورزیده ایم، خداوند قادر مهربان به اعطای نعمتهای بی پایان با ما تحبیب ، میفرماید و بمحبت خود میطلبد ، لکن ما با احتمال اوزار و معاصی او را بر خویشتن خشمناک میسازیم ، و حال اینکه ما بجمله در حضرتش نیازمند ، و مستمند، و او از جمله ما بی نیاز و مستغنی است بین تفاوت و . از کجاست تا بکجا .

در کتاب نشر الدرر مسطور ست که عبدالله بن معمر لینی در خدمت ابی جعفر (علیه السلام) عرض کرد بمن پیوسته است که تو در امر متعه فتوی میرانی، یعنی در متعه زنان، فرمود خداوندش در کتاب خود حلال ساخته و رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) این امر را سنت ساخته ، واصحاب آن حضرت باین کار رفتار نموده اند. عبدالله گفت عمر بن خطاب متعه را نهی کرده است فرمود :

«فأنت على قول صاحبك ، و أنا على قول رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)».

توبقول صاحب عمر کار کن و من برقول رسول خدا میروم ، عبدالله بن معمر عرض کرد مسرور میشوی که زنان تو چنین ، کنند حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

«وما ذكر النساء هاهنا يا أثول إن الذى أحلها فى كتابه أحلها لعباده أغير منك و ممن نهى عنها تكلفاً ، بل يسرك أن بعض حرمك تحت حاکة يثرب نکاحاً، قال

لا قال : فلم تحرم ما أحل الله لك ؟ قال : لا أحرم ولكن الحائك ماهولي بكفو»

در این مقام نام زنان از چه باید بر زبان آورد ، ای گول نادان و بیگانه از عقل و خرد ، همانا آنکس که متعه را در کتاب خود حلال کرده است و برای بندگان خود حلال ساخته ، از تو و آنکس که منهی داشته غیورتر است بلکه مسرور میدارد ترا که بعضی از حرم ترا جولاه یثرب در نکاح کشد عرض کرد مسرور نمیدارد فرمود : از چه روی حرام میگردانی آنچه را که خدای حلال فرموده است؟ عبدالله عرض کرد حرام نمیکنم لکن حائک با من انباز و شریک نیست فرمود :

«إن الله ارتضى عمله و رغب فيه و زوجه حوراً أفرغ عمن رغب الله فيه و تستنكف ممن هو كفو لحوار الجنان؟!».

یزدان تعالی پسندیده است کسب و عمل او را و در او راغب است و او را حوری جنت بزوجیت دهد آیا تو روی بر میتابی از آنکس که خدای بانظر رحمت دروی میروود و انکار و استنکاف میجوئی از آنکس که همسر و شریک حور بهشت است «کبراً و عنوا» از روی تکبر و سرکشی؟!

عبدالله چون این کلمات بشنید بخندید و عرض کرد سینهای شما را جز منابت اشجار علم نمی بینم همانا میوه و بار علم بهره شماس است و برگش قسمت مردمان.

ابو عمرو عثمان جاحظ گوید امام محمد باقر (علیه السلام) صلاح شأن عالمرا بتمامت در دو کلمه فراهم کرده است و فرموده است:

«صلاح شأن المعایش والتعاسر ملاً مکیال ، ثلاثه فطنة وثلث تغافل» .

اسباب اصلاح امر معاش و معاشرت پیمانیه پری است که دو قسمتش فطنت و زیرکی ، و یک ثلث دیگرش تغافل است و از این پیش بتقریبی باین کلام مبارک اشارت شد .

و دیگر وقتی حضرت باقر (علیه السلام) مردی را که خدای پسری بدو عطا کرده بود تهنیت نمود و فرمود :

ص: 68

«أسأل الله أن يجعله خلفا معك وخلفا بعدك فان الرجل يخلف أباه في حياته و بعد موته».

از خدای مسئلت مینمایم که این مولود را در زمان تو و بعد از تو خلف صالح بگرداند همانا مرد در زمان پدرش و بعد از مرگ پدرش خلف او تواند گشت .

حکم بن عتبه گوید بزنی بگذشتم که در حال احرام بود « وقد أسبلت ثوبها قلت اسفري عن وجهك ، قالت أفتاني بذلك زوجي محمد بن علي بن الحسين عليهم السلام ، وجامه خود را بیاویخته بود گفتم روی بر کشای گفت شوهر من محمد بن علی بن الحسین سلام الله علیهم با من چنین فتوی داده است .

و نیز در آن کتاب مذکور است که هرگاه امام محمد باقر (علیه السلام) کسی را میدید که دچار بلائی گردیده است استفاده را مخفی میداشت یعنی طوری استفاده نمی فرمود که آن بیچاره بشنود و کوفته خاطر و خفیف گردد و هرگز شنیده نمیشد که در سرای مبارکش در جواب سائلی گویند «یا سائل بورك فيك» ای خواهنده خدایت برکت دهد یا بگویند ای خواهنده بگیر این را بلکه میفرمود این مردم یعنی فقرا وسائلان را به نیکوترین اسامی ایشان بنامید و میفرمود :

«اللهم أعني على الدنيا بالغنى و على الآخرة بالعفو».

بار خدایا اعانت فرمای مرا در کار دنیا بتوانگری و بر امر آخرت بعفو و گذشت .

و آن حضرت با فرزندش میفرمود « إذا أنعم الله عليك نعمة فقل : الحمد لله و إذا حزنك أمر فقل : لا حول ولا قوة إلا بالله ، و إذا أبطأ عليك رزق فقل : أستغفر الله ».

چون خداوندت بنعمتی متنعم فرماید بگو الحمد لله ، و چونت امری اندوهناك نماید بگو لا حول ولا قوة إلا بالله ، و هر وقت در وصول رزق تو درنگی افتاد بگو أستغفر الله .

یعنی چون حمدکنی سپاس نعمت بگذاشته باشی و نعمت افزون شود و چون

خدایرا بحول وقوت یادکنی اندوه از تو بزدايد و شادی بر تو بزفايد و چون استغفار بنمائی گناهان ترا که موجب تنگی و درنگ رسیدن رزق است بیامرزد و رزق ترا هر چه زودتر برساند .

در امالی شیخ طوسی از ابو حمزه ثمالی مروی است که از حضرت ابی جعفر باقر صلوات الله علیه شنیدم میفرمود :

«أربع من كن فيه كمل اسلامه وأعين على إيمانه و محقت ذنوبه ولقى ربه وهو عنه راض و لو كان فيما بين قرنه الى قدمه ذنوب حملها الله تعالى عنه عنه وهي : الوفاء بما يجعل الله على نفسه، و صدق اللسان مع الناس، والحياء مما يقبح عند الله وعند الناس و حسن الخلق مع الأهل والناس .

و أربع من كن فيه من المؤمنين أسكنه الله في أعلا عليين في غرف فوق غرف في محل الشرف كل الشرف : من آوى اليتيم وانظر له فكان له أباء، و من رحم الضعيف وأعاناه وكفاه ، و من أنفق على والديه ورفق بهما ولم يخرق لهما ، و لم يخرق لمملوكه و أعاناه على ما يكلفه ولم يستسمه فيما لم يطق به».

ولیا چهار چیز است که در هر کس موجود گردد اسلامش را کامل و ایمانش را معین و ذنوبش را پاک گرداند و چون پروردگار خود را ملاقات نماید خدای از وی راضی باشد و اگر از فرق سر تا قدمش را معاصی فرو گرفته باشد خداوند رؤف آن گناهان را از وی فرو ریزد و آن چهار خصلت : یکی وفا نمودن بر آنچه خدای بروی فرض کرده است دیگر با مردمان براستی رفتن است سوم شرم داشتن از ارتکاب آن افعال و اقوالی که در حضرت یزدان و بندگان یزدان قبیح و نکوهیده است و دیگر با کسان خود و مردمان با خلق حسن و خوی نیکو معاشرت کردن است .

و چهار صفت است که هر مؤمنی دارای آن باشد خداوندش در اعلا علیین در غرفهای برتر از غرف و اشرف اماکن مسکن دهد : نخست آنکس که یتیمی را منزل و ماوی دهد و با نظر عنایت و ابوت از وی نگاهداری کند ، دوم کسی که شخصی ضعیف و درمانده را رحم نماید و او را در امور او اعانت و کفایت کند، سوم آنکس که

از پدر و مادر خود نگاهداری فرماید و در حق ایشان انفاق کنند و بجا ایشان برفق و نرمی و ملایمت رود و احسان بورزد و با ایشان سختی و شدت نورزد و خاطر شانرا نیازارد ، و با مملوك خود بدرشتی و تندخویی نباشد و او را بر آنچه بروی تکلیف نموده اعانت کند.

و نیز در کتاب خصال از جابر بن یزید مروی است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود :

«إذا كان حين يبعث الله تعالى الخلق اني بالايام تعرفها الخلايق باسمها و حليتها يقدمها يوم الجمعة ؛ له نور ساطع تتبعه سائر الأيام كأنها عروس كريمة ذات وقار تهدي الى ذى حلم و يسار ، ثم يكون يوم الجمعة شاهداً و حافظاً لمن سارع إلى الجمعة ثم يدخل المؤمنون الجنة على قدر سعيهم الى الجمعة».

چون هنگام محشر و نشور خلایق در رسد ایام هفته را بامر خالق مهر و ماه و نماینده روز و شب حاضر کنند، و آفریدگان هر روزی را باسم و رسم و حلیه اش بشناسند و روز جمعه بر تمام ایام تقدم یا بد ، و چنانش نوری و درخشی باشد که سایر ایام در دنبالش پیوند ، و روز جمعه در میان سایر ایام هفته مانند عروس هر هفت و ماه دو هفته فزایش و نمایش ، و با وقاری تمام بر سایر ایام تابش افکند که گوئی بدارای حلم و بردباری و یسار و دولت یار رهسپار میگردد، آنگاه روز جمعه شاهد و حافظ آنکسان خواهد شد که در این جهان جمعات را از دست نگذاشته ، و نماز جمعه و جماعت را مرعی داشته، پس از آن جماعت مؤمنین که در دنیا در عبادت این روز میکوشیدند باندازه مساعی جمیله خود درون جنت میشوند .

راقم حروف گوید اینگونه اخبار و احادیثی که در تقدم و تفوق و شرافت و جلالت روز جمعه که عید این امت مرحومه است وارد است ، با عقیدت مردم که تغییر احکام شریعت خود را بحسب اقتضای وقت جایز می‌شمارند مگر اینکه میگویند شنبه و عید آئروز هرگز تغییر نیافته و نخواهد یافت ، با اینکه در کتب آسمانی خود مستند بسندی استوار نیستند ، مابینت دارد ، و آن قول را

و نیز بدلائیل خارجیّه معلوم است که جز پیغمبری که بر تبت خانمیت باشد ، هیچ شریعتی تاقیامت پاینده نبوده است، و اینکه میفرماید حلال و حرام آن حضرت تاقیامت حلال و حرام ، و دین و شریعت او ناسخ ادیان و شرایع است ، و آنچه عقل بان حکم میکند ، شرع آن حضرت بان حکم می نماید ، بجمله از ادله قاطعه خاتمیت است ، و تا کسی خاتم انبیا و رسل نباشد و پس از وی رشته رسالت و نبوت و وحی منقطع نگردیده باشد دعوی این امور را نتواند نمود ، زیرا که شاید پس از چندی دیگر پیغمبری دیگر و رسول و اولوالعزم دیگر بیاید، و دین و آئین و شریعت دیگر بیاورد که ناسخ آن شریعت سابقه باشد .

چنانکه از ابتدای خلقت تا زمان میمنت ارکان حضرت خاتم الانبیا (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ پیغمبری و فرستاده این دعوی را ننمود ، بلکه چون مبعوث شد شریعتی بیاورد و مدتی آن شریعت ثابت و مقرر بود تا پیغمبری دیگر بر سالت بیامد ، و شریعتی از نو بیاورد ، و نگفت که این شریعت من ناسخ شرایع و تاقیامت ثابت و مقرر است مگر حضرت خاتم الرسل (صلی الله علیه وآله وسلم) که دارای مقام خاتمیت بود ، چنین فرمود .

تا کنون که سالهای دراز از زمان مبارکش بپای رفته، و تا امروز که روز پنجشنبه پنجم شهر شعبان المعظم سال یکهزار و سیصد و بیست و سوم هجری است . برقرار و روز تا روز در تمام اهالی ممالک اسلامیّه و غیر اسلامیّه شایع تر و بیشتر میشود .

و عقلای ممالک خارجه متفق شده اند که قانون اسلام ، بر تمام قوانین مردم کیهان ، اشرف واکمل و اتم و انفع ، و برای دین و دنیا و ملک و ملت مفیدتر است ، و اغلب احکام و قوانین این ملت سنیّه را در دولتهای بزرگ جهان مجری میدارند ، و صلاح حال و قوام و نظام جهان و اهل جهان و سرای جاویدان را در آن می شمارند .

و اگر معدودی قلیل برای شهرت خود، و معروف گردیدن خود، و خوش آمد پاره ای مردم بدکیش نکوهیده اندیش، در نگارش روز نامه و امثال آن که همه از صحت و صدق دور، و بچنگ دیو حمق و سفاهت و غوایت مزدور است، درباره مطالب که هرذی شعوری و خردمندی بر صحت آن حکم میکند، عنوانی نمایند، و دین مزدک و امثال او را جلوه گر خواهند، باطن شریعت مطهره چنان نشان خود را نمایان کند که تمام السنه و اقلام و بیانات جهانیان، بلکه اقارب و امثال ایشان بر خفت عقل و سستی عقیده و ضعف دین، و اعلی درجه سفاهت و حمق و ضلالت، و جهل و خرافت، و عدم عمق ایشان گویا و جاری گردید، و اغراض شخصی، و امراض قلبیه و خیالی نفسانی ایشان ظاهر، و سهام ملامت، و نصال مذمت را هدف گردید و الله متم نوره ولو كره الكافرون - نستعید بالله مما یفترون».

و دیگر در آن کتاب از عبدالرحمن بن اعین از حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه مرویست.

«لقد غفر الله تعالى لرجل من أهل البادية بكلمتين دعا بهما» .

خداوند تعالی مردی از اهل بادیه را از برکت دو کلمه بیامرزید.

عرض کردند آن دو کلمه چه بود فرمود :

«اللهم إن تعذبني فأنا أهل ذلك، وإن تغفر لي فأنت أهل ذلك، فغفر له» بار خدایا اگر مرا عذاب فرمائی بواسطه کثرت، ماضی و نافرمانی که نموده ام سزاوار آنم و اگر مرا بیامرزی بواسطه عظمت و رحم تو که بر غضب تو سبقت گرفته شایسته آنی، لا جرم خدای او را بیامرزید.

و دیگر در امالی طوسی از محمد بن مسلم ثقفی مسطور است که فرمود از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام شنیدم میفرمود :

«لادین لمن دان بطاعة من عصی الله، ولا دین لمن دان بفریة باطل علی الله، ولا دین لمن دان بجحود شیء من آیات الله عز وجل» .

نیست دین و آئینی برای آنکس که بطاعت کسی که خدای را عصیان

بورزد نرم گردن شود، و نیست دین آنکس را که بر خدای بفریه باطل و دروغ عادت نماید، و نیست دین و کیشی برای آنکس که بانکار چیزی از آیات خدای کیش و عادت و اعتقاد داشته باشد.

و هم در آن کتاب مسطور است که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود:

«برء الله ممن تبرء مننا، لعن الله من لعننا، أهلك الله من عادانا، اللهم إنك تعلم أنا سبب الهدى، وإنما يعادوننا، فكن أنت المتفرد بعدا بهم».

بیزار است خدای از آنکس که از ما بیزاری، جوید لعنت کند خدای کسی را که ما را بناشایست یاد نماید، هلاک فرماید خدای آنکس را که با ما دشمنی ورزد بار خدایا تو خود میدانی ماسبب هدایت جهانیان هستیم، و با این حال با ما دشمنی کنند پس تو در عقوبت و عذاب ایشان متفرد باش.

و این کلام را از آن روی میفرماید که اشد عذابها عذابی است که خداوند

بذات کبریائی خودش متفرد در آن گردد.

در کتاب خصال از حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) مرویست که با نجم فرمود:

«یا نجم کلکم فی الجنة معنا إلا أنه ما أقبح بالرجل منکم أن یدخل الجنة قدهتك ستره، و بدت عورته».

ای نجم جمله شما با ما در بهشت میباشید جز آنکه سخت قبیح است که مردی از شما درون بهشت شود و پرده عفت او باره و عورتش آشکار باشد.

نجم گفت فدایت کردم اینحال بر این منوال خواهد بود فرمود آری إن لم یحفظ فرجه و بطنه اگر فرج و بطن خود را محفوظ نگرداند.

و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مرویست که از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم میفرمود:

«العبدین ثلاثة: بلاء وقضاء و نعمة فعليه في البلاء من الله الصبر فريضة، وعليه في القضاء من الله التسليم فريضة، وعليه في النعمة من الله عز وجل "الشكر فريضة»

هر بنده در میان سه چیز اندر است: یکی بلاء، و دیگر قضاء، و دیگر نعمت،

پس بروی لازم است که در هنگام نزول بلاء صبر و شکیبائی را فریضه خویش داند و هنگام قضای از جانب خدای تسلیم و رضا را فریضه خود انگارد، و در زمان وصول اعمت حضرت احدیت شکر نعمت را فریضه همت داند.

و دیگر از ابو عبیده الحذاء از حضرت باقر (علیه السلام) مرویست :

« إن الله عز وجل يقول بجلالی و جمالی و بهائی و علائی و ارتقاعی، لا یؤثر عبد هوای علی هواه إلا جعلت غناه فی نفسه، و همه فی آخرته، و كفتت عنه ضیعتة، و ضمننت السموات والأرض رزقه، و كنت له من وراء تجارة كل تاجر».

خداوند عزوجل میفرماید سوگند بجلال و جمال و بهای من و علو من و ارتفاع من که هیچ بنده برنگزیده است هوای مرا بر هوای خودش مگر اینکه قرار میدهم برای او توانگری و غنائی در نفس او و همتی در کار آخرت او، و باز میگردانم هلاک و دمار را از وی، و آسمانها و زمین ضامن رزق او میشوند، و من برای او مایه سود و سوداگری هر تاجری و تجارتمی میشوم

و دیگر در آنکتاب از حمران بن اعین مرویست که گفت از حضرت ابی

جعفر (علیه السلام) شنیدم میفرمود :

« لكل شیء ثمرة، و ثمرة المعروف تعجیل السراج »

برای هر چیزی نمره و میوه ایست، و نمره معروف و کار نیکو عجلت و رزیدن در فروختن چراغ است.

و هم در آن کتاب از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مرویست که فرمود :

« كل ذنب یكفره القتل فی سبیل الله إلا الدین لا كفارة له إلا أدائه، أو یقضى صاحبه، أو یعفو الذی له الحق ».

هر گناهی را قتل در راه خدای کفاره شود مگر وام و قرض را که جز ادای آن، یا قضای مدیون دین و قرض خود را با گذشتن صاحب حق کفاره نتواند بود.

و هم در آن کتاب از آن حضرت مرویست :

«إن المؤمن إذا صافح المؤمن نفرقا عن غير ذنب»

شخص مؤمن چون با مؤمنی دیگر مصافحه نماید جدا میشوند گاهی که هیچیک را گناهی نمی باشد .

و دیگر فرمود « تراوروا في بيوتكم فان ذلك حياة لأمرنا ، رحم الله عبداً

أحيا أمرنا » .

در خانهای خود زیارت همدیگر مبادرت جوئید چه این کردار شما و این

اجتماع و اتحاد شما موجب زنده شدن امر ولایت و امامت ما است، خداوند رحمت کند بنده ایرا که زنده بگرداند امر ما را .

و دیگر در آن کتاب از فضل مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

«من الذنوب التي لا تغفر قول الرجل : ياليتني لا أواخذ إلا بهذا» .

از گناهان که آمرزیده نمی شود این است که مردی بگوید : کاش من جز باین گار مأخوذ و مؤاخذ نمیشدم، زیرا که او چه داند چه کار او اسباب مؤاخذة و گرفتاری اوست ، و چه عمل او معفو ، و کدام يك غير معفو است .

و دیگر فرمود «الأمر بالمعروف ، والنهي عن المنكر خلقان من خلق الله عز وجل فمن نصرهما أعزه الله ، ومن خذلهما خذله الله عز وجل» .

امر فرمودن بمعروف و نهی فرمودن از منکر دو مخلوق هستند از خلق خدای عزوجل، پس هر کس یاری این دو کار را نماید خداوند او را عزیز گرداند : و هرکس مخذول بگرداند آنرا خداوند عزوجل آن شخص را مخذول بگرداند .

و دیگر فرمود «البر والصدقة ينفيان الفقر، ويزيدان في العمر ، و يدفعان

سبعين ميتة سوء» .

نیکوئی و صدقه فقر را بر میگیرند و در عمر می افزایند و هفتاد نوع مرك سوء را دفع می نمایند .

و هم در آن کتاب از سعد بن طریف از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام) مروی است ثلاث درجات ، وثلاث كفارات ، وثلاث موبات ، و ثلاث منجيات :

ص: 76

فأما الدرجات: فافشاء السلام ، وإطعام الطعام ، والصلاة بالليل والناس نيام ، والكفارات: إسباغ الوضوء في السبرات والمشي بالليل والنهار إلى الصلوات، والمحافظة على الجماعات ، وأما الثلاث الموبقات : فشح مطاع ، وهوى متبع ، وإعجاب المرء بنفسه ، وأما المنجيات : فخوف الله في السر والعلانية ، والقصد في الغني والفقير ، وكلمة العدل في الرضا والسخط والغضب .»

ادراك درجات سه چیز موجب ادراك درجات رفيعه ، وسه چیز وسه چیز اسباب كفاره افعال نميمه وسه چیز اسباب هلاکت ، وسه چیز ما يه نجات از هرگونه بليت است .

اما آن سه کار که اسباب رفع درجات است: یکی افشاء سلام است ، و دیگر اطعام طعام ، و دیگر نماز کردن در دلهاي شب است گاهی که مردمان بخواب راحت اندرند .

وکفارات یکی اسباغ وضوء است یعنی تمام گردانیدن وضو است در صبحگاهان بسیار سرد ، و راه سپردن در شب و روز برای ادای نمازها و حفظ اوقات نماز بجماعت.

و اما آن سه چیز که موجب هلاک و دمار است نخست حرص و بخلی است که بر نفس چیره شود و آدمی مطیع آن گردد (1) دیگر اعجاب و شگفتی مرد است بنفس خودش یعنی خود را عظیم داند و بر دیگران برتر شمارد و چنان داند که يك نوع فضل و جلالتی در اوست که در دیگران نیست و باین علت بر خویشان بیالد و دیگران را بنظر حقارت بنگرد.

و اما آن سه چیز که انسان را از مخاطرات دنیا و آخرت نجات میدهد : یکی بیم داشتن از خداوند است در پوشیده و آشکار چه هر کس را این حالت پدید شد باو امر الهی کار کند و از نواهی کناری گیرد و البته این دو کار اسباب رستگاری هر دو سرای است ، و دیگر میانه روی و اقتصاد در حال توانگری است یعنی نه ممسک باشد و نه متلف و همچنین در حال فقر و درویشی جانب اقتصاد را از دست نگذارد و بقناعت کار کند

ص: 77

1- دویم متابعت خواهش نفس نمودن و از پی او راه سپردن است .

زیرا که: (قناعت توانگر کند مرد را) و دیگر این است که در حال خوشنودی با سخط و خشمناکی جز بعدل سخن نکنند، یعنی بهوای نفس سخن نکنند بلکه حقیقت گوی و عدل پرور باشد.

و دیگر در آن کتاب مروی است که فرمود:

«أيام الله عز وجل ثلاثة: يوم يقوم القائم، ويوم الكرة، ويوم القيامة»:

روزهای خداوند عزوجل سه روز است: یکی آنروز که قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) قیام گیرد، دیگر روزیکه رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و دیگران رجعت نمایند، دیگر روز قیامت است.

و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر و صادق سلام الله علیهما مروی است:

«ثلاثة لا ينجبون: أئمة يمين، وأزرق كالفص، و مولد السند».

سه کس نجیب نیفتد: یکی آنکس که چشم راست او اعور باشد، دیگر کسیکه چشمش مانند نگین انگشتری کبود باشد، دیگر کسیکه در سند متولد گردیده باشد.

و دیگر از سعد اسکاف از آن حضرت مروی است.

«ثلاث قاصمات الظهر: رجل استكثر عمله، ونسى ذنوبه، و أعجب برأيه».

سه چیز هستند که پشت آدمیرا در هم شکنند: مردیکه عمل خود را بسیار شمارد، و گناهان خود را فراموش کند، و برأی و اندیشه خود معجب و بشگفتی باشد.

و نیز از آن حضرت مروی است که فرمود:

«لله عز وجل جنة لا يدخلها إلا ثلاثة: رجل حكم في نفسه بالحق، ورجل زار أخاء المؤمن في الله، ورجل أثر أخاء في الله عز وجل».

خداوند تعالی را بهشتی است که جز سه تن در آن اندر نشوند یکی آنکه در حق خویش بحق و انصاف حکم نماید، و دیگر مردیکه برادر دینی خود را در راه خدای زیارت نماید و دیگر مردیکه برادر ایمانی خود را برای خوشنودی خداوند عزوجل بر خود برگزیند.

و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است:

«المعطون ثلاثة : الله المعطى، والمعطى من ماله و الساعي في ذلك معط»

بخشندگان سه کس باشند: نخست خداوند بخشنده بنده نواز بی انباز بی نیاز با منت بی منت است که :

تمام زمین سفره عام اوست *** بر این خوان یغماچه دشمن چه دوست

از در بخشندگی و بنده نوازی *** مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

از کمال علم وجود و مخلوق پروری و عنایت گستری بدانند و برآرد (حاجت موری بزیر صخره صما)

تمام ماسوی از بساط جود و سماط کرمش هویدا ، و بانواع نعم واقسام آلاء و کرم برخوردار و کامکار ، و همه باعین غفلت و جهالت بر حسب فطرت و سجیت پدید آرنده خود را خریدار : اصل جود و عین عطاء اور است که با اینکه از همه بی نیاز است همه را برك و ساز از اوست ، و با اینکه بهیچ آفریده محتاج نیست حاجت تمام حاجتمندان هر دوسرای را کفیل و کافی و وافی خود اوست جل جلاله و عم نواله ، نه خزائن اورا کاستن ، و نه هیچ حاجتمندی و سائلی را از درگاه قاضی الحاجاتش منع مسئلت و خواستن است ، از تحت الثری یا از فراز عرش اعلی و هر چه را ندانیم و شناسیم و نیاموخته و نشناخته باشیم ، و هرگز نتوانیم بدانیم و بشناسیم ، محض کمال جود از کتم عدم بعرضه وجود بیاورد ، و از خوان نعم متکاثره و سماط آلاء متوافره ، مرزوق و متنعم فرمود ، نه بر کفران کفره از رزق روزی بران بکاست ، و نه جبران جبابره را بقطع روزی ایشان مقرر داشت چاره دردها را خود فرمود ، و قروض را خود ادا نمود ، مظلوم را برحمت و عنایت خود پاداش خیر نهاد ، و عبادو بلاد را برحمت و اسعه خود کامکاری و دولت و نعمت بداد ، و آنوقت مخلوق ضعیف را که آلتی بیکاره و هیكلی بیچاره اند ، دارای شئونات و حسنات ، و درجات عالیه و مراتب سامیه گردانید ، با اینکه توفیق را خود عطا کرد ، و اسباب عمل معروف و افعال حسنه را خود عنایت نمود .

پس معلوم میشود که معنی معطی وجود و کریم حقیقی چیست و منحصر بهمان

درگاه است که هیچ خواهنده از آن در نرود بی مقصود.

معطی دوم کسی است که از اموال خود می بخشد، و معطی سیم آن کس باشد که در این کار ساعی باشد، یعنی کسیکه خود دارای بضاعت نباشد و قدرت جود کردن و بخشیدن را نداشته باشد، لکن نماید تا از دیگران فایده‌تی بدیگری عاید دارد او نیز معطی است

و از این عبارت معلوم میشود که آنکس که در اصلاح حال مخلوق رنج میبرد دارای چه رتبت و مقام میگردد، و در شمار کدام سلسله اندر میآید

و نیز در کتاب خصال از ابو حمزه از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که فرمود:

«إن الله تبارك وتعالى يقول: ابن آدم تطولت عليك بثلاث: سترت عليك ما لو يعلم به أهلك ما واروك، وأوسعت عليك فاستقرضت منك فلم تقدم خيراً، وجعلت لك نظرة عند موتك في ثلثك فلم تقدم خيراً».

خداوند تبارك و تعالی میفرماید ای بسر آدم در سه چیز بر تو تفضل کردم و منتهی عظیم بر نهادم چیزی را بر تو مستور فرمودم که اگر کسان خودت بآن عالم بودند ترا در خاک پوشیده و پنهان نمیکردند، و دیگر اینکه ترا بوسعت دولت برخوردار ساختم آنگاه از تو در طلب قرض برآمدم و تو خیری پیش نفرستادی، یعنی با اینکه قرض دادن نیز برای تو سود داشت و خیر دنیا و آخرت ترا متضمن بود و به اضعاف مضاعف عوض می یافتی از روی جهل و ضلالت اجابت نکردی و ذخیره از بهر خویشتن بر نهادی، و نیز قرار دادم که تو در حال مردن مختار بر ثلث مال خود باشی و در مبرات و خیرات بکار بندی همچنان این وصیت نگذاشتی و تخم سعادت بر نداشتی

و دیگر در آن کتاب از آن حضرت مروی است.

«أربع من كن فيه بنى الله له بيتاً في الجنة: من أوى اليتيم، ورحم الضعيف وأشفق على والديه، ورفق بمملوكه» .

چهار چیز است که در هر کس جمع شود خداوند تعالی برای او خانه ای در بهشت بنیان فرماید: کسیکه یتیمی را پناه دهد و مأوی بخشد، و برضعیف رحم

آورد، و در حق پدر و مادر خود از راه اشفاق باشد و به بنده زر خرید خود ملایمت و نرمی کند.

و دیگر فرمود «أربعة أسرع شيء عقوبة: رجل أحسن إليه ويكافيك بالاحسان إليه إسائة، ورجل لا تبغى عليه و هو يبغى عليك، ورجل عاهدته على أمر فمن أمرك الوفاء له و من أمره الغدر بك، ورجل يصل قرابته و يقطعونه».

چهار کار است که موجب سرعت عقوبت است: یکی آن مردیکه بدو احسان ورزیده باشی و در ازای احسان تو با او ببیدی و اسائنات با تو مکافات نماید، و مردی که تو بروی بنی و ستم نرانده باشی و او بر تو ستم راند و سرکشی جوید، و مردیکه در میان تو و او در امری عهد و پیمانی استوار گردیده باشد و کار تو وفای با او و کار او غدر و مکیدت با تو باشد، و مردیکه صله رحم را از دست نگذارد و ارحامش قطع نمایند.

و هم در آن کتاب از سدیر صیرفی مرویست که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود:

«لا تقارن ولا تواخ أربعة: الأحمق، والبخیل، والجبان، والكذاب، أما الأحمق فانه يريد أن ينفك فيضرك، وأما البخیل فانه يأخذ منك ولا يعطيك، و أما الجبان فانه يهرب عنك و عن والديه، وأما الكذاب فانه يصدق ولا يصدق».

با چهار تن مقارنت و اخوت مجوی: یکی شخص احمق در همان حال که اندیشه سود ترا دارد زیانت میرساند، و اما شخص بخیل همانا از تو مأخوذ میدارد و همه چیز را از تو میطلبد اما فلسی بتو نمیدهد، و اما شخص جبان ترسنده او نیز بدون از پدر و مادر خود گریزان میگردد، و اما کسیکه بسیار علتی صحیح دروغ میگوید او نیز اتفاق می افتد که سخنی بصدق گوید اما مردمان چون او را بیازموده اند و دروغگویش دیده اند تصدیقش را نمی کنند.

و دیگر فرمود «الدنيا دول فما كان لك فيها أنك على ضعفك، و ما كان منها عليك أنك ولم تمتنع منه بقوة ثم اتبع هذا الكلام بأن قال: من يس مما فات أراح بدنه، و من قنع بما أوتى قرت عينه»

روزگار و نعمتهای جهان ناپایدار بنوبت هر کس بگردش اندر است، پس

هر چه نوبت و بهره تو باشد اگر چند مردی ضعیف و سست باشی بتو خواهد رسید، و آنچه از وی بر تو وارد باشد و ترا مطبوع نباشد همچنان بتو میرسد و تو بهیچ نیروی و قوتمندی نتوانی از آن امتناع ورزید - پس از آن آنحضرت این کلام را باین سخن متابعت داد و فرمود :

هر کس از آنچه فوت شده مأیوس باشد بدن خود را آسایش داده ، و هرکس بآنچه او را رسیده قانع باشد چشمش روشن و خوشحال میگردد .

و نیز در آن کتاب مسطور است که فرمود :

«أولوا العزم من الرسل خمسة : نوح ، وإبراهيم ، وموسى ، وعيسى ، و محمد صلوات الله عليه وعليهم اجمعين».

پنج تن از رسولان مقام والی العزم دارند نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلوات الله عليه وعليهم اجمعین و ازین پیش بمعنی اولی العزم اشارت رفته است .

و دیگر از ابو بصیر مروی است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود :

خواهران از اهل بهشت را خدای رحمت فرماید، پس نام ایشان را بفرمود یکی اسماء بنت عمیس الخثعمیه است که در حباله نکاح جعفر بن ابیطالب بود ، و دیگر سلمی بنت عمیس الخثعمیه است که در تحت نکاح حمزه بود ، و پنج زن دیگر از بنی هلال بودند : یکی میمونه بنت حارث که بزوجیت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) افتخار داشت ، و دیگر ام الفضل بود که در سرای عباس میگذرانید و نامش هند است و دیگر غمیصاء مادر خالد بن ولید است ، و دیگر غز بود که در قبیله ثقیف در سرای حجاج ابن غلاظ روزگار میبرد ، و دیگر حمیده است که او را عقبی نبود .

و دیگر از جابر جعفری مسطور است که حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) فرمود: «أحسنوا الظن بالله واعلموا أن للجنة ثمانية أبواب عرض كل باب منها مسيرة أربعين سنة».

در حضرت یزدان خوش گمان باشید و بدانید که بهشت را هشت در است، و عرض

هر دری از آنجمله باندازه چهل سال راه است .

و دیگر از ابو بصیر مروی است که گفت در خدمت حضرت ابی جعفر (علیه السلام) بودم مردی در حضرتش عرض کرد:

«أصلحك الله إن بالكوفة قوماً يقولون مقالة ينسبونها إليك» ،

جماعتی در کوفه هستند که سخنی میگویند و بتو نسبت میدهند، فرمود: آن چیست ؟ عرض کرد: میگویند ایمان غیر از اسلام است فرمود: آری ، آنمرد عرض کرد ایمان را برای من توصیف فرمای، فرمود:

«من شهد أن لا إله إلا الله وأن عمداً رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ، وأفر " بما جاء من عند الله ، وأقام الصلاة ، وأتى الزكاة ، وصام شهر رمضان ، و حج البيت ، ولم يلقى الله بذنب أوعده عليه النار ، فهو مؤمن» .

کسیکه شهادت بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی (صلى الله عليه وآله وسلم) دهد ، و بآنچه از جانب خدای رسیده اقرار کند و نماز را برای دارد و زکاه را بپردازد و در شهر رمضان بروزه رود، و خانه خدای را حج گذارد، و خدایا با گناهی که آتش جهنم را بر آن وعید داده ملاقات نکند ، مؤمن است .

ابو بصیر عرض کرد: فدای تو کردم کدام يك از ماها باشیم که خدایا بگناهی که آتش دوزخ را در ازای آن وعید داده ملاقات نکند ؟

فرمود « لیس هو حیث تذهب إنما هو لم یلق الله بذنب أوعده عليه النار لم یتب منه»

چنین نیست که تو بر آن رفته ای بلکه مقصود این است که شخص مؤمن نباید خدایا بچنین گناهی که میعادش نار است و از آن توبت نکرده باشد ملاقات نماید.

چنانکه در حدیثی دیگر در آن کتاب از فضیل بن یسار از آن حضرت مروی است که ده چیز است که هر کس خدا را با آنجمله ملاقات نماید درون بهشت میشود آنچه مذکور شد ، بعلاوه دوستی با اولیاء و ائمه و برائت از دشمنان خدا و اجتناب از هر مسکری مذکور است.

و نیز از ابو بصیر از آن حضرت مروی است :

«إذا أنت على العبد أربعون سنة قيل له خذ حذرك فانك غير معذور، وليس ابن اربعين سنة أحق بالعدر من ابن عشرين سنة، فان الذي يطلبهما واحد وليس عنهما براقد، فاعمل لما أمامك من الهول، ودع عنك فضول القول».

چون بنده را چهل سال روزگار بر سر برجمد با او گویند از این پس احتیاط خویش را از دست، مگذار و شرایط پرهیز از معاصی و طاعت اوامر و نواهی را محفوظ بدار، و از آنچه موجب عقاب و عذاب است پرهیز دار، چه از این پس ترا معذور نمیدارند یعنی کمال عقل و قوت مغز تو در این سن است دیگر برای تو در ارتکاب مناهی عذری نخواهد بود، و نه آنست که شخص چهل ساله از بیست ساله سزاوارتر بعذر، یعنی بمعذور داشتن خود را باشد چه آنکس که ایشان را میطلبد یکی است، یعنی هر دو را خداوند طلب میفرماید، و در مورد خطاب و حساب در میآورد، بحالت خواب و غفلت نباشد، پس برای آن تهیه و چاره آن هول و هیبتی که به پیش روی اندر داری کاری و تدبیری و چاره ای بکن، و فضول قول و سخن بیهوده را از خود فرو بگذار.

و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه مروی است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود

«من قسم له الخرق حجب عنه الايمان»

هر کس کردارش از روی رفق و ملایمت نباشد گوهر ایمان از وی در حجاب شود.

محمد بن مسلم میگوید از حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) شنیدم میفرمود «ما أحسن الحسنات بعد السيئات، وما أقبح السيئات بعد الحسنات»

تا چند نیکو و پسندیده است بجای آوردن اعمال حسنه را بعد از افعال سیئه، و تا چند نکوهیده است مرتکب شدن افعال نکوهیده را بعد از اعمال پسندیده.

و دیگر فرمود «ما يأخذ المظلوم من دين الظالم أكثر مما يأخذ الظالم من دنيا المظلوم»

آنچه ستم دیده از دین ستم کننده میبرد و مأخوذ میدارد بیشتر است از آنچه ستم گر از دنیا و اموال دنیویه مظلوم اخذ میکند.

و نیز در آن کتاب از عبدالله بن سلیمان از حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) مروی است که با مردی فرمود :

«یا فلان لا تجالس الأغنياء فان العبد يجالسهم وهو يرى أن الله عليه نعمة فما يقوم حتى يرى أن ليس الله عليه نعمة».

ای فلان با توانگران و دولت‌مندان مجالست مکن ، چه بنده با ایشان مجالست میکند و چنان میدانند که خدایرا بر او نعمتی است، و از جای بر نخیزد تا آنکه بدانند خدایرا بروی نعمتی نیست .

یعنی چون بر نعمت کثیر ایشان نگران میشود و نعمت خود را بس قلیل مینگرد خود را مظلوم و محروم میشمارد و از شکر نعمت خود غافل میشود با اینکه بر حسب باطن شکر وی بیشتر است که بارش سبکتر میباشد .

و نیز در آن کتاب از عبدالله بن ولید و صافی مرویست که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود:

«صنائع المعروف تقي مصارع السوء، وكل معروف صدقة، وأهل المعروف في الدنيا أهل المعروف في الآخرة، وأهل المنكر في الدنيا أهل المنكر في الآخرة، وأول أهل الجنة دخولاً إلى الجنة أهل المعروف، وإن أول أهل النار دخولاً إلى النار أهل المنكر».

کردار نیک و احسان با اهل آن آدمی را از موارد هلاک و دمار نگاهدار است، و هر معروفی صدقه است ، و مردم نیکوسپار در دنیا اهل معروف هستند و در آخرت نیز اهل معروف هستند، و آنانکه کردار و عمل بمنکر آورند در دنیا و آخرت بهمان صفت متصف باشند ، و اول مردمی که در سرای آخرت بجهنم اندر شوند اهل معروف هستند ، و اول طبقه ای که بجهنم اندر آیند اهل منکر هستند .

و دیگر در امالی صدوق از ابو حمزه مروی است که از حضرت امام محمد باقر سلام الله و صلواته علیه شنیدم فرمود :

«أما أنه ليس من سنة أقل مطراً من سنة، ولكن الله يضعه حيث يشاء، إن الله جل جلاله إذا عمل قوم بالمعاصي صرف عنهم ما كان قدر لهم من المطر في تلك السنة إلى غيرهم وإلى الفيافي والبحار والجبال، وإن الله ليعذب الجمل في جحرها يحبس المطر عن

الأرض التي هي بمحلتها والخطايا (محلة - ظ) من بحضرتها، وقد جعل الله لها السبيل الى مسلك سوى محلة أهل المعاصي» .

هیچ سالی نیست که وصول باران آسمانی در آنسال کمتر از سال دیگر باشد و همه سال باران رحمت خداوند متعال نازل میشود لکن خدا یتعالی بتقاضای حکمت بالغه بهر کجا که خود خواهد و برزمینی که شایسته است فرومی بارد، همانا خداوند جل جلاله چون قومی بمعاصی پردازند آن بارانی که در آنسال از بهر ایشان مقرر و مقدر فرموده بود، از ایشان منصرف میگردداند و بدیگر بلاد و بیابانها و دریاها و جبال باز میگردداند، و خداوند تعالی جعل را در لانهاش عذاب میفرماید تا چرا در محله که اهل معصیت بمعاصی خدای کار میکنند منزل کرده است و حال اینکه خداوند مسلکی دیگر برای آن سوی مسلك اهل معاصی مقرر داشته لاجرم چون باران از ایشان بازداشته شد جعل نیز بآن بلا معذب و مبتلا میشود .

پس از آن حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

«فاعتبروا یا اولی الابصار»

قال : وجدنا في كتاب علي (عليه السلام) قال قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

إذا ظهر الزنا كثر موت الفجأة ، وإذا طفف المكيال أخذهم الله بالسنين والنقص وإذا منعوا الزكاة منعت الأرض بركانها من الزرع والثمار والمعادن كلها ، وإذا جاروا في الأحكام تعاونوا على الظلم والعدوان ، وإذا نقضوا العهود سلط الله عليهم عدوهم ، وإذا قطعوا الأرحام جعلت الأموال في أيدي الأشرار ، وإذا لم يأمروا بمعروف ولم ينهوا عن منكر ولم يتبعوا الأخيار من أهل بيتي ، سلط الله عليهم شرارهم ، فیدعو عند ذلك خيارهم فلا يستجاب لهم .

ای صاحبان دیده ببیش و نظر دور بین عقل و فکر برگشائید و بر این جمله بعبرت اندر شوید ، پس از آن فرمود در کتاب علی (علیه السلام) دریافتیم که فرمود : رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) میفرماید :

چون زنا در زمین آشکار شود مرگ ناگهان در کسان فراوان ، گردد و چون در کیل و پیمانہ خیانت رود و بدون حق فزودن و کاستیدن گیرد خداوند تعالی آن جماعت را

بسالهای قحط و غلا و نقص و بلا در سپارد، و چون مانع زکاة شوند در کشت و زرع زمین برکت نماند و از برکت زمین محروم شوند، و در اثمار و معادن بتمامت برکت ننگرند و چون در احکام بجزور و ستم روند برظلم و عدوان معاونت کرده باشند و چون نقض پیمان کنند خداوند تعالی دشمنان ایشان را برایشان مسلط فرماید، و چون قطع رحم نمایند آن اموال ایشان بدست اشرار ناس افتد، و چون از امر بمعروف و نهی از منکر روی پردازند و متابعت اهل بیت اخیار را نکردند خداوند تعالی اشرار ایشان را برایشان نیرومند، گرداند و در اینحال خوبان ایشان هر چند بدعا و استغاثت پردازند از شامت آن جماعت دعای آنها مستجاب نشود.

و هم در آن کتاب از زرارة بن اعین مروی است که از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) سؤال کردم حق خدای بر بندگان چیست فرمود:

« أن يقولوا ما يعلمون ويقفوا عند ما لا يعلمون »،

این است که بآنچه علم صریح بر آن دارند سخن کنند، و در آنچه نمیدانند توقف جویند.

و از جهات این کلام مبارک این است که چون در آنجادانا نیستند سخن نمایند مردمان را بخوایت و ضلالت افکنند، و مفسد عظیمه در دین و دنیا حاصل شود، لکن اگر گویند ما نمیدانیم البته یکسانی که عالم بحق و از اوصیاء و اولیاء و صاحبان علوم ربانی هستند رجوع مینمایند، و بآستان ایشان عارف میشوند و در آنچه صلاح دنیا و آخرت ایشان است واقف میگردند.

و هم در آن کتاب از جابر بن یزید جعفری از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر (علیه السلام) مروی است :

« من قدم أولاداً يحتسبهم عند الله ، حجبوه من النار باذن الله عز وجل » .

هر کس فرزندان از پیش بفرستد و در حضرت خداوند وهاب احتساب نماید یعنی چون فرزندان بزمیرند بر مرک ایشان صبوری کند و در پیشگاه خداوند ذخیره اخروی خود شمارد، در قیامت همان اولادش باذن خدای عزوجل او را از آتش دوزخ

محجوب میدارند .

و دیگر در مجموعه ورام از حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) مرویست که فرمود :

« الصبر صبران صبر علی البلاء حسن جمیل ، وأفضل الصبرین الورع عن المحارم »

شکیبائی و صبوری بردوگونه است : یکی صبر کردن بر بلاء است که نیکو و جمیل است ، و افضل از هر دو صبر ورع داشتن و کف نفس است از ارتکاب محرمات و معاصی الهی .

راقم حروف گوید چنین مینماید از این حدیث شریف چیزی از قلم کاتب

ساقط شده است. (1)

و دیگر در مجموعه ورام مذکور است که ابو محمود احمد بن حماد مکتوبی مشروح و مفصل و مطول بحضرت ابی جعفر (علیه السلام) معروض داشت، و در پاره اجوبه آن حضرت این کلمات مندرج بود .

« أما الدنيا فنحن فيها مفترقون في البلاد، ولكن من هوى هوى صاحبه ، ودان بدینه ، فهو معه وإن كان نائياً عنه ، وأما الآخرة لهی دار القرار « میفرماید : اما حال و وضع دنیا این است که مادامی که در آن اندریم در بلاد و امصار مختلفه بعیده پراکنده و از همدیگر جدائیم ، لکن با این بعد مسافت و رنج مفارقت هر کس بمیل و هوای صاحب خویش رود و بعبادت و روش و آئین او متابعت گیرد همانا چنین کس چنان است که همواره نزد صاحب خود حاضر است اگرچه از وی بر حسب ظاهر دور باشد ، اما حال و وضع آخرت این است که سرای قرار است یعنی

ص: 88

1- همین حدیث که از حضرت باقر علیه السلام رسیده در مجموعه ورام (ج 1 ص 16) چاپ آخوندی که مصحح میباشد بهمین نحو وارد است که در متن مرقوم شده ، لکن در همان کتاب همان صفحه حدیث دیگری است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که به این نحو وارد شده الصبر صبران صبر عند المصيبة حسن جمیل ، واحسن من ذلك الصبر عند ما حرم الله عليك والذکر ذکران : ذکر الله عزوجل عند المصيبة وافضل من ذلك ذکر الله عزوجل عند ما حرم الله عليك فيكون حاجزاً . م .

فنا وزوال و تفرقه و مباحثت از همدیگر در کارش نیست .

و هم در آن کتاب از ابن فضال سند بحضرت ابی جعفر (علیه السلام) میرسد « قال لا والله ما أراد الله من الناس الأخصلتين : أن یقروا له بالنعمة فیزیدهم ، وبالذنوب فیغفرها لهم »

فرمود لا-والله خدای تعالی از مردمان و خلقت ایشان جز دو خصلت اراده نفرموده است : نخست اینکه بر نعمتهای او اقرار نمایند تا نعمتهای ایشان را افزایش دهد ، دیگر اینکه اعتراف و اقرار بمعاصی و گناهان خود نمایند تا گناهان ایشان را قرین آمرزش دارد .

و در این کلام مبارک نکته لطیف است ، چه جز بمعرفت کردار و مراتب قدرت و قهاریت و رزاقیت او و منحصر شمردن صفت رزاقیت را بخالق کریم و فاطر رحیم اقرار به نعمتهای او حاصل نمیشود که اوست منعم حقیقی ، و چون این مقام معرفت حاصل شد ، البته آن شخص عارف مرتکب معاصی از قبیل شرك و کفر و امثال آنکه آمرزش پذیر نیست نخواهد شد ، و اگر بمعاصی دیگر ارتکاب جویند خداوند تعالی بفضل و کرم خود بیامرزد.

چنانکه این کلام شریف که در همان کتاب از آن حضرت مرویست شاهد ابن است : « والله ما ینجو من الذنب إلا من أقر به » سوگند با خدای نجات نمی یابد از عقوبت گناه مگر کسیکه اقرار به آن نماید چه اقرار کردن بگناه از روی ندامت و خشیت و معرفت است ، و چون کسی به تقصیر خویش معترف شد خداوند او را از ارتکاب معاصی دیگر محفوظ میدارد و قرین غفران میگردداند.

و دیگر در مجموعه ورام از آن حضرت مرویست « من عرف من عبد من عبد الله کذباً إذا حدث ، أو خیانة إذا اثنین ، ثم انتمنه علی أمانة الله کان حقاً علی الله عزوجل أن یتلیه فیها ، ثم لا یخلف علیه ولا یأجره »

هر کس بنده از بندگان خدای را بصفت کذب در حدیث و خیانت در امانت

بشناسد، و باین حال بروی معرفت یابد و معدلك او را برامانت خدای امین گرداند ، بر خداوند عزوجل واجب میشود که او را در آن امانت و آن کار مبتلا سازد اما او را بر آن عوض ندهد و مأجور نگرداند.

و دیگر در آن کتاب مرویست که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود: چون روز قیامت اندر آید گروهی در پیشگاه خداوند عزوجل حاضر شوند و از بهر خویشتن حسناتی نیابند، و عرض کنند ای خداوند ما ای سید ما حسنات ما چه شد ؟ خداوند عزوجل میفرماید « أكلتها الغيبة ».

آن غیبت ها که در دنیا در باره مردم میرا ندید حسنات شما را فروخورد «فان الغيبة لتأكل الحسنات كما تأكل النار حطب الحلفاء» همانا غیبت میخورد حسنات را چنانکه آتش تافته میخورد هیزم حلفا را ، و حلفاء باحاء مهمله گیاهی است معروف .

و دیگر در آن کتاب از حضرت ابی عبدالله از حضرت باقر علیهما السلام مروی است :

«لا خير في الكسل ، وإذا كسل الرجل أن يتم ركوعه و طهوره فليس فيه خير لأمر آخرته ، وإذا كسل عما يصلحه بمعيشة دنيا فليس فيه خير لأمر دنيا»

هیچ خیر و خوبی در کسل بودن در امور نیست، چون مردی در کار رکوع و طهور خود کسل و سست باشد در امر اخروی او خیری نیست ، و چون در اصلاح امور دنیای خود کسالت داشته باشد خیری در کار دنیای او نخواهد بود .

و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر (علیه السلام) مرویست « لا يكون العبد عابدا لله حق عبادته حتى ينقطع عن الخلق كلهم إليه ، فحينئذ يقول هذا خالص لي فيقبله بكرمه » .

هیچ بنده حقیقت عبادت خدای را بجای نیاورد تا گاهی که از تمام مخلوق منقطع و به حضرت احدیش متصل بشود چون چنین گردد خدای میفرماید این عبادت در حضرت من خالص است و بکرم خود از وی قبول فرماید .

و مراد از این مطلب این است که باید خلوت دل را مخصوص به پرتو انوار محبوب حقیقی ساخت تا آن عبادت که نمایند از روی معرفت باشد و در پیشگاه، حضرت احدیت پذیرفته شود و آن عبادت خالص خواهد بود، نه اینکه از معاملات و مناکحات و مراودات و معاشرت لازم اجتناب ورزید، چه دنیا دار اسباب است و پیغمبران و اولیاء و اولوا الالباب جز بر این نهج نرفته اند.

و دیگر میفرماید: «الحکمة ضالة المؤمن فحيث ما وجد أحدكم ضالته

فليأخذها».

حکمت گم شده مؤمن است پس در هر کجا هر يك از شما این گم شده گرامی را در یابد باید اخذ نماید، یعنی باید نگران عین حکمت و این گوهر فرخنده آیت گردیده و غنیمت شمرد و از دست نگذاشت، نه اینکه بدارنده و خازن آن بنگرند و اگر ظرف را مطبوع نیابند از آن مطروف مغتتم بی بهره گردند، چنانکه اگر کسی گوهر تابناک را در میان مزبلة خاشاک بنگرد باید برگردد، و او را از فضول پاک فرماید و در بهترین اوعیه و ظروف مخزون گرداند.

و دیگر از محمد بن مسلم مروی است که از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم میفرمود: بنده را بمحشر در آورند و اوخونی در دنیا نریخته باشد، پس برای او چیزی شبیه به شاخ حجامت گری یا برتر از آن بلند سازند، و با او گویند این سهم تو است از خون فلان، عرض میکند ای پروردگار من تونیک میدانی که روح مراقبض فرمودی و هیچ خونی نریخته بودم.

میفرماید بلکه شنیدی از فلان چنان و چنین روایتی را و از وی باز گفتم،

و آن روایت چندان نقل مجالس شد و چندان باز گفته شد تا بفلان مرد جبار پیوست، و آن جبار آن مرد را بر آن گفتار بکشت، و اینک سهم تو از خون آن مقتول این است یعنی گناه این مقدار خون وی برگردن وی میباشد.

و دیگر در آن کتاب از حضرت عبدالعظیم بخدمت امامت رتبت امام محمد باقر (علیه السلام) سند میرسد که با محمد بن مسلم فرمود:

« لا يغرنك الناس من نفسك فان الأمر يصل إليك دونهم ، ولا يقطع النهار عنك كذا وكذا ، فان معك من يحصى عليك ، ولا تستصغرن حسنة تعملها فانك تراها حيث تسرك ، ولا تستصغرن "سيئة فانك تراها حيث تسوءك ، فاحسن فاني لم أر شيئاً قط طلباً ولا أسرع دركاً من حسنة لذنب قديم ، وليس بتقوى الله طول عبادته ، ولكنها التقوى مجانبة الشبه »

« سخن بیهوده مردمان در حق خودت مغرور نگرداند یعنی بتمجید و تحسین مردمان بیهوده گوی فریب خور، چه سخن آنها غرض آمیز و بعلم ناقص بعضی چیزها با تو گویند تا فریفته شوی و از راه راست بگردی ، و دانسته باش که چون بکلمات فریب انگیز مردمان خویشان را فراموش کنی و از یاد خدای بگردی بکیفر خود مبتلا میشوی و بایشان کاری نیست، و بیدار باش که عمر خود را بیهوده بیای نبری چه با تو کسی است که مدت و گذشت عمر و اعمال تو را در شمار میآورد، و تو هرگز کرداری فیک و حسنه را که از تو پدیدار می آید کوچک مشمار ، زیرا که تو همان عمل حقیر را در منزلی خطیر در یابی .

یعنی خداوند خبیر آگاه است تا کدام حسنه توصغیر با خطیر است اما تو خود نمیدانی و همان کردار را که بس کوچک و بیرون از اجر میشماری نگران میشوی که در حضرت یزدان رتبتی عالی دارد که تو از دیدار آن مسرور میشوی .

و هیچ سیئه را نیز کوچک مخوان ، چه بسیار افتد گناهی بس حقیر در حضرت خالق قدیر بسیار خطیر است ، و چون مقامش را بنگری بسیار نکوهیده حال گردی و تا بتوانی احسان کن و اعمال حسنه را تقدیم نمای، چه من هیچ چیزی را برای چاره ذنب قدیم از حسنه سخت تر و سریعتر نیافته ام .

در ارشاد القلوب دیلمی از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است .

« من مشی فی حاجة أخیه المؤمن أظله الله عز وجل بخمسة وسبعین ألف ملك، ولم يرفع قدماً إلا كتب الله له بها حسنة ، و حط بها عنه سيئة ، و رفع له بها درجة فاذا فرغ من حاجته كتب الله بها بكل ما قضاء له أجر حاج و معتمر »

هر کس در حاجت برادر ایمانی خود و قضای آن راه سپارش شود خداوندش بسایه هفتاد و پنج هزار فرشته در سپارد و هیچ قدمی بر نگیرد جز اینکه حسنه ای از بهرش برنگارند و سیئه ای را محو نمایند و در جه بواسطه آن قضای حاجت برایش بر کشند و چون از برآوردن حاجتش فراغت یافت خداوند در عوض هر چه از بهرش برآورده ساخته اجر حج گذارنده و عمره سپارنده مینویسد.

و نیز در آن کتاب از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است :

« إن الشيطان يغوي بين المؤمنين ما لم يرجع أحدهما عن ذنبه ، فإذا فعلوا ذلك استلقى على قفاه وقال فزت ، فرحم الله امرءاً ألف بين ولين لنا ، يا معشر المؤمنين تألفوا وتعاطفوا »

همانا شیطان در میان دو مؤمن هر خصومتی و مناقشتی روی داد تا آن چند که یکی از ایشان از آن مقام فرود نیاید غوایت کند و چون ایشان چنان کنند شیطان از شادی بر پشت بیفتد و گوید فایز و برخوردار شدم، پس خداوند رحمت کند مردی را که در میان دو تن دوست ما تالیف دهد، ای معشر مؤمنان باهم بمؤالفت و معاطفت کار کنید .

و نیز در ارشاد القلوب مسطور است که حضرت ابی جعفر سلام الله علیه فرمود :

« إن الله عز وجل " إذا كان من أمره أن يكرم عبداً له وعليه ذنب ، ابتلاه بالسقم ، فان لم يفعل ذلك به شدد عليه الموت ليكافيه بذلك الذنوب ، قال : وان كان من أمره أن يهين عبداً وله حسنة أصح بدنه ، و إن لم يفعل ذلك به وسع عليه رزقه »

چون خداوند عزوجل خواهد بنده را که بگناهی دچار است مکرم و گرامی دارد، او را به بیماری و تن آزاری گرفتار نماید، و اگر چنان نکند مرگ را بروی سخت و جان پرداختن را دشوار گرداند تا او را باینکار مکافات گناهان بدهد و اگر امروراده خداوندیش بر آن باشد که بنده ای را دچار اهانت فرماید و او را حسنه باشد، بدنش را م گرداند، و اگر اینکار را با وی مرعی نفرماید، روزیش را

گشاده گرداند، و اگر این معاملات نیز با وی نشود، مردن را با وی هموار و آسان بگرداند تا مکافات حسنه او را ادا فرموده باشد.

در جلد هفدهم بحار الانوار از حسین بن حسن مروی است که محمد بن علی علیهما السلام میفرمود: «صلاح اللثام قبیح الکلام»
اسلحه نبرد مردم لئیم سخن زشت است:

و از نکات این کلمات شریفه این است که اسلحه کارزار برای حفظ و صیانت از گزند تیرو تیغ و نیزه و دشنه و زوبین جان شکار است و چون برای مردم لئیم هیچ زخمی و جراحی سخت تر و جان و با تر از شنیدن و دیدن سائل و عرض حاجت او نیست، از همه اسلحه استوارتر و قلعه محکمتر و بی زحمت مخارج و مصارف و انفاق چون ترش کردن روی و تلخ آوردن خوی و زشت آوردن سخن و متنفر گردانیدن مرد وزن حاصل نمیشود، لاجرم هیچوقت آن خوی درشت و دیدار رفت و کلام کلفت را تارک نمیشود، و همیشه خود را در این قلعه حصین محفوظ بدارد.

و دیگر از کتاب حلیة الاولیاء از خلف بن حوشب از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام منقول است.

«الایمان ثابت فی القلب والیقین خطرات، فیمر الیقین بالقلب فیصیر كأنه زبر الحدید، ویخرج منه فیصیر كأنه خرقة بالیة».

گوهر ایمان در قلب شخص مؤمن ثابت و پاینده است، و حالت یقین خطرات قلبیه است، و چون یقین بقلب مؤمن رسید مانند پاره‌های آهن میگردد، و چون بیرون می‌آید چنان میشود که گوئی کهنه فرسوده است.

و دیگر در بحار الانوار از کتاب درة الباهره مسطور است که آن حضرت

فرمود: «الغلبة بالخیر فضیلة، وبالشر قبیحة» <

فیروز مندی در عمل خیر فضیلتی است، و غلبه بعمل شر نکوهیده و قبیح است.

و دیگر فرمود: إذا علم الله تعالی حسن نية أحد اكتنفه بالعصمة»

چون خداوند برحسن نیت کسی عالم گردد ، او را در کنف عصمت محفوظ میدارد

و میفرماید « من عمل بما یعلم علمه الله مالم یعلم ».

هرکس عالماً اقدام بعمل نماید و به آنچه داند عمل کند خداوند او را به آنچه نداند تعلیم فرماید.

یعنی اعطای علم برای عمل کردن به آن است ، و چون کسی بمعلومات خود کار کرد فیاض علی الاطلاق همچنانکه با فاضلت فیض و ازدیاد علم برخوردار فرماید، و دیگر باره اوعیه و ظروف متعدده او را از بحار علوم آسمانی سرشار فرماید چه در مبدء فیض بخل نباشد .

ص: 95

بیان مواظ و کلمات نصایح آیات حضرت باقر علیه السلام که در طی مکالمات ظاهر شده است

در هفدهم بحار مسطور است که یکی از شیعیان حضرت باقر (علیه السلام) آهنگ

سفری داشت ، پس در حضرتش عرض کرد مرا وصیتی بفرمای فرمود : « لا تسیرن سیراً و أنت حاف ، ولا تنزلن عن دابتك لیلاً إلا ورجلاک فی خوف " ولا تبولن فی نفق ، ولا تذوقن بقلة ولا تشمتها حتی تعلم ماهی ، ولا تشرب من سقاء حتی تعرف مافیہ ، ولا نسیرن إلا مع من تعرف ، و احذر من تعرف »

در طی سفر هیچ راهی با پای برهنه مسپار ، و چون شب هنگام خواهی از مرکب خود فرود آئی باید جز با هر دو پای موزه اندر از مرکب بزیر نشوی ، و هرگز در گذرگاه مسافران بول نیفکنی ، و هیچوقت سبزه و گیاهی را تا ندانی چیست و شناسی مچش و مبیوی ، و هیچوقت از مشک و آبگیری که در آن آب بینی تانامل و احتیاط نکنی حال ظرف و مظروف چگونه است آب میاشام ، و چون رفیق سفر خواهی جز با آنکس که او را شناسی همسفر مشو ، و نیز چونش شناسی از وی در حذر باش .

یعنی بسا اشخاص هستند که سالها در حضر با هم دوست و متحد هستند ، و اظهار صفوت و امانت و دیانت نمایند، اما چون سفر پیش آید خوی دیگر پیش آورند ، و اخلاقی از ایشان بروز نماید که هیچ از ایشان گمان نمی بردند.

و دیگر فرمود :

« تعلموا العلم فان تعلمه حسنة ، وطلبه عبادة ، والتذاکر له تسبیح ، و البحث عنه جهاد ، و تعلمه صدقة ، و بذله لأهله قربة ، و العلم ثمار الجنة ، و انس فی الوحشة و صاحب فی الغربة ، و رفیق فی الخلوة ، و دلیل علی السراء ، و عون علی الضراء ، و دین عند الأخلاء ، و سلاح عند الأعداء ، یرفع الله به قوماً فیجعلهم فی الخیر سادة ، و للناس

ص: 96

أئمة يقتدى بفعالهم ، ويقتص آثارهم ، ويصلى عليهم كل رطب ويابس ، و حيتان البحر وهوامه ، وسباع البر " وأنعامه »

بیموزید علم را که آموختنش حسنه ، و طلب آن عبادت ، و مذاکره اش تسبیح و مباحثه اش ، جهاد و تعلیمش صدقه ، و بذل کردن گوهر علم را بکسی که اهل و شایسته آن باشد موجب قربت حضرت احدیت است ، و علم میوه بهشتی ، و مایه انس در تنهایی ، و مصاحب در حال غربت و رفیق در هنگام خلوت ، و دلیل و راهنمای بر سرور و بهجت ، و یار و معین بر دفع شرور و مضرت ، و دین ستوده ، و کیش پسندیده ، با ارباب خلت ، و سلاح و حربه با دشمنان و معاندان است ، خداوند قادر ، بدولت این این گوهر باهر ، قومی را در اجرای خیر بلند کرد و ایشان را در امر خیر بزرگ و آقا گردانید ، و پیشوایان مردمان ساخت ، تا بافعال ایشان اقتداء " و به آثار ایشان اقتفا نمایند ، و هر تر و خشکی حتی ماهیان و جانوران دریا و درندگان و چرندگان صحرا ، برایشان درود میفرستند .

و دیگر در معالم العبر مسطور است که ابو عبیده حذاء گفت در خدمت حضرت باقر (علیه السلام) عرض کردم مرا بچیزی که از آن سودمند شوم حدیث فرمای ، فرمود :

ای ابو عبیده مرگ را فراوان یاد کن «فانه لم یكثر إنسان ذكر الموت الأزهد في الدنيا» چه هیچکس یاد مرگ را فراوان نکند جز اینکه در دنیا و حطام دنیا زاهد و بی رغبت گردد .

و نیز از آنحضرت مروی است « ملك ینادی کل یوم : لد للموت ، و اجمع

للفناء ، و ابن للخراب »

فرشته ایست که در هر روز ندا بر میکشد : برای از بهر مردن ، و فراهم کن از بهر نابود شدن ، و بساز از برای ویران گشتن و این شعر مشهور :

و له ملك ینادی کل یوم *** لدو اللموت و ابنو للخراب »

در ضمن چند شعر دیگر منسوب به حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) است .

و نیز در آن کتاب از آن حضرت مروی است که با جناب جابر جل

ای جابر دنیای خود را مانند منزلی بشمار که در آنجا نزول جوئی ، و از آن پس در همانروز که بدان اندری اراده تحول بدیگر منزل نمائی ، و چون مالی در خیال بگیری که در عالم خواب کسب کرده باشی ، و چون از جامه خواب سر بر گیری هیچیک از آنجمله بدست اندر نمانده باشد.

« و إذا كنت منه في جنازة فكن كأنك أنت المحمول ، و كأنك سألت ربك الرجعة إلى الدنيا لتعمل عمل من عاش ، فان الدنيا عند العلماء كمثل الظل ».

و چون در دنیا به تشییع جنازه ای بپردازی چنان باش که گویا تو خود آن میت هستی ، و اینک تو را حمل کرده اند ، و گویا تواز پروردگارت خواستار هستی که بدنیا رجعت گیری تا عمل نمائی عمل آنکس را که زندگانی دارد؛ چه دنیا نزد دانایان و خردمندان مانند سایه در گذر است.

ظاهر عبارت چنان مینماید که اشارت به آیه شریفه « رب ارجعوني لعلی أعمل صالحاً باشد، که چون کسی بمرد وهول وهیبت بعد از مرگ را مشاهدت کرد از شدت حیرت و خشیت در حضرت خالق ناس التماس کند و عرض نماید ای پروردگار من مرا بدنیا مراجعت بده شاید باعمال صالحه پردازم ، و مسؤلش ابداً مقبول نمی گردد .

میفرماید تو نیز چنان بدان که هم اکنون بمرده و تورا بجانب گور حمل میدهند و چون مراتب عذاب و عقوبت را بنگری آرزومند مراجعت شوی ، و از تو پذیرفته نخواهد شد تا تدارك مافات نمائی ، اکنون که وقت داری :

غافل منشین نه وقت بازی است *** وقت هنر است و سرفرازی است

عمر را غنیمت دان آنقدر که بتوانی ، و در اعمالی که موجب سعادت دارین است بکوش ، و از وقت گرامی بی عوض چشم مپوش .

و در روایت دیگر است « و كأنك سألت ربك الرجعة إلى الدنيا فردك ، فاعمل عمل من قدعاین ».

و چنان گمان کن که از این جهان بیرون شدی و شداید عذاب و عقاب را مشاهدت کردی ، و از خدای خواستار شدی که ترا بدنیا باز گرداند تا تدارك مافات نمائی ، و اکنون باز گشتی ، پس هم اکنون مانند کسی که رفته و دیده و مسئلت نموده و برای تلافی مافات مصمم گردیده است ، بآنچه بآن مکلف هستی رفتار کن .

و اینحدیث شریف در کتاب مذکور از جابر جعفی باینصورت از آن حضرت مرویست :

« یا جابر أنزل الدنيا منك كمنزل نزلته ترید التحول عنه ، و هل الدنيا إلا دابة رکبتها فی منامك فاستیقظت و أنت علی فراشك غیر راکب و لا أحد یعبأ بها ، أوکتوب لبسته أو كجارية و طتها ، یا جابر الدنيا عند ذوی الألباب كفیء الظلال » .

ای جابر دنیا را بمنزله منزلگاهی که بآنجا در آیند و بآهنگ کوچیدن بر آیند در شمار بیاور ، و آیا دنیا در نظر اهل دانش و بینش جز بمانند دا به است که در عالم رؤیا بر آن بر نشینی ، و چون بیدار شوی نشانی از مرکوب نیایی ، و بر فراش خود بدون حالت رکوبی جایی داشته باشی ، و هیچکس بآن نباید مبالاتی بورزد یا چون جامه که بر تن در آوری یا کنیزکی را مباشرت کنی ، یعنی همانطور که لذت آنها دیر نیاید و هر چه زود تر بگذرد ، دنیا نیز به اهلش و متاعش زود میگذرد و زائل میشود ، ای جابر دنیا در نظر خردمندان چون سایه زود در گذر است .

و این معانی را اغلب اشخاص در نظم و نثر خود در آورده اند .

إنما الدنيا كظل زائل *** أو كضیف بات فی بیت رحل

و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه مروی است که از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم می فرمود :

«من كف نفسه عن أعراض الناس أقاله الله نفسه يوم القيامة، ومن كف غضبه عن الناس كف الله عنه عذابه يوم القيامة»

هر کس خویشتن را از تعرض باعراض و غضب بر مردمان باز دارد خداوندش در قیامت از حساب و عذاب محفوظ بدارد.

و نیز ابو حمزه از آن حضرت روایت نماید و گوید شنیدم میفرمود :

«ثلاث أقسم أنهن حق : ما أعطى رجل شيئاً من ماله (فنقص ظ)، ولا صبر عن مظلمة إلا زاده الله بها عزاً، ولا فتح على نفسه باب مسألة إلا فتح الله عليه باب فقر».

سه چیز است که قسم میخورم که حق و راست است: عطا نکند مردی از مال خود که نقصانی بر آن مال وارد آید یعنی اگر کسی از مال خود چیزی در راه خدای و زکاة بمستحق آن بدهد خداوند برکت بمال او دهد و نقصان نگیرد، دیگر اینکه هیچکس از ظلم و ستمی که بروی رانده باشند شکیبائی نکند جز آنکه خداوندش بواسطه آن شکیبائی عزت بخشد، و هیچکس درب سؤال و خواستاری از مردمان را بر خود نگشاید مگر اینکه با بی از فقر و نیاز بروی بازگرداند .

و دیگر از جابر جعفی از آن حضرت مروی است «من أراد أن يطيب الله جده فلاياً كل إلا طيباً، فان الله يقول في كتابه: يا أيها الرسل كلوا من الطيبات و اعملوا صالحاً إني بما تعملون عليم».

هر کس بخواهد که خدایتعالی پاک و پاکیزه وطیب گرداند بهره و حظ او را ببايست جزماً کول و مشروب طیب پاک حلال نخورد و نیا شامد ، همانا خدایتعالی در قرآن خود میفرماید: ای رسولان از طیبات بخورید و عمل شایسته بکنید و بدانید من آنچه شما کنید دانا هستم.

و دیگر جابر از آن حضرت روایت کند که فرمود : هیچ مجلسی منعقد نشود که در آن ابرار و نه فجار جلوس نمایند و بدون اینکه خدایرا در آن مجلس یادکنند پراکنده شوند، جز آنکه آن مجلس در روز قیامت بر ایشان حسرت و اندوه

خواهد بود .

و دیگر در آن کتاب مسطور است که جابر جعفری گفت از حضرت باقر شنیدم که همیگفت پدرم میفرمود :

«سلوا ربكم العفو والعافية ، فانكم لستم من رجال البلاء ، فانه كان من قبلكم من بنى اسرائيل شقوا بالمناشير على أن يعطوا الكفر ولم يعطوه

أبدأ»

از پروردگار خودتان در طلب عفو و عافیت باشید ، چه از آن مردان که تن بیلا در میدادند نیستید، چه پیش از شما جماعتی از بنی اسرائیل بودند که اندام ایشان را با اره جفا پاره پاره میکردند تا بخدای کافر شوند ، و ایشان ابدأ اطاعت این امر را نمودند .

یعنی چون شما دارای قوه و ایقان نیستید که بتوانید در معرض امتحان و ابتلای بزرگ اندر آئید ، و اطاعت مخالفان و مشرکان را ننمائید ، پس از خدای خواستار عفو از معاصی شوید ، و آسایش از آزمایش را مسئلت کنید ، چه در آمدن در مقام امتحان و فرسایش دیدن در کوره آزمایش کار هر کس نیست ، و این کلام اشارت بداستان فرعون و سحره موسی (علیه السلام) است.

و نیز جابر جعفری میگوید از آنحضرت شنیدم میفرمود: از گناهان کوچک

و حقیر بپرهیزید چه آنرا طالبی است.

یعنی گمان نکنید که معاصی صغیره را در شمار نیاورند ، و بار تکاب آن جسارت کنید ، بلکه خداوند احسب الحاسبین هیچ چیز را فرو گذار نمیفرماید ، و هیچیک از شما را نمیشاید که باید گناهی را مرتکب و از خدای خواستاری عفو را طمع بندد، با اینکه خداوند تبارک و تعالی میفرماید :

«سنكتب ماقد موا و آثارهم و كلشيء أحصينه في إمام مبین» زود است که آنچه از پیش گذاشته و از دنبال بر نهاده اند در دیوان حساب بر نگاریم ، و هر چیزی را در امامی آشکار احصا فرمائیم .

ص: 101

و میفرماید «إنها إن تك متقال حبة من خردل فتكن في صخرة أوفى السموات أوفى الأرض الاية بدرستیکه اگر بوزن دانه از خردای در شکم سنگی سخت یا در آسمانها و زمین باشد - تا آخر آیه یعنی اعمال جهانیان اگر چه باین مقدار هم باشد ، از ترازوی عدل و ثبت کرام الکاتبین بیرون نتواند شد .

و هم جابر گوید از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم فرمود :

« إن العبد يعمل بعمل أهل الجنة حتى لا يكون بينه وبين الجنة الأشبرين، يدركه الشقاء فيدخله النار ، وإن العبد يعمل بعمل أهل النار حتى لا يكون بينه وبين النار الأشبرين يدركه السعادة فيدخله الجنة ».

یعنی بسا باشد که بنده در این سرای مرتکب اعمالی شود که بهشتیان را میسزد و مستحق بهشت میگردد چنانکه در میان او و بهشت افزون از دوشیر باقی نماند یعنی بسیار نزدیک بآن میشوند که اهل بهشت شود، لکن غرور او را فرو گیرد و بد بختی او را در سپارد و شراره نفس اماره بروی چیره گردد و باعمال و افعالی پردازد که اعمال و طاعات و عبادات سابقه اش محو ، و در خور آتش دل خواره گردد ، خداوندش بجنهم جای دهد .

و بسیار شود که بنده در این جهان مدت‌ها روزگار خویش را بمعاصی و ملامتی و نواهی پایان برد ، و چنان خود را بجهنم نزدیک نماید که در میان او و دوزخ افزون از دو شهر نماند ، اما مهر سعادت و نیک بختی بناگاه از گردون اقبال بتابد ، و او را در انوار هدایت و نباهت در سپارد، و اعمال بر گذشته اش نگذشته نماید و شایسته بهشت گردد و خداوندش درون بهشت برد .

و نیز جابر گوید از امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم میفرمود :

«كيف يزهد قوم في أن يعملوا الخير ، وقد كان على (عليه السلام) و هو عبدالله قد أوجب له الجنة عمد إلى قربات له فجعلها صدقة مبتولة تجرى من بعده للفقراء ، قال : اللهم إنما فعلت هذا التصرف وجهي من النار و تصرف النار عن وجهي».

چگونه جماعتی از اعمال خیریه زهدات و غفلت میورزند ، یعنی گمان میکنند که بواسطه همان عبادت و ریاضت که متحمل میشوند محتاج باعمال خیریه نیستند ، و حال اینکه علی (علیه السلام) که خدای تعالی بهشت را برای او واجب ساخته ، بصدقات جاریه که از مال خود جدا و موقوف بر فقراء ساخته اقدام میفرمود ، و عرض کرد بار خدایا من این عمل خیر و توقیف مال خود را بعد از خود برای فقیران از آن نمودم که روی مرا از آتش و آتش را از چهره من برتابی .

و نیز در آن کتاب از جابر مسطور است که گفت از آنحضرت شنیدم

میفرمود :

«کونوا من السابقین بالخیرات ، وکونواورقاً لاشوک فیه ، فأن من کان قبلکم کانوا ورقاً لاشوک فیه ، وقد خفت أن تکونوا شوکاً لاورق فیه ، وکونوا دعاة إلی ربکم و ادخلوا الناس فی الاسلام و لا نخرجوهم منه ، وکذلك من کان قبلکم یدخلون الناس فی الاسلام و لا یخرجونهم منه» .

از آن کسان باشید که سبقت گیرندگان بخیرات شوید ، و برگی باشید که خاری در آن نباشد، یعنی سود برسانید و زیان نرسانید، و ملاحظت کنید و بمخاشنت نروید ، و اخلاق حمیده را باوصاف غیر سعیده ممزوج نگردانید ، چه مردمان نیکو کاریکه پیش از شما بجهان اندر بودند ، ورق بی خار ، و آئینه غبار ، و اوصافی دل پذیر ، و عهدی استوار بودند ، و من بیم دارم که شما خارهای بی برک باشید، و باید مردمان را بحضرت پروردگار بخوانید ، و ایشان را در دایره اسلام در آورید ، و از حوزه اسلام بیرون نکنید ، چنانکه آن بزرگان و صالحانیکه پیش از شما بودند، مردمان را بدین اسلام در می آوردند ، و ایشان را از اسلام بیرون نمی کردند .

و این کلام مبارک اگر چه خطاب بحاضران اصحاب است ، لکن نظر عنایت و موعظت بتمام اهل اسلام تا انجام جهان میگشاید، و به پهنه تنبه و تیقظ میکشاند .

ص: 103

بال و مراد این است که همانطور که پیغمبر و اولیاء و اصحاب کبار آن حضرت، در بروز اخلاق حمیده و مراتب زهد و قدس و عبادت و اتحاد و اتفاق و مواسات و مساوات و حسن خلق و جود و کرم و خدا بینی و حق سپاری و رعایت همدیگر، و نگاهداری فقراء و ضعفاء و رفع ظلم و بدعت و احقاق حق و رضا و تسلیم و نشر علم و معارف و اطوار محموده، و اقوال مطبوعه، و دعوت های دلپسند، رفتار میکردند، و جلب قلوب می نمودند، و مردمان را بمسلمانی شوقمند، و باین دین حنیف مستمند میساختند. شما نیز چنان باشید و وجودات خود را مثمر ثمر سازید، نامردمان بهوای شما برآیند، و بآئین شما از جان و دل شایق گردند.

نه اینکه بزرگان و علماء و حکام و فقهاء، و سلاطین و وزراء و امرای اسلام بهوای نفس بروند، و حق را باطل و باطل را حق، و مستحق را محروم، و ذیحق را ممنوع دارند، و بر مسند احکام شرعیه جلوس نمایند، و احکامی صادر نمایند که در گیر و مجوس آشوب، افکند و مردمان از آثار ظلم و عناد و افساد ایشان یکباره از اسلام بیزار کردند، بلکه مسلمانان از مسلمانی پشیمانی گیرند.

زیرا که چون اینگونه اخلاق و اوصاف و احکام بنگرند، چنان دانند که مبنای دین اسلام بر این است اما بیشتر ایشان ندانند که قانون اسلام چنین نیست، بلکه قانون این اشخاص که خود را حافظ بیضه اسلام، و ناصر شریعت سیدالانام، و ناشر آثار و آیات دین ملک علام می شمارند، برخلاف قواعد اسلام است، یزدان تعالی تمام اهل اسلام را از این لصوص دنانیر و فلوس، و امنای غیر منصوص، نجات بخشد، و آنچه موجب صلاح حال مسلمانی و مسلمانان است فراهم نماید.

و دیگر جابر گوید از آنحضرت شنیدم فرمود:

«ما من عبد یسر خیراً الألم تذهب الأيام حتی یظهر له خیراً، و ما من عبد یسر شراً الألم تذهب الأيام حتی یظهر له شراً».

خلاصه معنی این حدیث مبارک این است:

رازها را حق نماید آشکار *** تا توانی تخم بد هرگز مکار

هر چه کنی بخود کنی ***گر همه نیک و بد کنی

و دیگر جابر میگوید از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم فرمود:

ثلاث لا یزید الله من فعلهن إلا خیراً، الصّبح عمّن ظلمه، وإعطاء من حرّمه، وصلة من قطعته.» .

سه کار است که فاعل آن را از خداوند تعالی مزید خیر است نخست صبح نظر کردن از آنکه بروی ستم کرده، دوم بخشیدن آنکس که او را محروم داشته، سوم نیکی ورزیدن با کسیکه قطع نیکی و احسان کرده است.

و نیز جابر گوید از آن حضرت شنیدم فرمود:

«إذا غدا العبد في معصية الله و كان راكباً فهو من خیل إبليس، وإذا كان

راجلاً فهو من رجالته.».

چون بنده ای در معصیت و نافرمانی خداوند سبحانی بامداد نماید و در حال رکوب باشد از جمله خیل و سواران شیطان است و اگر پیاده باشد در شمار پیادگان اعوان شیطان است

و هم در هفدهم بحار از ابو حمزه مروی است که گفت از ابو جعفر (علیه السلام) شنیدم فرمود

«الخلق عیال الله فأحبهم إليه أحسنهم صنیعاً إلى عیاله.».

مردمان عیال خداوند سبحان، هستند و هر کس بعیال خدا رفتارش نیکتر باشد در حضرت خدای محبوب تر است.

و هم در آن کتاب از خثیمة جعفری مسطور است که گفت در خدمت ابی جعفر (علیه السلام) برای وداع تشرف جستم فرمود ای خنیمه بموالی و دوستان ما سلام برسان، و ایشان را وصیت کن که از خدای پرهیز داشته باشند

«وأوصهم أن یعود غنیهم علی فقیرهم، وقویهم علی ضعیفهم، وأن یشهد حیثهم جنازة میتهم، وأن یتلاقوا فی بیوتهم فان لقاء بعضهم بعضاً فی بیوتهم حياة لأمرنا، رحم الله عبداً أحیا أمرنا یاخثیمة أبلغ موالینا أنا لسنا نغنی عنهم من الله شیئاً إلا بعمل، وأنهم لن ینالوا ولا یتنا إلا بورع، وإن أعظم الناس حسرة یوم القیامة من وصف

عدلاً ثم خالفه إلى غيره».

و با ایشان وصیت کن که اغنیای ایشان در رعایت حال فقرا و اقویای ایشان در معاونت ضعفای خودشان قصور نجویند، وزندگان در تشییع جنازه مردگان حاضر شوند و در خانهای همدیگر بیدار یکدیگر برخوردار، و بمصاحبت و مجالست همکنان کامکار گردند، چه ملاقات ایشان در منازل خودشان موجب احیای امر ما می باشد یعنی چون با هم متحد و دوست و متفق گردند و با هم مجالست و مصاحبت ورزیدند و بگردهم انجمن و از ما و شریعت و احکام شریعت و ترویج آن صحبت کنند، عقاید آنها استوار و آئین ایشان محکم گردد و احیای امر ما نموده باشند خداوند رحمت کند مردی را که احیای امر ما را بنماید.

ای خنیمه والی ما را ابلاغ کن که ما از ایشان در پیشگاه خدای جز بعمل مغنی نباشیم و ایشان جز بوع بولایت ما نائل نتوانند شد، و به ایشان بازرسان بزرگترین مردمان از حیثیت حسرت در روز قیامت کسی است که توصیف عدل را بنماید لکن بآن عمل نکند، و دیگری عامل آن باشد.

و دیگر از برید عجلی از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که فرمود:

« وجدنا فی کتاب علی بن الحسین : ألا إن أولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون إذا أذوا فرائض الله، وأخذوا سنن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، وتورعوا عن محارم الله وزهدوا فی عاجل زهرة الدنيا، ورغبوا فیما عند الله، واكتسبوا الطیب من رزق الله، لا یریدون به التفاخر والتکاثر، ثم أنفقوا فیما یلزمهم من حقوق واجبة، فأولئك الذین باریک الله لهم فیما اکتسبوا، و یثابون علی ما قدموا لأخرتهم».

در مرقومات علی بن الحسین (علیه السلام) دیدیم نوشته بود بدانید که بر اولیای خدای بیمی و حزنی و اندوهی نیست گاهی که ادای فرایض ایزدی و اجرای احکام رسول خداوند و کناری از محارم سبحانه، نمایند و در احکام بیدوام اینجهان رغبت نه بندند و در ثوبات اخرویه دل بر نهند و از طیبیات رزق و روزی حلال کسب کنند و با پنجمه

ارادهٔ تفاخر و تکاثر نفرمایند ، و از مکاسب حلال خود در حقوق واجبه که برایشان لزوم دارد انفاق نمایند، و این مردم کسانی هستند که یزدان تعالی در مکاسب ایشان برکت دهد ، و بر آنچه برای توشهٔ آخرت و ذخیرهٔ آنسرای از پیش تقدیم کرده اند ، مزد و ثواب یابند.

و دیگر از جابر جعفی مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

«إذا أردت أن تعلم أن فيك خيراً فانظر إلى قلبك، فان كان يحب أهل طاعة الله ويبغض أهل معصيته ، ففیک خیر والله یحبک ، وإن كان یبغض أهل طاعة الله و یحب أهل معصيته فلیس فیک خیر والله یبغضک ، والمرء مع من أحبه .»

اگر خواهی معلوم داری که در وجود تو خیری موجود است بدل خویش در نگر اگر دیدی اهل طاعت خدای عزوجل را دوست و اهل معصیتش را مبغوض میدارد ، پس در تو خیری است و خدایت دوست میدارد ، و اگر نگران شدی که دلت دوست اهل معصیت خدای است پس در تو خیری نیست و خدای ترا دشمن میدارد چه هرکس با هر کس دوست شد قرین ، است یعنی اگر با دشمنان اهل طاعت دوستی با آنان فرینی و اگر با دوستان مطیعان خدای دوستی با آنها قرین باشی

و دیگر فرماید «الأدب یكون تأليداً واكتساباً، فمن تكلفه قدر عليه ، والعقل حباء من الله يهبه لمن يشاء ، فمن تكلفه لا يزيده إلا جهلاً»

فرهنگ و ادب تالییدی و اکتسابی است ، یعنی حصول ادب از دو صورت بیرون نیست، یا ذاتی و جبلی یا اکتسابی و چون باکتساب نیز حاصل میشود، پس اگر کسی بتکلف و رنج بردن بخواهد تحصیل ادب نماید موفق میشود، و گوهر خرد عطیقی خدائی است که بهرکس خواهد و شایسته شمارد میبخشد ، پس هر کس خواسته باشد از روی تکلف کسب عقل نماید جز از دیاد جهل نیابد .

گویا مراد این باشد که هر کس را خداوند بر حسب استعدادش از گوهر عقل عطا فرموده ، و عمل و افعال او باندازه عقل اوست ، مثلاً گلخن تاب را عقلی ، و مالک

الرقاب را عقلی است ، مالك الرقاب را خدایتعالی باندازه تکالیف و منصب او و پیش بردن کارهای خود عقل داده است تا ترتیب مهم را به نیروی عقل بدهد و اگر در امری بخطا رود یا اعوجاجی پدید کردد براءت عقل متین اصلاح کند ، و گلخن تاب را این مقدار عقل نداده و از بهرش لازم نبوده ، لاجرم اگر بخواهد باعمال و افعال مالك الرقاب ذهاب و ایاب بگیرد بدریاب بی پایاب جهل و ظلمت نادانی در افتد و سرگردان شود ، و برجهلش بیفزاید ، و از آن مقدار هم که خود در امر خود میدانست فرو ماند .

و دیگر هشام بن محمد از پدرش حدیث کند که گفت حضرت ابی جعفر (علیه السلام) با من فرمود :

«استتر من الشامتین بحسن العزاء عن المصائب»

خویشتن را از گزند زبان شمانت کنندگان بحسن عزا و تسلی از مصائب مستورد ار ، یعنی در وفود مصائب بصبوری و شکیبائی و شکر گذاری کارکن تا زبان نکوهش گران از تو کوتاه ، و سهام ملامت ایشان منحرف گردد .

ص: 108

بیان پاره حکایات حضرت باقر از رسول خدای صلی الله علیه و آله

در کتاب معالم العبر از محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که فرمود: در آن زمان که رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) در روز فتح مکه در پیشگاه کعبه شرف حضور ارزانی داشت ناگاه جمعی بحضرتش وفود دادند، و بر آن حضرت سلام فرستادند، رسول خدای فرمود از کدام قوم هستید؟ عرض کردند: جماعتی از قبیله بکر بن وائل هستیم، فرمود آیا شمارا از قس بن ساعده ایادی خبری باشد؟ عرض کردند: بلی یا رسول الله، فرمود: پس چکرد؟ عرض کردند: وفات نمود، رسول خدا فرمود:

« الحمد لله رب الموت ، ورب الحياة ، كل نفس ذائقة الموت كآني

أنظر إلى قس بن ساعدة الأيادي و هو بسوق عكاظ على جمل له احمر و هو يخطب الناس ، و يقول :

اجتمعوا أيها الناس ، فاذا اجتمعتم فانصتوا ، فاذا انتم فاستمعوا ، فاذا استمعتم فعوا ، فاذا وعيتم فاحفظوا ، فاذا حفظتم فاصدقوا .

ألا من عاش مات ، و من مات فات ، فليس بآت ، إن في السماء خيراً و في الأرض عبراً ، سقف مرفوع ، و مهاد موضوع ، و نجوم نمور ، و ليل يدور ، و بحار ماء لا تغور .

يحلّفقس ما هذا بلعب ، و إن من وراء هذا لعجباً مالي أرى الناس يذهبون فلا يرجعون أرضوا بالمقام فأقاموا أم تركوا فناموا يحلّفقس يميناً غير كاذبة إن الله ديناً هو خير من الدين الذي أنتم عليه .

ثم قال رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) رحم الله قساً يحشر يوم القيامة امة واحدة ، ثم قال: هل فيكم أحد يحسن من شعره شيئاً؟ فقال بعضهم : سمعته يقول».

سپاس مخصوص بخداوندی است که پروردگار موت و آفریدگار حیاة است ،

هرذی روحی طعم مرگ را خواهد چشید، و در بوستان زندگانی و بهارستان کامرانی دچار خار هلاک و دمار، و صرصر برگ ریزان حوادث ناگهانی بخواهد گردید گویا نگران قس بن ساعده ایادی هستم که در بازار عکاظ بر اشتر سرخ موی خویش بر نشسته و با بیانی فصیح و زبانی ملیح مردمان را بخطبه فرو گرفته و همی گوید.

ایمردمان گرد هم بر آید، و چون انجمن ساختید خاموش شوید، و چون خاموش شوید با گوش هوش بشنوید، و چون نیوشیدید در گنجینه خاطر در آورید، و چون خاطر را آن جواهر زواهر بیا کنید محفوظ بدارید، و چون بحفظ اندر آوردید آن کلمات حکمت آیات مواعظ سمات را برآستی سخن کنید و آن این است .

همانا هر کس زندگانی نماید بمیرد، یعنی دلیل مردن همان زندگانی نمودن است، و هرکس بمیرد فوت و نابود شود، یعنی دیگر باره بجهان باز نیاید و نشانی از وی نباید و البته برای او باز گردیدنی نیست، بدرستیکه در آسمان هر چند از آن بیخبرید خیرها، و در این پهناور زمین هر چند نظر عبرت بر نمی گشائید عبرتهاست، این آسمانها سقفهای بر افراخته، و این زمین آسایشگاهی پهناور و مهدی بر نهاده و این آسما نرا ستارگانی در گردش و زمانه را شب و روزی در گذارش و زمین را دریا هائی جوشنده است که هیچوقت آبش فرو کشیدن نگیرد.

یعنی این جمله بر وجود صانع حکیم دلالت کند، چه اگر دریاها بخوشیدی کارزندگی دشوار افتادی، و اگر دیگر اراضی که مسکن جهانیان است مانند دریاها آب را بشکم فرو نبردی همچنان کار سکون و توطن و زراعت و حرکت میسر نیامدی .

سوگند میخورد قس بن ساعده که این جمله را بازیچه و بیهوده نتوان شمرد و بیازی و لعب نیافریده اند، و نمیتوان گفت تمام این آسمانها و زمین ها وانواع مخلوق در آنها و آن بدایع مصنوعات بجمله از برای چند روزه زندگانی این سرای ایرمان است، و حکمت خالق متعال که چنین خلقت های عظیم و عجیب کرده، و این جمله

پیغمبران و اولیاء و کتابهای آسمانی را فرستاده است، البته برای این مشیت مردم که در این یکقطعه زمین اندرند از آن برتر است که بهمین اکتفاء رود، و اگر اکتفاء شود فایده این خلقت چه خواهد بود، پس از پی این امور عجیبه، و عوالم غریبه، و برازخ، و مراتب و مقامات و منازل و ترتیبات دیگر باید که آنچه در آن اندریم نسبت بآن بهیچ چیز شمرده، و همانند و هم سنگ نیست.

چیست مراکه نگرانم که هر کس از این جهان می رود باز نمیگردد، آیا بآن مقام که در یافته اند خوشنود شدند و اقامت کردند یا ایشان را بیهوده بجای گذاشتند تا بخواب اندر شدند یعنی نه چنان است که گمان کرده اید که هر کس که بمرد معدوم میشود، بلکه در آن جهان برای او کارها و طی برزخها و معادهاست.

سوگند میخورد قمر بن ساعده بسوگندی که آلوده کذب نیست که خدایا دینی است که بهتر از این دین است که شما بآن اندرید، یعنی دین اسلام که دارای عقاید معادیه و سایر مسائل و قوانین و معارف است و در این کلام خبر از دین اسلام و ظهور حضرت خاتم الانبیاء (صلی الله علیه و آله وسلم) میدهد، چنانکه در تواریخ مسطور است.

پس از آن رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود خداوند رحمت کند قس بن ساعده را که در قیامت امت واحده محشور میشود، یعنی چون در این دنیا با عقیدت استوار و دین مختار پروردگار بپای میبرد، و دیگران با وی هم کیش نبودند، لاجرم در آن جهان خودش با هر کس که با او هم کیش بود علیحده محشور میشود و با دیگر صفوف مخلوط نخواهد بود.

آنگاه فرمود آیا در میان شما کسی باشد که شعرش را نیکو بداند؟ یکی

از حاضران عرض کرد: آری از وی شنیدم این شعر را میخواند:

فی الأولین الذاهبین من القرون لنا بصائر *** لما رأیت موارداً للموت لیس لها مصادر

ورأیت قومی نحوها یمضی الأکابر والاصاغر *** لا یرجع الماضي إلى ولا من الباقین عابر

أیقنت أنى لا محالة حیث صار القوم صائر

در گروه پیشینیان برگذشتگان که بجمله در این جهان روزگارها بنام و نعمت بسپردند و آخر الامر با همه قدرت و استطاعت در چنگال گرگ اجل در افتادند و هرچه بدست اندر داشتند بضررت بگذاشتند و بحسرت بگذشتند از بهر ما عبرتها و مایه بصیرتها است چون موارد موت را بدیدم که همه کس البته بآن مورد اندر میشود اما بازگشتی و مصدری از بهرش نیست.

و بدیدم که قوم و عشیرت و آباء و اجداد و امهات و اخوات و اقارب و امثال از بزرگ و کوچک بآن موارد ناگوار البته رهسپار شدند، و دیگر باز گردیدن نتوانستند یقین کردم من نیز بآنجا که آنجماعت راه گرفتند و بآنچه دچار شدند میروم و دچار میشوم، و چنانکه ایشان را بازگشتی نیست از بهر من نیست پس برای آن منزل و مقام ابدی بیایست در تهیه و تدارک بود تا پس از آن که بآنجا پیوستیم بندامت و حسرت سرمدی گرفتار نشویم.

بالجمله حکمت و معرفت قس بن ساعده بآن درجه بلند رسید که رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) هر کس از قبیله ایاد بحضرت او استسعاد میگرفت از حکمت و کلمات بلیغه او سؤال میفرمود و اصغا می نمود.

معلوم باد عکاظ، بروزن غراب، باعین مهمله و طاء معجمه نخلستانی است که دروادی واقع شده و از آن وادی تا طایف یک شب راه و تا مکه سه روز راه است، و عرب را قانون آن بود که در هر سال در آنجا در موضعی که ابتداء نام داشت بازاری بگردش در آوردند.

وفجار، بکسرفاء که نام روزی است از ایام مشهوره عرب که در میان قریش و قیس بن غیلان حرب افتاد در آنجاست، و نیز در آنجا سنگها است که عرب بسویش حج مینهادند و طواف میدادند و عرب را بازارها بود در مواضع متعدده اطراف مکه معظمه، و عکاظ ما بین نخله و طائف است، و ذوالمجاز در عقب عرفه و مخبته است، و از تمامت این بازارها بازار عکاظ بزرگتر بود.

و عرب قانون داشت که هر وقت باقامت حج شدی شهر شوال را در عکاظ اقامت

کردی ، از آن پس بیازار مخبته شدی و بیست روز از شهرذی القعدة را در آنجا اقامت ورزیدی ، و از آن پس بیازارد المجاز بکوچیدی، و تا ایام حج در آنجا بگذرانیدی .

و در ایام توقف عکاظ فصحای عرب انجمن شدند و عرض نثر و نظم کردند و انشاد ایات نمودند و افتخارها کردند و هر متاع فاخری را در آن ماه که محل انجمن اعیان و عظمای عرب بود ، در آن بازار بیهای گرانبار رسانیدند ، و از آنجا باطراف و اکناف زمین نقل و حمل کردند، و بعکاظ نسبت دادند ، چنانکه میگفتند ادیم عکاظی است .

و چون دولت اسلام طلوع و نوبت جهل و جاهلیت افول گرفت آن بازار را ویران ساختند ، چه اسباب اشتغال مردم بلغو و لهو و تعطیل عمر و ظهور مفسد و معایب و خون ریزیها و کینه ورزی بسیار شدی .

ص: 113

حکایت حضرت باقر علیه السلام از رسول خدای صلی الله علیه و آله در بعضی موارد

در معالم العبر از محمد بن عذافر از پدرش از حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه مرویست که :

رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) در بعضی سفرهای خود میگذشت ، ناگاه رکبی یعنی جماعت سوار بآن حضرت باز خوردند و عرض کردند السلام عليك يا رسول الله آنحضرت فرمود کیستید شما ؟ عرض کردند یا رسول الله ما بجملة مؤمن هستیم ، فرمود : «فما حقيقة ایمانکم ؟».

علامت و معنی ایمان شما چیست؟ عرض کردند: «الرضا بقضاء الله ، والتفویض إلى الله ، و التسليم لأمر الله » خوشنودی بآنچه یزدان تعالی حکم بفرماید ، و تفویض نمودن تمام امور و احوال را بحضرت آفریدگار ، و تسلیم و انقیاد بفرمان الهی .

رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : «علماء حکماء کادوا أن یكونوا من الحکمة أنبیاء فان کنتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون ، ولا تجمعوا ما لا تاکلون ، و اتقوا الله الذی الیه ترجعون » .

کسانیکه دارای این اوصاف سعیده باشند عالم و حکیم، و دانشمندانی هستند که نزدیک است از نور حکمت در اخلاق انبیاء متخلق گردند ، پس اگر در دعوی خود سخن بصدق میکنید و باین اوصاف متصف هستید بیایست بنا نکنید آنچه را که در آن ساکن نیستید، یعنی در این دنیا که سرای فانی است افزون از اندازه لزوم عمارت نکنید، بلکه در اندیشه تعمیر سرای باقی که منزل جاوید ایشان است باشید و جمع نکنید آنچه را که نخواهید خورد .

یعنی افزون از سد رمق و قلیل مایهٔ معاش این چند روز معدود اموال و متاع جهان در گذر را فراهم نیاورید و آخر الأمر حامل و زر و بال و حسرت نشوید ،

و بترسید از خداوندیکه بازگشت تمام آفریدگان به پیشگاه عدل و داد اوست ، و از نقیر تا قطمیر را بخواهد پرسش نمود .

در مجموعه ورام از فضیل بن یسار مروی است که از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم میفرمود حضرت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) برای حاجتی بیرون شد. در آن اثنا فضل ابن عباس نمودار شد ، فرمود این غلام را در خلف من حمل نمایند و آنحضرت با دست مبارك از عقب سر برگردن فضل علاقه کرده بود آنگاه با فضل فرمود :

«یا غلام خف الله تجده أما مك ، یا غلام خف الله يكفك ما سواك . و اذا سألت فاسأل الله ، و إذا استعنت فاستعن بالله ، فلو أن جميع الخلائق اجتمعوا على أن يصرفوا عنك شيئاً قد قدر لك لم يستطيعوا ، ولو أن جميع الخلائق اجتمعوا على أن يصرفوا إليك شيئاً لم يقدر لك لم يستطيعوا، فاعلم أن النصر مع الكرب.

و أن اليسر مع العسر ، و كل ما هو آت قريب ، الله تعالى يقول : لو أن قلوب عبادي اجتمعت على قلب أشقى عبد لي لما نقص ذلك من سلطاني ، ولو أن قلوب عبادي اجتمعت على قلب أسعد عبد لي ما زاد ذلك في سلطاني جناح بعوضة و لو أني أعطيت كل عبد سألني ما كان ذلك الأمل ابرة جاء بها عبد من عبادي يغمسها في بحر ، و ذلك إن عطائي كلام ، و عدتي كلام ، و إنما أقول للشيء كن ، فيكون .»

ای پسر، از خدای بترس می بای خدایرا در پیش روی خود ، و میشود کنایه از این باشد که چون از خدای بترسی همیشه و در همه جا و در همه کار پروردگار را با خود حاضر و معین و ناصر بینی .

ای پسر بترس از خدای تا از گزند آنچه غیر از تو است تراکفایت فرماید . و چون خواهی زبان بمسئلت بگشائی در حضرت احدیت بگشای و بدیگران عرض حاجت منمای، و چون یاری خواهی از خدای اعانت بجوی و از پی عون و یاری

همانا اگر تمام آفریدگان فراهم شوند ، و دست در دست دهند ، و پای بر پای بیفشارند ، تا مگر چیزها که از بهر تو مقدر و مقرر گشته است از تو بر تابند، نتوانند و اگر جمله خلائق گرد آیند و نیرو در نیرو دهند که چیزها که خدای از برایت مقدر نساخته ، بتو تسلیم نمایند ، نتوانند . دانسته باش که فیروزی با شکیبائی و فرج و گشایش با کرب و اندوه ، و آسانی با دشواری است و هر چه آینده است نزدیک است ، خدا میفرماید :

اگر تمام قلوب و داهای بندگان من بر قلب شقی ترین و بدبخت ترین بندگان من فراهم شود ، یعنی تمام مخلوق دچار شقاوت و غباوت و شرك و کفر گردند، باندازه بال پشه از مراتب عظمت و بسطت سلطنت و قهاریت من نگاهد ، بلکه این نقصان و زیان بخود ایشان که ناقص هستند باز گردد ، و در سترات جلال و جمال من که بدرجه کمال است غبار نقص راه نکند ، و کمال حقیقی را نقصان نباشد .

و اگر قلوب بندگان و آفریدگان من بجمله بر قلب سعادت مندترین بندگان من فراهم شود ، یعنی بجمله سعید و موحد و عابد و زاهد . عارف گردند ، باندازه بال پشه در ملك و سلطان و کبریا و قهرمان من ، نیفزاید چه این کاستن ، یا افزودن یا کاسته شدن ، یا افزون گردیدن، در خود ممکن و محتاج است ، نه واجب الوجود و غنی بالذات.

و اگر من بهر بنده آنچه خواهد عطا فرمایم، تمام اینجمله در بارگاه عظمت و بحار عنایت من مانند آن است که بنده از بندگان من نیش سوزنی را در بحر بیکران فرو برد، یعنی چنانکه از نیش سوزن نقصانی در دریای بیکران نمایان نشود ، قضای تمام حاجات جمله آفریدگان اولین و آخرین نیز از بحار و خزائن بی پایان من چیزی نکاهد .

بلکه این نیز بر سبیل تمثیل است، چه میتوان گفت نیش سوزن باندازه که از یم نم یابد از دریا کاسته است.

اما بحار رحمت و خزاین عنایت الهی هر چه از آن انفاق شود بر آن افزوده آید، چه آنچه خواهد و اراده فرماید در همان آن خواهد شد، این است که میفرماید:

این عدم نقصان از آن میباشد که عطای من کلام است، و وعده من کلام است و چون اراده چیزی کنم و گویم میباش، میشود.

یعنی آنچه را که بندگان و آفریدگان من تقاضا کنند، فرع اشارت و اراده

من است، و چون از شئون حضرت واجب الوجود و صفات جلیله اش خلایق و رزاقیت است، هیچ آنی از آن صفت خارج نیست، و دائماً بلا انفکاک در آفریدن مخلوق و رزق دادن مرزوق نظر عنایت دارد.

و همچنین از اوصاف جلیله اش جود است که دائماً پرتو انوار جودش عالمیان را فرو میگیرد، و اگر آنی از آن ذات کامل الصفات، این صفات انقطاع گیرد ترتیب نظام عالم انقلاب گیرد، و در سلسله خلق و رزق و جود انفصال افتد، و این مخالفت خلایق و رزاقیت و جود میباشد.

در امالی طوسی از جابر بن یزید از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که چون رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) در سفر حجة الوداع از مناسک خویش برداخت بر راحله خود بر نشست و شروع باین کلمات فرمود:

«لا یدخل الجنة الا من کان مسلماً» جز آنکس که مسلمان باشد درون بهشت نمیرود، ابوذر علیه الرحمه عرض کرد یا رسول الله اسلام چیست یعنی حقیقت و معنی اسلام چیست؟ فرمود:

«الاسلام عریان و لباسه التقوی، وزینته الحیاء، وملاکه الورع، وکماله الدین، وثمره العمل الصالح، و لکل شیء اساس، و اساس الاسلام حیناً أهل البيت».

پیکر شریف اسلام برهنه است جامعه آن تقوی و پرهیزکاری و زینت آن حیا و شرمساری و ملائک و قوام آن بورع و بیمنائی و کمال آن دیانت و دین داری و میوه و ثمر آن نیکوکاری و هر چیز پیرا اساس و بنیادی است و اساس اسلام دوستی با ما اهل بیت است .

و دیگر در کتاب مذکور از جابر مروی است که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود :

پسری یهودی با حضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بسیار تشرف جستی « حتی استخفه وربما أرسله في حاجة ، وربما كتب له الكتاب إلى قوم جندانکه در حضرتش سبکسار گشت یعنی ورودش سبک می افتاد و آن حضرت بسیار افتادی که آن جوان یهودی را بکاری مأمور ساختی و بسا اتفاقی افتاد که او را بقومی حامل مکتوب داشتی .

تا چنان شد که روزی چند آن پسر را ندید، و از حالش تفقد فرمود ، یکی از حاضران عرض کرد در پایان زندگانی وی او را بگذاشتم ، رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) با جماعتی از اصحاب کبار بدیدار بیمار رهسپار گشت « و کان له (علیه السلام) برکة لا یکلم أحداً الا أجابه » و رسول خدا پیرا برکت و میمنت و عنایتی بود که با هیچکس تکلم نفرمودی جز اینکه جواب بعرض رسانیدی .

پس با آن جوان یهود محتضر فرمود: ای غلام، از برکت خطاب آن حضرت چشم بر گشود و عرض کرد: لبیک یا أبا القاسم، فرمود بگو « أشهد أن لا إله إلا الله و أنى عمداً رسول الله » گواهی میدهم بوحده خدا و رسالت محمد مصطفی .

آن پسر نظر پیدرش افکند، یعنی از او اشارت طلبید ، پدرش بدو چیزی نگفت ، رسول خدای دیگر باره او را ندا کرد و همان سخن اول را اعادت فرمود : آن غلام با پدرش ملتفت شد و پدرش چیزی نگفت ، پس از آن در دفعه سوم همانگونه آن پسر را ندا کرد ، و غلام بجانب پدرش ملتفت شد پدرش گفت اگر میخواهی بگو و اگر

نمیخواهی نگو، اینوقت آن پسر گفت « أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله » وفي الحال بمرد .

رسول خدای با پدرش فرمود « اخرج عنا » از حضرت ما بیرون شو ، آنگاه با اصحاب خود فرمود او را غسل دهید و کفن کنید و نزد من حاضر سازید تا بر وی نماز گذارم . بعد از آن بیرون آمد و میفرمود « الحمد لله الذي أنجي بي اليوم نسمة من النار » شکر خداوندی را که بواسطه من بنده را از آتش جهنم نجات بخشید .

معلوم باد همان شرفیابی جوان یهودی در حضرت رسول خدای و برکت

حضور مبارکش موجب اسلام جوان و خلود بهشت جاویدان گشت . دوستان را کجا کند محروم *** آنکه با دشمنان نظر دارد

و دیگر در امالی طوسی از آن حضرت (علیه السلام) مرویست که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را قانون چنان بود که هر وقت رؤیت هلال فرمودی روی بجانب قبله آوردی و تکبیر بگذاشتی ، پس از آن میفرمود « اللهم أهله علينا بیمن و ایمان ، و سلامة و اسلام وهدی و مغفرة ، و عافية مجللة و رزق واسع إنك علی كل شیء قدير »

ابو مریم عبد الغفار بن قسم راوی این حدیث شریف میگوید این کلام را در هنگام دیدار ماه تو تلاوت کردم و خیر و خوبی دیدم .

و دیگر در جلد ششم بحار الانوار و غیره از وارث علوم انبیاء و مرسلین ، حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) مروی است که فرمود :

چون بیست و دو ماه از روز ولادت باسعادت رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) برگذشت

چشمهای مبارکش مرمود گشت جناب عبدالمطلب با ابو طالب فرمود : برادرزاده ات را بسوی عراف جحفه حمل کن و در آنجا راهبی در صومعه خویش بود که در فن طب مهارت داشت .

پس آنحضرت را در میان سبدی هندی غلام ابی طالب حمل کرد تا بدیر راهب

رسید، و در زیر صومعه بگذاشت آنگاه جناب ابیطالب از پائین صومعه ندا برکشید، ای راهب، چون راهب بشنید از فراز صومعه مشرف شد و در اطراف صومعه نگران نوری درخشان شد، و صدای بال ملائکه را بشنید، و با ابوطالب گفت تا کیستی فرمود ابوطالب بن عبدالمطلب هستم برادر زاده خویش را بیاورده ام تا چشمش را معالجه، کنی گفت بکجا اندر است؟ گفت در سبب است و روی او را بپوشیده ام تا از شعاع آفتاب زحمت نیابد.

راهب گفت چهره اش را برگشای، چون برگشود چنان نوری از دیدار همایونش لمعان برافکند که راهب را خوف و هراس فرو گرفت، و با ابوطالب گفت رویش بپوش، پس بپوشید آنگاه راهب سر بصومعه خویش اندر برد و گفت «أشهد أن لا إله إلا الله وأنك رسول الله حقاً» و توثی همان پیغمبر که در تورات و انجیل بر زبان موسی و عیسی علیهما السلام بظهورت بشارت داده اند پس گواهی میدهم خدائی جز خداوند تعالی نیست و توثی رسول و فرستاده او.

پس از آن سر از صومعه بیرون کشید و گفت ای فرزند من ویرا بازگردان که باکی بروی نیست، ابوطالب فرمود ای راهب سخنی بزرگ از تو بشنیدم گفت ای فرزند شأن و مقام برادر زاده ات از آنچه از من بشنیدی بزرگتر است و تو بر اینحال او معین اوئی، و از آنکسان که از مردم قریش آهنگ قتلش را دارد مانعی.

میفرماید پس ابوطالب بخدمت عبدالمطلب برفت و آن خبر را بعرض رسانید عبدالمطلب فرمود ای فرزند من خاموش باش که این سخن را هیچکس از تو نشنود، سوگند با خدای محمد نمی میرد تا بر همه عرب و عجم بزرگ و آقا گردد.

و دیگر در کافی و بحار از زراره مروی است که حضرت باقر (علیه السلام) میفرمود:

رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) را با اموات بنی هاشم مخصوصاً رفتاری بود که با هیچکس از مسلمانان بجای نمیآورد، چه قانون آنحضرت آن بود که چون بر جنازه یکی از بنی هاشم نماز میگذاشت، و قبرش را با آب گل میکردند کف مبارکش را چنان بر آن بر می نهاد که نشان انگشتهای شریفش در آن گل برجای میماند، لاجرم اگر

از اقارب آن متوفی با مسافری از اهل مدینه آن گورستان بیامدی و آن گور تازه را که نشان کف رسول خداوند سبحان بر آن جای گرفته بدیدی گفتم کدام کس از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بدرود جهان را نموده است.

و دیگر در بحار و کافی از زراره روی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود «إن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) أوتی بالیهودية التي سمیت الشاة للنبي" فقال لها : ما حملك علی ما صنعت؟ فقالت: قلت إن کان نبياً لم یضره ، وإن کان ملكاً أرحت الناس منه فقال: فعفا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) عنها».

آن زن یهودیه را که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را گوشت زهردار بخورانید بآن حضرت آن زن بیاوردند فرمود چه چیزت بر این کار و کردارت بازداشت؟ عرض کرد با خویش همی گفتم اگر اینمرد پیغمبر خداوند است البته خداوندش حفظ کند و از این گوشت مسموم زبان نیابد، و اگر پیغمبر نیست و پادشاه است و دعوی پیغمبری کند مردمان را از آسایش راحت بخشیده باشم، رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) از وی در گذشت و عفو فرمود.

ص: 121

حکایت فرمودن حضرت باقر علیه السلام از کیفیت ورود رسول خدای صلی الله علیه وآله وسلم بمدینه

در بحار الانوار و بعضی کتب اخبار مسطور است که محمد بن علی باقر صلوات الله علیه فرمود که :

چون رسول خدای بمدینه طیبه تشریف قدوم بداد ، و آیات صدق و آیات حق و بینات نبوتش جهان را منور ساخت و کادته الیهود اشد کید ، و قصدوه اقبیح قصد ، یقصدون انواره لیطمسوها ، و حججه لیبطلوها «

مردم یهود عنود هر چه سخت تر در مقام کید و حیلت بآن حضرت برآمدند و همی خواستند آن نور فروزان یزدانیرا از فروغ بیفکنند و آن حجج لایحه و براهین قاطعه را باطل گردانند .

و از جمله آنانکه بآهنگ رد و تکذیب پیغمبر خدای بودند مالک بن صیف و کعب ابن اشرف و حی بن اخطب و جدی بن اخطب و ابو یاسر بن اخطب و ابولبابه بن عبدالمنذر و شیعه و پیروان وی بودند.

پس از میانه مالک بن صیف زبان برگشود و با رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت : ای محمد چنان گمان داری که فرستاده خدائی؟ فرمود: چنین است خداوند که آفریننده تمام مخلوقات است چنین فرموده است.

مالک گفت ای محمد بر سالت تو ایمان نیاوریم، تا این بساطی که بزیر پای ما اندر است با تو ایمان بیاورد، یعنی بر زبان آید و بر سالت تو گواهی دهد ، و شهادت نمیدهیم باینکه تو از جانب خدای بما رسول هستی تا این بساط شهادت دهد .

وابولبابه بن عبدالمنذر گفت بر سالت تو ایمان نیاوریم و شهادت ندهیم تاگاهی که این تازیانه که بدست من اندر است با تو ایمان بیاورد ، و در کار تو گواهی دهد .

و کعب بن اشرف گفت ایمان نمی آورم که تو رسول خدائی و تصدیق نمیکنم ترا ناگاهی که این حمار گواهی دهد ، و اشارت بدر از گوشی که بزیر پای اندر

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود «إِنَّهُ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْاِقْتِرَاحُ عَلَى اللَّهِ ، بَلْ عَلَيْهِمُ التَّسْلِيمُ لِلَّهِ وَالْاِقْتِيَادُ لِأَمْرِهِ وَالْاِكْتِفَاءُ بِمَا جَعَلَهُ كَافِيًا» بندگان را نمی شاید که بیرون از رویت در حضرت احدیت جسارت، ورزند، بلکه برایشان واجب و لازم است که در حضرت یزدان به تسلیم و انقیاد امر خدا و اکتفاء بآنچه خدای کافی گردانید پردازند.

آیا شما را کافی نمیباشد که تورات و انجیل و زیور و صحف ابراهیم به نبوت من ناطق، و بر صدق من دلیل، و در حق برادر من و وصی و خلیفه من در امت من و بهترین کسیکه بعد از خودم در میان مردمان بجای گذاشتم که علی بن ابیطالب است در تمام آن کتب از بهر شما مبین و تصریح شده.

« فَأَنْزَلَ عَلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ الْبَاهِرَ لِلْخَلْقِ أَجْمَعِينَ الْمَعْجَزَ لَهُمْ عَنْ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِهِ، وَأَنْ يَتَكَلَّفُوا شِبْهَهُ ، فَأَمَّا هَذَا الَّذِي اقْتَرَحْتُمُوهُ فَلَسْتُ أَقْتَرِحُهُ عَلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، بَلْ أَقُولُ : إِنْ مَا أَعْطَانِيهِ رَبِّي مِنْ دَلَالَةٍ هُوَ حَسْبِي وَحَسْبُكُمْ ، فَانْ فَعَلَ عَزَّ وَجَلَّ مَا اقْتَرَحْتُمُوهُ فَذَلِكَ زَائِدٌ فِي تَطْوِيلِهِ عَلَيْنَا وَعَلَيْكُمْ ، وَإِنْ مَنَعْنَا ذَلِكَ فَلَعَلَّمَهُ بِأَنَّ الَّذِي فَعَلَهُ فِيمَا أَرَادَ مِنَّا »

پس خداوند بعلاوه آنچه در حق من و وصی من در کتب آسمانی بر پیغمبران سبحانی فرو فرستاده، این قرآن کریم که بر تمامی جهانیان باهر و ظاهر، و جمله فصحای روزگار را از اتیان بمانند آن حالت عجز و بیچارگی آشکار است، بر من نازل نمود.

واما این مسائل که بلا رویه از من خواستار شدید، من بحضرت پروردگارم باین جسارت مبادرت نکنم، بلکه میگویم همین دلالات و اماراتی که خداوند من در کتب آسمانی بمن عطا فرموده است مرا و شمارا کافی است و اگر پروردگار تعالی آنچه را که شما باین نهج خواستار شده اید اجابت فرماید، بر آنچه بر ما و شما منت نهاده و عطا فرموده برزیادت خواهد بود، و اگر اجابت نکند بواسطه علم خداوندی اوست که بآنچه با ما بجای آورده و آن شواهد و بیناتی که عطا کرده در آنچه از ما خواسته

کافی است .

چون رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) از این کلمات فراغت یافت خداوند تعالی بساط را بسخن آورد و گفت :

«أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهها واحداً . أحداً صمداً قيوماً أبداً لم يتخذ صاحبة ولا ولداً ، ولم يشرك في حكمه أحداً .

وأشهد أنك يا محمد عبده ورسوله ، أرسلك بالهدى ودين الحق ليظهرك على الدين كله ولو كره المشركون.

و أشهد أن علي بن أبيطالب ابن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف أخوك ووصيك وخليفتك في أمك، وخير من تتركه على الخلاق بعدك ، وأن من والاه فقد والاك ، و من عاداه فقد عاداك ، و من أطاعه فقد أطاعك ، و من عصاه فقد عصاك ، وأن من أطاعك فقد أطاع الله واستحق السعادة برضوانه، وأن من عصاك فقد عصى الله واستحق أليم العذاب بنيرانه .

گواهی میدهم که خدائی جز خداوند واحد احد صمد قیوم ابدی که دارای زن و فرزند و اهل و پیوند نمیباشد و هیچکس در حکمش شریک نباشد

و نیست .

و گواهی میدهم که توئی ای محمد بنده او، و فرستاده او، و فرستاد ترا بهدی و هدایت و دین و آئین حق ، تا ترا و دین ترا بر تمام ادیان و مذاهب نیرو دهد ، اگر چند مشرکانرا مکروه افتد .

و گواهی میدهم باینکه علی بن ابیطالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبدمناف برادر تو، و وصی تو، و خلیفه تو در امت تو، و بهترین کسی است که او را بعد از خودت در امت خلافت دادی ، و اینکه هر کس دوست بدارد او را دوست میدارد ترا و هر کس دشمن دارد ترا دشمن داشته است او را ، و هر کس اطاعت کند اوامر و نواهی او را ، اطاعت کرده است ترا، و هر کس باوی عصیان ورزد با تو عصیان نموده است ، و هر کس ترا اطاعت نماید خدا برا اطاعت نموده است ،

ص: 124

و مستحق سعادت و بر خور داری برضوان خدای شده، و هر کس با تو عصیان نماد البته با خدای عصیان نموده و مستوجب عذاب دردناک آتش تا بنا گردیده است.

چون آن مردمان این سخنان بشنیدند بشگفتی اندر شدند، و پاره با پاره دیگر گفتند: اینکار جز سحری آشکار نیست. آن بساط از ظهور اینگونه شقاوت و کلمات چنان مضطرب و مرتفع شد که مالک بن صیف و اصحابش از روی آن چنان سرازیر شدند که بر سر و صورت خود فرو افتادند، پس از آن خداوند قادر آن بساط را دیگر باره نیروی سخن راندن داد و گفت:

«أنا بساط أنظفني الله وأكرمني بالنطق بتوحيدة و تمجیده، و الشهادة

لمحمد نبیه، و أنه سید الأنبياء ورسوله إلى خلقه، و القائم بين عباد الله بحقه .

و امامه أخیه، و وصیه، و وزیره، و شقیقه، و وصیه، و وزیره و شقیقه، و خلیله، و قاضی دیونه، و منجز عداثه، و ناصر اولیائه، و قانع اعدائه .

و الانقیاد لمن نصبه اماماً و ولیاً، و البرائة ممن اتخذہ منا بذاً وعدواً، فما ینبغی لکافر أن یطأنی و لا یجلس علی و إنما یجلس علی المؤمنون».

من بساطی و گستردنی هستم که خدایتعالی بقدرت کامله خود مرا بسخن آورد و مکرم داشت مرا بواسطه سخن کردن بتوحید و تمجید او، و گواهی دادن از بهر محمد پیغمبر او، و اینکه آنحضرت سید تمام پیغمبران و گزین فرستاده خداوند سبحان است بتمام آفریدگان، و قیام گیرنده در میان بندگان بزبان است از روی حق .

و گواهی میدهم به امامت برادر او، و وصی او، و وزیر او، و شقیق او، و خلیل او و قاضی قروض و دیون او، و وفا کننده بوعدهای او، و نصرت نماینده دوستان او، و بر کننده دشمنان او .

و بانقیاد و باطاعت کردن فرمان آن کس را که رسول خدای او را با مامت

و ولایت منصب فرموده، و بیزاری از آنکس که رسول خدایش مطرود و دشمن داشته است . و هیچ شایسته و سزاوار نیست که هیچ کافری مرا بیای در نوردد، و بر من بنشیند

چه باید مردم مؤمن بر من جلوس نمایند .

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) با سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار فرمود : بپای شوید و بر این بساط بنشینید، چه شما تمام آنچه این بساط گواهی داد ایمان دارید ، پس ایشان بر آن جلوس کردند.

پس یزدان تعالی تازیانه ابولبابه بن عبدالمنذر را بر زبان آورد و گفت :

«أشهد أن لا إله إلا الله خالق الخلق، وباسط الرزق، ومدبر الأمور، والقادر على كل شيء .»

وَأشهد أنك يا محمد عبده ورسوله، وصفيه، وخليه، وحيبيه، ووليه ونجبيه جعلك السفير بينه وبين عباده، ينجي بك السعداء، ويهلك بك الأشقياء.

وَأشهد أن علي بن أبي طالب المذكور في الملاء الأعلى، بأنه سيد الخلق

بعدك، وأنه المقاتل على تنزيل كتابك، ليسوق مخالفه إلى قبوله طائعين و كارهين ثم المقاتل بعدك على تأويله المنحرفين الذين غلبت أهواؤهم عقولهم، فحرفوا تأويل كتاب الله وغيره، و السابق الى رضوان الله اولياء الله بفضل عطيته، و القاذف في نيران الله أعداء الله بسيف نقمته، و المؤثرين لمعصيته و مخالفته».

گواهی میدهم که خداوندی جز خداوند نیست، آفریننده آفریدگان، و بسط کننده رزق، و مدبر امور، و قادر بر هر چیز است.

و گواهی میدهم نوای محمد بنده او، و رسول او، و صفی او، و خلیل او، و حبیب او، و ولی او، و برگزیده او، و در میان بندگانش سفیراوی، سعادت از برکت وجود تو نجات یابند، و اشقیا بواسطه مخالفت و عداوت تو هلاک شوند .

و گواهی میدهم باینکه علی بی ایطالب که در ملاء اعلی مذکور و معروف است، بعد از توسید و بزرگ جهانیان است، و اوست که بر طبق تنزيل قرآن مقاتلت میدهد، تا آنکه مخالف رسول خدای و احکام شریعت او هستند، بقبول آن طوعاً و کرهاً پذیرفتار شوند، و پس از تو با آنانکه منحرف از دین شده اند بر وفق تأویل کتاب خدای قتال میدهد، و ایشان آنکسان هستند که هواهای نفس ایشان بر عقل

ایشان چیره شده است ، لاجرم چون بر معانی و بواطن و تأویل صحیح کتاب خدای آگاهی ندارند ، تأویل کتاب خدا بر امنحرف و دیگرگون گردانند و احکام شریعت را بواسطه قصور فهم تأویل قرآن را دیگرسان کنند، علی (علیه السلام) که بر تأویل و تفسیر و تنزیل و باطن و ظاهر و محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ قرآن داناست ، برای استقامت و قوام و نظام امر دین و شریعت سید المرسلین قتال خواهد داد اولیای خدایرا بفضل عطیتش از رضوان خدای بهره یاب ، و دشمنان خدای و برگزیدگان معصیت و مخالفت خدایرا از شمشیر نقیمتش در آتش نیران دچار عذاب

و عقاب فرماید.

آنگاه تازیانه خود را از دست ابو لبا به بیرون افکند ؛ و ابولبا به را چنان بر

کشید که بر روی بر زمین افتاد، و ابولبا به پای شد و تازیانه دیگر باره اش فروکشید و او را بر چهره بر زمین افکند ، و کرتی چند بر این طریق بگذشت ، و ابولبا به از شدت حیرت و خشم گفت وای بر من چیست مرا .

خداوند عزوجل تازیانه ابو لبا به را بر زبان آورد و گفت :

ای ابالبا به همانا من تازیانه ای هستم که خداوندم بتمجیدش مکرم و بتصدیق نبوت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بزرگ بندگانم مرا مشرف ساخت، و مرا از آنان گردانید که دوستدار باشم بهترین خلق خدای را بعد از رسول خدا ، و افضل اولیای خدا از خلق خدا بیرون از رسول خدا ، و مخصوص بدختر پیغمبر سیده زنان ، و مشرف شدن در خوابیدن در خوابگاه پیغمبر که برترین و فاضلترین جهادهاست، و دلیل کننده دشمنان پیغمبر بشمشیر انتقام ، و روشن کننده در میان امت او حلال و حرام و شرایع و احکام را ، هیچ شایسته و سزاوار نیست برای شخصی کافر که در مخالفت با محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مجاهدت ورزیده باشد که مرا بدست بگیرد، و کار فرمائی نماید ، اینک همواره ترا فرو میکشم تاگاهی که ترا در خاک و خون در آورم و بکشم ، و از دست تو بیرون شوم یا باید ایمان بمحمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را ظاهری سازی .

ابولبا به گفت و أشهد بجمع ما شهدت به أيها السوط ، و أعتقده ، و او من به

فناطق السوط : قد تقررت في يدك لاطهارك الايمان والله أعلم بسريرتك ، و هو الحاكم لك أو عليك في يوم الوقت المعلوم .».

گواهی میدهم بتمامت آنچه بآن شهادت دادی ای تازیانه و اعتقاد بآن جمله کنم و بآن ایمان میآورم پس تازیانه بزبان آمد و گفت اکنون که اظهار ایمان کردی من در دست تو قرار میگیریم، اما خداوند بدل تو و اعتقاد و نیت تو آگاه است اگر عقیدت تو صاف و پاک باشد بشوای و اجر تو حکم میراند، وگرنه در قیامت معذب میگردی .

«قال : ولم يحسن اسلامه و كان منه هنات و هنات » حضرت باقر (علیه السلام) میفرماید اسلام ابی لبابه پاک و خوب نگردید ، و بعضی حالات و افعال در پاره اوقات از وی نمودار شد .

« فقام القوم من عند رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فجعلت اليهود بسر بعضها إلى بعض ؛ بأن محمداً المؤتى له و مجنون فى امره ، وليس بنبى صادق .».

این هنگام آنجماعت برای شدند و یهود عنود پاره باپاره پوشیده همی گفتند این محمد دیورده است و پیغمبر صادق نیست .

« و جاء كعب بن الأشرف يركب حماره ، فشب به الحمار وصرعه على رأسه فأوجعه ، ثم عاد لير كبه فعاد إليه الحمار بمثل صنيعهه ، ثم عاد ليركبه فعاد عليه الحمار بمثل صنيعهه :

فلما كان في السابعة أنطق الله تعالى الحمار فقال : يا عبد الله بن العبد انت شاهدت آيات الله و كفرت بها أنا حمار قد أكرمنى الله بتوحيده ، فأنا اشهدان لا إله الا الله وحده لا شريك له خالق الانام ذو الجلال و الاكرام.

و أشهد أن عمداً عبده و رسوله سيداهل دار السلام مبعوث لا نسعاد من سبق فى علم الله له بالسعادة ، و اشقاء من سبق الكتاب عليه بالشقاوة.

و أشهد أن على بن أبى طالب وليه و وصى رسوله يسعد الله من يسعد إذا وفقه لقبول موعظته و التاديب بأدبه و الايتمار بأوامره ، و الانزجار بزواجره ، و أن الله تعالى

بسیوف سطواته ، وصولات نغمته ، یکتب و یخزی أعداء محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) حتی یسوقهم بسیفه الباتر و دلیلہ الواضح الباهر ، إلى الإیمان به، أو یقذفه فی الهاویة إذا أبی إلا تمادياً فی غیہ ، و امتداداً فی طغیانہ وعمهه»

و کعب بن اشرف که بر حمار خود رهسپار بود بیامد، درازگوشش حرونی کرده او را بر سر بر زمین افکند، و سخت دردناکش گردانید ، کعب برخاست تا دیگر باره سوار شود، حمار بر آنگونه نخستین او را بر زمین برزد ، دفعه سوم بر حمار برآمد و حمارش از پشت بر زمین آورد چندانکه هفت دفعه بر این نهج بگذشت.

اینوقت خدای قادر قاهر آن حمار را بسخن آورد و با کعب گفت ای بنده خدای بد بنده که توئی ، مشاهدت آیات باهرات خالق ارضین و سماوات را بنمودی ، و بآن کفران ورزیدی ، من حماری هستم که خداوند مکرّم داشت و توحیدش را بر زبان من جاری ساخت، اینک شهادت میدهم که نیست خدائی جز خداوند بی شریک بی انباز آفریننده انام ، ذوالجلال والاکرام است .

و گواهی میدهم که معبد بنده او و رسول او بزرگ مردم دار السلام و بهشت برین و مخلوق اولین و آخرین است ، مبعوث شده است تا هر کس را سعادت در علم خدای از بهرش سبقت گرفته سعید گرداند و هر کس را که قلم قضا و کتاب سعادت و شقا بر شقاوتش سبقت یافته و استعدادش جز آن نیست بحال شقاوتش باز سپارد.

و گواهی میدهم که علی بن ابیطالب ولی و وصی رسول اوست، سعید و سعادت مند گردانیده است خدای کسی را که بتوفیق یافتن بقبول موعظه و تادیب بادب او و فرمان برداری باو امر او و انزجار بزواج او کامیاب، و نیک بخت گردیده است ، و خداوند تعالی بسیوف سطوت ، اسداللهی ، وصولات نغمت حیدری ، دشمنان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) را چنان سرنگون و ذلیل میگرداند ، چندانکه بشمشیر برنده و ادله باهره و براهین واضحه او ایشان را بعرضه ایمان در آورد ، و اگر در غوایت و عصیان و امتداد طغیان و سرگشتگی و نفاق خویش بیایند، آتش نیران شتابان گرداند .

هیچ کافری را نشاید که بر من سوار گردد، بلکه جز شخصی مؤمن که بخدای

ایمان آورده، و بمحمد رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) در جمیع اقوال او تصدیق و بتمامت افعالش تصویب، و در آن کردار خجسته آثار آنحضرت که اشرف طاعات است در نصب نمودن برادرش علی (علیه السلام) را بوصایت و ولایت، و بوراثت علم آنحضرت و قیمومت بدین آنحضرت و گواه بودن و نگاهبانی است آن حضرت و قضای دیون و وفای بوعدهای آن حضرت و دوستی با دوستان و دشمنی با دشمنان آن حضرت، اذعان نماید.

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود ای کعب بن اشرف همانا دراز گوش تو از تو اعقل و باهوش تر است که ابا نمود که بر آن، برنشینی و تو هرگز سوار آن نخواهی شد، هم اکنون آن حمار را بیعضی اخوان ایمانی ها بفروش کعب گفت مراهیچ حاجتی اندر آن نیست بعد از آن که بسحر تو دچار شد.

این هنگام حمار بگفتار آمد و گفت ای دشمن خدای از جهومت و خصومت با محمد رسول خداوند دست، بدار قسم بخدا اگر کراهت مخالفت آن حضرت مانع نبودی، ترا میکشتم، و بزیر سم ترا در میسپر دم، و سرت را با دندان بر میکنم،

مکعب از دیدار آن حال رسوا و خاموش، و جزع و فزعش از گفتار حمار بسیار گشت، و با دیدار این آیات غریبه شقاوت بروی چیزه و اختر سعادتش تیره شد.

و ثابت بن قیس آن حمار را بیکصد در هم از وی خریدار شد، و همواره بر آن سوار شدی و آن حمار او را در کمال نرمی و آرامی رهسپار داشتی، و آسوده از طرق و مسالك عبور دادی و بحضرت رسول خدای مشرف گردانیدی و رسول خدای با او همی فرمود ای ثابت این در از گوش بتو اختصاص دارد و أنت مؤمن مرتفق بمرفقتین، و تو بدولت ایمان برخوردار، و در هر دو جهان بر بالش راحت و سعادت کامکاری

و چون آن قوم از حضرت رسول خدای بیرون رفتند و ایمان نیاوردند خدای تعالی این آیه شریفه را نازل فرمود:

«یا محمد إن الذین کفروا سواء علیهم» فی العظة «أنذرتهم» فوعظتهم و خوفتهم «أم لم تنذرهم فهم لا یؤمنون» لا یصدقون بنبوتک، وهم قد شاهدوا هذه الآيات و کفروا، فکیف یؤمنون بك عند قولک و دعانک».

بدرستی که آنانکه از روی جحود و عناد نگریدند، و پوشیدند نور ایمان را بظلمت کفر و شرک، و بهیچوجه بحجج ظاهره و دلایل باهره التفات نوزیدند، تا ایشان را از ضلالت و گمراهی، بجاده هدایت و رستگاری رساند مساوی و یکسان است برای ایشان در پند و موعظت آنکه بیم دهی ایشانرا از عذاب و عقاب، یا بیم ندهی، و موعظت و تخویف فرمائی، پس خواه بیم دهی یا ندهی، ایمان نیاورند تا برسالت تو ایمان آورند، و قرآنا تصدیق نمایند، و ایشان با اینکه مشاهدت آن آیات را نمودند بخدای کافر شدند، پس چگونه بسخن تو و دعوت تو ایمان میآورند.

معلوم باد چون در این خبر بنگرند مقام تصرف رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) و تقرب آنحضرت بحضرت احدیت معلوم میگردد که با اینکه آنحضرت بساط و تازیانه و حمار را اشارت بگفتار نفرمود بلکه فرمود اگر خدای چنین امری را بمن عطا فرماید، بر آنجمله عطایای بیکرانیش عطائی زاید است، معدلك چون بر زبانش بگذشت جملگی بر زبان و گواهی اندر شدند، و این معجزه بس بزرگ است که اشارت نفرموده، همان شد که خواستند.

و نیز نشاید چون مردمان تنك سینه، قصیر الادراك، ضعیف الايمان، بر اینگونه اخبار بگذر ندانکار ورزند، زیرا که تمام معجزات انبیاء عظام (صلی الله علیه وآله وسلم) از قوه سایر بشر خارج است.

و اگر نبود معجزه که از نخست علت گویائی و مدرکات خودشان را بازگویند آنگاه از دیگران را منکر شوند، همان قادر توانائی که آدمی را گویا فرمود، گویائی آنها از زنده شدن اموات که از جمله معجزات پاره پیغمبران است، یا افعی شدن عصا و امثال آن، عجب تر نیست و اگر بخواهند منکر تمام معجزات گردند، مسئله دیگر است، و جوابی دیگر دارد.

و اگر گویند چگونه میشود که مالک و کعب و حی بن اخطب و دیگران

که با اینگونه مشاهدات ایمان نیاوردند، آن نیز عجب نیست.

«ختم الله على قلوبهم وعلى سمعهم وعلى أبصارهم غشاوة ولهم عذاب عظيم» وامثال این آیات که در قرآن و دیگر کتب آسمانی وارد است و تفسیرش در کتب تفاسیر مفصلاً مسطور، باز مینماید که آدمیرا از ظلمت جهل و غشاوة جهالت و غباوت و ضلالت و شقاوت، مقامی بدست میآید که هر چه از این قبیل معجزات بیشتر بنگرد راه انکار و جحود و حسد و عنادش وسیعتر میگردد.

چنانکه هم اکنون نیز جز این نیست، بسا کسان هستند که از نهایت بخل و حسد و بغض و کین و حقد و غوایت، هر چند در شخصی فضایل و کمالات و مراتب و شئونات بیشتر بینند، بیشتر منکر شوند، و بر عداوت و جحود ایشان، و انکار حق افزوده تر آید، و این مطلب از محسوسات است محتاج بشرح و بیان نیست.

و نیز در جلد ششم بحار الانوار از ابو الصباح کنانی از حضرت ابی جعفر از آباء عظام آن حضرت علیهم السلام مرویست که فرمود که:

رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) بر ما بیرون آمد و در دست راست او کتابی و در دست چپ آنحضرت مکتوبی بود، و آنحضرت کتابی را که در دست راست داشت برگشود و قرائت فرمود:

« بسم الله الرحمن الرحيم كتاب لأهل الجنة باسمائهم وأسماء آبائهم، لا يزداد فيهم واحد ولا ينقص منهم واحد » این نوشته اسامی اهل جنت است که اسامی ایشان و پدران ایشان در آن ثبت است نه بر این شمار چیزی افزوده و نه از آن جمله کسی کاسته میشود میفرماید: بعد از آن مکتوبی که بدست چپ اندر داشت برگشود و قرائت فرمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم» اهل دوزخ باسامی ایشان و اسامی پدران و قبایل خودشان در این نوشته مرقوم و مرسوم هستند نه کسی در ایشان افزوده و نه یکتن از ایشان کاسته آید.

و نیز در ذیل حدیثی دیگر که راجع بمعراج است حضرت باقر (علیه السلام) میفرماید: رسول خدای بآن دو صحیفه که اسامی اصحاب جنت و اهل نار در آن

مذکور است از آسمان فرود شد و آن دو صحیفه را بعلي بن ابیطالب (علیه السلام) بداد .

معلوم باد ناینندگان نگویند اگر چنین است که از روز اول هر کس بهشتی است معین و در قلم تقدیر مذکور ، و هر کس دوزخی میباشد مشخص و در دفتر دوزخیان مسطور است ، پس زحمت عبادت بالذت معصیت مساوی است ، میگوئیم بهشتی نادر بهشت است طی برزخها دارد ، و دوزخی اگر شفاعت نیابد چه طول مدتها والله أعلم .

و نیز در آن کتاب و کتاب خرائج راوندی از جابر از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) شبی نماز بسپرد و سوره « تبت یدا ابي لهب » را تلاوت فرمود ، شخصی با ام جمیل خواهر ابو سفیان که زوجه ابي لهب بود گفت همانا محمد در شب گذشته در نماز خویش ترا و شوهر ترا همیآواز میداد و بر شما نفرین فرستاد .

آن مطروده خشمگین و در طلب آنحضرت بیرون شد و در طلب آنحضرت بیرون شد ، و همی گفت « لئن رأیته لاسمعته » اگر پیغمبر را دیدم سخنی ناستوده اش میشنوام ، و همی آواز بر می کشید کیست که مرا بمحمد بازساند و براینکونه برفت تا برسول خدای پیوست .

و این وقت ابوبکر در حضرتش حضور داشت و عرض کرد یارسول الله چه باشد برکناری شوی چه ام جمیل میآید ، و بیم دارم که چیزی با تو بگوید ، فرمود ام جمیل مرا نخواهد دید ، و ام جمیل بیامد نادر حضور آنحضرت بایستاد و گفت ای ابوبکر آیا محمد را بدیدی ؟ گفت ندیدم ام جمیل نومید بسرای خود مراجعت گرفت .

حضرت ابي جعفر (علیه السلام) میفرماید خداوند در میان آنحضرت و آن زن حجابی اصفر را حایل ساخت ، و آن زن نکوهیده و تمام قریش و کفار ایشان با آنحضرت در ازای محمد مذمم میگفتند ، پس از آن رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود خداوند تعالی نام مرا از خاطر ایشان بر زدود «وهم يعلمون یسمون مذمماً وأنا محمد» و ایشان میدانند من عمل هستم و عالماً عامداً مذمم میخوانند .

و دیگر در آن کتاب از ابو الجارود از حضرت ابي جعفر (علیه السلام) در آیه شریفه «وجعلنا من بین ایدیهم سداً ومن خلفهم سداً فأغشیناهم فهم لا یبصرون» و گردانیدیم

از پیش روی ایشان سدی ، و از عقب ایشان سدی پس فرو گرفتیم ایشانرا و ایشان نمیدیدند میفرمود «فأغشيناهم فهم لا يبصرون الهدى فأخذ الله سمعهم وأبصارهم وقلوبهم»

پس خداوند گوش و چشمهای ایشان را و دل‌های ایشان را بگرفت یعنی چشم و گوش و چشم دل و دیده دانش و گوش شنوای ایشان را مأخوذ داشت «فأعماهم عن الهدى» و ایشان را از دیدار نور هدی کور گردانید، میفرمود این آیه را در حق ابی جهل ابن هشام علیه اللعنة و تنی چند از اهل بیت او نازل گردانید .

و این حکایت چنان است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بنماز بایستاد و چنان بود که ابوجهل سوگند خورده بود که اگر رسول خدا برا بنگرد که نماز میگذارد سرو مغز مبارکش را در هم شکند .

العالي الشقة پس در این وقت بسوی آنحضرت شد و سنگی را با خود حمل نمود ، و رسول خدای بنماز پبای بود ، و ابوجهل هر وقت سنك را بلند میکرد تا آنحضرت را آسیب رساند خداوند تعالی دستش را برگردش چنان استوار میداشت که نمیتوانست کارفرمائی کند و سنك در دستش گردش نمیگرفت ، و چون آن ملعون بیاران خود بازگردید سنك از دستش بزیر افتاد.

از آن پس مردی دیگر از طایفه ابی جهل برخاست و گفت من او را میکشم ، و چون نزدیک بآنحضرت شد قرائت رسول خدای را همی بشنید و در بیم و رعب اندر شد و نزد یاران خود بازگشت و گفت در میان من و او فحلی عظیم و شتری قوی هیکل حائل و همی دم خود را بلند کرد و بر هر دوران خود برزد ، لاجرم بترسیدم که آن حضرت نزدیک شوم و بجسارتی مبادرت ورزم .

و دیگر در آن کتاب و خرایج از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مرویست که در آن اننا که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) روزی نشسته بود بناگاه بیای شد و رنگ مبارکش دیگرگون شده بود « فتوسط المسجد ثم أقبل یناجی طویلاً ، ثم رجع إليهم » بر آن حال تاوسط مسجد برفت و مدتی دراز در حضرت کردگار بی نیاز بمناجات و نیاز پرداخت ، و دیگر باره بایشان بازگشت .

عرض کردند یا رسول الله همانا در این مدت که بر سپرده ایم هیچوقت منظر مبارك را باینگونه ندیده ایم ،

فرمود بملك سحاب اسماعیل نگران شدم و این فرشته جز از بهر عذاب بزمین فرود نمیشود ، لاجرم من از بیم آنکه مبادا درباره امت من چیزی نازل بشود ، از جای برجستم و از وی از سبب هبوطش پرسش کردم ، گفت از پروردگار خود رخصت جستم تا بر تو سلام فرستم ، مرا اجازت داد گفتم آیا بامری در زمین مامور شده باشی ؟ گفت: آری در فلان روز و فلان ماه در فلان ساعت یعنی بارانی شدید بخواهد بارید.

اینوقت جماعت منافقان پپای شدند « وظنوا أنهم على شيء ، فكتبوا ذلك اليوم وكان أشد يوم حراً ، وكمان همی بردند که برای تکذیب رسول خدای بدست آویز بهره ور میشوند ، و آنروز را که از دیگر روزها گرمتر و در شدت و سورت گرما بود بنوشتند ، و همی بغمز و لمز پرداختند .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) با علی مرتضی فرهود بنگر در آسمان چیزی می بینی امیرالمؤمنین بیرون شد و فرمود در فلان مکان ابری مانند سپر مینگرم ، و هنوز درنگی نکرده بودند که ابری سیاه ایشان را فرو گرفت آنگاه چنان باران بارید و قطرات بارش پپایی گردید که در زمان بضعه و فریاد برآمدند .

و هم در آن کتاب از جابر جعفی از باقر (علیه السلام) مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) روزی برعلی (علیه السلام) و زبیر بگذشت و این وقت زبیر ایستاده بود با امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سخن میکرد.

رسول خدای بازبیر فرمود با علی چه میگوئی «فوالله لتكونن أول العرب تتكث ببعته» سوگند با خدای اول کسیکه از مردم عرب بیعت او را بشکنند تو خواهی بود.

و دیگر در آن کتاب از جابر از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که جبرئیل در وصف اسرافیل بحضرت رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) عرض کرد:

«هذا حاجب الرب، وأقرب خلق الله منه واللوح بين عينيه من ياقوتة حمراء، فإذا تكلم الرب تبارك وتعالى بالوحي ضرب اللوح جبينه فنظر فيه، ثم ألقى إلينا نسعى

به في السموات والأرض ، إنه لا دلي خلق الرحمن منه وبينه وبينه تسمين حجاباً من نور، يقطع دونها الأبصار ما يقدر ولا يوصف، وإني لأقرب الخلق منه، وبينني وبينه مسيرة ألف عام »

اسرافيل حاجب پروردگار جلیل و از تمام مخلوق بحضرت خالق مقرب تر است و لوح از يك باره یاقوت سرخ در میان پیشانی اوست ، و چون خداوند تعالی وحی تکلم فرماید ، آن لوح بر جبین اسرافیل بر میزند ، و اسرافیل نظر در آن مینماید ، پس از آن فرمان الهی را بما میرساند، و مادر آسمانها و زمین از پی تبلیغ فرمان یزدان شتابان میشوند ، و اسرافیل از تمام آفریدگان ایزد رحمن بحضرت سبحان نزدیکتر است ، معذلك ما بین او و محل صدور وحی از عرش الهی نود حجاب از نور میباشد که چشمه‌ها را شعاعش از دیدار باز میدارد ، و مقدار و وصف آن را هیچ آفریده نتواند ، و من از تمام مخلوق با اسرافیل نزدیکترم ، و از آنجا که جای دارم نامکان او هزار سال بعد مسافت دارد .

معلوم باد که ممکن است مراد از حجب مسطوره حجب معنویه باشد والله تعالی اعلم .

و دیگر در کتاب مسطور از زراره و فضیل مذکور است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

« لما أسرى برسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إلى السماء فبلغ البيت المعمور و حضرت الصلاة فأذن جبريل وأقام، فتقدم رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ، وصف الملائكة والنبیون خلف محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) .

چون در شب معراج رسول خدای را باسماں بردند و آنحضرت به بیت المعمور رسید و هنگام نماز فراز آمد جبرئیل اذان و اقامت بیای آورد و رسول خدای از پیش بایستاد و ملائکه و پیغمبران از عقب سر آن حضرت برای نماز صف برکشیدند .

و دیگر در کتاب مذکور از محمد بن مسلم از آن حضرت مروی است که هیچکس قبل از علی بن ابیطالب و خدیجه صلوات الله علیهما اجابت دعوت رسول خدای (صلى الله عليه وآله وسلم) را ننمود ، یعنی اول کسیکه بآنحضرت ایمان آورد علی و خدیجه علیهما السلام بودند.

و رسول خدای تا مدت سه سال در مکه پنهان میزیست خائفاً یترقب و یخاف قومه والناس در تمام این مدت از گزند قوم و عشیرت خود و دیگر مردمان بیمناک و مترقب ظهور آسیب و آزار و آشوب ایشان بود چنانکه شرح آن در تواریخ مسطور است . و دیگر در جلد ششم بحار از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مسطور است.

«کان نبینا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) جالساً وعنده جبرئیل ، إذخانت من جبرئیل نظرة قبل السماء ، فانفتح لونه حتی كأنه کرکم»

در آن اثنا که رسول خدای جلوس فرموده و جبرئیل (علیه السلام) در حضرتش حضور داشت ناگاه جبرئیل را نظری بجانب آسمان بگشت و چهره اش دیگرگون گشت چندانکه بزرگی زعفران گردید و بر رسول خدای پناهنده شد.

رسول خدای بدا وی که جبرئیل را نظر افتاده نگران شد ، و چیزی را بآن بدید که آسمان و زمین را پرگردانیده ، و همی بزمین نزدیک آمد تا باندازه کمانی بازمین فاصله یافت ، و گفت ای محمد از جانب خدای بحضرت تو رسالت یافته ام که: اگر ملک و رسول باشی دوست تر میداری ، یا بنده باشی که رسول باشی ؟

رسول خدای با جبرئیل ملتفت شد ، و اینوقت رنگ جبرئیل بحال اول باز شده بود ، جبرئیل عرض کرد بلکه بنده و رسول باش ، رسول خدای فرمود بلکه میخواهم بنده و رسول باشم.

پس آن فرشته پای راست خود را بلند کرد و بر کبد آسمان دنیا بگذاشت و پای دیگر را بر آسمان دوم نهاد ، آنگاه پای راست را بلند کرده در آسمان سوم نهاد ، و بر اینگونه در هر قدمی آسمانی را در سپرد تا بآسمان هفتم رسید ، و هر چند بلند میگردد کوچک میشد ، و چون بآسمان هفتم رسید از گنجشگی کوچکتر گردید.

اینوقت رسول خدای بسوی جبرئیل التفات فرمود و گفت از تو مشاهدت دهشت و وحشتی عظیم نمودم ، و هیچ چیز را ندیدم که از تغیر لون تو بیشتر مرا بیم دهد.

عرض کرد ای پیغمبر خدا مرا نکوهش مفرمای آیا میدانی این فرشته کیست؟

فرمود: ندانم ، عرض کرد این اسرافیل حاجب پروردگار جلیل است و از آن هنگام که یزدان تعالی آسمانها و زمین را بیافریده هرگز از مکان خود فرود نگشته لاجرم چون او را نگران شدم که از آسمان انحطاط گرفته گمان کردم که قیامت برپای میشود، از این روی چنانکه دیدی رنگ من دیگرگون شد ، و چون دیدم که پروردگارم ترا برگزیده است رنگ من بحالت نخست باز شد ، و نفسم آسایش گرفت ، نگران نشدی که هر قدر بالا میرفت کوچک میشد ، همانا هیچ چیز نیست که بحضرت پروردگار نزدیک شود مگر اینکه بواسطه عظمت خداوند تعالی کوچک میگردد .

و بقیه خبر در باب لوحی که از یاقوت سرخ است و بر پیشانی اسرافیل است در حدیث سابق مذکور شد .

ص: 138

بیان پاره حکایاتی که از حضرت باقر از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام ماثور است

در امالی طوسی از معروف بن خربون از جناب ابی جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام) مروی است که فرمود:

روزی امیرالمؤمنین در عراق مردمان را نماز بامداد بگذاشت، و چون از نماز انصراف یافت مردمان را بوعظ و پندسخن راند و بگریست و ایشان را از خوف یزدان گریان ساخت.

پس از آن فرمود «أم والله لقد عهدت أقواماً علی عهد خلیلی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و إنهم لیصبحون و یمسون شعثاً غبراً خمصاً، بین أعینهم کرکب المعزی، یتنون لربهم سجداً و قیاماً بر او حون بین بر او حون بین أقدامهم و جباههم یناجون ربهم و یسألونه فکاک رقابهم من النار، والله لقد رأیتهم مع ذلك و هم جمیع مشفقون منه خائفون».

سوگند با خدا در زمان خلیل و دوست خودم رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) اقوامی را ادراک فرمودم که همه از کثرت عبادت و ریاضت و خوف و خشیت حضرت احدیت با مویهای ژولیده و گرد و غبار ریاضت و خضوع بر روی بر نشسته و بر خاک عبودیت جای ساخته، و شکمها از گرسنگی نزار ولاغر، و بر پیشانی ایشان سلعه گرفته و شبها را بعبادت پروردگار خود بسجود و قیام بصبح آورده، گاهی از ایستادن بسجود، و گاهی از سجود بقیام میپرداختند، تا در هنگام قیام پیشانی را و در وقت سجود قدم را آسایش باشد، و همواره در حضرت پروردگار بمناجات پرداخته، و نجات خویش را از آتش دوزخ خواستار گردیده، و با اینهمه ریاضت و عبادت از خالق ناس در بیم و هراس بودند.

و دیگر در امالی ابن شیخ علیهما الرحمه از احمد بن علاء رازی مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

چون امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسوی نهروان بیرون شد « وظعنوا في أول أرض بابل حين دخل وقت العصر ، فلم يقطعوها حتى غابت الشمس ، فنزل الماس يمينا و شمالا يصلون الا الأشر وحده ، فانه قال : لا أصلى حتى أرى امیر المؤمنین قد نزل يصلي ، قال : فلما نزل قال : يمالك هذه أرض سبخة ولا تحل الصلاة فيها ، فمن كان صلى فليعد الصلاة ، قال : ثم استقبل القبلة فتكلم بثلاث كلمات ماهن بالعربية ولا بالفارسية ، فاذا هو بالشمس بيضاء نقية ، حتى اذا صلى بنا سمعنا لها حين انقضت خيراً كخير المنشار ».

و چون در اول خاک بابل رسیدند یکسره مرکب برانندند و شتابان بتاختند ، و آنزمین را در سنابک خیل در سپردند ، و این زمان عصر گاهان بود ، و تا گاهی که آفتاب بغروب رسید از آن زمین بیرون نشدند ، اما مردمان چون نگران غروب شمس شدند ، از هر طرف بیزیر آمدند ، و نماز بگذاشتند آمدند و نماز بگذاشتند مگر مالک اشتر علیه الرحمه به تنهایی که او همی گفت من نماز نمیگذارم مگر وقتی بنگرم امیر المؤمنین نماز میسپارد ، چه میدانست فرود نیامدن آنحضرت ، و نسیاردن نماز را علتی است و چون آنحضرت در آنجا که میشایست فرود شد ، فرمود ای مالک این اراضی شوره زار است ، و نماز در آن روانیست ، پس هر کس در این زمین نماز بگذاشت بیاید اعادت نماید ، میفرماید بعد از آن امیر المؤمنین رو بسوی قبله آورد ، و بسه کلمه که نه عربی و نه فارسی بود تکلم فرمود ، بناگاه آفتاب را باک و صاف و نور افشان نگران شدند ، و چندان بیائید تا آنحضرت ما را نماز بگذاشت ، و در هنگام فرو کشیدن آفتاب آوازی چون صدای منشار از شمس بشنیدیم.

و دیگر در آن کتاب از بکیر بن عمار طویل و عمار بن ابی معاویه از

ابو عثمان که مؤذن بنی اقصی بود و بکیر میگوید : ابو عثمان چهل سال از بهر ما اذان میگفت ، و او گفت از علی (علیه السلام) در وقعه جمل شنیدم این آیه شریفه را میخواند :

وإن نكثوا أيمانهم من بعد عهدهم قطعنا في دينكم فقاتلوا أئمة الكفر إنهم لا أيمان لهم لعلهم ينتهون».

و اگر جماعت مشرکان بشکنند پیمان خود را از آن پس که با شما پیمان سوگند نهادند و در دین شما عیب جوئی و احکام اسلام را بالصراحه تکذیب نمایند بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک را بدرستی که ایشانرا سوگندهای عهد و پیمان نیست شاید ایشان از شرک یا از طعن در دین اسلام باز ایستند .

حذیفة یمان فرموده اهل این آیه هنوز موجود نشده اند ، یعنی ظهور نکرده و از این پس ظاهر خواهد شد و با ایشان قتال میدهد ولیستی از اولیاء خدا

و امیر المؤمنین (علیه السلام) چنانکه مذکور شد در روز جمل این آیه را تلاوت کرد و فرمود «أما والله لقد عاهد علی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وقال : یا علی لتقاتلن " الفئنة الناکثة و الفئنة الباغیة و الفئنة المارقة».

و بدانید سوگند با خدای رسول خدای با من معاهدت کرد و باز نمود و فرمود ای علی همانا با جماعت ناکثین و گروه باغین و ظالمین و جماعت مارقین قتال خواهی داد یعنی با اصحاب جمل و مردم معاویه و جماعت خوارج نهروان که نکث بیعت کردند و به بغی و عصیان و کفر و طغیان سر بر آوردند و از دین بیرون شدند ، چنانکه تیر از کمان بیرون شود.

بالجمله راوی گوید امیر المؤمنین صلوات الله علیه سوگند یاد فرمود در آن هنگام که این آیه را قرائت نمود که از آن زمان که این آیه نازل و بقتال آنگونه جماعت امر شده است ، تا آنروز قتال نرفته است ، یعنی این جماعت که خدای بقتال ایشان فرمان داده است تا کنون ظهور نگرفته اند ، و اکنون که ظاهر شدند اجرای این امر را من نمودم .

بگیر میگوید از این روایت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه پرسیدم فرمود «صدق الشیخ هكذا قال علی (علیه السلام) هكذا کان ابو عثمان براستی گفته است علی (علیه السلام)

چنین فرمود و داستان چنان بود که فرمود .

و دیگر در مجموعه و رام از حضرت باقر (علیه السلام) مرویست که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود:

« جمع الخیر کله فی ثلاث خصال : النظر ، و السکوت ، و الکلام ، فکل نظر لیس فیہ اعتبار فهوسهو ، وکل سکوت لیس فیہ فکرة فهو غفلة ، وکل کلام لیس فیہ ذکر فهو لغو ، فطوبی لمن کان نظره عبرة ، و سکونه فکرة ، و کلامه ذکراً و بکی علی خطیئته ، و أمن الناس شره » .

و تمام خیر و خوبی در سه خصلت جمع است: نظر نمودن ، و خاموشی گزیدن و سخن بهنگام آوردن ، پس هر نظری و بینشی که در آن اعتبار و عبرتی نباشد سهو و غفلت و از روی بیخبری است، و هر خاموشی و سکوتی که در آن تفکر و تعقل و اندیشه نباشد از روی غفلت و غافل بودن و آگاهی نداشتن است ، و هر کلامی که در آن ذکری و یادی از خدای نباشد لغو و بیهوده است پس خوشا و خنکا بحال آنکس که چون نظر کند عبرت یا بد ، و چون خاموش گردد بتفکر در امور دینی و معالیم یقینیه بگذرانند ، و چون سخن کند بذکر خدای باشد و بمعصیت خویش بگرید و مردمان از شرش ایمن و آسوده بگذرانند.

و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که :

علی (علیه السلام) را قانون چنان بود که همه روز صبحگاهان در شهر کوفه بازار

ببازار میگشت ، و تازیانه اش بر دوش مبارکش بود ، و آن تازیانه را دو طرف بود و سبیه نام داشت ، و آنحضرت در هر بازار می ایستاد و ندا بر میکشید .

«یا معشر التجار قد موا الاستخارة ، و تبرکوا بالسهولة ، و اقتربوا من المبتاعین و تزینوا بالحلم ، و تناهوا عن الکذب و الیمین ، و تجافوا عن الظلم ، و أنصفوا المظلومین ، و لا تقربوا الربا ، و اوفوا الکیل و المیزان ، و لا تبخسوا الناس أشیائهم و لا تعنوا فی الأرض مفسدین .

ص: 142

ای گروه سوداگران استخاره را مقدم بدانید و با نیت پاک و قلب صافی و عقیدت کامل از یزدان تعالی طلب خیر کنید، و از سهولت برکت بخواهید، یعنی در معاملات بسیار سخت مکوشید و طمع بسیار ننمائید تا برکت یا بید چه اگر سختی کنید و گران فروشی و ارزان خریداری خواهید بایع و مشتری از شما متنفر شوند، و کسب شما رواج نگیرد و متاع شما بفروش نرسد، و کسی متاع خود را بشما نفروشد

لاجرم برکت از مال و کسب شما زایل شود.

«و با آنکه امتعه میفروشند یا شما بایشان میفروشید باروی خوش و زبان خوش و نیت خوش نزدیک شوید و بحلم و بردباری زینت یابید، چه اگر تند خوی و ناشکیب و ترش روی باشید بازار شما از گردش، و متاع شما از رونق بیفتد، و خریدار از دیدار شما فرار کند و فروشنده از شما فرارنده گردد.»

و از دروغ گفتن و سوگند خوردن کناری گیرید، چه این هر دو صفت برکت از مال و کسب شما برگیرد، و خریداران از شما متنفر و فروشنده از معامله شما خائف و متوحش گردد.

و از ظلم و ستم راندن در خرید و فروخت تجافی نمائید، چه اینحال نیز همان نتایج را بار آورد و ستم یافتگان را انصاف دهید، و از اکل ربا و سود ناروا دوری کنید و پیمانها و ترازو را در مقامی که میفروشید نگاهید، و گاهی که میخرید نینفزاید، و اشیاء مردمان و امتعه ایشان را کم و اندک نگردانید، و در زمین از روی فتنه و فساد نگذرانید.

امیر المؤمنین (علیه السلام) در جمیع اسواق کوفه گردش میفرمود و این کلمات را بر زبان مبارک میراند، و از آن پس این شعر را قرائت میفرمود:

تقنی اللذذة ممن نال صفوتها *** من الحرام وبقی الاثم والعار

تبقی عواقب سوء فی مغبتها *** لاخیر فی لذة من بعدها النار

و نیز در امالی صدوق از محمد بن قیس مسطور است که حضرت ابو جعفر (علیه السلام) فرمود:

امیر المؤمنین (علیه السلام) در کوفه چون نماز عشاء آخر را بگذاشتی سه دفعه مردمان را ندا برکشیدی تا تمام اهل مسجد بشنیدند.

«أیها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد اودی فیکم بالرحیل ، فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل ، تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بأفضل ما بحضرتکم من الزاد و هو التقوی ،

واعلموا أن طریقکم إلى المعاد ، وممرکم علی الصراط ، والهول الأعظم أمامکم و علی طریقکم عقبه کثوداً، و منازل مهولة مخوفة لا بد لکم من الممر علیها والوقوف بها فاما برحمة من الله فنجاة ، وعظم خطرها و فظاعة منظرها ، و شدة مختبرها و إما بهلکة لیس بعدها انجبار».

ای مردمان خداوند رحمت کند شما را تجهیز سفر آخرت بکنید ، چه نداهای آسمانی و هاتهای پنهانی بکوچیدن شما از این سرای سپنج و سراجچه سراسر آفات و رنج بلند است ، پس این توقف و دلبستگی بر این دنیا و این نداها و بانکها که برای کوچیدن از این منزل ویران بلند است ، از چیست رحمت کند خدای شما را تهیه و تجهیز این سفر پر خطر را بکنید ، و منتقل شوید از دنیا با بهترین چیزی که برای شما موجود است از بهر زاد و توشه در این سفر دور و دراز ، و آن بهتر زاد و توشه تقوی و پرهیزکاری است .

و بدانید که گذرگاه شما بمعاد ، و ممر شما بر صراط ، و هول بزرگ و خوف عظیم در پیش روی شما است ، و در این راه که بدان اندرید پشتهای ناهموار و منازل هول آتار و ترسناک است ، که البته بناچار باید بر آن عبور و بر آن وقوف کنید ، و اینحال بیرون از دو حال نیست ، یا این است که رحمت خدای شامل میشود ، و از آن هول و هیبت و خطر عظیم و فظاعت و دهشت منظر و شدت آزمایش نجات حاصل میگردد ، یا این است که بهلاکت و هلاکتی دچار میشوید که پس از آتش انجبار و اصلاحی نیست .

و دیگر از عمرو بن جبیر از پدرش از حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) ماثور است

که فرمود :

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر المؤمنین (علیه السلام) را بسوی یمن بفرستاد : چنان شد که اسبی از مردم یمن بیازی و نشاط بیرون جست ، و مردی را با لگد بزد و بکشت ، اولیای مقتول این داوری بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بردند ، و صاحب اسب بینه و شهود اقامت نمود که آن اسب از سرایش بیرون تاخته و آن مرد را با لگد مضروب داشته علی (علیه السلام) خون مقتول را باطل ساخت .

و اولیای مقتول چون اینحال را مشاهده کردند از یمن بحضرت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیامدند ، و از علی (علیه السلام) در آن حکومت که برایشان برانده شکایت کردند ، و عرض کردند همانا علی با ماستم راند ، و خون صاحب ما را باطل گردانید .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود «إن علیاً لیس بظلام ، ولم یخلق علی للظلم ، وإن الولاية من بعدی لعلی ، والحکم حکمه ، والقول قوله ، لا یرد حکمه وقوله وولاية إلا کافر ، ولا یرضی بحکمه وقوله وولاية إلا مؤمن » . همانا علی (علیه السلام) ظلم نمی کند و خلقت او باظلم مخالف است و بعد از من ولایت مخصوص بدو ، و حکم حکم او و قول قول اوست جز کافر حکم و قول و ولایت او را رد نمیکنند ، و جز مؤمن بحکومت و قول و ولایت او رضا نمی دهد .

چون اهل یمن این کلمات رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را در حق علی (علیه السلام) بشنیدند ، عرض کردند یا رسول الله بقول علی (علیه السلام) و حکم او رضا دادیم . رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود هو تو بتکم مما قاتم همین اظهار رضامندی که اکنون در حکومت و قول علی (علیه السلام) نمودید توبت شماست از آنچه گفتید ، یعنی چنان است که از آنچه در حق علی سلام الله علیه بر زبان رانیدید و آنحضرت را منسوب بظلم داشتید و مرتکب گناهی عظیم

شدید بتوبت رفته باشید .

و دیگر در امالی از جابر مروی است که حضرت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در روز جمعه در صفین بیای خاست و مردمان را خطبه براند و اینوقت پنجروز قبل از لیلۃ الهیر بود ، پس فرمود :

ص: 145

«الحمد لله على نعمه الفاضلة على جميع خلقه من البر والفاجر ، وعلى حججه البالغة على خلقه من عصاه أو أطاعه، إن يعف فبفضل منه، وإن يعذب فيما قدمت أيديهم على الريدا وما الله بظلام للعبيد.

أحمده على حسن البلاء ، و تظاهر النعماء، وأستعينه على مانا بنا من أمر ديننا، وأومن به و أتوكل عليه وكفى بالله وكيلاً.

ثمّ إنّي أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له ، و أن محمداً عبده ورسوله ، أرسله بالهدى ودينه الذي ارتضاه ، وكان أهله واصطفاء على جميع العباد بتبليغ رسالته، وحججه على خلقه ، وكان كعلمه فيه رؤفاً رحيماً، أكرم خلق الله حسباً، وأجملهم منظراً، وأشجعهم نفساً، وأبرهم بواند ، و آمنهم على عقد .

لم يتعلّق عليه مسلم ولا كافر المظلمة قط، بل كان يظلم فيغفر، ويقدر فيصفح ويعفو حتى مضى مطيعاً الله ، صابراً على ما أصابه مجاهداً في الله حق جهاده ، عابداً الله حتى أناء اليقين ، فكان ذهابه أعظم المصيبة على جميع أهل الأرض البر والفاجر .

ثم ترك فيكم كتاب الله ، يأمركم بطاعة الله ، وينهيكم عن معصيته ، وقد عهد إلى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عهداً أن أخرج عنه .

وقد حضر كم عدوكم ، وقد عرفتم من رئيسهم ، يدعوهم إلى باطل، وابن عم نبيكم (صلى الله عليه وآله وسلم) بين أظهركم يدعوكم إلى طاعة ربكم ، والعمل بسنة نبيكم، ولاسواء من صلى قبل كل ذكر، لم يسبقني بالصلاة غير نبي الله .

وأنا والله من أهل بدر، والله إنكم لعلى الحق، وإن القوم لعلى الباطل ، فلا

يصبر القوم على باطلهم ، ويجتمعوا عليه ، وتفرقوا عن حقتكم ، قاتلوهم بعد بهم الله بأيديكم، فان لم تفعلوا ليعد بنهم الله بأيدي غيركم .»

سپاس مخصوص بخداوندی است که تمام آفریدگانرا خواه نیکوکار یا زشت کردار بنعمتهای گوناگون متنعم و بهره یاب ، گردانید و پیغمبرهای بزرگوار، و اولیای هدایت شعار ، برایشان مبعوث کرد، و ایشان را از مطیع و عاصی ابلاغ احکام الهی بنمودند، اگر از عصیان عاصیان در گذرد محض فضل شامل اوست ، و اگر

دستخوش عذاب و نکال فرماید بواسطه افعال ناستوده و کردار نابهنجار ایشان است، و خداوند را بر بندگان خود ظلم و ستم نمیرود.

سپاس میگذارم خدایا بر آزمایش نیکو و امتحان ستوده، و ظهور نعمتهای بی شمار او، در امور دینیه، و اوامر و نواهی او از وی اعانت میطلبم و بدو ایمان میآورم و بروی توکل مینمایم، و خدای برای وکالت بندگان کافی است.

و شهادت میدهم بوحدانیت او، و رسالت محمد بنده او که او را بهدی و هدایت دین و آئینی که در حضرتش پسندیده و مرضی است بفرستاد، و بتبلیغ رسالت خود و حجتهای او بر آفریدگانش بر تمامت بندگان برگزید، و چنانکه خدای بخواست پیغمبری بود رؤف و رحیم، و از تمامت مخلوق گرامی تر از حیث حسب، و منظر جمیل، و نفس شجاع، و نکوئی باوالد.

و هرگزش با هیچ مسلم و کافری مظلومه نیفتاد، بلکه بروی ستم کردند و در، و در مقام قدرت در صدد تلافی بر نیامد، و با این سیر ستوده، و کردار جمیل، و شکیبائی بر آزار است، و جهاد در راه خدای، و عبادت خدای بگذرانید، تا بحق پیوست، و بیرون شدن آنحضرت از این جهان ناپایدار از تمامت مصائب روزگار بر تمام اهل زمین از نیکوکار و نابکار عظیم تر، و ناگوارتر است.

و چون از این سرای در گذشت کتاب خدا یرا در میان شما بگذاشت، و آن کتاب مبارک شما را بطاعت خدای و اطاعت فرمان خدا، امر و از معصیت خدای و نافرمانی او نهی میکند، و رسول خدای با من عهد و پیمانی بر نهاد که هرگز از آن بیرون نمیشوم.

و اینک دشمن شما معاویه، حاضر و شما شناخته اید که ایشان را رئیس کیست و ایشان را بباطل و راه باطل دعوت کند، و حال اینکه پسر عم پیغمبر شما با شما میباشد، و شما را بطاعت پروردگار شما و عمل کردن بسنت پیغمبر شما میخواند، و مساوی نمیباشد معاویه بن ابی سفیان که رئیس دشمنان شما و داعی آنهاست بسوی باطل با کسیکه سبقت در اسلام و ادای نماز نمود و جز رسول خدای هیچکس در ادای نماز بر من سبقت نگرفت.

یعنی در آغاز اسلام که رسول خدای نماز بگذاشت من بر همه کس در اقتدای بان حضرت و سپردن نماز پیشی گرفتم پس هیچکس را نتوان با من برابر شمرد .

و سوگند با خدای من از اهل بدر هستم که در رکاب رسول خدای با آن شدت حال و نیروی گفتار و فرار اغلب کسان پائیدم، و جهاد ورزیدم ، سوگند با خدای شماها که بر من گرویده اید برحق ، هستید و این قوم که بر خلاف شما با معاویه و دیگر مخالفان و منافقان پیوسته اند بر باطل هستند .

پس نبایست تن در دهید تا اینقوم براه باطل خود بگذرند و بیایند و در پیرامون رئیس خود انجمن شوند و شما از حق خود متفرق و ایشان حق را باطل سازند ، با ایشان بسختی و دلیری قتال دهید، و ایشان را پایمال ذمار و هلاک سازید خدای ایشان را بدست شما معذب میگرداند، و اگر شما را این اقدام و اهتمام نباشد و با این جماعت مقاتلت ندهید ، باری حضرت باری ایشان را البته بدست دیگران پای کوب رنج و شکنج و دست فرسود عذاب و عقاب خواهد فرمود.

چون این خطبه بیای رفت اصحاب آنحضرت بتمام اطاعت و انقیاد و رغبت عرض کردند یا امیرالمؤمنین هر وقت رأی مبارك علاقه یابد باین جماعت و قتال ایشان حرکت فرمای ، سوگند با خدای ما هیچکس را با تو انباز اشماریم ، و با تو عوض نگیریم ، اگر باید بمیریم در رکاب تو شهید میشویم، و اگر باید زنده بمانیم در آستان تو زندگانی خواهیم.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جواب ایشان فرمود سوگند بدا نکس که جان من بدست قدرت اوست، رسول خدای گاهی که در حضور مبارکش شمشیر همی زدم بمن نظر کرد و فرمود « لاسیف إلا ذو الفقار ولا فتی إلا علی ».

آنگاه با من فرمود ای علی تو با من بمنزله هارونی با موسی ، یعنی وزیر من و خلیفه من باشی ، چنانکه هارون وزیر و خلیفه موسی بود مگر اینکه بعد از من پیغمبری در کار نیست ، و مرگ و زندگانی تو ای علی با من است ، یعنی در حال حیات

وممات مانند من باشی ، و من همه جا با توام .

سوگند با خدای به دروغ میگویم و نه آنچه با من فرموده اند دروغ بوده است ، و نه گمراه می‌شوم و نه کسی بواسطه من گمراه می‌گردد، و نه آنچه را که رسول خدای با من پیمان نهاده فراموش میکنم و فراموشی در من راه نکند و من بر حجت و برهان برهانی که خداوند منان برای پیغه برش باز نمود ، و پیغمبر پروردگار خود میباشم هم بر من آشکارا فرمود ، و من بر طریق واضح و راه روشن میروم که خدای و رسولش با من نموده اند ، و من بدست آورده ام .

اما بعد از آن مردمان در روز پنجشنبه از جای بجنیدند و از بدایت طلوع شمس تا غروب آفتاب بالشکر شام رزم دادند و چنان در غلوی جنک دچار بودند که چون هنگام نماز شدی جز به تکبیر ادای نماز نکردند.

وعلی (علیه السلام) در وقعة لیلة الهیریر پانصد و شش نفر از لشکر معاویه را بدست مبارک بکشت ، و چون لشکر شام با مداد نمودند و آن حال سخت منوال را بدیدند آواز برکشیدند ای علی در بقیت این مردم و این رزم دادن و خون ریختن از خدای بپرهیز و این چند خون ، مریز و قرآن ها را بر اطراف نیزه ها برافراختند .

راقم حروف گوید وقعه لیلة الهیریر از جنگهای بزرگ نامدار روزگار و عبرت افزای کتب تواریخ و اخبار است.

و دیگر در جلد هفدهم بحار و روضه کافی از جابر از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مرویست که امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در صفین مردمان را خطبه براند و سپاس خدای و ثنای رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را بگذاشت، آنگاه فرمود :

«أما بعد ، فقد جعل الله تعالى لی علیکم حقاً بولاية أمرکم، ومنزلتي التي أنزلی الله عز ذکره بها فیکم، ولکم (1) من الحق " مثل الذی لی علیکم ،

والحق أجمل الاشیاء فی التواصف، وأوسعها فی التناصف ، لا یجری لأحد

الأجری علیه ، ولا یجری علیه الأجرى له .

ص: 149

1- علی من الحق . الخ .

ولو كان لأحد أن يجرى ذلك له ولا يجرى عليه، لكان ذلك لله عز وجل خالصاً دون خلقه، لقدرة على عباده، ولعدله في كلما جرت عليه ضروب قضائه.

ولكن جعل حقه على العباد أن يطيعوه، و جعل كفارتهم عليه بحسن النواب تفضلاً منه (1) و توسعاً بما هو من المزيد له أهل (أهلاً).

ثم جعل من حقوقه حقوقاً فرضها لبعض الناس على بعض، فجعلها يكافئ (2) في وجوبها ويوجب بعضها بعضاً، ولا يستوجب بعضها إلا ببعض.

فأعظم مما افترض الله تبارك وتعالى من تلك الحقوق، حق الوالي على الرعية وحق الرعية على الوالي فريضة فرضها الله عز وجل لكل على كل، فجعلها نظام الفتهم، وعزاً لدينهم، وقواماً لتسير (3) الحق فيهم.

فليست تصلح الرعية إلا بصلاح الولاة، ولا تصلح الولاة إلا باستقامة الرعية.

فاذا أدت الرعية من (الى) الوالي حقه، وأدى إليها الوالي كذلك عز الحق بينهم، فقامت مناهج الدين، واعتدات معالم العدل وجرت على أذلالها السنن، وصلح بذلك الزمان، وطاب بها العيش، وطمع في بقاء الدولة، ونيست مطامع الأعداء.

وإذا غلبت الرعية على واليهم، وعلا الوالي الرعية اختلفت هنالك الكلمة، فظهرت مطامع الجور، وكثر الادغال في الدين، وتركت معالم السنن، فعمل بالهوى، وعطلت الآثار، وكثرت علل النفوس، ولا يستوحش لجسيم حق (حد) عطل، ولا لعظيم باطل أثل، فهنالک نذل، الأبرار، وتعز الأشرار، وتخرب البلاد، وتعظم تبعات الله عز وجل عند العباد.

فهلم أيها الناس إلى التعاون على طاعة الله عز وجل، والقيام بعدله، والوفاء بعهده والانصاف له في جميع حقه، فانه ليس العباد إلى شيء أحوج منه إلى التناصح في ذلك، وحسن التعاون عليه، وليس أحد وإن اشتد على رضى الله حرصه، وطال في العمل

ص: 150

1- و تطولا بكرمه .

2- تنكافى .

3- لسنن الحق .

اجتهاده، ببالغ حقیقه ما أعطى الله من الحق أهله ، و لكن من واجب حقوق الله على العباد ، النصيحة له بمبلغ جهدهم ، والتعاون على إقامة الحق (فيهم) بينهم .

وليس امرء وإن عظمت في الحق منزلته ، وجسمت في الخلق فضيلته بمستغن عن أن يعاون على ما حملة الله من حقه ولا لامرء مع ذلك خستت به الأمور ، مور ، واقتحمته العيون ، بدون ما أن يعين على ذلك ويعاون (يمان) عليه ، و أهل الفضيلة في الحال وأهل النعم العظام، أكثر في ذلك حاجة، وكل في الحاجة إلى الله عز وجل شرع سواء» (1).

همانا خداوند تعالی گاهی که مرا والی امر شما گردانید، و مقام و منزلت سلطنت و خلافت و امارت شما را با من ارزانی، فرمود حقى برای من در این امر بر شما واجب ساخت که عبارت از اطاعت و فرمان برداری شما در اوامر و نواهی من باشد و نیز شما را حقى بر من مقرر است چنانکه مرا بر شماست که عبارت از حفظ و حراست دین و دنیای شما و امر شما بمعروف و نهی شما از منکر و دلالت شما را بآنچه سعادت دنیا و آخرت شما در آنست.

و حق و کار بحق از تمامت اشیاء در استحکام مبانی عدل و بنیان معیشت و اقتصاد و انصاف جمیل تر است، و اجرای حق در حق همه کس جاری و ساری است، و دامنه پهناور و وسیع دارد، و همه کس احتمال آن را تواند نمود، و بر هیچکس تنگ و دشوار نیاید و هیچکس نیست که او را از قبول حق و عدل و انصاف مستثنی توان داشت.

و اگر جایز باشد برای کسیکه او را حق اجرای و در حق دیگران باشد و این حکم در حق او نشاید همانا اینحال مخصوص بخداوند ذوالجلال است، و هیچکس از مخلوق او در این کار شریک نیست، زیرا که خداوند سبحان را همه نوع قدرتی بر بندگان موجود است، و در انواع قضایا و احکامش عدل صرف است، پس اگر باید کسی اجرای حق را بر غیر خود نماید، و نفس خود را مستثنی بدارد، خداوند تعالی باین حال اولی است چه :

ص: 151

اولا او را کمال قدرت نامه است که هر چه خواهد میکند و مانع و دافعی ندارد، لکن اگر دیگری که خود عاجز است چنین کند، هیچکس اطاعت او را ننماید، و خدا ی‌تعالی قادر است که مخلوق را مجبور و مقهور فرماید.

دوم اینکه اگر خدای تعالی بندگان را بر اعمال ایشان مجبور نفرماید. و باین کار مکلف، گرداند عادل خواهد بود، و کار بعدل فرموده چه او را نسبت به بندگان نعمتهائی است که اگر در تمام روزگار بعبادتش لیل و نهار بسپارند حق یکی از این نعمتها را بجای نیاورده باشند.

لکن خدای تعالی حق خود را بر بندگان بر آن مقرر داشت که او را اطاعت کنند، و از آنجا که هر قدر باطاعت پردازند در مقام الوهیت و حقوق خالقیت او قدر و مقامی ندارد، و در حقیقت از عهده تدارک یکی از هزارها بر نیامده و قاصر و مقصر باشند لاجرم کفاره این کار را محض رحمت و تفضلی که بر مخلوق دارد بحسن ثواب پاداش کرد، و ایشان را از بحار کرم و اصناف نعم قرین نعمت و وسعت گردانید.

پس از آن جمله آن حقوق بیشمار که بر بندگان خود ثابت و لازم دارد، حقوقی چندرا مقرر گردانید، و برای بعضی بر بعضی فرض و واجب ساخت، و گردانید آن حقوق را به حیثیتی که برابر شوند در وجوه آن، یعنی هر وجهی از آن حقوق را مقابل بمثل آن قرار داد که عبارت از ظهور عدل و حسن سیرت از ایشان باشد، و واجب گردانید بعضی از آن حقوق را چون طاعت و پذیرائی فرمان بعضی دیگر را، چون هدایت و قبول نصیحت و سزاوار و مستوجب نمیشود بعضی از آن حقوق مگر ببعض دیگر، چون رعایت اطاعت و متابعت ائمه دین.

از این جمله بزرگترین حقوقی که خدای سبحانه رعایتش را بر بندگان فرض و واجب ساخته، رعایت حق والی و حاکم است بر رعیت در اطاعت احکام، و حفظ مراتب و شئون او، و حق رعیت است بروالی در رعایت اصلاح حال رعیت و حفظ ناموس ایشان و ترتیب امور دینی و دنیوی ایشان و امثال آن.

و این هر دو حق فریضه ایست که خدای تعالی فرض گردانیده است بر بندگان

که همه در حق همه رعایت نمایند، و رعایت این حقوق را اسباب نظام حال ایشان و الفت ایشان و ارجمندی دین ایشان فرمود، مثل اجتماع مردمان در مساجد از بهر نماز یومیه و جمعه و عیدین و حج و عمره و زیارت مشاهد مقدسه و حضور بمجالس عقد و نکاح و تعزیت و تسلیت و اتحاد در دفع اعدای دین و امثال آن.

لاجرم صلاح حال رعیت منوط بصلاح حال ولایة و حکام، و صلاح حال ولایة و امراء روزگار مربوط باستقامت حال رعیت و اطاعت و انقیاد ایشان نسبت بفرمان روایان عهد است.

پس چون رعیت ادای تکلیف خود را از اطاعت و فرمان برداری نسبت بحاکم بجای آورد، و والی نیز حق رعیت در حفظ مراسم آسایش و اصلاح حال دنیوی و اخروی او مسلوک، دارد کار حق و راستی و درستی در میان ایشان گرامی و ارجمند، و مناهج دین و ایمان و علامات آئین و ایقان راست و بلند و مظان عدل و انصاف و امارات نصفت و احسان در حالت اعتدال، و سیرت های ستوده عالمیان و سنن شریفه بر مجاری و وجوه معالم جاری گردد.

و چون چنین شود حال زمان جانب اصلاح، گیرد و در دوام و قوام دولت امیدواری پدید شود، و مسلمانان را قوت و امنیت حاصل آید، و دشمنان و معاندان را از دستبرد بدولت و ملت اسلام نومیدی فروگیرد.

در خبر است که یکی روز احنف بن قیس را با معاویه صحبت و ملاقات افتاد، معاویه گفت حال زمان چگونه است؟ احنف گفت تو خود زمانی اگر خویشتن را با صلاح آوری، باری زمانه را صلاح در سپرد، و اگر جانب افساد سپاری زمانه را فساد در سپارد.

بالجمله میفرماید پس اگر رعیت بر والی خود در عدم اطاعت و انقیاد چیره گردد، یا والی بر رعیت بر طریق جور و اعتساف برود، اختلاف آراء و کلمه پدیدار شود، و راه اتحاد مسدود، و علامات جور و آیات ستم نمایان، و فساد و دغل و خیانت در دین، نمودار و طرق هدایت و سنن سیدا نام متروک، و زمام اختیار از دست

بیرون، و مردمان بهوای نفس و آرزوی خویشتن رفتار نمایند، و اجرای احکام ایزد علام، و سنن خیر الانام در حیز تعطیل و مرضیهای نفس ناپروا بسیار، و شبهات باطله و امور ناستوده، و اخلاق رذیله، و آیات ناخجسته بیشمار شود، و بمتابعت آراء فاسده، و ملکات نکوهیده، و بخل و حسد و عداوت و خصومت و نفاق و شقاق و امثال آن، رهسپار گردند.

از این روی اگر حق بزرگ حالت تعطیل گیرد یا باطلی عظیم جاری شود پریشانی در خاطر هیچکس راه نکند و تعصبی در تعطیل آن و ترویج این نورزند، لاجرم نیکو کاران خوار، و اشرار عزیز و برخوردار شوند، و جهانیان بعقوبات بزرگ خالق ارضین و سماوات گرفتار گردند.

پس لازم و واجب است بر شما که در این امور بیندیشید، و با فکر عمیق و عقل دقیق و دیده دانش بنگرید، و بنصیحت و اندرز یکدیگر و رعایت اوامر و نواهی زبان برگشائید، و در کار حق و امر دین بنگرید، و بر رعایت احکام آئین مبین یاری کنید، و در طاعت خدای عزوجل و قیام بعدل او و وفای بعهد او و انصاف در جمیع حقوق او معاونت نمائید.

همانا بندگان خدای بهیچ چیز حاجتمند تر از مناصحت در این امور، و حسن معاونت در مراعات این حقوق نیستند، اگر چند هر کس هر چند در تحصیل مرضات الهی حرصش شدیدتر، و اجتهادش در اعمال صالحه و طاعت و عبادت طویل تر باشد البته نتواند بآن طاعت و حقیقت آن فرمانبرداری و عبودیتی که خدای سبحان سزاوار آن است بالغ و واصل گردد.

لکن معذک از حقوق واجبه یزدان تعالی بر بندگان این است که با نقدر که طاقت و توانائی، دارند در نصیحت راندن و یاری دادن همدیگر را بر اقامت حق در میان خودشان بکوشند.

و هیچ مردی نیست که اگر چه منزلت و مرتبت او در کار حق عظیم، و فضیلت و مزیت او در اسلام مقدم باشد، مستغنی و بین نیاز از یاری و معاونت در ادای حقوق

الهیة که بروی حمل شده باشد ، بلکه بمعاونت دیگران نیازمند است زیرا که تکلف یزدان تعالی بطاعت هر کس بر حسب وسع و طاقت مکلف ، و گاهی چنان افتد که آن وسع مشروط بمعاونت دیگران است از این روی هیچکس از معاونت و یاری همکنان بی نیاز نتواند بود .

و هیچ مردی نیست هر چند او را حقیر و فقیر و ضعیف و خوار شمردند که بیرون از آن باشد که یار حق باشد ، اگر چه بمجرد قبول صدقه از مسلمانان باشد ، یا بیاید او را برای رفع احتیاجش یاری نمایند .

مراد در این کلام معجز نظام ترغیب برالف و اتحاد ، و عار نداشتن فقر فقیر ، و ضعف ضعیف ، و حقارت حقیر ، و بی نیاز ندانستن غنی از فقیر و قوی از ضعیف است چنانکه در تأیید و تأکید آن میفرماید :

آنانکه دولتمندتر و دارای نعمت های بزرگ و عمارت های عظیم هستند ، حاجت ایشان شدیدتر است چه ایشان بکارهای بزرگ مثل جهاد فی سبیل الله ، و اقامت حدود و شرایع و امر بمعروف و نهی از منکر مکلف میباشند ، از این روی بیاری نمودن مردمان بایشان محتاج ترند ، و در هر صورت تمام مخلوق در نیازمندی بحضرت بی نیاز بیک سیرت و طریقت هستند .

چون این خطبه بلاغت آیت باین مقام ارتسام گرفت ، مردی از میان لشکریان آنحضرت که ندانستند کیست ، و گفته اند که پیش از آنروز و بعد از آن روز او را در میان سپاهیان امیرالمؤمنین ندیدند ، پیاسخ آنحضرت زبان برگشود و گفت .

و بعضی از محققین را عقیدت بر آن رفته است که وی حضرت خضر (علیه السلام) است چه خضر مکرر در موطن کثیره بخدمت آنحضرت بیامده است ، چنانکه بعد از وفات امیر المؤمنین صلوات الله علیه بیامد و بر در سرای همایونش بایستاد و بگریست و بگریانید ، و آنحضرت را با مثال این کلمات که مذکور میشود مخاطب داشت ، و تعزیت و تسلیت براند ، و از آنجا بیرون شد و از نظر مردمان غایب گردید ، چنانکه در تواریخ و اخبار مسطور است ، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این مورد برای اتمام حجت

بر حاضران باوی مکالمت فرمود :

بالجمله خدای را بر وجهی نیکو بآنچه ایشان را بآن انعام فرمود و حقوق واجبه خود را برایشان ، و اقرار بتصرف حالاتی که نسبت با مام و ایشان روی داده یعنی از استیلاء پیشوایان جود بر آن حضرت ، و مظلومیت آنحضرت ، و تقصیر رعیت آن حضرت در حق آنحضرت ، و عدم قیام ایشان باز نمود .

پس از آن گفت «أنت أميرنا ونحن رعيتك ، بك أخرجنا الله عز وجل من الدل ، وباعزازك أطلق عباده من الغل" ، فاختر علينا ، فامض اختيارك ، واتممر فامض اتمارك ، فانك القائل المصدق ، والحاكم الموفق ، والملك المخول ، لا نستحل " في شيء من معصيتك ، ولا نقيس علماً بعلمك ، يعظم عندنا في ذلك خطرك ، ويجل عنه في أنفسنا فضلك» (1).

تویی از روی سزاواری امیر ما ، و مائیم از راه همه گونه حاجت و نیازمندی بوجود تو رعیت تو ، از برکت وجود مبارکت خداوند تعالی ما را از ذلت ضلالت بیرون ، و بسبب اعزاز تو بندگان خود را از غل و ساوس شیطانی و بند هواجس نفسانی و ظلمتکده جهل و غوایت و نادانی شهرستان هدایت و سعادت هر دو جهانی باز رهانید.

پس بهر طوری که رای مبارکت علاقه میگیرد ، و صلاح ما را میدانی ، همان را اختیار کن ، و چنانکه خدایت فرمان داده ما را امر بفرمای.

چه تو آن گوینده و فرمان دهنده ای که هر چه گوئی و فرمان کنی عین صوابست که خدای و اهل ایمان تصدیق او را نمایند و حاکمی باشی که بتوفیقات یزدانی و تأییدات سبحانی موفق هستی ، و سلطانی باشی که خدایت بر ما امارت و حکومت داده و ما را خادم و تابع تو گردانیده هرگز نافرمانی ترا در هیچ کار روا نداریم ، و علم هیچکس را بدریای علوم تو قیاس نکنیم ، علم تو اطاعت او امر تو نزد ما عظیم ، وفضل

ص: 156

و فزونی نو در نفوس ما جای گیر و جسیم است .

امیر المؤمنین (علیه السلام) در جواب او فرمود :

«ان من حق من عظم جلال الله سبحانه في نفسه ، و جل موضعه من قلبه أن يصغر عنده لعظم ذلك ، كل من سواه ، و أن أحق من كان كذلك ، لمن عظمت نعمة الله عليه ، و لطف إحسانه إليه ، فانه لم تعظم نعمة الله على أحد إلا ازداد حق الله عليه عظماً .

وإن من أسخف حالات الولاية عند صالح الناس ، أن يظن بهم حب الفخر ، و يوضع أمرهم على الكبر ، و قد كرهت أن يكون جال في ظنكم أي احب الاطراء ، و استماع الثناء ، و لست بحمد الله كذلك ، و لو كنت احب أن يقال ذلك ، لتركته انحطاطاً لله سبحانه عن تناول ما هو أحق به من العظمة والكبرياء ، و ربما استحلى الناس الثناء بعد البلاء . فلا تثنوا على بجميل ثناء ، لاخراجي نفسي إلى الله وإليكم من التقية (البقية) في حقوق لم أفرغ من أدائها ، و فرائض لا بد من إمضاها .

فلا تكلموني بما تكلم به الجبارة ، ولا تتحفظوا مني بما يتحفظ به عند أهل البادرة ، ولا تخالطوني بالمصانعة ، ولا تظنوا بي استتقالاتي في حق قيل لي ، ولا التماس إعظام لنفسي (1) فانه من استتقل الحق أن يقال له ، أو العدل أن يعرض عليه كان العمل بهما عليه أثقل .

فلا تكفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل فاني لست في نفسي بفوق أن اخطيء ولا آمن ذلك من فعلى الا أن يكفى الله من نفسي ما هو أملك به مني فانما أنا و أنتم عبيد مملوكون لرب لارب غيره ، يملك منا ما لا نملك من أنفسنا ، و أخرجنا مما كنا فيه إلى ما صلحنا عليه ، فأبدلنا بعد الضلالة بالهدى و أعطانا البصيرة بعد العمى ، (2)

همانا شایسته کسی که جلال و بزرگواری خداوند ذوالجمال در نفس او عظیم

ص: 157

1- لما لا يصلح لي ، فانه - الخ .

2- روضه كافي 355 - 357 .

و موضعش در قلبش بلند و جلیل باشد، این است که بواسطه آن عظمت بزرگی جمال و جلال الهی، همه چیز در نظر حقیقت بینوی جز خداوند متعال کوچک نماید، و البته هر کس حقوق الهی در باره اش عظیمتر، و معرفت او بجلال و جبروت حی لایموت بیشتر است، باید

لاجرم ائمه هدی صلوات الله علیهم که از تمام خلق جهان حقوق الهی برایشان بیشتر و ثابت تر و ایشان را بجلال و جمال الهی معرفت و شناسائی برتر است شایسته تر است که نفوس ایشان نزد ایشان بسی مشیر، و جلال و عظمت حضرت احدیت در نفوس ایشان بسی خطیر باشد، و هرگز دوستد او فخر و مدیحت مفرط نباشند، و هرچه جز خداوند عظیم است در نظر مبارکشان صغیر و حقیر و بیچاره و فقیر است چنانکه میفرماید.

و سزاوارترین کسیکه باید دارای این صفات و سمات باشد کسی است که نعمت خدای بروی عظیم، و احسان و انعامش در باره اش نیکو و لطیف باشد، همانا عظیم نگشت نعمت خدای بر یکی از مردمان، جز اینکه بیشتر گردید رعایت عظمت خدای بروی.

بدرستیکه سست ترین حالات والیان جهان، و امرای زمان نزد اکثر

مردمان و صالحان اهل جهان، این است که در حق ایشان گمان برند که

دوستدار فخر و نازش، و بنای امر ایشان بر گردنکشی و تکبر و فزایش هستند.

و من که امیر و خلیفه شما هستم، سخت مکروه و ناخوش می شمارم که در گمان شما چنان جولان جوید که دوست میدارم ستودن را، و شنیدن ستایش و مدیحت را، و سپاس خداوند را که از این اندیشه و اخلاق بری و بیزارم.

گویا میخواهد بفرماید کسیکه ماسوی الله تعالی در نظرش بواسطه عظمت جلال و حشمت جمال مهیمن متعال، صغیر و حقیر است، چگونه خود دوستدار فخر و کبر است که هر دو شایسته حضرت کبریاست.

چنانکه میفرماید اگر دوست میداشتم که مرا مدح و ثنا نمایند، و افتخار

و مباحثات بورزم، بمحض خضوع و افتادگی و پست شدن در مقام عظمت و رفعت خداوند سبحان، ترك اینحال را می نمودم، و هرگز بگرد آنچه خدایتعالی از حیثیت عظمت و کبریا بمدح و ثنا و فخر و مباحثات، از تمام مخلوق شایسته تر است، و بدو اختصاص دارد، نمی گشتم.

کنایت از اینکه مخلوق ضعیف ذلیل فانی حقیر، چگونه باوصافی که مخصوص بخداوند جلیل باقی خطیر است، خود را متصف و موصوف تواند شمرد.

و بسیار افتد که مردمان را شیرین افتاده است که ایشان را بعد از اینکه در جهاد فی سبیل الله و طاعات و عبادات و کوشش در مراسم عبودیت و زهد و عدالت در امارت و عظمت در بضاعت و مکنت و جاه و منصب و کرامتی که خداوند بایشان عطا کرده است، مدح و ثنا گویند، لکن زبان بمدح ثنا و تمجید من بر نگشائید.

چه غرض من از طاعت خدای و رعایت بندگان خدای و زهد در دنیای فانی جز این نیست که بیرون آورم نفس خود را باطاعت و عبادت خدا بحضرت خدا، و بعدل و احسان و هدایت و دلالت شما بسوی شما از بقیت حقوق واجب خداوندی که از ادای آن نپرداخته ام، و فرایضی که از ادای آن بناچار بیایست بیرون آمد، و چون اطاعت من ادای حقوق واجب بر من است، چگونه بر آن طاعت مستحق ثناء و مدحت شوم.

پس تکلم نکنید با من بآنگونه تکلمی که با جبار و گردنکشان جهان معمول میدارند، و خویشان را از من نگاهبان مباحثید، بدانگونه که با والیان تند خوی و ستمکار و متکبر خویشان داری میکنید.

یعنی با آن روش و آداب و ترتیبات که با سلاطین جبار، و ولایة ستمکار، سخن میکنند، و خویشان را از سطوت و خشم و ستیز و کبر و عتو ایشان نگاهبان می شوند، و در حضور ایشان با کمال خضوع و خشوع و بیم پای می ایستند، و خود را

بسی حقیر و ایشان را بسی کبیر می شمارند ، و سخن بتعلق میسپارند ، و آنچه ایشان گویند، خواه بصواب ، یا بیرون از صواب ، و خواه بعدل و انصاف ، یا بجور و اعتساف ، تصدیق و تصویب و تمجید مینمایند ، و از صولت و حشمت ایشان ، در عرض حال ، و تشکی از عمال آنها خاموش میشوند ، بلکه ظلم و جور حکام و عمال ایشان را نیز محض خوش آمد ایشان مستور ، و معایب ایشانرا محاسن میخوانند با من مرعی ندارند.

و در عرض حال خویش و تظلم و تشکیات از ستمکاران بدون هیچ خوف و ملاحظه ، اگر چند این تشکی از اقارب و احباب و اصحاب من هم باشد ، قصور نورزند .

چه در پیشگاه عدل و داد من تمام مردم مساوی هستند ، و هرگز بغرض

و ملاحظه و طمع حکومت نفرمایم ، و جز حق ؛ و کار بحق ، و رفتار بحق را نخواهم ، با فقرا انیس ، و با درویش جلیس ، و در عین قدرت و سلطنت ، چون بنده ضعیف می باشم .

و هرگز بآن اندیشه نروید که بتقدیم رشوه و امثال آن با من مخالفت نمایند و هیچ گمان نکنید که در عرض اجرای حقی یا سخن حقی که بحضرت من معروض شود توانی و گرانی گیرم ، و خویشان را سنگین و ثقیل بگردانم ، یا اینکه خواستار باشم که مردمانم بزرگ شمارند ، و مرادر اجرای امر حق بتسامح بنگرند ، و در عرض حاجات خود داری نمایند .

چه هر کس خویشان را در کار حق ، و اجرای حق ، سنگین شمارد ، و تعلق نماید که بحضرتش معروض داشته اند ، یا در اجرای عدل و استدعای اقتصاد ، سنگینی جوید ، البته عمل کردن بعدل و حق بروی گرانتر خواهد بود .

پس از گفتار بحق و صواب ، با اصلاح خواستن بعدل و استصواب ، باز ایستادن مگیرید ، چه اگر عون و کفایت خدای سبحان که از من بآن مالک تر است

شامل حال نباشد، چگونه از آن برتر خواهیم بود که خطائی از من سر بر نزنند.

همانا این کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) از حیث انقطاع بخداوند تعالی است، نه برسیبیل جرم و خطا است، چه آنحضرت از تمامت خطاها و ترك اولی معصوم و مصون است، و این سخن از نهایت خضوع و تواضع است که باعث میشود ایشانرا بر انبساط بقول حق و در مقام عبودیت صرف، خود را در شمار قاصرین میآورد، و اقرار میفرماید که عصمت او از جانب حضرت احدیت است، نه اینکه اعتراف بعدم عصمت باشد، و عصمت و معنی آن جز آن نیست که باید خدایتعالی بنده خود را از ارتکاب معاصی نگاهدارد، بدانگونه که آن حضرت و ائمه هدی صلوات الله علیهم را نگاه داشته است.

چنانکه امیر المؤمنین نیز اشارت باین مطلب کرده و میفرماید «الا أن یکفی» و این کلام مبارك مثل قول یوسف (علیه السلام) است «و ما ابریء نفسي إن النفس لأمارة بالسوء إلا ما رحم ربي»

یعنی من خویشتن را از ارتکاب معاصی نمیتوانم بری بگردانم، چه نفس سرکش اماره بسوء است، مگر اینکه پروردگارم رحم بفرماید، یعنی اگر پروردگارم بر من از روز ازل رحم نميفرمود، و مرا معصوم نمیگردانید البتة بوسوسة نفس اماره دچار میگرددیدم.

بالجمله میفرماید من و شما بندگان مملوک پروردگاری هستیم که هیچ پروردگاری جز او نیست مالک میشود از ما آنچه را که ما خود مالک آن نمی شویم از نفوس خود یعنی ما لك نفس و حیات و موت و نجات و دنیا و آخرت ما اوست.

و بیرون آورد ما را از آنچه در آن بودیم یعنی از بهنه ضلالت و جهالت

و غوایت بیرون و بعرضه اسلام و هدایت و رشادت و سعادت اندر آورد، پس تبدیل نمود ما را از آنکه دچار ضلالت و گمراهی بودیم، بر راه راست

و عطا فرمود بمادیده بصیرت و بینش و دانش را بعد از آنکه کور ، و از طریق سداد و صواب مهجور بودیم .

این کلام برای تلقین بندگان است بشکر گذاری و سپاس نهادن ایشان ، خداوند جهانرا که ایشان را از ضلالت و غوایت زمان جاهلیت، بنعمت اسلام بر خور دار فرمود ، همانا اگر حکام روزگار ، و ولایة بلدان و امصار ، با نظر عبرت و اعتبار و باین فصل از کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) نگران شوند، و هر قدر امکان یا بند سر مشق گردانند. سعادت دنیا و آخرت را در خواهند یافت.

چون کلام امیر المؤمنین (علیه السلام) باین مقام پیوست همان مرد که آنجواب را باز رانده بود ، این کلمات را در پاسخ آنحضرت بعرض رسانید .

«أنت أهل ماقلت ، والله فوق ماقلته ، فبلاؤه عندنا مالا يكفر ، وقد حملك الله تبارك وتعالى رعايتنا ، وولاك سياسة أمورنا ، فأصبحت علمنا الذي نهتدي به ، و إمامنا الذي نتقدي به ، و أمرك كله رشد ، و قولك كله أدب ، قدفرت بك في الحياة أعيننا ، وامتألت من سروربك قلوبنا ، و تحيرت من صفة ما فيك من بارع الفضل عقولنا .

و لسنا نقول لك أيها الامام الصالح تزكية لك ، ولانجاوز القصد في الثناء عليك ولن (لم) يكن في أنفسناط من على يقينك، أوغش في دينك ، فنتخوف أن تكون أحدثت بنعمة الله تبارك و تعالی تجبراً ، أو دخلك كبر .

ولكننا نقول لك ما قلنا تقرباً إلى الله عز وجل بتوقيرك ، و توسعاً بتفضيلك و شكراً باعظام أمرك ، فانظر لنفسك، ولنا ، و أثر أمر الله على نفسك وعلينا ، فنحن طوع فيما أمرتنا ، لنقاد من الأمور مع ذلك فيما ينفعنا» (1)

توئی شایسته آنچه در حق خود بفرمودی ، سوگند با خدای فوق آنست که گفتمی و نعمتهای الهی نسبت بما آن چند وافر و متکثر ، و از حد و حصر افزون است که امکان کفران و پوشیدن آن نیست، یا اینکه باندازه ایست که سزاوار نیست کفران

ص: 162

1- روضه کافی ص 357 .

آن ، و ترك شكر آن .

همانا خداوند تعالی با رعایت و نگاهداری و هدایت و دلالت ، ما را از کوچه ضلالت ، بشاهراه سعادت بر تو حمل کرده، و سیاست امور ما را بدست اختیار و حکومت و امارت تو محول داشته.

و تو بامداد فرمودی گاهی که علم و علامت و آیتی هستی که ، بنور جمال و کمال و هدایت تورا مستقیم را دریابیم، و پیشوای عالم زاهد پرهیزکار حق شناسی هستی که بتو اقتدا نمائیم، آنچه امر کنی عین رشد و رشادت ، و آنچه بفرمائی همه از روی ادب و فرهنگ و نمایش راه حق و طریق فلاح و نجاح است.

عیون ما بوجود مبارکت روشن ، و ایام زندگانی ما از انارت و اشارت تو آراسته و گلشن ، و قلوب ما از سرور و شادمانی بتو آکنده ، و صدور ما از بحار علوم تو فزاینده ، و عقول مادر مراتب فضل بارع و علم بی پایانت در بیدای حیرت شتابنده و فرو مانده است .

و اگر در حضرت تو زبان بر گشائیم ، و عرض کنیم : ایها الامام الصالح نه از آن است که ترا تزکیه نمائیم، یا در ثنای تو از مقام اقتصاد تجاوز نموده باشیم .

یعنی اینخطاب مستطاب اگر چه خطابی عالی و بحسب قصد مراتب و معانی و مبانی و شئون آن بسیار سامی است، و همه کس را لیاقت این خطاب نیست ، معذلك اگر بتو عرض کنیم و ترا مخاطب گردانیم ، نه از راه تزکیه و مبالغت در ثنای تو است، بلکه لایق و مستحق و شایسته آن و بیش از آنی .

و هرگز در آشیانه اندیشه ، و پهنه بندار ، و مخزن نفوس ماطعنی بر یقین و دقتی بر دقایق ایمان و ایقان تو ، یاغشی در آئین تو ، جای نگرفته ، و مرغ تیز پر خیال را منزل نیفتاده ، تا بیمناک شویم که ترا از آن نعمت های افزون از حد و هم و شمار پندار که در حق تو از حضرت دادار نمودار است ، حالت تجبر و تکبری در تو

ص: 163

لکن آنچه ما در صفت تو و اخلاق حمیده تو، بعرض میرسانیم، از آن است بسبب توقیر تو، و اقرار بفضل بیکران تو، و سپاس با عظام امرتو، بحضرت یزدان تقرب یا بیم .

پس در کار خود و ما نظر فرمای، و فرمان خدای را بر خود و بر ما گزیده دار، چه ما بهر چه امر کنی در ظاهر و باطن مطیع، و معذک در آنجمله که سود ما در پذیرائی و انقیاد ماست منقاد هستیم.

چون کلمات آنمرد بیای آمد امیرالمؤمنین در جواب او فرمود :

«و أنا أستشهدكم عند الله على نفسی ، لعلمكم فیماولیت به من امورکم ، و عما قلیل یجمعنی وایاکم الموقف بین یدیہ ، و السؤال عما کنا فیه ، ثم یشهد بعضنا علی بعض .

فلا تشهدوا الیوم بخلاف ما أنتم شاهدون غداً ، فان الله عز وجل لا یخفی علیه خافیة ، ولا یجوز عنده الا مناصحة الصدور ، فی جمیع الأمور»

و من نیز شما را در حضرت خدای بشهادت میگیرم بر نفس خود، چه در آنچه از امور شما را ولایت یافتم، و در کارهای شما امارت و حکومت راندم، علم دارید و اندک مدتی بر نیاید که هنگامه محشر و هولناک موقف ما و شما را در پیشگاه عدل، و پرسش از اعمال و افعالها، فراهم سازد .

پس از آن گواهی دهدپاره از ما بر بعضی ممکن است معنی این باشد که اعضا و جوارح ما بر ما شهادت دهند، یا پیشوایان قوم گواهی دهند، چنانکه مفاد آیه شریفه «یوم تشهد علیهم أرجلهم» یا آیه «لتکونوا علی الناس شهیداً» دلالت بر این دارد .

پس امروز بر خلاف آنچه فردای قیامت شهادت خواهید داد، ندهید، چه در حضرت خدای هیچ پوشیده اگر چه در دلها باشد، مخفی نمی ماند، و جز صفای قلوب و صدور، از غبار نفاق و زناک شقاق، و نصیحت راندن، و مشورت نمودن با یکدیگر

در تمام امور جایز و سزاوار نیست .

و چون کلام شرافت نظام حضرت امیر مؤمنان ، و پیشوای متقیان باین مقام انتظام یافت ، آنمرد خدا دیگر باره بجواب آن حضرت مبادرت گرفت .

و بعضی و بعضی گفته اند که بعد از این کلمات که در خدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعرض رسانید ، هیچکس او را ندید .

پس در حالتی که آتش سوزان در سینه اش شعله ور ، و وفور گریه راه سخن راندن را بروی منقطع ، و اندوه بسیار آوازش را بواسطه بزرگ داشتن خطر رزیت و مصیبت آنحضرت و وحشت او، از آنکه آنحضرت بناگاه شهید خواهد شد ، درهم شکسته و با اینحالت خدا بر احمد و ثنا بگذاشت ، و وقوع آن بلیت ناگوار را مسئلت همی بنمود .

پس از آن آسیب بزرگ ، و آشوب ، عظیم و خطر عمیم ، و ذل طویل ، و خواری در بسیاری از روزگار که در فساد آزمان ، و انقلاب آن ایام سعادت فرجام ، و انقطاع آن دولت هدایت ارتسام ، از حیثیت شهادت آنحضرت دامن گیر تمام بریت خواهد شد بحضرت یزدان شکایت همی برد.

پس از آن در حضرت یزدان تعالی بمسئلت پرداخت که بروی منت گذارد ، و آن بلیت را که مترصد و متوقع حصول آن نسبت بامیر المؤمنین (علیه السلام) هستند ، و کمان وصول آن مصیبت را دارد ، از آن حضرت دفع دهد.

پس در حضرت خدای بسی تضرع برد، و یزدان تعالی را ستایشها و ثناهای نیکو فرمود ، پس از آن عرض کرد:

«یا ربنا العباد ، ویا سکن البلاد این یقع قولنا من فضلك ، و این یبلغ وصفنا من فعلك ، و انی یبلغ حقیقه حسن ثنائك أو یحصی جمیل بلائك وکیف ؟ و بك جرت نعم الله علینا ، و علی یدك اتصلت اسباب الخیر الینا ، ألم تكن لذل" الذلیل ملاذاً وللعصاة الكفار اخواناً .

فیمن إلا بأهل بیتك و بك أخرجنا الله جل وعز من فظاعة تلك الخطرات ، أو

بمن فرج عنا غمرات الكربات ، و بمن إلا بكم أظهر الله معالم ديننا ، واستصلح ما كان فسد من دنيانا حتى استبان بعد الجور ذكرنا ، و قرت من رخاء العيش أعيننا لما وليتنا بالاحسان جهدك ، ووفيت لنا بجميع (1) عهدك.

فكنت شاهد من غاب عنا و خلف اهل البيت لنا و كنت عز ضعفاتنا و ثمال فقرائنا و عماد عظماننا يجمعنا من الامور عدلك ، و يتسع لنا في الحق " تأتيك ، فكنت لنا أنساً إذار أيناك و سكتناً اذا ذكرناك . فأى الخيرات لم تفعل ، وأى الصالحات لم تعمل .

ولو ان الأمر الذي تخاف عليك منه يبلغ تحريكه جهدنا و تقوى لمدافعتة طاقتنا أو يجوز الفداء عنك (منه) بأنفسنا و بمن نغديه بالنفوس من أبنائنا لقدمنا أنفسنا و أبناءنا قبلك ، ولا خطرناها و قل خطرناها دونك ، ولقمنا بجهدنا في محاولة من حاولك وفي مدافعة ، من ناواك.

ولكنه سلطان لا يحاول ، و عز لا يزاول ، و رب لا يغالب .

فان يمنن علينا بعافيتك ، و يترحم علينا ببقائك و يتحنن علينا بتفريج هذا من حالك إلى سلامة منك لنا ، و بقاء منك بين أظهرنا ، نحدث الله عز و جل بذلك شكراً نعظمه و ذكراً نديمه ، و تقسم أنصاف أموالنا صدقات ، و أنصاف رقيقنا عتقاء ، و تحدث له تواضعا في أنفسنا ، و تخشع في جميع أمورنا .

و ان يمض بك إلى الجنان و يجرى عليك حتم سبيله ، فغير متهم فيك قضاؤه و لا مدفوع عنك بلاؤه ، و لا مختلفة مع ذلك قلوبنا بأن اختياره لك ما عنده على ما كنت فيه .

ولكننا نبكي من غير إثم لعز " هذا السلطان أن يعود ذليلاً ، وللدين والدنيا أكيلاً فلانرى لك خلفا نشكو إليه و لا نظيراً نأمله و لا نقيمه » (2)

اي عالم ربانى كه در دين و علم راسخ ، و عالم عامل ، و مربى عباد ، و نماينده

ص: 166

1- وعدك ، و قمت لنا على جميع عهدك .

2- روضه كافى ص 308 - 360 .

ایشانی براه صواب و سداد و مایه آسایش خلق و آرامش بلادی و از نون فروزها در روان و چه فروغها در بلدان است بیان ماهر چند درجه قصوی سپارد چگونه و اصف فضل تو تواند گشت، و توصیف ماهر چند رتبه علیا گیرد ماح افعال جمیله و بالغ بحقایق حسن ثنای تو و احصای جمیع بلاء و زحمات و اهتمامات و صدماتی که در ترویج دین و قوام احکام آئین یافتی چگونه تواند گردید و چگونه از عهده وصف و مدح وجود همایونت بیرون توانیم آمد .

با اینکه از طفیل جهاد تو و مساعی جمیله تو که در زمان رسول خدای در تقویم دین ایزد علام و تشیید شریعت اسلام و ترویج احکام سید الانام ، بر خویشتن بر نهادی و جهانیان را از ظلمات جهالت و غوایت بعرضات رشادت و هدایت ، در آوردی نعمتهای خدای بر ما وافر و اسباب خیر و برکت بدست مبارکت بر متکاثر گردید .

آیا نه چنان است که درگاه معدلت پناه تو ملان هر دلیلی مستمند و مظلومی نیازمند است و ترا آن رأفت و رحمت است که با آنانکه با تو عصیان ورزیده و نعمت را کفران نموده اند چنان بعطوفت و عنایت میروی که در آستان اکرام و خوان احسانت بحالت اخوانیت رفتار نمایند و از تو چنان ایمن و آزاد هستند که برادران مهربان با یکدیگر معاشرت جویند .

پس بکدام کس جز باهل بیت تو یعنی رسول خدا و فرزندان تو و خودت خداوند تعالی ما را از فظاعت و شناخت خطرات و مصیبات و تاریکیهای جهالت بیرون آورد.

و بکدام کس غمرات کربات و احزان ما را از ما بر گرفت .

و بکدام کس جز بوجود شما و ارادت و انارت و هدایت شما معالم دین ما را آشکار و مفاصد یکه از این پیش در دنیای ما روی داده اصلاح شد تا بعد از آن نقصان و گمنامی که در ماروی کرد ، نام ما و یاد ما روشن و آشکار، و از رخاء عیش و وفور نعمت و آرامش زندگانی که از امارت و ولایت و امامت تو و کوشش و جهد تو برای ما

حاصل گشت چشمهای ما روشن گردید .

بهرچه باما عهد و پیمان نهادی وفا نمودی، پس توئی شاهد آنکس که از ما غایب شد یعنی اگر رسول خدا غایب گردید تو عوض او و شاهد و حضری برای ما و خلیفه و بازمانده رسول خدای و اهل بیتی از بهر ما.

و تو بودی اسباب عزت ضعیفان ما و پشت و پناه فقیران ما و عماد بزرگانما عدل تو موجب اجتماع ما و عدم تفرقه ما در تمام امور گردید و تائی و مدارات و عدم مبادرت و عجلت تو در حکم راندن بر ما بآنچه مستحق آن بودیم کار را بر ما آسان ساخت و در کار حق وسعت داد.

تو بودی اسباب انس و آرامش ما گاهی که ترامیدیدیم، و موجب سکون و آرامش ما هر وقت بیاد تو، میگذرانیم پس کدام عمل خیر است که بجای نیاورده باشی و کدام صالحات باقیات است که معمول نداشته باشی.

و اگر آن امریکه از آن بر تو میترسیم، یعنی شهادت تو میتوانستیم به نیروی جهد و کوشش بسیار از تو بدیگری بگردانیم، و طاقت ما مدافعت آنرا نیرومند می بود، یا جایز بود و ممکن بود که خود را و فرزندان خود را برخی و فدائی آنو جود مبارک بگردانیم، البته جان خود و اولاد خود را تقدیم آستان ملایک پاسبان بنمودیم و خود را در معرض مخاطره و هلاک در می آوردیم .

و حال آنکه تقدیم این ارمانی و قربانی، در آن حضرت بهیچوجه خطیر نیست، و البته بقدر قوت و قدرت خود بقصد آنکس که آهنگ قتل ترا نمود، و دفع آنکس که بگزند تو برخاست قیام میورزیدیم، لیکن خداوند تعالی آنچه را که مقدر فرمود دیگرگون نشود، و هیچکس در آنچه خدا بخواهد براراده او غلبه نتواند کرد .

پس اگر بعافیت تو بر مامنت، و در بقای تو بر ما ترحم نماید، و ما را از این حالت که بدان اندری بحال سلامت بازگرداند و بر ما عطوفت فرماید، و ما را بسلامت تو فرحناک نماید، و وجود مبارکت را در میان ما باقی گذارد، خداوند عزوجل را سپاسی

عظیم بگذاریم ، و دائماً بذکر او اندر باشیم و یک نیمه اموال خود را بصدقات گذاریم ، و یک نیمه ممالیک خود را در راه خدای آزاد گردانیم ، و تواسعی خاص و تشعی مخصوص در نفوس و امور خود بجای آوریم .

و اگر خداوند تعالی بر حسب تقاضای مصلحت و حکمت خود ، بهشت را از بهر تو اختیار فرماید ، و اجل محتوم را بر تو مقرر گرداند ، و ترا بجوار رحمت و عنایت خود احضار نماید ، و ترا از زحمت و مشقت این جهان ناساز که بآن اندری ، بنعیم دائم و آسایش همیشگی رساند ، قضای او در حق تو متهم نیست ، و چاره این بلیت را هیچکس نتواند نمود ، بچه قضایش همه برای راحت و آسایش تو است .

و نه چنان است که با این تفصیل و این رنج مفارقت و زحمت هجرانی که از تو بنفوس ما میرسد ، قلوب ما را هیچ اختلافی در آن رود ، با اینکه آنچه را که خدای از بهر تو در آنچه در حضرت او اختیار فرماید و آن را بر آن حال که اکنون بر آن میباشی برگزیند عین صواب و صلاح و نجات و نجاح است و هیچکس را در آنچه خدای خواسته چون و چرائی و بر آنچه مختار اوست اختیار دیگر نمیشاید .

لکن ماگریه می کنیم ، و در این گریستن گناهی نداریم ، و نه آن است که این گریستن بر آنچه خدای خواسته است باشد .

بلکه گریستن ما بر آن است که این سلطنت و خلافت حقه که از وجود مبارکت موجود است ، و این امارت و ولایت گرامی دیگر باره بطور سابق جانب ذلت و سستی و پستی گیرد و بواسطه جور و ظلم و فسق و فجور و لایه روزگار دین و دنیا مأکول و پایمال گردد .

و این گریستن از آن است که برای تو خلفی و جای نشینی که بدو شکایت بریم ، و نظیری که بدو امیدوار یا او را پبای داریم ، نیست .

معلوم باد که اگر این کلمات را خضر (علیه السلام) بعرض رسانیده باشد و این اتفاق در صفین روی داده ، زیانی ندارد ، چه خضر (علیه السلام) بعلم نبوت میدانست که شهادت حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) نزدیک است ، و روزگار اهل اسلام تاریک .

و نیز میدانست که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام را بعد از آنحضرت مجال امامت و خلافت نمیدهند، و خلفاء جود مستولی گردند و ریشه عدل و دادرا از پهنه انصاف و اقتصاد برافکنند .

اما اگر دیگری عرض کرده باشد مشکل می نماید که در صفین باشد، بلکه چنان میرسد که در ایام رنجوری و زخممداری آنحضرت معروض گردیده باشد .

و مؤید آن اینست که میگوید اگر میتوانستیم فرزندان خود را و خودمان را برخی وجود مبارکت نمائیم، چنان میکردیم، و اگر آنحضرت در صفین بود تا زمان شهادتش مدتی برجای بود، چگونه دیگران اینگونه عرض میکردند، و اینگونه از مفارقت آن حضرت و فساد در خلقت مینالیدند .

و دیگر در امالی طوسی مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

بال عبدالرحمن بن ابی عمرة الأنصاري مرآحدیث راند و گفت: رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا عبد الرحمن نام کرد، گفت: چون از مسیر طلحه و زبیر بحضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه معروض گشت، مردم ابر اخطبه براند و خدایرا حمد و ثنا و مصطفی را درود بفرستاد آنگاه فرمود :

«أما بعد فقد بلغنی مسیر هذین الرجلین واستخفافهما حبیس رسول الله ، واستفراهما أبناء الطلقاء، وتلبیسهما علی الناس بدم عثمان وهما ألبا علیه، وفعلا به الأفاعیل وخرجا لیضربا الناس بعضهم علی بعض ، اللهم فاکف المسلمین مؤنتهما ، واجزهما الجوازی ، و حض الناس علی

الخروج فی طلبهما»

همانا از مسیر این دو مرد یعنی طلحه و زبیر ، و استخفاف ایشان به حبیس یعنی آنچه محبوس و موقوف و بازداشته، و ممکن است مقصود عایشه باشد که او را بقتال امیر المؤمنین محرك شدند، با اینکه بازداشته رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) است و انگیزش برایشان ابناء طلقاء یعنی معاویه را بمقاتلت آن حضرت ، و تلبیس و تدلیس و اشتباه کاری با مردمان، باینکه این افعال و این حرکات ایشان در طلب خون

ص: 170

عثمان است ، با اینکه ایشان خود بروی بر آشوبیدند ، و آن کار که خواستند باوی پبای آوردند و هم اکنون برای وی خروج ورزیده اند که مردمانرا به نیروی تدلیس و تلبیس باهم نزدیک و جلیس ، و در امر مخالفت همدست و همزبان گردانند.

بار خدا یا مسلمانان را از مؤنت و شر ایشان کفایت فرمای ، و ایشانرا بانچه مستحق هستند مکافات کن.

آنگاه امیر المؤمنین (علیه السلام) مردمان را در طلب ایشان انگیزش داد ، اینوقت ابو مسعود عقبه بن عمرو عرض کرد: همانا در این حرکت که بفرمائی ، و آن بهره و ثوابی که از نماز در مسجد رسول خدای و مجلس تو در میان قبر شریف و منبر مبارک آنحضرت از توقوت بخواهد شد ، عظیتر از آن فایدنی است که از مملکت شام و عراق امیدواری می رود .

واگر رأی مبارک بر آن قرار گرفته است که بجنگ آهنگ فرمائی، همانا عمر بن خطاب در مدینه بیانید و اقامت گزید و سعد بن وقاص جنگ قادسیه را ، و حذیفه بوح الیمان حرب نهاوندرا ، و ابو موسی اشعری مقاتله مردم شوشتر را ، و خالد بن ولید جنگ شام را از وی کفایت کردند.

یعنی عمر که خلیفه زمان بود ، در جای خویش ثابت بماند ، و آن سرداران را بجنگ و حرب دشمنان و فتح بلدان بفرستاد تو نیز بر ما ببخش ، و از فرزندان خودت بیادگار خود در میان ما بگذار ، آنگاه ابو مسعود این شعر را بخواند و باین معانی سخن همی راند :

بکت الأرض والسماء علی الشاخص *** منا یرید أهل العراق

یاوزیر النبی قد عظم الخطب *** و طعم الفراق من المذاق

و إذا القوم خاصموك فقوم *** ناکسوا الطرف خاضعوا الأعناق

لا یقولون إذ تقول و إن قلت *** فقول المبرز السباق

فعیون الحجاز تذرفت *** بالدمع وتلك القلوب عند الشراق

فعلیك السلام ما ذرت *** الشمس ولاح السراب بالرقراق

و در این اشعار خویش از اندو، خویش و دیگران در این اندیشه امیر المؤمنین (علیه السلام) بارض عراق و نفاق اهل شقاق باز نمود .

و چون کلمات او برای رفت ، قیس بن سعد عرض کرد: هیچ چیز در روی زمین پسندیده تر و محبوب تر از آن نداریم که وجود مبارکت در میان ما اقامت فرماید، چه و آن درخشنده اختر ما هستی که بنور تو طریق هدایت را بازدانیم ، و آن پناه گاه مائی که بآن ملتجی شویم، و اگر چنان شود که ساعتی ترا مفقود یابیم ، هر آینه زمین ما و آسمان ها تاریک میشود .

اما اگر معاویه را بحال خویش گذاری، و دفع شرش را آهنگ نفرمائی ، مصر و یمن را آشفته کند ، و با قومی از یمانئون که سخن از قتل عثمان کنند، و بظن از علم ، و بشك از یقین ، و بهوای نفس از رعایت خیر اکتفا جویند یا اینکه هوا را بر حیز و مکان اختیار نمایند یعنی دست ایشان بجای صحیح بند نباشد مملکت عراق را در سپارد.

پس صواب چنان است که با مردم حجاز و عراق بدفع او راه بر سپاری ، و کار بروی سخت و عرصه بروی تنگ نمائی ، چنانکه راه نفس کشیدن بروی نماند.

امیر المؤمنین فرمود أحسنت و اجملت باقیس ، و در این اثنا مکتوب ام الفضل دختر حارث بعلی (علیه السلام) رسید، و در آن مکتوب از مسیر عایشه و ملازمت طلحه و زبیر در رکاب او بعرض رسانیده، و سرعت عزیمت امیر المؤمنین (علیه السلام) را بحرب آنها خواستار شده بود .

و از آنسوی از گرانی و توانی سعد واسامه بن بن زید و محمد بن مسلمة در حضرتش بعرض رسید و سعد همی گفت با مؤمن از کافر شناخته نشود ، تیغی از نیام بیرون ، و بحر بی اقدام نکنم .

و اسامه میگفت با مردی که گویند: لا إله إلا الله است قتال نمیدهم ، لکن اگر تو بدهان شیر شرزه اندر شوی من نیز باتو بدهانش اندر شوم.

و محمد بن مسلمة همی گفت رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) شمشیری با من عطا کرد و فرمود چون نگران اختلاف مسلمانان شدی فاضرب به عرض أحد والزم بینک این تیغ را بر دامنه کوه احد کار فرمای و ملازمت سرای را از دست نگذار .

و همچنین عبدالله بن عمر از آنحضرت تخلف ورزید.

اینوقت عمار بن یاسر در حضرتش بعرض رسانید ، این قوم را که تخلف میورزید بخویشتن بگذار .

اما عبد الله بن عمر همانا مردی سست و ضعیف الحال است، و اما سعد مردی حسود است ، و اما محمد بن مسلمه همانا گناه تو باوی از آن روی مییاشد که مرحب را که قاتل برادر وی بود بقتل رسانیدی.

آنگاه عمار با محمد بن مسلمه گفت « أما نقاتل المحاربين ، فوالله لو مال علی جانباً لملت مع علی » آیا با اینجماعت که بمخالفت و محاربت امام زمان بیرون تاخته اند رزم نمی سازیم، سوگند با خدای بهیر سوی که علی (علیه السلام) روی نماید بدون تامل و توانی و تردید و درنگ چون پروانه بگرد شمع بحضرتش بگردم.

و كعب بن مالك گفت « يا أمير المؤمنين إنه بلغك عنا معشر الانصار ما لو كان غيرنا لم يقم معك ، والله ما كل ما رأينا حلالاً حلالاً ولا كل ما رأينا حراماً حراماً ، وفي الناس من هو أعلم بعذر عثمان ممن قتله ، وأنت أعلم بحالنا منا .

فان كان قتل ظالماً قبلنا ، وإن كان قتل مظلوماً فاقبل قولنا فان وكلتنا فيه الى شبهة ، فعجب ليقيننا وشكك ، وقد قلت لنا عندى نقض ما اجتمعوا عليه ، وفصل ما اختلفوا فيه وقال كان اولى اهل المدينة بالنصر علي وآل عبد مناف للذي في يديه من حرم الله وقرب الولاء بعد التصافي».

ای امیر المؤمنین همانا در حضرت تو از ما گروه انصار بوضوح پیوست پیوست آنچه را که اگر دیگری جزماً بود در خدمت تو اقامت و ملازمت نمی جست، سوگند با خدای

نه چنان است که هر چه را حلال و روا بدانیم حلال باشد، و نه چنان باشد که آنچه را حرام خوانیم البته حرام باشد، و حال اینکه در میان مردمان کسی هست که بعد از عثمان از آنکس که قاتل اوست اعلم است، یعنی میدانند عثمان در افعال خود معذور و قتل او بیرون از وجوب بود و توازن ما بحال ما داناتری.

اگر عثمان را ظالم میدانیم، و او را در حالتیکه ستمکار است کشته اند، ما قبول میکنیم و اگر او را مظلوم کشته اند، پس قول ما را مقبول بدانید و اگر حجاب از روی کار بر نمیگیری، و ما را بحال شبهت باز میگذاری یعنی بالصراحه نمیفرمائی عثمان در حال ستمکاری یا در حالت مظلومیت کشته شد، پس شگفتی می رود از یقین ما بمظلومیت و شك تو در امر او و قد قلت لنا: عندي نقض ما اجتمعوا عليه و فصل ما اختلفوا فيه».

با اینکه با ما همی فرمودی که نقض آنچه این جماعت بر آن اتفاق کرده اند و فصل آنچه در آن اختلاف دارند نزد من است، یعنی میفرمودی این اتفاق که در قتل عثمان کرده اند چاره آنرا مینمایم، و رفع این اختلاف را میفرمایم و با اینحال چگونه در کار او شك میداری، با اینکه شك را در حضرت تو راه نیست.

و عثمان بن عفان همی گفت که از تمامت اهل مدینه علی و اولاد عبد مناف، با آن قدرت و استیلا بر حرم خدای و صفوت که پدید گردید؛ و آنقرب و لاء که ایشان راست برای یاری من سزاوارتر هستند.

و چنان بود که این کعب بن مالک شیعه و دوستدار و هوا خواه عثمان بود.

این هنگام مالک اشتر بیای شد و در خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) بعضی سخنان بگذاشت که همیخواست آن حضرت را بر این جماعت که از التزام رکاب مبارکش تقاعد و توقف ورزیدند بر آغالد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) این کار را ناستوده و مکروه همی شمرد چندانکه اشتر

رنجیده خاطر شد چه رای مبارك آنحضرت بر آن بود که آن جماعت را بچیزی یاد نکند و نام نبرد .

اشتر عرض کرد یا امیرالمؤمنین ما اگر چند از جمله مهاجرین و و انصار نیستیم اما در میان ایشان میباشیم، و این بیعت که با تو کرده اند عموم مردم را از دل و جان با تو بیعت رفته، لاجرم هر کس از این بیعت عامه سر بر تابد و بیرون شود، یا رقبول آن درنگ جوید مقصر است، و امروز هنوز میتوان تادیب ایشان را باز خم زبان چاره کرد.

اما اگر در نك رود، فردا کار بجنك افتد، و تادیب ایشان با شمشیر بران حوالت یابد، همانا آن کسان که از خدمت تو گرانی و توانی و تقاعد گیرند، با آنانکه بهر کجا روی و بهر سوی عنان بگردانی چون با دوزان ترا همچنان شوند، مساوی نیستند .

من و جز این نیست که این مردم ترا از بهر نفوس خود اختیار کرده اند، و اراده نموده اند، تو نیز ایشان را از بهر خودت خواستار باش .

علی (علیه السلام) فرمود ای مالک مرا بخویشتن بگذار، آنگاه روی بآن جماعت آورد و فرمود: آیا شما چنان دیدید و میبینید که هر کس با ابو بکر و عمر

ابوبکر و عثمان بیعت کرده، و از آن پس بیعت خود را شکسته باشد، آیا مقاتلت او را روا میدارید؟

عرض کردند آری؟ «

فرمود پس از چه روی از قتال دادن در رکاب من کناری میجوئید، با اینکه با من بیعت کرده اید .

گفتند ما هرگز گمان نمی بریم که تو مخطی باشی، و قتال آنانکه با تو بیعت کرده اند، و از آن پس نکث بیعت کرده اند از بهر تو روانیست، یعنی البته تو بخطا نمیروی و قتال دادن با کسانی که با تو مثل طلحه و زبیر بیعت کرده، و بعد از آن نقض و نکث بیعت و پیمان نمودند برای تو سزاوار و رواست، لکن ما را در قتال دادن با

مردمیکه نماز میگذارند شک و شبهت است .

اشتر چون آن سخنان را از آن مردم بشنید عرض کرد «یا امیر المؤمنین دعنی اوقع بهؤلاء الذین یتخلفون عنک مرا بگذار واجازت بده تا با این مردم که از خدمت تو تخلف میورزند و از جهاد با دشمنان دین تائی میجویند بر آشوبیم ، و سزای ایشان را باز رسانم .

علی (علیه السلام) با مالک اشتر فرمود کف عنی دست از من بازدار .

این وقت اشتر با خاطری آشفته و غضبناک انصراف گرفت ، و از آن پس چنان شد که قیس بن سعد مالک اشتر را با تنی چند از مهاجر و انصار ملاقات نمود ، و با اشتر گفت :

ای مالک هر وقت سینه تو بچیزی سنگینی گرفت ، آنرا بیرون کنی ، و هر وقت چیزی را کند و بطی شمردی بشتاب و عجلت میروی ، همانا ادب صبر تسلیم است ، و ادب عجلت و شتاب تائی و درنگ است ، و بدترین بدترین سخنان آن چیزی است که برابری با عیب جوید ، و بدترین رایها آن رای است که تولید تهمت نماید ، پس هر وقت مبتلا شدی پرسیدن گیر ، و چون مأمور شدی اطاعت کن ، و پیش از بلا-سؤال مکن ، و پیش از نزول امر تکلف مفرمای که آنچه در نفس تو میباشد در نفوس ما نیز هست ، پس کار را بر صاحب خود دشوار مساز.

یعنی باید محکوم امیر المؤمنین علی (علیه السلام) باشی ، و هر چه را خواست و پسندید همانرا خواست و پسند نمود ، و در آنچه رای مبارکش اشارت کند اطاعت نمود .

اشتر از این کلمات خشمناک شد ، و بر آنگونه غضبناک بود تا جماعت انصار بخدمتش رهسپار شدند ، و اسباب ترضیه او را فراهم کردند ، چندانکه اشتر خوشنود شد .

و چون علی علیهما السلام اندیشه بر حرکت فرمود ، ابو ایوب خالد بن زید صاحب منزل رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) در حضرت او بیای ایستاد و عرض کرد: ای

اگر در این بلد یعنی مدینه طیبه اقامت فرمائی ، همانا هجرت گاه رسول

خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) است ، قبر شریفش و منبر مبارکش در اینجا است ، پس اگر با اینحال اقامت در این شهر عرب و ملکت عرب از بهرت استقامت گرفت بر سیره و آداب پیشینیان خواهی بود، یعنی خلفای ماضی نیز در این شهر اقامت میکردند و سرداران سپاه را بمقاتلت و محاربت اعادی مامور میساختند .

و اگر رای مبارك بمسیر علاقه گرفته، همانا معذوری ، یعنی آنچه کنی از راه صواب است.

امیر المؤمنین (علیه السلام) در جواب ابویوب چیزی فرمود و باز نمود که در مسیر معذور است .

و چون از توجه طلحه و زبیر در حضرتش معروض شد و معلوم گردید که بجانب بصره راه سپار شده اند از مدینه بیرون شد ، و چندان در نك نمود تا لشکرش بسیار ، اینوقت در طلب ایشان سرعت بگرفت و چنان برفت که آنجماعت از هیچ منزلی نمی کوچیدند، جز آنکه آن حضرت در آنجای نزول میفرمود تا گاهی که در ذی قار فرود شد .

و فرمود : سوکند با خدای مرا اندوه در میسپارد که با سپاهی اندک بر این جماعت اندر شوم.

پس حسن بن علی علیهما السلام ، و عمار بن یاسر ، و قیس بن سعد را بجانب کوفه بفرستاد ، و مکتوبی باهل کوفه در قلم آورد ، و در صحبت ایشان روان داشت .

پس آنجماعت بکوفه شدند، و حضرت امام حسن (علیه السلام) مردمانرا بخطبه در سپرد و خدایرا حمد و ثنا بگذاشت ، و از علی (علیه السلام) و سابقه آنحضرت در اسلام و بیعت مردمان با آن حضرت و حالات کسانیکه بعد از بیعت با آنحضرت مخالفت ورزیدند یاد فرمود .

آنگاه فرمان کرد تا مکتوب علی (علیه السلام) بر ایشان قرائت کردند و چنان رقم

شده بود :

«بسم الله الرحمن الرحيم اما بعد فاتى أخبركم عن أمر عثمان حتى يكون سمعه عيانه :

إن الناس طعنوا عليه ، و كنت رجلا من المهاجرين ، أكثر استعتابه ، و اقل عيبه ، و كان هذان الرجلان أهون سيرهما فيه الوجيف ، و قد كان من امر عائشة فلتة على غضب ، فاتيح له قوم فقتلوه .

ثم أن الناس بايعونى غير مستكرهين ، و كان هذان الرجلان اول من فعل على ما بويع عليه من كان قبلى .

ثم إنهما استأذنانى فى العمرة ، و ليسا يريدانهما ، فنقضا العهد و اذنا بحرب ، و أخرجنا عائشة من بيتها ليتخذها فنة ، و قد صارا الى البصرة اختياراً لها .

و قدسرت اليكم اختياراً لكم ، ما اياى تجيبون ما تجيبون الا الله و رسوله ولن أقاتلهم و فى نفسى منهم حاجة .

و قد بعثت اليكم بالحسن بن على و عمار بن ياسر و قيس بن سعد مستنفرين فكونوا عند ظني بكم ، لا حول و لا قوة الا بالله» .

همانا من از واقعه عثمان چنان از روی صدق و حق باشما خبر بسپارم که هر کس بشنود چنان باشد که بچشم خویش دیده باشد.

و این حدیث چنان است که مردمان بر افعال و اعمال او از هر طرف زبان بطعن برکشیدند، و من که در میانه مردی از مهاجرین بودم از بی اصلاح حال او و خمود نیران جوش و خروش مردمان دامن بر کمر زدم و همی روی دل مردمان را بسویش گرائیدن ، خواستم و عیوب او را در صدد اقلال و کم نمودن بر آمدم .

و این دو مرد و این دو مرد که طلحه و زبیر باشند، و اینک خونخواهی عثمان را دست آویز حصول مآرب و بروز مقاصد و اظهار آنچه بدل اندر داشته و دارند؛ و از بی انتهاز

ص: 178

وقت وادراك فرصت بودند گردانیده اند، و حال اینکه ایشان در تخریب امر او و تهییج مردمان برقتل او، و انگیزش کسان را بمخالفت و عداوت او، سبک ترین سیر ایشان از همه کس شتابنده تر بود، و از میانه عائشه بواسطه خشمی که باعثمان داشت، بناگاه بروی بشورید، و مردمان را بخون او دعوت کرد، لاجرم گروهی بر آنچه نباید اقدام بنمایند اهتمام ورزیدند، و او را بقتل رسانیدند.

و از آن پس همه از روی طوع و رغبت بدون کراهت با من بیعت کردند، و طلحه و زبیر اول کس بودند که بقانونی که با دیگر خلفا بیعت نمودند، با من دست به بیعت دادند.

یعنی چنانکه با عثمان بیعت نمودند و از آن پس بروی بشوریدند، و جهانیان را برخونش بر آغالیدن گرفتند، همچنان با من بیعت کردند، و اینک محض اغراض دنیویه و غضبی که از بابت عدم ادراك بمقاصد و مطالب خود دارند، نقض و نکث بیعت کردند و خلق را بمخالفت و عداوت من انگیزش همی دهند.

بالجمله میفرماید چون طلحه و زبیر نگریستند که آنچه مقصود ایشان است از حضرت من بحصول نخواهد پیوست، و جز آنچه اصلاح دنیا و آخرت است از من متوقع نشاید بود، تدبیری بساختند، و برای انگیزش فتنه و تحریض مردمان رخصت عمره از من بخواستند، و حال اینکه اراده عمره نداشتند.

پس نقض عهد بکردند و پیمان را بشکستند و رشته بیعت را بگسیختند، و بحرب من اقدام ورزیدند، و عایشه را از سرایش بیرون آوردند، تا اسباب قوت قصد خویش نمایند، و اینک بجانب بصره راه برگرفته اند، و آنجا و اهل آنجا را برای انجام مقصود اختیار کرده اند.

و من بجانب شما که اهل کوفه اید رهسپار، و شما را برای نصرت دین اختیار کرده ام، سوگند بجان خودم که نه آنست در اجابت من و نصرت من اقدام نموده باشید، بلکه خدای و رسول خدا را اجابت کرده اید، و هرگز با ایشان بغرض شخصی یا حاجتی که مرا با ایشان است قتال نمیدهم.

یعنی بمیل طبیعت و هوای نفس آهنگ قتال ایشان را نفرمایم و ایشان را مسلمان نمیدانم، و انتظار رجوع ایشان را ندارم، بلکه در کار دین و اصلاح امر مسلمین است.

واکنون پسر حسن و عمار بن یاسر و قیس بن سعد را بشما فرستادم و بایست چنان باشید که در حق شما و خلوص نیت و صدق عقیدت با من گمان دارم، ولا حول ولا قوة الا بالله.

چون این کتاب مبارک براهل کوفه قرائت شد، خطبای کوفه شریح بن هانی و دیگران گفتند، سوگند با خدای همی خواستیم تا بمدینه راه در نوردیم تا از قضیه عثمان دانا شویم، یعنی سبب قتل و چگونگی کشته شدن او را بازدانیم خدایتعالی این خبر را با ما بگذاشت گاهی که در خانهای خود بودیم یعنی این خبر که علی (علیه السلام) با ما سپرد چنان است که ما خود بودیم و برای العین بدانستیم.

بعد از آن فرمان امیرالمؤمنین را بجمله گوش و چشم و مطیع و منقاد شدند، و گفتند بفرمان او راضی شدیم، و اطاعت امرش را واجب میدانیم و از دعوتش تخلف نمی‌ورزیم سوگند با خدای اگر آنحضرت خود از ما نصرت نمیجست سمعاً و طاعة او را یاری میکردیم.

چون حضرت امام حسن (علیه السلام) اینحال را نگران شد، بخطبه بیای ایستاد و فرمود:

«أيها الناس إنه قد كان من أمر أمير المؤمنين علي ما تكفيكم جملته، وقد أتيناكم مستنفرين لكم، لأنكم جبهة الأمصار، ورؤساء العراق، وقد كان من نقض طلحة والزبير بيعتهما و خروجهما بعائشة ما قد بلغكم، وهو ضعف النساء، وضعف رأيهن، فقد قال الله تعالى: الرجال قوامون على النساء.

وأيام الله لولم ينصره أحد لرجوت أن يكون له فيمن أقبل معه من المهاجرين والأنصار، و من يبعث الله له من نجباء الناس، كفاية، فانصروا الله ينصركم».

ای مردمان همانا از امیرالمؤمنین و بروز امر و بیعت مردم با آن حضرت بجمله آگاه شده اید، و اینک ما بشما آمدم تا بیاری ما بر آئید، چه شما معارف

امصار، و بزرگان عراق و رؤسای آفاق، هستید و خبر طلحه و زبیر و شکستن بیعت ایشان و بیرون آوردن عایشه را برای دست آویز فتنه و آشوب ایشان چنان است که گوشزد شماها شده است، و اینحال بواسطه ضعف فطری زنان و سستی رأی ایشان است، و خدایتعالی میفرماید: مردان برزنان مستولی هستند.

سوگند باخدای اگر از دیگر کسان کسی بیاری آن حضرت برنیاید؛ نیک امیدوارم که برای آن حضرت از همان مردم مهاجر و انصار، و آنمردم نجیب که خدای بنصرت آن حضرت برانگیخته، کفایت باشد، پس نصرت کنید خدای را که خدای نصرت کند شمارا، یعنی چون بنصرت دین خدای برآئید خدای شما را مدد میفرماید.

پس از ادای این کلمات امام حسن (علیه السلام) بنشست، و عمار بن یاسر بایستاد و گفت

ایمردم کوفه اگر بدنهای ما باشما نبود، یعنی اگر در ظاهر کار با هم نبودیم باری امور ما بشما می پیوست، و از کار هم با خبر بودیم و از عالم اتفاق بیرون نبودیم و از جاده یکرنگی و وفاق بیکسوی نمیرفتیم، بدرستی که کشتگان عثمان بهیچوجه از کشتن او بسوی مردمان بمعذرت نمیروند، و عذر نمیخواهند، بلکه کتاب خدای را در میان ایشان و حجت و برهان خود حایل سازند، زنده ماند هر کس زنده است، و کشته شد هر کس بقتل رسید و طلحه و زبیر اول کسی هستند که بروی طعنه آوردند و آخر کسی هستند که بخون او امر و فتوی راندند، و از پس قتل عثمان اول کسی هستند که با امیر المؤمنین علی (علیه السلام) بیعت نمودند، و چون بآنچه آرزو داشتند، واصل، و بآمال دنیوی خود نایل نشدند، و در آنچه گمان میبردند و طمع داشتند برخوردار نیامدند بدون حدوث هیچ حادثه و ظهور علت و بیعت کردند و اینک پسرعم رسول خداوند است که با جماعتی از مهاجرین و انصار از شما مدد میخواهد، پس یاری کنید او را که خداوند یاری فرماید شما را.

آنگاه قیس بن سعد بیای شد و خدایرا حمد و ثنا بگذاشت آنگاه گفت:

ایمردمان اگر در کار خلاف و تقریر خلیفه ما را طرف شور و کنکاش میخواندند البته علی (علیه السلام) با آن سابقه در اسلام و هجرت ، باسید الانام، ووفور علم وکمال فضایلش از تمام اهل جهان باین امر شایسته تر بود، و قتال دادن با آنکس را که در امر خلافت آن حضرت ابا و انکار نماید حلال میدانیم، و چگونه چنین نباشد ؛ و حال اینکه حجت بر طلحه و زبیر اقامت گرفت، چه هر دو تن با آن حضرت بیعت کردند ، و محض بغض و حسد بدون هیچ علت و سببی آن حضرت را خلع کردند .

چون این سخنان پبای رفت خطبای کوفه همه زبان باجابت و اطاعت بگشودند و نجاشی در اینباب گفت :

رضینا بقسم الله إذ كان قسمنا *** علی وأبناء النبی محمد

وقلنا له أهلاً وسهلاً ومرحباً *** تقبل یدیه من هوی و تودد

قمرنا بما ترضی نحبك الی الرضا *** یضم العوالی والصفیح المهند

وتسوید من سودت غیر مدافع *** وإن كان من سودت غیر مسود

فان نلت ماتهوری فذاك نریده *** وإن تخط ماتهوری فغیر تعمد

و قیس بن سعد گاهی که اهل کوفه اجابت فرمان کردند این شعر را بگفت:

جز الله أهل الكوفة اليوم نصره *** أجابوا ولم یأتوا بخذلان من خذل

وقالوا علی خیر حاف و فاعل *** رضینا به من ناقض العهد من بدل .

هما أبرزوا زوج النبی تعمداً *** یسوق بها الحادی المنیخ علی جمل

فما هكذا كانت ، وصاة نبیکم *** وما هكذا الانصاف أعظم بذالمثل

فهل بعد هذا من مقال لقائل *** ألا قبح الله الأمانی والعلل

چون خطبا از کار خود فارغ شدند، و مردمان از روی طوع و رغبت اطاعت ورزیدند ، ابو موسی پبای شد و مردمان را خطبه راند ، و با ایشان گفت : هیچ روانیست که حمل اسلحه کنید ، و ساخته جنک و قتال شوید ، و ایشان را از قتال نهی کرد ، پس از آن گفت :

همانا خدایتعالی خون ما و اموال ما را ، یعنی عموم مسلمانان را بر ما حرام کرده است و میفرماید «یا ایها الذین آمنوا لا تأكلوا أموالکم بینکم بالباطل ولا- تقتلوا أنفسکم إن الله کان بکم رحیماً» و دیگر میفرماید «و من یقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم خالداً فیها - یا أهل الکوفة » .

ای کسانی که ایمان آورده اید ، اموال خود را در میان خود از روی باطل نخورید، و خویشان را مکشید، همانا خداوند با شما رحمت دارد ، و میفرماید هرکس مؤمنی را بعمد بکشد جزای او جهنم است و در آتش جهنم همیشه بیاید تا آخر حدیث.

ص: 183

بیان بعضی حکایات حضرت باقر علیه السلام که از رسول خدا در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مأثور است

در امالی طوسی از حضرت باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که رسول خدای صلی الله علیه و آله باعلی صلوات الله علیه فرمود .

«کیف بك يا علي إذا وقتت علي شفیر جهنم و قدمت الصراط و قیل للناس جوزوا و قلت لجهنم: هذالی و هذا لك» .

چگونه باشی ای علی گاهی که بر کناره جهنم بایستی و اینوقت پل صراط را بگذارند و با اهل محشر گویند از این پل بگذرید و تو با جهنم گوئی این شخص مخصوص بمن است ، و این شخص از آن توست .

علی (علیه السلام) عرض کرد یا رسول الله این جماعت کیستند؟ یعنی آنانکه من گویم از آن من میباشند فرمود اولئك شیعتك حیث كنت ایشان شیعیان و پیروان توهستند در هر کجا که باشی .

و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر از آباء کرامش علیهم السلام مرویست که رسول خدای با امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما و علی آلهم فرمود : بنویس آنچه را که بر تو املا می نمایم ، عرض کرد ای پیغمبر خدا آیا از فراموش کردن بر من بیمناک باشی فرمود :

«لست أخاف عليك النسیان ، و قد دعوت الله تعالی لك یحفظك ولا ینسیك، ولكن اکتب لشركائك ، قلت : و من شركائی یا نبی الله ؟ قال : الأئمة ولدك، بهم تسقى امتی الغیث ، و بهم یتجاب دعاؤهم ، و بهم یصرف الله ، و بهم یصرف الله عنهم البلاء ، و بهم تنزل الرحمة من السماء ، و أومی إلى الحسن (علیه السلام) و قال : هذا أولهم ، و أومی إلى الحسین (علیه السلام) و قال : الأئمة من ولده» .

برتو از فراموشی و نسیان ترسان نیستم ، و حال اینکه از خداوند بخواسته ام که آنچه بشنوی ترا بخاطر باقی گذارد ، و فراموشت نگرداند، لکن آنچه میفرمایم

برای شرکای خودت بنویس، عرض کرد: ای پیغمبر خدای شرکای من کیستند؟ فرمود: امامان و پیشوایانی هستند که از فرزندان تو باشند که از برکت وجود و طفیل نمود ایشان امت من از باران آسمان کامکار ، و دعوات ایشان در حضرت یزدان از میمنت ایشان مستجاب ، و بسبب ایشان خداوند بلاء را از امت برگرفت ، و بواسطه ایشان خداوند تعالی رحمت را از آسمان فرود گرداند ، آنگاه رسول خدا بحسن (علیه السلام) اشارت کرد و فرمود: اول ایشان از ائمه هدی از فرزندان تو اوست ، و بحسین (علیه السلام) اشارت نمود و فرمود پیشوایان و ائمه هدی از فرزندان وی باشند .

و دیگر در جلد هشتم بحار الانوار از جابر از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که مردی بحضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمد و این وقت آنحضرت بر منبر خود جای داشت ، عرض کرد یا امیرالمؤمنین مرا اجازت فرمای تا بآنچه شنیده ام از عمار بن یاسر که از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت نمود سخن کنم ، و گفت از خدای بترسید و بر عمار دروغ نیارید .

و چون آنمرد سه دفعه این کلام براند علی (علیه السلام) فرمود تکلم کن گفت شنیدم از عمار که میگفت از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم میگفت «أنا أقاتل على التنزیل ، وعلى یقاتل على التأویل» من بر وفق تنزیل قتال میدهم وعلی بر وفق تاویل کتاب خدای قتال میدهد .

أمیر المؤمنین علیهما السلام فرمود : قسم پپروردگار کعبه براستی سخن کند «إن هذه عندی فی الألف الکلمة تتبع کل کلمة ألف کلمة» این مطلب در آن هزار کلمه که هر کلمه هزار دیگر را متابعت میکند نزد من است.

این کلام اشاره بآن حدیث است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) هزار کلمه بعلی (علیه السلام) پیاموخت که هر کلمه هزار باب دیگر از علوم را مفتوح نمود ، یعنی این فقره قتال بر تأویل از جمله آن اسراری است که پیغمبر با من بگذاشت .

و دیگر در مجلد هشتم بحار و ارشاد شیخ مفید از جابر بن یزید از حضرت

ابی جعفر محمد بن علی از پدر بزرگوارش علیهم السلام مروی است که فرمود:

«انقطع شسع نعل النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) فدفعها إلى علي (عليه السلام) يصلحها، ثم مشى في نعل واحدة غلوة أو نحوها، وأقبل على أصحابه وقال: ان منكم من يقاتل على التأويل كما قاتل معي على التنزيل .

فقال أبو بكر: أنا ذاك يارسول الله؟ فقال: لا، فقال عمر: أنا يارسول الله؟ فقال: لا، فأمسك القوم، و نظر بعضهم إلى بعض.

فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم): لكنه خاصف النعل وأومى بيده إلى علي (عليه السلام) وأنه يقاتل على التأويل إذا تركت سنتي ونبتت حروف كتاب الله، و تكلم في الدين من ليس له ذلك، فيقاتلهم على إحياء دين الله تعالى .

دوال نعل مبارك رسول خدای (صلى الله عليه وآله وسلم) پاره شد و پیغمبر آنرا با علی (عليه السلام) بگذاشت تا اصلاح فرماید، و رسول خدای بایک نعل راه سپر گشت، چنانکه گفتمی باندازه يك تیر پرتاب یا مانند آنست، بعد از آن روی با اصحاب آورد و فرمود: بدرستی که از شما کسی است که بر تأویل قتال خواهد داد چنانکه با من بر تنزیل قتال میدهد .

ابوبکر عرض کرد: یارسول الله منم آنکس؟ فرمود: تو نباشی، عمر عرض کرد: آنکس منم یارسول الله؟ فرمود: تونیستی، اینوقت حاضران زبان از لا ونعم بر بستند، و پاره بیاره پیوستند.

پس رسول خدای (صلى الله عليه وآله وسلم) فرمود: لکن آنکس که بناویل قتال میدهد دو زنده دوال نعل است، و اشارت بعلی (عليه السلام) کرد که اوست که بر تاویل قتال خواهد داد گاهی که سنت من متروک، و کتاب خدا را دور بیفکنند و آنکس که شایسته ولایق نیست در امور دین متکلم گردد، لاجرم علی برای احیای دین یزدان مبین با ایشان قتال خواهد داد.

و دیگر در همان مجلدفتن و محن بحار الانوار از زراره مروی است که گفت

از حضرت باقر (علیه السلام) شنیدم میفرمود :

«إنما أشار علی (علیه السلام) بالكف عن عدوه من أجل شيعتنا ، لأنه كان يعلم أنه

سيظهر عليهم بعده ، فأحب أن يقتدى به من جاء بعده ، فیسیر فیهم بسیرته ، و یقتدی بالكف عنهم بعده» .

اینکه علی (علیه السلام) اشارت فرمود تا از قتال دشمنانش دست بدارند ، بواسطه شیعیان ما بود ، چه میدانست که زود باشد که ائمه جور و سلاطین ستم آئین روزگار بر شیعیان وی چیره میشوند ، و بعد از آن حضرت بر آنها مسلط میگردند ، لاجرم دوست همی داشت که آنکس که بعد از آن حضرت میآید ، یعنی بمنصب والای امامت نایل میشود، در میان ایشان بسیرت علی (علیه السلام) اقتدا نماید، و چنانکه آن حضرت و از قتال دشمن دست برداشت دست بدارد .

ص: 187

بیان پاره آداب و اخلاق حسنه است حضرت امیرالمؤمنین که از امام محمد باقر صلوات الله علیهما مأثور است

عرصه بی بدایت و نهایت اوصاف حسنه و اخلاق جمیله و آداب جلیله و زهد حضرت ولی الله اعظم وصی نبی الله الا فخم ، مطلوب کل طالب ، مقصود کل قاصد امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از پهنه زمین و آسمان بلکه از عرش رحمن و روضه رضوان ، پهناورتر ، و لطیف تر ، و مطبوع تر است.

چه عرش و کرسی و بهشت و رضوان شعاعی از اشعه انوار اخلاق کریمه او و مولودی از مولدات اوصاف شریفه اوست .

باغ جنت زباغ او باغی است *** راغ رضوان زراغ او راغی است

و جز خداوند داور و پیغمبر اکبر هیچکس حد و حصر آنرا نداند چنانکه گفته اند :

علی را قدر پیغمبر شناسد *** که هر کس خویش را بهتر شناسد

قدر اوصاف با صفای علی *** کس نداند مگر خدای علی

پس دیگران هر چه گویند یا نویسند معیار مدرکات خویش را نموده اند ،

و از درجات خلوص عقیدت و صفوت ضمیر خود راز گشوده اند، چنانکه حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم که با آنحضرت از یک نوردند آنحضرت را بصفتی وصف کنند که پیغمبر میفرمود ، و دیگر کسان هر چه گویند باندازه مراتب خودشان است « ما للتراب و أبا تراب ، ما للمربوب و رب الأرباب » .

در کتاب مکارم الاخلاق از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) بروایت ابی بصیر مروی است «إن علی بن ابیطالب (علیه السلام) اشتري قميصاً سنبلانیا بأربعة دراهم» ثم لبسه فمد يده فزاد علی أصابعه ، فقال للخياط : هلم انجلم « فقطعه حيث انتهت أصابعه »

همانا علی بن ابیطالب (علیه السلام) پیراهنی سنبلانی بچهار درهم بخريد پس از آن برتن

مبارك بيار است - در مجمع البحرين مسطور است ثوب سنبلانی یعنی جامه که درازی آن بسیار باشد یا منسوب بسنبلان است که نام شهری است در روم و سنبل نیز شهری است در آن مرز و بوم و در میان سنبلان و سنبل بیست فرسنگ مسافت است -

بالجمله میفرماید چون امیرالمؤمنین آن قمیص را پوشید آستین آنرا بکشید و آن آستین از انگشتهای مبارکش در گذشت با خیاط فرمود بشتاب و این فزونی را قطع کن ، پس خیاط تا بانجا که بانگشتان مبارك آنحضرت میرسید بگذاشت و آنچه برزیادت بود ببرید.

پس از آن فرمود «الحمد لله الذی كسانی من الرياش ما أستر به عورتی، وأتجمل به فی الناس، اللهم اجعله ثوب یمن وبركة أسعی فیه لمرضاتك عمری، وأعمر فیه مساجدك.

ثم قال: سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) كان يقول ، من لبس ثوباً جدیداً فقال هذه الكلمات غفر له .

سپاس خداوندی را که مرا از این جامه چندانکه ستر عورتم را بنماید و در میان مردمان بآن تجمل جویم بپوشانید بارخدا یا این جامه را جامه یمن و برکت بگردان که بالبس آن برای مرضات توسعی نمایم و عمر خود را بخوشنودی تو صرف کنم ، و مساجد تو را بجلوس و درود در آن آبادی بخشم ،

آنگاه فرمود: از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم میفرمود: هر کس جامه نو بپوشد و این کلمات را بگوید آمرزیده گردد .

و دیگر در آن کتاب از زراره مروی است که از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم میفرمود: همانا علی امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در عراق پیراهانی سنبلانی غلیظ و درشت را بچهار درهم بخرید، پس از آن هر دو آستینش را که تا بانگشتان مبارکش میرسید ببرید ، یعنی آنچه از انگشتهای شریفش میگذشت قطع میفرمود - مشمراً إلى نصف ساقه در حالتی که تا نصف ساق مبارکش بر زده بوده. و چون پوشید زبان بحمد و ثنای الهی برگشود .

و در روایتی دیگر فرمود آیا بشما ننمایم؟ عرض کردم بنمای ، پس آن

قمیص را بخواست و هر دو آستینش سه شیر و بدنش سه شبر و طول آن شش و جب بود .

و هم در آن کتاب از حضرت باقر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مروی است که میفرمود :

«غسل الثياب يذهب الهم والحزن، وهو طهور للصلاة» شستن جامه موجب رفع اندوه و حزن و طهور و پاکیزگی است. برای نماز، و خداوند تبارک و تعالی میفرماید «و ثيابك فطهر» جامهای خود را پاکیزه بدار یعنی «شمر» برکش تا بزمین نرسد و کثیف نگردد .

و هم از آنحضرت در تفسیر فطهر وارد است که فقصر یعنی جامهای خود را کوتاه بدار تا بر زمین نرسد چه اینکار موجب کثافت جامه و علامت تکبر و تجبر است و هر دو مذموم است.

و دیگر از صالح ازرق از جدش مدان مسطور است که گفت هرگز مردیرا

ندیدم که در دنیا از علی (علیه السلام) زاهدتر و در قسمت بالسویه بهتر و داناتر باشد هرگز دو جامه قطنانی نپوشید تا وفات کرد، و حال اینکه در آنروز جز مردمان پست جامه قطنانی نمی پوشیدند.

و در حدیث وارد است عباءة قطنانية بتحريك نسبت بقطوان است که نام موضعی است در کوفه، و أكسية قطنانية منسوب بهمین موضع است .

علی بن ابی ربیعہ گوید بر تن علی (علیه السلام) جامه بدیدم یعنی جامه پست بدیدم عرض کردم این چیست ؟ فرمود ای ثوب أستر منه للعورة، وأنشف للعرق .

کدام جامه باشد که از این جامه عورت را بهتر مستور بدارد و عرق بدنرا نیک تر بخود در کشد .

و نیز در مکارم الاخلاق از مختار تمار مروی است که گفت در مسجد کوفه بیتوته و در رحبه نزول مینمودم و نان از بقال میخوردم، و این مختار از مردم بصره بود : میگوید روزی بیرون شدم، ناگاه مردیرا بدیدم صدا برزد.

«ارفع إزارك فانه أنتقى لثوبك وأنتقى لربك ازار خودرا برکش یعنی چندان

بلند مگیر که بر زمین رسد، چه اینکار برای پاکی جامه تو بهتر و برای پرهیز از پروردگارت برتر است شاید مقصود این باشد که چون جامه بلند و زمین کشان باشد موجب تکبر و عدم خضوع در عبادت گردد .

گفتم : این شخص کیست ؟ :گفتند علی بن ابیطالب علیه السلام است .

پس از دنبال آنحضرت روان شدم و اینوقت بازار شیرفروشان میرفت ، چون بانجا رسید بایستاد و فرمود « یا معشر التجار ایاکم والیمین الفاجرة، فانها تنفق السلعة، وتمحق البركة» ای گروه سوداگران پرهیزید از سوگند دروغ چه اینکار بضاعت را ناچیز و برکت را زایل گرداند.

پس از آنجا بگذشت تا بتمر فروشان رسید ، و کنیزی را نگران شد که نزد خرما فروشی میگریست فرمود : ترا چیست؟ عرض کرد اهل من مرا بفرستادند تا بیکدر هم از بهر ایشان خرما بخرم چون خرما را برای ایشان بردم پسندیده نداشتند ورد کردند، و اینک خرما فروش از باز گرفتن آن ابا مینماید، امیرالمؤمنین فرمود با نمار که ای فلان تمر را از این جاریه بگیر و در همش را با و بازده ، خرمافروش پذیرفت، باوی گفتند این شخص علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، چون بدانست خرما را بگرفت و آن در هم را بجاریه بداد ، و عرض کرد یا امیرالمؤمنین نشناختم ترا از من در گذر فرمود :

«یا معشر النجار اتقوا الله وأحسنوا مبیعتکم یغفر الله لنا ولكم» ای گروه تاجران از خدای بترسید و در بیع و شری نیکوئی کنید خدای بیامزد ما و شما را.

پس از آن مکان بگذشت و اینوقت باران از آسمان باریدن گرفت ، آن حضرت بدکانی نزدیک آمد و از صاحب دکان خواستار واجازت طلب گشت که بدکان اندر شود تا باران بایستد، صاحب دکان بآنحضرت اجازت نداد ، و بعلاوه جسارت کرده آنحضرت را برکناری افکند.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرموده ای قنبر این مرد را بیرون بیاور ، و تازیانه بروی برکشید آنگاه فرمود «ما ضربتک لدفعک إیای ولیکنی ضربتک لئلا تدفع مسلماً

ضعيفاً فتكسر بعض أعضائه فيلزمك».

تورا نه از آن مضروب داشتم که مرا بریگسوی انداختی بلکه از آنت میزنم نا متنبه شوی و وقتی مردی مسلمان ضعیف القوه را اینگونه طرد و دفع نکنی تا پاره اعضایش را بشکني وقصاص وديۀ او بر تو لازم و واجب شود.

آنگاه از آنجا بگذشت تا بازار کر باس فروشان رسید، و مردی وسیم و فریبی را بدید، و فرمود ای مرد نزد تو دو جامه حاضر هست که پنج درهم بهای آن باشد؟ آنمرد از جای برجست و عرض کرد یا امیرالمؤمنین آنچه بآن حاجت داری نزد من موجود است،

چون آنمرد آنحضرت را بشناخت امیرالمؤمنین از وی در گذشت و برفراز سر غلامی بایستاد و فرمود: ای غلام دو جامه که پنج درهم ارزش داشته باشد داری؟ عرض کرد آری دو جامه دارم و آنحضرت دو جامه را یکی بسه درم و آن دیگر را بدو درم بخرید.

آنگاه فرمود ای قنبر آن جامه را که سه در هم بها دارد تو بگیر، عرض کرد تو بان سزاوارتری که بر فراز منبر میشوی و مردمان را خطبه میرانی. فرمود «وَأنت شاب ولك شره الشباب وأنا أستحي من ربي أن أفضلك عليك سمعت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) يقول: البسوهم مما تلبسون، وأطعموهم مما تأكلون».

تو جوانی و آرزومندی و حرص جوانی در تست و من از پروردگارم شرم میدارم که بر تو فزونی جویم از رسول خدای (صلى الله عليه وآله وسلم) شنیدم میفرمود بپوشانید ایشان را یعنی غلامان و کنیزان و زیر دستان خود را از آنچه میپوشید و بخورانید ایشان را از آنچه میخورید.

و چون آن قمیص را بپوشید دست مبارك را در آستینش دراز کرد و دید آن آستین از انگشتان مبارکش در گذرد، فرمود این فزونی را قطع کن، و چون ببرد آن غلام پیراهن فروش گفت بیاور تا آستینش را اصلاح کنم.

فرمود «دعه كما هوفان الأمر أسرع من ذلك» بگذار بهمین حال باشد چه مرك

واجب سریعتر از این است یعنی شاید در همین حال که مشغول اصلاح این کار باشی مرگ در رسد و من مشغول امورات دنیویه شخصیه باشم.

از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که فرمود :

«اغتم أمير المؤمنين (عليه السلام) يوماً فقال : من أين أتيت فما أعلم أني جلست على عتبة باب ، ولا شققت بين غنم ، ولا لبست سر اویلی من قیام ، ولا مسحت یدی ووجهی بذیلی».

روزی امیر المؤمنین (علیه السلام) بناگاه اندوهناک شد فرمود این غم و اندوه از کجا مرا در سپرد با اینکه نه بر آستانه دری نشسته ام و نه در میان دسته گوسفند راه نوشته ام و نه شلووار را ایستاده بپای در آورده ام و نه دست و صورت خود را بدامان خود مسح نموده ام .

و هم در آن کتاب آن کتاب از اصبع بن نبانه مروی است که گفت در خدمت امیر المؤمنین (علیه السلام) بیرون شدیم تا بخرمای فروشان رسیدیم فرمود ولا تنصبوا قوصرة علی قوصرة زنبیل خرمای را بر روی زنبیل خرمای دیگر نصب نکنید.

آنگاه از آن جا بگذشت تا بگوشت فروشان رسید فرمود «لا تتكؤوا في اللحم» یعنی گوشت را شرحه شرحه مکنید تا از صورت و هیئت بازاری خارج نشود .

و از آنجا بگذشت تا ببازار ماهی فروشان رسید و فرمود «لا تتبعوا الجری ولا المار ماهی ولا الطاقی».

در مجمع البحرین مشطور است جری بکسر جیم و راء مشدده مکسوره و در آخر یاء مشدده ، نوعی از ماهی است که فلس ندارد و آن را جریث باناء مثلثه نیز گویند ، و طافی با طاء مهمماه آن ماهی است که در آب مرده بر فراز آب آید و آب اندر نرود ، و مار ماهی بفتح راء معرب است و حیه السمک است و در بعضی نسخ مسطور است مار ماهج معرب مار ماهی است و در حدیث وارد است که مار ماهی و جری و زمار طایفه از بنی اسرائیل بوده اند که مسخ شده اند و از این پیش در کتاب حضرت سجاد (علیه السلام)

حدیثی باین تقریب مسطور شد.

بالجمله حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) از مبیعه این سه قسم ماهی نهی فرمود، زیرا که حرام است و هیچ حرامی نیست که در حرمت آن حکمتی نباشد خواه زیان دینی یا دنیائی یا نفسی یا عقلی یا بدنی یا عمومی یا خصوصی در آن باشد. بالجمله حضرت امیر المؤمنین سلام الله علیه از آنجا بگذشت و بجماعت بزازان پیوست و با مردی در خریداری دو جامه سخن در افکند، و قنبر در خدمت آنحضرت بود و با بزاز فرمود دو جامه بمن بفروش، عرض کرد یا امیر المؤمنین نزد من حاضر نیست.

و آنحضرت از وی بگذشت تا بجوانی رسید و فرمود دو جامه مرا بفروش، آنغلام در قیمت سخن فراوان بگذاشت تا هر دو تن بهفت در هم اتفاق کردند، یکی را بچهار درهم و دیگری را بسه در هم، آنگاه باغلام خود قنبر فرمود یکی از این دو جامه را اختیار کن قنبر آن جامه را که بچهار درم بها داشت برگزید، و امیر المؤمنین صلوات الله علیه آن جامه را که بسه درم قیمت داشت پیوشید و فرمود «الحمد لله الذی کسانی ما اواری به عورتی و اتجمل به فی خلقه».

و بعد از آن بمسجد اکبر آمد و مقداری ریک فراهم کرد مستقیماً بر آن بیفتاد در این اثنا پدر آن پسر بیامد و عرض کرد: پسرم ترا شناخت و اینک آن دو در همی است که بسود و ربح برده است و فزونی کرده است بازگیر.

فرمود «ما کنت لأفعل ما کسته و ما کسني، و اتقنا علی رضا» این دو در هم را نمی گیرم چه من در این مبیعه شرط دقت را بجای آوردم و اونیز کوشش خود بنمود و این معاملت برضای طرفین بگذشت.

و دیگر در آن کتاب از و شیکه مروی است که علی (علیه السلام) را نگران شدم که ازار را بالای ناف مبارک مییست و تا نیمه ساقهای مبارکش می پیوست، و بدست مبارکش در بود، و با اینحال در بازار گردش مینمود و میفرمود: از خدای بترسید و پیمان را باندازه گیرید و کم و کاست نکنید، گوئی آن حضرت معلم

راقم حروف گوید آری جبرئیل و تمام بندگان خداوند جلیل شاگرد دبستان علم و تربیت امیر المؤمنین صلوات علیه میباشند .

و هم در آن کتاب مسطور است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) شمشیر خود را آورد و فرمود: کیست که این شمشیر را برهن بستاند، همانا اگر مرا پیراهنی بودی این شمشیر را بگرو نمیدادم، پس آن تیغ را سه در هم گرونهاد، و پیراهانی سنبلانی خریداری فرمود که آستینهای آن تا نیمه دو ذراع مبارکش میرسید، و از طرف درازی تا نیمه هر دو ساق شریفش را مستور میداشت .

عبدالله بن ابی الهذیل گوید بر بدن مبارك علی (علیه السلام) پیراهنی زایی دیدم که چون گوشه آستین او را بگرفتی و بکشیدی تا بناخن مبارکش رسیدی، و چون رها کردی ببازوی همایونش پیوستی .

ابن اشعث عبری از پدرش حکایت کند که علی (علیه السلام) را نگران شدم روز جمعه در فرات غسل کرد، پس پیراهنی از کرباس بسه درم بخرید، و با همان پیراهان مردمان را نماز جمعه بگذاشت، با اینکه گریبانش را خیاطت نکرده بودند .

و نیز در مکارم الاخلاق از عبدالله بن عباس مردیست که گفت چون از بصره مراجعت کرد و منال بصره را با خود حمل نمود و بکوفه اندر شد امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نگران شد که در بازار ایستاده و همی بنفس نفیس ندا میفرماید ای گروه مردمان هرکس را بعد از این روز دریابیم که جری و طافی و مار ماهی میفروشد « علوناه بدر تنا هذه » او را با این تازیانه ادب میفرمائیم و آن در را سبته میخواندند.

ابن عباس میگوید پس بحضرتش سلام فرستادم و پاسخ مراد داد، پس از آن فرمود ای برادر زاده مال بصره چه شد؟ عرض کردم یا امیرالمؤمنین در اینجا حاضر است، و بحضرتش حمل کردم، آن حضرت مرا بخود نزدیک ساخت، و ترحیب گفت

بعد از آن منادی بخدمت او پیامد و شمشیر آنحضرت با او بود ، و نداهمی کرد هفت در هم فروخته میشود .

آن حضرت فرمود اگر در بیت المال مسلمانان بیرون از تو مرا ثمنی بودی این شمشیر را نمیفروختم ، پس آن شمشیر را بفروخت و چهار در هم در بهای قمیصی بداد ، و دو درمش را تصدق فرمود و با یکدر هم دیگر سه روز مراضیافت فرمود.

و دیگر در جلد نهم بحار الانوار از اسماعیل بن ابراهیم بن مهاجر مروی است که گفت : امیر المؤمنین (علیه السلام) مردی از ثقیف را در با نقیا و سوادى از سواد کوفه عامل گردانید .

با نقیا بآباء موحد و نون و قاف و یاء حطی و الف همان قادسیه و حوالی آن است ، و قادسیه را از آنروی قادسیه گفتند که ابراهیم خلیل (علیه السلام) بآن خطاب کرد و فرمود « کوفی مقدسه » و بروایتی فرمود کتولی مطهرة و آنجا را بآنجهت بانقیا خواندند که حضرت ابراهیم صلوات الله علیه آن زمین را بیک صد عدد میش از گوسفندان خود بخريد و در زبان نبطی با بمعنی یکصد و نقیا بمعنی گوسفند است .

بالجمله میگوید آنمرد ثقفی که علی (علیه السلام) او را عامل بانقیا فرمود با من گفت که آنحضرت گاهی که مردمان حضور داشتند مرا فرمود :

« أنظر خراجك فجد فيه ولا تترك منه درهماً و إذا أردت أن تتوجه إلى عملك فمر بي ، فأتيته فقال لي : إن الذي سمعت مني خدعة ، إياك أن تضرب مسلماً أو يهودياً أو نصرانياً في درهم خراج ، أو تبيع دابة ، فانما أمرنا أن نأخذ منهم العفو . »

در کار خراج خود مراقبت جوی که یکدر هم از آن بر جای نماند ، و چون خواهی بمقر حکومت خویش روی کنی مجدداً مرا ملاقات کن ، پس بخدمتش برفتم فرمود آنچه از من بشنیدی از روی خدعت بود ، یعنی بملاحظه تقیه با تو گفتم ، پرهیز

از آنکه مسلمانی یا یهودی یا نصرانی را در کار وصول یکدرهم خراج مضروب بداری تا مجبور و ناچار شوند که برای خراج دابه و بارکش خود را بفروشند .

چه با ما امر کرده اند که بطور سهولت با ایشان رفتار نمائیم ، و با اخلاق و خوی ایشان بسازیم ، و در اخذ خراج آنچه را برای ایشان سهل و آسان است پذیرفتار شویم . و برایشان سخت گیری نکنیم .

اصبغ بن نباته گوید امیر المؤمنین (علیه السلام) را روزی بر منبر کوفه که مشغول خطبه بود میفرمود:

«یا أيها الناس لولا كراهية الغدر لكنت من أدهى الناس ، ألا إن لكل

غدره فجرة ، و لكل فجرة كفرة ، ألا و إن الغدر و الفجور و الخيانة في النار»

ای مردمان اگر به آن بود که غدر و بیوفائی نمودن مکروه است ، از تمامت مردمان بزیرکی و کاردانی برتر بودم ، همانا برای هر غدره فجره ، و هر فجره کفره و غدر و فجور و خیانت را جای بجهنم است .

مقصود این است که میخواهد بفرماید اینکه حکام و عمال روزگار یکی از شرایط امارت را غدر و خیانت میدانند ، و تکرار و تزویر را شرط عمده حکومت - می شمارند ، نه آن است که اگر من نیز بخواهم این صفت را ظاهر کنم نتوانم ، و عالم ، اما چون مخالف عقل سلیم و رأی حکیم و امور اخرویه است و دنیویه را نیز بالمال فاسد میسازد ، اینست که هرگز جز بصدق و راستی کار نکنم .

و در اخبار دیگر در اخلاق آنحضرت مروی است که آبکشی میکرد ، و هیزم بسرای میآورد ، و زوجه کریمه اش فاطمه زهرا سلام الله علیها با اینکه از تمام زنان جهان نیکو روی تر بود ، با دست مبارک بادست آس آرد نمودی ، و خمیر ساختی و نان بختی ، و جامه ها را در پی زدی .

از حضرت ابی عبدالله علیه السلام مرویست که چون علی بن ابیطالب

(علیه السلام)

خلافت یافت ، بر منبر بر آمد و خدا را سپاس بگذاشت آنگاه فرمود :

«إني لا أزرء من فیتکم درهما ما قام لی غدق بیثرب ، فلتصدقکم أنفسکم أفترونی مانعا نفسی و معطیکم»؟!

همانا یکدر هم از بهره و حق شما نمیگاهم ، و بمصارف خود نمیرسانم ، نادر یثرب دارای آب و چشمه باشم ، پس خوب است با نفوس خود بمشورت روید ، و نفوس شما باشما براستی و صداقت سخن کند ، آیا چنان میدانید که من خویشتن را ممنوع و شمارا کامکار گردانم».

یعنی هرگز تواند شد که من در اموال شما خویشتن را باین درجه محروم دارم اما شما را افزون از حقوق ثابتۀ شما عطا فرمایم .

اینوقت عقیل کرم الله وجهه بیای شد و بآنحضرت عرض کرد: خدایرا بنگر آیا مرا با یکتن از سیاهان که در مدینه باشند مساوی گردانی ؟

فرمود : بجای بنشین در اینجا دیگری نبود که تکلم کند جز تو ، ترا بر آن سیاد چه فضیلت است مگر بواسطه سابقه را بسبب تقوائی ، یعنی بواسطه سبقت در اسلام و خدمت باسلام و تقوی میتوان بر دیگری فزونی جست .

از محمد بن خلیلان عباسی از پدرانش مروی است که علی بن ابیطالب (علیه السلام) در پنج صفت از ما امتیاز و فزونی و اختصاص دارد: در فصاحت ، و صباحت و نجدت، و مباشرت بازنان.

وقتی در حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) عرض کردند چیست ترا که مجاور گورستان میشوی فرمود:

« إني أجدهم جیران صدق یکفون السیئة، ویذکرون الأخرة، ایشانرا همسایگانی راست یافته ام که از سیئات باز میدارند و آخرت را بیاد میآورند.

یعنی چون کسی بگورستان مواظبت گیرد ، و انجام روزگار آدمی را بنگرد که بیاید بزحمت گذاشت و بضجرت گذشت ، لاجرم از کردار ناشایست و طمع نابایست

دست و چشم بر بندد و بیاد پرسش آنسرای و حساب روزشمار در آید، و باعمال حسنه بکوشد، و از افعال سیئه چشم بپوشد.

و حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) میفرماید هیچوقت اتفاق نیفتاد که امیرالمؤمنین را مصیبتی در سپارد مگر اینکه در آنروز هزار رکعت نماز بگذاشتی و شصت تن درویش را صدقه دادی، و سه روز بروزه بسپردی.

شعبی گوید در رحبه کوفه در آمدم و در سن جوانی بودم، بناگاه علی (علیه السلام) را بدیدم که بر دو صره از زر و سیم قیام داشت و بادره خود مردمان را دور میساخت آنگاه توجه بآن مال کرد و چنان در میان مردمان قسمت فرمود که هیچ چیز بر جای نماند. آنگاه منصرف گشت و از آنجمله بیش یا کم بمنزل خود حمل نفرمود.

چون اینحال را بدیدم نزد پدر خود بازشدم و گفتم امروز بهترین مردمان یا و نادان ترین کسان را بدیدم گفت آنکس کیست؟ گفتم: علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین را بدیدم که چنین و چنان میکرد، و آن حکایت را باو بگذاشتم، پدرم سخت بگریست و گفت ای پسرک من بلکه بهترین جهانیان را دیده باشی.

در خبر است که امیرالمؤمنین (علیه السلام) مقداری سویق ماخوذ، و در انبانی مختوم میداشت، و از بیم اینکه از سویقی دیگر بر آن بیفزایند، بر آن خاتم مینهاد است.

عقبه بن علقمه گوید بر علی سلام الله علیه در آمدم و در حضور مبارکش شیری ترشیده و پاره نانی خشکیده بدیدم، و ترشیدگی آن شیر بمن آزار میرساند، عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا مانند این شیر و نان را ماکول میداری، فرمود ای ابوالجنوب رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) خشک تر از این را میخورد، و زیرتر از این را می پوشید و اشارت بجامه های خود نمود.

«فان أنا لم آخذ به خفت أن لا ألحق به» اگر من بکردار آنحضرت نروم میترسم بدو پیوسته نکردم.

و نیز عقبه بن علقمه گوید که در کوفه بر امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آمدم، و در حضور مبارکش قدحی از شیر بدیدم که بویش را از شدت حموضت و ترشیدگی آن بشنیدم، و هم در دست شریفش گرده نان جوین بود که پوستهای جو بر روی آن نان نمودار بود، و آن حضرت آن نان را بدست مبارکش میشکست و گاه بگاه بهر دو زانوی مبارک مینهاد و باستعانت زان و میشکست، و ناگاه جاریه آن حضرت فضه خاتون را بر فراز سر همایونش ایستاده بدیدم، بدو گفتم آیا از خدای در کار این شیخ بزرگوار نمی ترسید، آیا این آرد را از پوست پاک نمی سازید فضه گفت:

«إنا نكره أن يؤاخذنا به، فانه قد أخذ علينا أن لا ننخل له دقيقا» مکروه می شماریم که ما را بمؤاخذة در سپارد و آن حضرت از ما عهد گرفته که آرد او را از پوست پاک نکنیم.

میگوید علی (علیه السلام) سخن فضه را نمی شنید پس از آن روی بدو کرد و فرمود چه میگوئی؟ فضه عرض کرد از وی پیرس، با من فرمود بافضه چه میگفتی؟ عرض کردم بافضه گفتیم چه بودی که این آرد را از پوست پاک میکردید، آن حضرت بگریست و فرمود:

«بابی و امتی من لم یشبع ثلاثا متوالية من خبز بر حتی فارق الدنيا و لم ینخل دقيقه» پدر و مادرم فدای آنکس که در ایام زندگانی هرگز سه روز متوالی از نان گندم سیر نشد تا گاهی که از دنیا مفارقت گرفت، و هرگز آرد خود را از پوست تهی ساخت.

و از این سخن رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را اراده فرموده است و از این پس نیز در این کتاب بیاره اوصاف و اخلاق حمیده آنحضرت که بر اثبات ولایت آنحضرت برهان قاطع تواند بود بخواست خدا اشارت می رود.

راقم حروف گوید خوشا و خنکا بر چنان عهد همایون، و فرخا بر آن معاهدین سعادت مقرون، که چون امیرالمؤمنین حاکمی عادل، و عالمی عامل را که در میزان

عدل و اقتصادش من يعمل مثقال ذرة خیر بره و من يعمل مثقال ذرة شرأیره و در دفتر احصایش لا یغادر صغیره ولا کبیره و در طریق هدایت و سبیل ارشادش و این هذا صراط علی مستقیم از ائمه دین بتفسیرش ماثور است ، ادراک نمودند که :

یک نفس جز باراده و رضای خدای بر نیوردی ، و یک شمشیر جز در راه خدا و تقویت دین خدا از نیام بیرون نکشیدی ، و یک تازیانه جز در اصلاح حال عموم بندگان خدا و تربیت ایشان و انتظام امر دین و دنیای ایشان بکار نبردی .

چنانکه چون در داستان سابق و تادیب صاحب حانوت بنگرند میدانند که امیر المؤمنین (علیه السلام) جز غم امت نخوردی ، و جز سعادت دنیا و آخرت ایشان را آهنگ نفرمودی ، و هرگز بغرض نفسانی دم بر نیوردی ، و آن مرد را اگر بتازیانه نواخت نه از آن که بآن حضرت جسارت ورزید ، بلکه برای آن بود که خود فرمود که :

اگر بر آن عادت و شیفت و خوی درشت باشد و بنده ضعیف الحال را اینگونه از دکه خویش دور بیفکند ناچار صدمتی باعضای او میرساند ، یکجا مسلمانی را آسیب رسانیده ، و یکجا خودش دچار امر ترفع و مسئولیت حکومت و قصاص . ودیت میشود ، و یکجا اینگونه کار و کردار بیرون از روش مردم آزاده و آدمیوش است ، و یکجا موجب نقصان سعادت دنیا و آخرت ، و دور افتادش از طی درجات عالیه است .

و در این جمله چنانکه خود فرمود بهیچوجه خویشتن را منظور نمیداشت ، چنانکه مزدوری میفرمود و طپانچه می یافت و برای ضارب در صدد مکافات نبود ، یا در هنگام جهاد و قتل مرد کافر بمحض و مجرد اینکه مرد کافر چهره همایونش را با آب دهن مرتهن میگردانید ، فوراً از قتل او درنگ میگرفت تا مبادا آن کار را با امرت پروردگار اختلاطی افتد .

و از آن طرف بآن شان و مقام امارت مؤمنان که بر همه سلطنت های جهان

تفوق و تقدم داشت، و با آن قدرت و استیلاي ظاهر و باطن و با آن شجاعت و عظمت که او را بود، در کوی و برزن کوفه گردش همی داد، و مرد وزن را بتقوی و پرهیز کاری متذکر همیشه، و بازاریان را بهرگونه پند و نصیحت در میسپرد، و بعلوم ربانی در تمام مبیعات و معاملات دستور العمل میداد، و هر متاعی که اسباب زیان بود و در شریعت حرمتش رسیده از فروش و خرید آن نهی میفرمود.

و چون طبیعی حاذق، و حکیمی دانا، و معلمی بینا، و مؤدبی توانا، و پدری مهربان، و حکمرانی قهرمان، و تحریری فاضل، و عالمی عامل، در همه چیز مردمان، خواه راجع بدنیا و آخرت یا دینی یا شریعتی با طریقتی با معیشتی یا بدنی یا روحی ایشان، یا احکام شرع ایشان، یا نظام و قوام امور هر دو سرای ایشان یا تعلیم و تادیب ایشان نظر مبارک می افکند، و از بحار علوم خود مستفیض میگردانید.

و آنگونه جامه بر تن می نمود، و بدانگونه در لباس فقر حرکت می نمود که اغلب مردم او را نمیشناختند، و بسیار افتادی که نشناخته جسارتی در حضرتش کردند، و آنحضرت در حق ایشان استغفار نمود. و در همان حال که از ایشان جسارت میدید، غم ایشان میخورد، و غلام خود قنبر را بر خود تفضیل میداد و اولاد خود را بر پیرزالی شکسته بال ترجیح نمیداد، و خویشان را همیشه برهنه و گرسنه میداشت.

و چاره خستگی روز و شب را در نخلستان کوفه گاهی که همه کس بخواب راحت اندر بودند تا بامداد بعبادت و ریاضت و خضوع و خشوع و استغفار از بهر امت میگذرانید هیچکس نداند خداوند چگونه مخلوقی بیا فرید که نه میتوانش مخلوق و بشری چون این مخلوق خواند، و نه میتوان مقامات و شئون او را از هزاران یکی بشناخت.

مخلوق است اما نه چون دیگر مخلوق، بشر است لکن نه چون دیگر بشر، چنانکه گفته اند:

«ها علی بشرکیف بشر».

خداوندش میشناسد، و آفریننده اش قدر و مقدار میداند، صفاتش از حد اوصاف ممکن بیرون، و بنده مخصوص و بیمثل حضرت بیچون است در هر صفتی از اوصاف از اندازه بشریت و استطاعت مخلوقیت افزون است.

و در مراتب فصاحت و بلاغت، و زهدات، و عبادت، و عظمت، و قناعت

، و سلطنت، و خضوع، و شجاعت، و خشوع، و قوت، و ملایمت، و عدم اعتنای بیپوشیدن و نوشیدن و خوردن و خفتن و آسایش و آرامش و قبول زحمات و مشقات و ریاضات فوق العاده، و سخا و جود و طهارت نفس، و طهارت ذیل، و معاشرت، و مباشرت، و خوف و وف، و خشیت، و دلیری، و قوت قلب، و ثبات خاطر، و فنون امارت و ریاست و سیاست و سطوت و حکومت، و عوالم درویشی و فروتنی، و نورانیت، و جنبه خدائی و خلقی، و امثال اینها، در هر يك بدرجه مستولی.

و با بضاعت و استطاعت و نماینده اضداد است که در قوه متخیله هیچ دانشمندی عمیق الفکر، و عاقلی دقیق النظر در نمی آید، چنانکه متون کتب نفیسه جمیله باین معانی مزین است، و هنوز از دفتر مراتب و مقامات عالیه اش صفحه را حاوی و راوی نیست، و فضایل او را هیچ نویسنده نتواند جزئی از اجزایش را در قلم آورد.

و البته آنکس که مظهر صفات کامله الهی است، چگونه میتوان اوصاف

و محاسن اخلاقش را احصا نمود عجز الواصفون عن صفته.

خوشا بر روزگار آنکسان که روزگار همایونش را ادراک نمودند، و از آن عهد دیگر را دریابند سر در زیر خاک کشیدند.

چنانکه آن بیچارگان که بجای ماندند، و پس از آن حضرت يك چند مدت بنوبت دیگران دچار شدند، باچه صدمتها و زحمتها و مشقتها و حسرتها

ص: 203

و بر همانگونه ظلم و جور و طغیان جهال و عمال ضلال و قوت مردمان دنیا طلب و زبونی حال ابرار و نیرومندی اشرار و نقصان سعادت دنیائی و اخروی روز تاروز جانب تکاثر، گرفت و هیچ ضعف و فتوری پیدا نکرده و نخواهد کرد .

تا خداوند سبحان هر وقت نظر عنایت و مشیتش تعلق گیرد، و فرزند

برومند امیرالمؤمنین حضرت خاتم الاوصیاء صاحب العصر والزمان را ظاهر گرداند، و آن طریقت و حکومت حقه را آشکار فرماید، و بعض بساطهای ظلم و عدوان و کفر و طغیان و جور و عصیان را از جهان براندازد و صفحه زمین را از پاره ناکسان خس و خسان ناکس و ارذال خبیث و ضلال لئیم و جهال ذمیم و فساق فاجر و فجار فاسق باک، و عرصه غیرا را از لوٹ و جود ناباک بعض حکام گمراه و عمال نامه سیاه، و فرمان فرمایان بی عدل و انصاف، و امیران باجور و اعتساف صاف گرداند.

عجب اینکه در يك نیمه روی زمین که خود را مسلمان وگرنه عابد یزدان می‌شمارند، و اظهار زهد و ورع و قدس و تقوی و مسلمانی و دینداری و حق شناسی میکنند، و اغلب اوقات گوش بوعظ و عاظ و نصیح نصح می‌گشایند و نظر بکتب اخلاق و تواریخ و اخبار و غرایب و بدایع روزگار و آثار پیمبران بزرگوار می‌گمارند، و نتایج افعال و اعمال را می‌شنوند و می‌خوانند، و می‌بینند و میدانند و مجالس خود را بتذکره این اسما بپایان می‌آورند، معذک چون بخلوت می‌روند آنگار دیگر می‌کنند حکایت ملائمت گربه و ناله باریک فقر آمیز اوست .

و این جمله همه در وقتی است که از گوشت و پوست و موش و طیور و وحوش، چیزی حاضر نیست، و چون بوئی بمشامش رسید فی الفور خوی دیگر، و روی دیگر، و موی دیگر، و آهنگ دیگر، و دندان دیگر، و جنک دیگر، مینماید که بهیچوجه مشابه اخلاق سابق نیست

بلی عاملان در زمان معزولی *** همه شبلی و بایزید شوند

چنانکه از باستان داستان کرده اند که عارضی از حاکمی بسطانی عادل متظلم،

در رفع تعدیش بوزیر اعظم راجع شد وزیر در عجب رفت ، عارض گفت .

عجب مدار که وی در حال ابتدال زبانش بنصیحت و پند و اندرز و بی ثباتی دنیا و پشت پازدن بر هواجس نفس ناپروا ، واشتغال بامور آخرت و عبادت ، و نیکی با خلیقت، و تحصیل نام نیک، و تکمیل نفس ، و ادراک مثنوبات اخرویه ، و مرضات الهیه ، و عطوفت و عنایت با خلق خدا و طمع نداشتن بمتاع این دارفنا ، و چشم فرو بستن از محرمات ، و عرض و ناموس بندگان خدا ، و اعتکاف در مساجد و معابد ، و امثال این جمله، گوینده است .

اما در همان حال که گوید، و دیگران را براه مستقیم دلالت مینماید ، خود اسیر دیو نفس میباشد ، و مترصد آن است که چگونه بخت او یاری کند ، و بحکومت و ایالت و ریاست و داروغگی و کدخدائی فلان قریه ، یا مباشری فلان دیه ، یا نوکری در فلان دار الاماره، برخوردار شود ، و آن موی سفید را که خیر از سیاهی قلب مکتوم میدهد، بقوت کنم سیاه گرداند ، و آن قوز پشت و خمیدگی را از ملاقات ماه طلعتان سروقد ابرو کمان اصلاح نماید، و از صبح تا رواح جز با سادگان ملاح و سیمبران صباح و نوشیدن کاسات عقار و رواح، رواحی بصباح ، و صباحی برواح نرساند، و برای انجام خواهش نفس خویش جانها تباه ، و نامه ها سیاه و مالها بتلف ، و تیر مقصود بهدف رساند، و از بیچارگان در یوزه که از بهر قوت یک شبه و یک روزه خویش بر جگر نیش دارند ، به زحمت عقوبت و شکنجه مال بستاند ، و در تدارک باغ و بوستان و تجمل فوق العاده بر آید، و آنچه از یک فرسوده بر آز بصدمت گاز در آورده، در بهای بکمازی و معشوق پر نازی بکار بندد ، و مال بر روی مال ، و بضاعت بر روی بضاعت بگذارد، و دیناری در محل خود بکار نبرد، و جز در معاصی و ملامتی که زاینده غضب ربانی و فزاینده سبب شقاوت هر دو جهانی است بمصرف نرساند .

اگر درویشی داریش از اول شب تا پایان شب گرسنه بر در سرایش با هزار

گونه سوز و تعب ناله برآورد، و برای فلسفی استغاثت بنماید، دعایش مستجاب نشود، بلکه اغلب اوقات مضروب و مطرود گردد.

اگر فاضلی مهذب و عابدی مؤدب بهزار ذریعه در خدمتش خواهان در همی گردد، جز توهین و تعطیل نیابد.

و اگر عالمی عامل و فقیهی متنبه بهزار وسیله خواستار دیناری گردد جز ذلت و خواری ننگرد.

و اگر مظلومی ستم یافته با شهادت شهود عادل دادرسی نماید، بدادش نرسد.

اما چون سیمبری بیجاده لب، و ساده پسری سیمین غبغب، از دور اشارتی؛ و بغمزه بشارتی دهد، نخواسته برخیزد، و فاطلبیده بشتابد، و آنچه خواهد خواه متاع دنیائی یادینی یا عرضی یا ناموسی بدون درنگ تسلیم نماید.

یا مردی از رجال دنیا که دارای حکم و حکومتی، یا وسعت و بضاعتی است از در سرایش بگذرد، بی موزه وردا بحضرتش شتابان، و قدومش را بهزار گونه التجا و التماس خواهان گردد.

و اگر پذیرفتار شود و بیاید و بنشیند اول سخنی که بزبان آورد و با چاکران گوید این است که بعد از قرنی آقا و مولای من التفات و بنده پروری و ذره نوازی و مهرگستری فرموده اند و از امور لازمه شریفه خود محض بروز مرحمت، چشم برگرفته و باین کلبه درویشی قدم بر نهاده اند، و از همه چیز و همه کار بگذشته، و اوقات شریف را از انجام مطالب و مقاصد علیه منصرف ساخته که اقلا روزی فارغ از قال و قیل بصحبت حال و انبساط خیال بگذرانند.

تکلیف شما این است که جز از اهل طرب و مسخره و مضحکه و جوانان فرشته خوی، فرشته روی، خواه از نوع خوانین عظام، یا خواتین مکرمه که ناز ایشانرا بهزار گونه نیاز بایست خریدار شد؛ در سرای بر هر بیگانه و آشنائی فراز گردانید، و با ما از ورود فلان عالم ادیب یا فاضل باشاعر یا فقیه باسید یا مدرس که مخرب مقصود این مجلس هستند، سخن مکنید.

بگذارید روزی را در حضور محترم مغتنم این آقا بخوبی و خوشی و استفاضه بگذرانیم و از کلمات مسجع و مقفی و بیانات ملمع و معمای این مردم ابله خود پسند دختر بمزد زن لوند آسوده باشیم .

روز نبرد با تخته نرد ، و شکنج با شطرنج و انس با آس ناس ، و قلتبانی

با مغلطبان و سوز با دوز و ملاعبه بایوز است نه معاشرت این مردم بدیک و پوز مت روز خوردن باده بیجاده رنگ پر فروغ است ، نه شنیدن اخبار و افسانههای دروغ روز ملاقات یار دلدار و تماشای رقص شاهد گلعداز است ، نه معاشرت ارباب دساتیر و دستار ؛ دنیا دار فناست نه محل بقاء ؛ و هزار حیل و فسوس در این گنبد آبنوس .

بیدار باش تانرود عمر برفسوس * چه دانیم امشب چه زایده و فردا چه پدید آید * وقت را غنیمت دان اینقدر که بتوانی * دمیرا عشق است ؛ و عشق را دمی و معشوق را نمی . دیگر هرچه خواهی گوباش به کس را پدید نیست که انجام کار چیست .

چون میهمان نورسیده این کلمات بهجت آیات را بشنود خنده بقاء قاه از پایان جگر برکشد ، و زبان بگردش و فرمایش در آورد که فی الحقیقه راست گفته اند «القلب یهدی الی القلب» آنچه سالها در دل داشتیم و در مرتع اندیشه میکاشتیم ، از مدد بخت وقوت طالع امروز بزبان مبارک سرکار والاتبار بگذشت .

خوب ملاحظه فرمائید چگونه بخت ما خفته و طالع نگونسار مادر خواب بی سعادت دچار است مدتها است بدل همی خواستم در منزل یکی از دوستان جانی ساعتی با آسایش و آرامش بگذرانیم ، به مسیر گشت نه کسی را این ذوق و سلیقه بود که چنین ترتیبی را بهم پیوست .

معلوم است شما را از غیب مددی است ، و با فرشته و جن آشنائی و صحبتی ، و معاشرت و الفتی که اینطور از مکنون خاطر و مخزون قلب گرفته من خبر داد معلوم است خیر ما در این است .

و اگر چه مشاغل امروز چون روزهای دیگر نگذشته، و بر روی هم ریخته، و مهمانان فرجام نگرفته، و بجمعی، و بجمعی وعده صریح داده بودم که امروز فیصل پذیر گردد.

و بعد از آنکه دعوت فرمودید و ناچار قبول کردم، خیال بر این رفت که نیمساعت و گرنه یکساعت بیشتر توقف نکنم، و زحمت ندهم و با اجازت شما برای اصلاح امور ناگذشته چند ساله این بندگان خدا که همه در شرف هلاکت، و از شدت مظلومیت در عین فلاکت هستند، و بواسطه موانع و وسایطی که همه وقت موجود است بدفع الوقت و طفره گذشته و حالا قرار بر آن رفته است که دعاوی صحیحه ایشان را بده یک گذرانیده، یعنی بهمان اندازه که بگیرند و جان خود را بوطن برسانند و امروز اینکار را با انجام رسانیده، مرخص و دعاگو باشند.

لکن این بیانات و ترتیبات شما چنان حالت اختیار را سلب و کارگر در قلب آمد که از همه چیز میگذرم و از چنین روز و چنین بساط و نشاط و انبساط و اختلاط گذرم بلکه اگر موجب زحمت خاطر شریف نشود شب نیز خود را در صحبت شما براحتم و شما را بزحمت و تعب مجبور میگردانم.

مشروط باینکه بیگانگی و مابیت در کار نباشد، و جز جوجه کباب و پیمانه شراب و خورش ریواس و ساده پسری رقااص و مختصر آواز و ساز و سیم بر خاتونی پر کرشمه و ناز و حریفی نراد و دلربائی شطرنج بازانبا نیاید.

بلکه تقدیر بر آن رفته باشد که ما هم از ایام عمر که همه در صحبت عمرو و زید و تظلم زینده و زبید بیهوده بگذشت یکروز و شب را بر وفق آرزوی هزار ساله با شراب دو ساله و محبوب چهارده ساله و گردش جام و پیاله بیابان بریم و تلافی این حرمان بی پایان را بکنیم و شبی با دوست هزار ساله بیابان رسانیم.

و میدانید درجه اخلاص و ارادت من چیست گرفتاری روزگار غدار مانع ادراک مقصود و ملاقات مطلوب و زیارت احباب و صحبت اصحاب است.

بروزگار عزیزان که روزگار عزیز *** حرام باشد بی دوستان بسر بردن

چون صاحب سرای این ملاطفت و مواحدت را مشاهدت نماید از کمال

وجد و نهایت شوق و شعف و فخر و مباهات آب سرور در چشم غرور بگرداند و از شدت انبساط حالت ترقص دروی نمودار شود و عرضه دارد ای مایه افتخار و شرف و عزت و آبرو و اعتبار و مخدوم حقیقی و مطاع این بنده قدیمی .

گر خانه محقر است و تاریخ *** بر دیده روشنت نشانم

همیشه قانون بوده است که سلیمان را با موران نظری ، و بزرگان را با خانقاه درویشان گذری و شاه را با گدا الفتی ، و ماه را با سها نسبتی میرفته است .

اگر این سر کار جلالتمدار را نیز با این عبد عقیدت شعار که از چاکران قدیمی آن آستان است نظری بمرحمت و عنایت باشد هیچ از مراسم ذره پروری آن آفتاب آسمان ابهت و شوکت بیرون نیست نهایت امتنان از این گونه گفتار و رفتار و اتحاد و یگانگی حاصل و تاقیامت متشکر و دعاگو گردیده سمعاً و طاعاً بطوری که مقرر فرمودند رفتار میشود و باختصار که موجب مزید خجلت و انکسار است میکوشد و چشم از بعضی تدارکات و رعایت شئون آن وجود مبارك می پوشد تا در آن حضرت معلوم باشد که این بنده صمیمی جز رعایت میل خاطر عاطر را طالب نیست .

زیرا که اگر جز این نماید و بخیال خود پردازد و موافق شان و تشریف قدوم محترم اقدامی بورزد چنان خواهد نمود که خود را صاحب دار و مختار مدار میدانم و حال اینکه صاحبخانه حقیقی و مختار معنوی آن حضرت فلك رفعت است .

پس ناظر و مباشر را احضار کرده میگوید دستور العمل امروز و امشب شما بر این نسق است که فرموده اند .

چیزی که من اضافه میکنم همان است که باید دقت کنید مشروبات و مأكولات هر چه باشد مطبوع طبع و ذائقه و خوش طبع و معطر باشد.

و اگر چه فرمایشی نفرموده اند و هر چه بگویم فضولی است .

اما یکم مرغ فسوجن ، و یک مینای جوهر خلواز فلان دکان که چند شب قباد آورده بودید و یک جرعه اش کاریک بطری را می نماید ، گویا یک تومان هم می دهد و ارزش هم دارد ، حاضر کنید ، و از ده باشی که قدیمی دیوٹ محلہ است خواهش نمائید که از ارباب طرب ، و خواتونهای سیمین غبغب که بمجلس خواص اختصاص دارند حاضر کند، نه از آنها که شاهد هر مجلس ، و معشوق هر مفلس ، و محبوب هر ناکس میشوند با او بگو از ما پول دادن و از تو جنس نفیس آوردن ، هر چه خواهی بخواه بشرط اینکه هر چه میآوری نفیس و مطلوب ، و دلکش و مرغوب باشد.

میهمان محترم را از استماع این بیانات ، و جدو سروری دیگر پدیدار ، و تبسم کنان روی با پیشخدمت مخصوص خویش آورده ، و میگوید :

پسر جان اگر خدا خواهد روز و شبی برها بخوشی برای رود ، ما نباید غنیمت نشماریم ، و پای بر پشت بخت زنیم.

هم اکنون نوکرها و خدام را مرخص کن بدنبال کار خود بروند ، و گوش ما را از استماع پاره قیل و قالها آسوده بگذارند ، همه چیز عوض دارد جز صحبت دوست و مجلس دوست.

اما سفارش بلیغ بکن که مرکوب مرا پیش از طلوع آفتاب حاضر نمایند بلکه بتلافی این طفره امروز فردا از صبح تا به شام باصلاح مطالب معروضه اقدام نمایم ، و بانجام رسانم ، و جز خودت که مونس دل و آرام جان و دفع غمی هیچکس از خدام من در اینجای نمانند.

چون سخنان آقای محترم باین مقام رسید ، پیشخدمت مخصوص با جمالی دلارا و غمزهای دلفریب میگوید :

شما که امشب در این سرای بیتوته بفرمائید ، جواب فلان شخص ، که مدنی است متظلم است ، و آنچه باید تقدیم حضور معالی دستور نماید ، بالمضاعف کرده است چیست .

آقادهان را از خنده آکنده نماید، و از روی استعجاب گوید: ای جان عزیز میدانی در اینخانه با این صاحبخانه جانی مطلبی پوشیده ندارم، بلی رشوه گرفتم و وعده کردم آن امید که تدلیسی نمایم، و حکمی که خواسته است در جزو دیگر مطالب بعرض برسانم و باشتباه کاری بمهر برسانم، اما ندانم اینمرد چه بختی خواب آلود دارد که هنوز ممکن نشده است، و چنین موقعی بدست نیامده.

عیب بزرگ کار ما این است که رئیس امروز مملکت ذوق سلیمی ندارد، و هرگز سرش را بیاده ناب و چشمش را بزلف پرپیچ و تاب، مشغول نفرماید، تا در چنان حالت هر حکمی و هر مطلبی در پیش بیاید، فوراً ممضی و مختوم شود، و از آن طرف چنان پاسبان خاتم خویش است که آسان آسان نمیتوان مقصودی حاصل کرد، بجان عزیزت که گرامی سوگند من است، بواسطه همین و اشکال گذرانیدن امور بجان رسیده ام، و میخواهم ترك همه چیز کنم، افسوس از عهود سابقه.

من آنروز را قد شناختم *** بدانستم اکنونکه در باختم

امیدیکه هست و من بواسطه همین امیدواری راهی میروم، این است که این رئیس بسیار فرزند دوست است، در آن اندیشه ام که فلان پسرش را که از تمام فرزندانش محبوب تر است، به نیروی رشوه با خود دست یار، و از این بعد کارهای دشوار را هموار نمایم.

چون صاحبخانه این سخن را میشنود صدا بلند مینماید، خداوندت یار و دست غیبت مدد کار.

آنوقت روی با پیشخدمت کرده میگوید بهمان علمی که در طفره زدن و دهان مدعی بستن داری، او را خاموش گردان، و بوعده فردا خوشدل کن، تا به بینم کار ماچه خواهد بود، و همچنین دیگران را نیز بهمان سبکی و روشی که میدانی، روانه منزلهای خودشان کن.

تو خودت میدانی آن شخصی که بروی ستم رانده و ملک و مال او را برده است و باهل و عیال او متعرض شده است، مردی بزرگ و با بضاعت است، رشوه میدهد و کار خود را از پیش میبرد، و این بیچاره هنوز در خواب است، و او در کار خود کامیاب از قدیم گفته اند مایه فطیر و بی آتش خمیر است.

بالجمله آقای محترم بهمین طریق جواب و سؤاها مینماید و میفرماید بشتاب و باز آی که بی حضور تو بر ما بهشت هست جحیم.

اینوقت صاحبخانه که خود از وجود امیدها و بورود او طمع و طلبها داشت بحالت یأس اندر میشود، و میگوید فی الحقیقه بفرمائید با اینحال و روزگار این چه زحمت است که که بر وجود مبارک میرسد، در جواب میگوید:

حدیث از مطرب و میگوی و راز دهر کمتر جو *** که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معمارا

بنده و شما را باین حرفها و مطلبها چکار است، همینقدر میگویم چراغی خاموش، و آسپائی میگردد، خوشا بحال شما که آسوده در خانه نشست، و در بر آشنا و بیگانه، بر بسته و خبر از این اوضاع ندارید، تا هر ساعتی هزار دفعه جان شما بر لب برسد، دل ما بچند رأس اسب و یدک و چهار توب قدک و برک، و باغ بی برک و ساز که مایه خودنمائی ظاهر و فریب دادن غایب و حاضر است خوش است، با اینکه هنوز صاحب یا بوها و باغ مطالبه قیمت آنرا می نماید و تا به بینیم چه میدهیم و چه میگیریم باید مرد و بی کفن بجهنم رفت.

بهتر این است که غم خویش خوریم و بیگانه و خویش را بحال خویش بگذاریم و کمتر پرده از روی کار و اسرار برداریم که جز موجب مزید غم و غصه و تولید اندوه و قصه نخواهد بود.

پیوند عمر بسته بموئی است هوش دار *** غمخوار خویش باش غم روزگار چیست

اکنون اینروز و شب را که با چون تو یار جانی بفیض جاودانی نایل

میشوم باید غنیمت شمرد که همه وقت میسر نمی شود و قرنی باید بگذرد تا چنین مجلسی و صحبتی بسر بگذرد خرد مندان پیشین که تجربه روزگار فرموده گفته اند :

هر وقت خوش که دست دهد مغتتم شمار مان *** کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

حالا من میگویم ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست .

بما چه فلان کس مال فلان را بخورد یازن فلان را ببرد یا خانهای فلان جماعت را ویران کردند یا فلان خیانت بزرگ را نمودند و احسان دیدند ، خیلی مرد کافی باشیم گلیم خود را از آب بیرون آوریم.

صاحبخانه افسرده خاطر اشارت بمباشر و ناظر نماید تا آنچه باید حاضر نمایند .

میهمان محترم یکی دو جام برکشد و با انتظار پیش خدمت بنشیند ، چون در قدمش تعطیل افتد مضطرب گردد، و با صاحب سرای گوید بفرستید بنگرند اور چشم من بکجا اندر است .

صاحب خانه یکی دو نفر را بفرستد بعد از ساعتی بروند و بازگردند و آشفته بطور نجوی با آقای خود سخن کنند، صاحب خانه سکوت نماید، و آقا را حالت اضطراب شدید گردد ، و باصرار استفسار فرماید .

میزبان گوید چنانکه گویند پیشخدمت را بخانه فلان شخص برده اند ، و سبب پرسیده اند گفته اند مدتیست وجهی گرفته تا شبی از جنس بدیع خود عوض دهد چون بعنوان اینکه وعده خوبان را وفائی نیست آن شخص را با انتظار گذاشته اتفاقاً امروز از آن کوچه عبور کرده است او را برده اند لکن سرکار آسوده باشید نیم ساعت دیگر صحیح و سالم ساقی مجلس سر کار خواهد بود .

آقا آشفته خاطر و در حالت مستی گوید :

چه هستی است ندانم که رو بما آورد *** که بود ساقی و این باده از کجا آورد

دلی خوش کردم که روز و شبی بدون رنج و تعبی با دوستی باصفا و محبوبی با وفا میگذرانم اما نمیدانستم .

ناگشاده گل نقاب آهنك رحلت ساز کرد *** ناله کن بلبل که گلبانك دل افکاران خوش است

آنگاه چون زن بچه مرده ناله بگریه برکشد و آواز غریبانه چون سگی غریب بر آورد و در آنحال گوید اگر پیشخدمت من تا نیمساعت دیگر نیاید دیوانه وار سر بکوچه و بازار گذارم و ناله و فریاد برآورم .

صاحب سرای چون آنحالت جنون آیت را مشاهدت نماید بر آبروی خود بترسد و خادمی محرم محترم را از پی اصلاح آن کار رهسپار دارد و او برود و با تدابیر و زحمات بسیار و دادن ده دینار پیشخدمت را گاهی که پس خدمتیها کرده با رنگ پریده و تنگ دریده و ازار پاره بیاورد .

مژده ورودش را باقا در میان آورند باستقبالش بتازد و خود را بر پایش بیندازد و چهرش را ببوسد و مویش را ببوید و متفقاً بمجلس باز و طرح و عیش را ساز کنند و چندی در دیدارش دیده افکند و گوید :

يك امشبى كه در آغوش شاهد شكرم *** گرم چو عود بر آتش نهند غم نخورم

ایجان عزیز ای فروغ دیده بازگوی بکجا شدی ؟ و از چه دیر آمدی ؟ معشوق ممشوق آهسته سخنی گوید آقا که از بخار باده و دیدار آنماه روی ساده تازه کاده حفظ اسرار نتوانست کرد گفت : بعد از این تفاصیل و اینهمه قال و قیل کار خاتون و اهل سرای بکجا انجامید؟ گوید: بهمان حال که بودند اندراند.

اینوقت روی بصاحب خانه کند و گوید میدانید مستی است و راستی خاتون من گویا بی نان و آب مانده اند و این نور چشم من برای تدارك کار ناچار باین کوچه عبور داده و گرفتار شده است من از شما هیچ مطلبی را پوشیده نمیدارم خدا روا نمیدارد در مجلس شما مشغول عیش و نوش باشم و آنها گرسنه و مستأصل .

بعد از آن روی با ناظر صاحبخانه کرده میگوید خانه آقای نو و من یکی

تو است جان را از هم دریغ نمیکنیم تا بمال چه رسد شما بالفعل زحمت کشیده ده نومان وجه نقد بدر سرای من برده بفلان پسر من میرسانید تا آسوده باشم .

صاحبخانه ناچار ده دینار را تسلیم کرده و خود بمهمان داری مشغول و دلی خوش دارد که چون بامداد چهره گشاید از این بلای ناگهانی آسوده میشود.

اما نمیداند وقتی نجات یافته است که يك هفته گذشته و بهزار تکلیف شاق دچار گردیده تا بتدابیر مختلفه از ضیافت آن ضیف فراغت مییابد و خسارتها بر خود وارد می نماید و بهزار گونه پشیمانی و ندامت دچار و بزبان دنیا و آخرت گرفتار میشود .

از نخست از دادن فلسی بمفلسی آنگونه امساک میورزد و عاقبت بچنان خسارت و صدمت و تعطیل وقت و تضييع عمر دچار میشود و اینهمه از سوء نیت و نکوهیدگی اندیشه و ناراستی طبیعت و بیخبری از خالق بریت است .

و اگر رؤسای قوم و زعمای و اگر رؤسای قوم و زعمای عصر و امرای روزگار در حال نقوی باشند و مردمان را بپرهیزکاری دلالت فرمایند برکت بیفزاید و میمنت نمایش یابد و بزرگ و کوچک و سیاه و سفید بسعادت هر دو سرای فیروز گردند.

در امالی صدوق از محمد بن قیس از حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه مرویست که فرمود : سوگند با خدای علی (علیه السلام) چون بندگان بمأکول پرداختی و چون بندگان بنشستی یعنی بآن عظمت و سلطنت که او را بود بر روش بندگان زر خرید رفتار کردی و بخوردی و بنشستی.

و آن حضرت دو پیراهن سنبلانی بخردی و غلام خویش در اختیار مختار آن اختیار دادی و آن دیگر را خود بپوشیدی و چون آستین آن از انگشتهای شریفش تجاوز کردی قطع فرمودی و چون از دو کعبش بگذشتی محذوف داشتی و آنحضرت پنجسال بخلافت و امارت بگذرانید و آجری بر روی آجری و خشتی بر فراز خشتی گذاشت .

«ولا أقطع قطيعاً ولا أورث بيضاء ولا حمراء و ان كان ليطعم الناس خبز البر و ينصرف إلى منزله و يأكل خبز الشعير و الخل و الزيت».

و هیچوقت ملکی و ضیعتی را در اقطاع خود مقرر نفرمود ، و سیم سفید و زر سرخ بمیراث نگذاشت ، و اگر چند مردمان را بنان گندم و گوشت میساخت ، لکن خود بمنزل خویش باز میگشت و بنان جو و سرکه و زیت قناعت میفرمود .

و هرگز دوکار که رضای پروردگار در آن بود بروی و رود نداد ، آن يك را که زحمت و مشقتش بر بدن مبارك شدیدتر میبود اختیار مینمود.

«و لقد أعتق ألف مخلوك من كد يديه تربت فيه يداه و عرفت فيه جبينه» هزار بنده با کدیمین و عرق جبین بخرد و آزاد فرمود.

و هیچکس از مردمان طاقت عمل و ریاضت و عبادت آن حضرت را نداشت و بهر روز و شبی هزار رکعت نماز میگذاشت ، و علی بن الحسین علیهما السلام از سایر مردمان با حضرت همانند تر بود و بعد از امیر المؤمنین (علیه السلام) هیچکس تاب و طاقت عمل علی ابن الحسین صلوات الله علیهم را نداشت .

و مردی از تابعین از انس بن مالک شنید که میگفت این آیه شریفه در حق علی بن ابیطالب سلام الله علیه نازل شد «أمن هو قانت آناء الليل ساجداً و قائماً يحذر و يرجو رحمة ربه» آیا کسیکه در ساعات و آنات شب بقنوت و سجود و قیام بپای میبرد و از عقاب آخرت حذر میکند و برحمت پروردگارش امیدواری میجوید .

آن مرد میگوید پس بحضرت علی (علیه السلام) آمدم تا نگران عبادت و بندگی آن حضرت شوم ، و من خدایرا بگواهی میگیرم که هنگام مغرب بیدار آن حضرت بیامدم و نگران شدم که اصحابش را نماز مغرب میگذارد ، و چون از نماز فراغت یافت بتعقیب بنشست ناگاهی که با قامت نماز عشاء واپسین بایستاد ، و از آن پس بمنزل خود شد ، من نیز با آن حضرت داخل شدم ، و بدیدم و بدیدم که در تمام شب نماز گذاشت و قرائت

قرآن فرمود تاگاهی که فجر طالع شد .

فال آنگاه آنگاه تجدید وضو فرمود و بمسجد بیرون شد و مردمان را نماز بامداد بگذاشت آنگاه بتعقیب جلوس نمود تا آفتاب طلوع کرد ، این هنگام مردمان بخدمتش روی کردند ، پس دو تن بحضرتش داوری میآوردند و چون فارغ میشدند بر میخواستند و دو مرد دیگر بمخاصمت میرداختند .

تاگاهی که آن حضرت بنماز ظهر بر میخواست ، و برای نماز ظهر تجدید وضو میفرمود آنگاه اصحابش را نماز ظهر میگذاشت ، و بتعقیب می نشست تا زمانیکه ایشان را نماز عصر میسپرد ، بعد از آن مردمان بحضرتش میآمدند ، بعد دو مرد بر میخواست و دو مرد دیگر می نشست و آن حضرت در میان ایشان قضاوت وفتوی میراند تا آفتاب غروب مینمود .

و من همی گویم که خدایرا بشهادت میگیرم که این آیه در حق آنحضرت نازل شد .

در مجلد هشتم بحار الانوار سند بذاذان میرسد که گفت : باقنبر بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) روانه شدیم ، قنبر عرض کرد:

«قم یا امیر المؤمنین فقد خبأت لك خبيئة فقال : مما هو؟ قال: قم معي ، فاذا باشنة مملوءة جامات من ذهب وفضة» .

بیا شوای امیرالمؤمنین که از بهر تو ذخیره و دفنیه آماده کرده ام ، چون برفتند انبانها و بروایتی جوالهای مملو از جامهای طلا و نقره بود ، آنگاه عرض کرد یا امیرالمؤمنین همانا هیچ چیزیرا بر جای نگذاشتی جزاینکه قسمت فرمودی ، لاجرم . اشیاء را از بهر تو ذخیره ساختم ، علی (علیه السلام) فرمود همانا دوست داشتی که خانه مرا باتشی فراوان در سپاری .

بعد از آن شمشیر خود برکشید و بر آنجمله بزد و آن ظروف زر وسیم بتمامت دو قطعه و سه قطعه شد آنگاه فرمان کرد تا از روی حصه قسمت نمایند و بموجب فرمان آن حضرت اطاعت کردند و آن حضرت همی فرمود :

ص: 217

«هذا جنای و خیاره فیه *** إذ کل جان بده إلی فیه»

این بیت از جمله امثله عرب است ، و جنی در اینجا بمعنی مجنی است و نیز پاره روایت کرده اند :

«هذا جنای و هجانه فیه *** وکل جان یده إلی فیه»

یعنی خیاره هجان بمعنی گرانبایگی و نیکوئی است و معنی چنین است که این است که چیده ام و خوب و گزیده اش در آن است و هر چپنده دستش در دهان خودش میباشد ، یعنی هر کس که می چپند هر میوه خوبتر و بهتر و تازه تر است در دهان خود میگذارد .

و در حدیث است « لا یجنی الجانی إلا علی نفسه » و این حدیث مثل قول خدا یتعالی « ولا تزر وازرة وزر اخرى » میباشد ، و سبب نزول این آیه مبارکه این است : که در زمان جاهلیت قانون چنان بود که مردی دیگر را بگناه دیگری معاقب و مأخوذ میداشتند و بهمان قدر که اینمرد را با آن مرد قرابتی و خویشاوندی بود معذب میداشتند ، لاجرم این آیه شریفه بررد آن وارد شد.

در مجمع الامثال مذکور است که اول کسیکه بآن مثل مذکور تکلم نمود عمرو بن عدی خواهر زاده جذیمة الا برش ملك خیره است که او را جذیمة الابرص گویند .

و این حکایت چنان است که هنگامی که سرتاسر زمین را خرمی و طراوتی خاص نمودار بود، جذیمة با اهل و عیال و فرزندان خود از پی تفرج و تنزه در بوستانی دلارا ، و صحرائی سبز و پرگیاه خیمه و خرگاه برزد و در آنجا بعیش و عشرت بنشست و فرزندانش بچیدن سماروغ پرداختند و هر يك را کماتی جید، و سماروغی تازه بدست اور افتادی بخوردی ، و چون عمرو را سماروغی نیکو بدست آمدی در جامه خود بنهفتی آنگاه دوان و شتابان بخدمت جذیمة روی نهادند، و عمرو بن عدی که در اینوقت از کودکی شیرین زبان بود همی گفت :

«هذا جنای و هجانه فیه *** إذ کل جان یده إلی فیه»

کنایت از اینکه آنچه من بچیدم به ذخیره آوردم، چه دیگران هر کس هر چه

چید بدهان خود برد .

جذیمه او را در بغل کشید، و بملازمت خویش برگزید ، و بقول او و فعل او مسرور گردید و فرمان داد تا گردن بندی از بهرش ، بساختند، از این روی او را عمرو ذو الطوق میخواندند .

و این عمر و همان است که این کلام «کبر عمر و عن الطوق، که مثل مشهور است در حق او گفته شده است ، و اول شخص عربی که او را طوق بر گردن نهادند ، همین عمرو است.

و تقدیر این مثل این است «هذا ما جنیته و لم آخذ لنفسی خیر مافیہ إذکل جان میاد یده الی فیه یا کله این است آنچه چیده ام، و من برای خویشتن آنچه در آن جمله بهتر است، ماخوذ نداشتم ، چنانچه هر چیننده دستش در دهان است ، و چیده خود را میخورد ، یعنی من بر خلاف دیگرانم و نیکوتر از بهر خود اختیار نمی کنم، و خویشتن را

بر دیگران ترجیح نمیدهم.

و داستان عمرو و خیر طوقی چنین است مفضل حکایت کرده و گوید اول کسیکه باین مثل مشهور کبر عمر و عن الطوق تکلم نمود جذیمه الابرش بود ، و این عمرو خواهرزاده وی بود « و هو عمرو بن عدی بن نصر » و جذیمه پادشاه حیره بود و جماعتی از پسرهای پادشاهان را برای خدمت خود فراهم ساخته ، از جمله ایشان عدی بن نصر بود . و عدی را چهره دلفریب و دیداری دلارا بود رقاش خواهر جذیمه بر آن موی و روی عاشق گشت و وصالش را خواستار شد ، و باعدی گفت امشب چون پادشاه را پیمانہ چند بیاشامانیدی، و او را از شراب ناب و زلف پرییچ و تاب خود ، سرمست و خراب ساختی، در آن حالت سکر و بیخبری ، مرا از وی خطبه کن .

چون شب در رسید عدی چهره خویش را چون ماه بیار است، و شرابی چون آفتاب در جام بگردش آورده ، باغمزه دلفریب چنان از جذیمه شکیب ببرد و در خدمتش چنان بکرشمه در آمد که او را از عقل بیخبر ، و در اول پیاله مست گردانید.

جذیمه گفت ای آشوب دل و آرام جان و آسیب دین و دفع اندهان هر چه دوست

میداری از من بطلب که :

محبوب منی چو دیده راست *** ای سروروان با بروی خم

عدی با زبان چرب و عشوه دلفریب، و چهره گرم و گونه پر لهیب گفت از تو خواستارم که خواهرت رقاش را با من تزویج فرمائی .

جذیمه گفت چگونه تواند بود که او ترا بنگرد، و دیگرش شکیب باشد، و دلش اسیر کمند زلفت نگردد همانا او را با تو تزویج نمودم.

و از آنطرف رقاش که طاقت صبوری و نیروی مهجوری نداشت، میدانست که چون صبح شود و جذیمه را خمار خمر از سروهر دو چشم پر خمار عدی از نظر برشود باین امر رضا ندهد، و جنس بدیع خواهر را بدیه جنس منبع او نگذارد، لاجرم با آنماه شب افروز گفت هم امشب زوجه خود را در کنار بیار، و کامکار و برخوردار برکنار شو.

عدی چون چنان لقمه از حوصله بیش را بدانگونه آماده یافت، بروی برآمد، و از وی درآمد و صبحگاهی از حجله آن ماه خرگاهی با جامه جدید و عطر و طیب مخصوص بدامادان، بخدمت جذیمه رسید.

چون جذیمه او را بدید گفت این آئین وزیب چیست؟ و کدام حور و مهر از این نور و چهر برخوردار بوده است؟ عرض کرد تو خود خواهرت رقاش را در شب گذشته با من بحباله نکاح در آوردی، جذیمه آشفته خاطر شد و گفت من هرگز چنین کار نکرده ام، پس از آن دست خود در مستی خاک بزد، و همی بر صورت و سر برزد، آنگاه روی با خواهر خود رقاش آورده این شعر بخواند :

حدیثینی و أنت غیر کذب *** أبحر زینت أم بهجین

أم بعد فانت أهل لعبد *** أم بدون و أنت أهل ادون

براستی بازگوی آیا با مردی آزاده زنا دادی، یا ناکسی فرومایه، یا با بنده

پست پایه، یا بمردی زیون سبک سایه و اگر چنان باشد همانا توهم بالین و همسر چنین کسان خواهی بود .

ص: 220

رقاش گفت تو خود مرا با کفوی کریم که از پسران پادشاهان است تزویج فرمودی ، جذیمه خشمگین سر بزیر افکند .

چون عدی این حال از وی مشاهده کرد برجان خویش بیمناک شد، و از درگاه وی فرار کرده بقوم و بلاد خود پیوست ، و در آنجا بود تا بمرد .

و از آنطرف رقاش در همان شب از وی بارور شد و پس از انقضای مدت حمل پسری بزاد، و جذیمه او را عمرو نام کرد، و به پسری برداشت و سخت او را دوست میداشت ، چه جذیمه را فرزندی پدید نمی گشت.

و چون عمر و هشت ساله شد با جماعتی از ملک زادگان که خدمتگذار جذیمه بودند ، در طلب چیدن کماة بیرون میشدند و آن جماعت را هر وقت سماروغی خوب و ممتاز بدست ، میرسید بدهان میبردند و میخوردند ، و آنچه ناپسند بود بخدمت جذیمه میبردند، لکن عمرو آنچه بجیدی بجمله نزد جذیمه آوردی ، و در حضورش بگذاشتی ، و میگفتی «هذا جنای» الی آخر . و این کلمه مثل شد.

پس از آن عمرو بن عدی روزی با جامه رنگین و حلی و زیوری مطبوع بیرون و مردمان اینحال را با فال میمون نشمردند، و از اثر سخن ایشان زمانی دراز مفقود شد ، هر چند در آفاق جهان از دنبال او بتاقتند، او را نیافتند .

و چون مدتی بر اینحال بگذشت ، مالک و عقیل دو پسران فارح که دو مرد از مردم بلقین بودند ، و هر دو تن با هدایا و تحف گرانبایه بدرگاه جذیمه راه سپار ، و در طی راه درباره اودیه سماوه فرود آمده بودند عمرو بن عدی بایشان پیوست ، و این وقت ناخنها و موهایش سخت بلند گردیده گفتند بازگوی تاکیستی ؟ گفت : پسر تنوخیه ام .

مالک و عقیل دیگر با او نپرداختند ، و با جاریه که با ایشان بود گفتند ما را طعامی بده ، چون طعام بداد عمر و نیز اشارت نمود که مرا طعام بده، او را هم طعام داد پس از آن مالک و عقیل را از شراب ناب سیراب ساخت ، عمر و گفت مرا نیز سقایت کن ، جاریه گفت «لا نطعم العبدالکراع ، فیطعم فی الذراع» . بمردم فرومایه چون

پاچه بدادی طمع در ذراع افکنند ، و این سخن نیز مثل شد .

پس از آن عمرو را بدرگاه جذیمه حمل کردند او را بشناخت ، و جوانی چون ماه و خورشید در بغل کشید و ببوسید و ببوئید و با مالک وعقیل گفت هر چه میخواهید بخواهید ، گفتند همیخواهیم در این درگاه ندیم پادشاه باشیم.

جذیمه اجابت کرد و ایشان چهل سال در خدمت وی ندیم بودند ، تا گاهی که مفرق جماعات در میان ایشان جدائی افکند ، و «هماکند مانی جذیمه» در حق دوتن که با هم مدتی بصدقت اخوت نمایند مثل شد.

و از آنطرف جذیمه عمرو را نزد مادرش رقاش بفرستاد ، رقاش نیک شادمان شد؛ و او را بگرمابه بفرستاد ، و تن و روی بشست ، و جامه فاخر بر تن او بیاراست ، و آن طوق طلا را که در کودکی برگردن او در میآورد ، برگردنش بگذاشت.

چون جذیمه او را بدید گفت کبر» عمرو عن طوق کنایت از اینکه عمرو از آن برتر است که او را طوق برگردن گذارند و این سخن در میان عرب مثل گردیده .

و از آن پس جذیمه ابرش بن مالک بن فهم عمرو را ولیعهد دولت و قائم مقام سلطنت ساخت .

و تفصیل حال جذیمه وعدی و عمرو و قتل عمر و بدست نائله دختر عمرو بن طرب که او را ز با لقب بود ، و جذیمه را در قصاص خون پدرش عمرو بکشت ، و بعد بدست عمر و بن عدی قصاص یافت بشرح و بسطی کامل در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ تألیف پدرم مرحوم میرزا محمد تقی لسان الملك طاب ثراه مذکور است ، متمم ابن نویره این شعر را در حق مالک و عقیل گوید :

و کنا کند مانی جذیمه حقبه *** من الدهر حتی قبل ان يتصدعا

فلما تفرقنا کأني و مالکاً *** لطول اجتماع لم نبت ليلة معاً

وعشنا بخیر و الحیاة و قبلنا *** أصاب المنایا رهط کسری و تبعا

همانا این اشعار را متهم به بومی در مرتبه برادرش مالک بن نویره گوید

که در زمان خلافت ابی بکر بن ابی قحافه بدست خالد بن ولید بقتل رسید و میگوید :

من و مالک مانند دو ندیم جذیمة الابرش ملک حیره که مالک و عقیل

بودند بودیم، و روزگار درازی با هم بصدق اخوت و صفای نیت بگذرانیدیم، چندانکه مردمان گمان بردند که بنیان اتقاق و بنیاد صحبت ما را شکستی بدید نخواهد شد

اما چون روزگار غدار و دهر ختار، در میان ما علامت مابینت و متارکت و تشتت و تفرق را نمودار، و آیت مهاجرت را قرائت کرد، چنان بچشم اندر نمود که گویا من و مالک یک شب با هم سر در یک بستر نداشته ایم و با آن طول صحبت در خیال چنان گذشت که گویا هرگز با همدیگر شبی بروز نگذاشته ایم .

روزگاری با هم بخوبی و خوشی زندگانی کردیم و کامرانی نمودیم، افسوس که گردش فلک آبنوس آن صحبت مأنوس را باین هجرت غیر مأنوس مبدل، و آن حلاوت معاشرت را باین تلخی مغایرت محول گردانید، و حالت روزگار با تمام ابنای خود بر این منوال بگذشته، و با پادشاهان تاجدار، و سلاطین کامکار، و خسروان با اقتدار، همین معاملات ورزیده، و با تباعه و قیاسره و آکاسره و جبابره و فراعنه و نمارده و خواقین و خوانین، جام خونین پیموده، و از فراز تخت بر تخته تابوت، و از مسند جبروت بعرصه برهوت، کشانیده است .

همین منزل است این جهان خراب *** که بوده است ایوان افراسیاب

همین مرحل است این بیابان دور *** که گم شد در او لشکر سلم و تور

و این بیت دوم را در کتب مقدمات بشاهد آورند و گویند لام لطول بمعنی بعد است، ای بعد طول اجتماع، و بعضی بمعنی مع اباتهم دانسته اند ای مع طول اجتماع، و میدانی در مجمع الامثال میگوید در اینجا لام بمعنی علی میباشد ای طول اجتماع، میگوید جایز است متعلق بتفرقنا باشد، یعنی لاجتماعنا و اشاره باین باشد که سبب

تفرق اجتماع است .

و نیز ابو خراش هذلی در این شعر خود اشارت بمالك و عقیل کرده

است :

ألم تعلمی أن التفرق قبلنا *** خلیلا صفاء مالك وعقیل

بالجمله تمثیل امیر المؤمنین علی (علیه السلام) باین کلمه اشارت باین بود که تو گمان همی بردی که من فریفته این انبانها یا جوالهای زر و سیم میشوم ، و این جمله را که مختار دیگر امتعه است از بهر خویش اختیار میفرمایم و بخویشتن میگردانم چنین نیست بلکه هر چه هست باید از روی مساوات و مواسات در میان مسلمانان قسمت شود .

بعد از آن فرمود یا بیضاء یا صفراء ، غری غیری ای سیم سفید و زر زرد روزگار دیگر یراجز من فریب بدهید .

ذاذان که راوی حکایت است میگوید در آن بیت مقداری دست اورنجن و خلخال شاخ سوزن بود ، فرمود این را قسمت کنید ، عرض کردند ما را حاجتی بان نیست .

حیب بن ثابت گوید عبدالله بن جعفر بن ابیطالب گفت یا امیرالمؤمنین اگر در حق من بمعونت یا نفقه فرمان کنی ، سوگند با خدای چیزی نزد من نیست جز اینکه ناقه خود را بفروشم .

با عبدالله جعفر فرمود و لا والله لا أجد لك شیئا إلا أن تأمر عمك أن یسرق فیعطیک سوگند با خدای چیزی برای تو موجود نمیبینم مگر اینکه هم خود یعنی امیر - المؤمنین را فرمان کنی سرقت کند و بتو دهد یعنی اگر مالی هست باید از روی بمسلمانان قسمت نمود .

از عبدالله بن نافع مروی است که ابوموسی بعبادت حسن بن علی علیهما السلام برفت علی سلام الله علیه فرمود :

«إنه لا یمنعنا ما فی أنفسنا علیك أن نحدثك بما سمعنا ، إنه من عاد مریضا

ص: 224

به سبعون ألف ملك کلهم یتستغفر له إن کان مصباحاً حتی یمسی ، وإن کان ممسیاً حتی یصبح و کان له خریف فی الجنة».

اگر ما را از تو کدورتی در نفس و خاطر باشد - شاید اشارت بقصه حکمین است . اما منع نمیکند ما را که با اینحال ترا بآنچه شنیدیم حدیث کنیم که هر کس مریضی را عیادت کند، هفتاد هزار فرشته او را مشایعت نمایند، و بجمله از بهرش طلب آمرزش کنند، اگر این عیادت را صبحگاه نموده باشد تا شامگاه از بهرش استغفار نمایند، و اگر شامگاه نموده باشد از آن هنگام تا صبحگاه استغفار کنند و هم او را خریفی یعنی زاویه ای در جنت دهند که آن چند وسعتش باشد که اگر شخصی سوار بخواهد آن زاویه را طی نماید چهل سال مدت آن باشد.

و از این کلام مبارک و این رفتار ولایت آثار معلوم میشود که حالت بزرگی امیر المؤمنین (علیه السلام) و وسعت میدان عفو و اغماض و صدق عقیدت و لطف سجیتش در حق مؤالف و مخالف تاچه مقدار است .

و دیگر قدم ضبی روایت کند که امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمان داد تالبید بن عطارد تمیمی را حاضر کنند .

پس برفتند و او را بیاوردند ، و در عرض راه بمجلسی از مجالس بنی اسد مرور دادند که نعیم بن دجاجه در آن مجلس بود ، نعیم پبای شد و لبید را خلاص کرد .

آن جماعت بخدمت آن حضرت آمدند ، و عرض کردند آن مرد را بگرفتیم و چنان افتاد که عبور ما بر نعیم بن دجاجه افتاد ، و نعیم او را از دست ما باز رهانید ، و این نعیم از شرطة الخمیس بود .

علی (علیه السلام) فرمود نعیم را نزد من حاضر کنید ، و بفرمود او را سخت مضروب داشتند ، و چون او را از پس مضر و بیت بیرون بردند گفت یا امیر المؤمنین .

« إن المقام معك لذل ، وإن فراقك كفر ای امیر المؤمنین بودن در حضرت تو ذلت آورد ، و مفارقت از حضرت تو کفر است .

یعنی چون تو عدل صرف هستی و در اجرای حق و خدومه کس در نظر مبارکت یکسان است ، مقام جستن در خدمت تو موجب ذلك است و چه هیچ نتواند بهوای نفس خویش برود، یا خود را بر دیگری فزونی دهد ، یا اگر خطائی کند متوقع عفو و اغماض باشد ، پس همواره ذلیل و خائف است ، اگر برای همین جهات از تو مفارقت کند فوراً کافر است، و از حق روی بر کاشته است .

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود : «إنه لكذاك؟ قال : نعم قال : خلوا سبيله» آنچه میگوئی بروفق عقیدت تو است ؟ عرض کرد: آری فرمود : او را براه خود گذارید.

و دیگر از شعبی مرویست که علی (علیه السلام) زره خود را نزد مردی نصرانی دیده آن مرد نصرانی را بمنخصت در محضر شریح قاضی حاضر ، کرد شریح چون امیرالمؤمنین را بدید بی خویشتن از جای خود برفت تا آن حضرت جلوس فرماید، علی (علیه السلام) فرمود بجای خود بنشین ، آنگاه پهلوی وی بنشست و فرمود ای شریح اگر خصم من مسلمان بود جز با او نمی نشستم لکن وی مردی نصرانی است و رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده است :

«إذا كنتم و إياهم فی طریق فالجئوهم إلى مضایقة و صغر و ا بهم كما سفیر الله بهم فی غیر أن تظلموا».

چون شما با جماعت نصاری در يك طریق باشید ایشان را ملجأ و ناچار سازید که از تنگنای طریق که موجب زحمت و کلفت و مشقت است راه سپار شوند و ایشانرا كوچك بگردانید چنانچه خدای صغیر گردانیده است ایشان را لکن بدون اینکه ظلم بر ایشان روا دارید.

و حکمت این کلام مبارك آنست که چون چنین کردند ایشان خوار و حقیر میگردند ، و آخر الامر ناچار میشوند بلکه راغب و مایل میگردند که مسلمانی گیرند و از این ذلت بعزت رسند و نیز بواسطه این تحقیر و تصغیری که از مسلمانان بینند بمخالطت و مجالست ایشان آرزو نکنند ، تا اسباب ضعف عقاید

مسلمانان و ذلت خودشان شود، و نیز مسلمانان چون خود را در بازه ایشان منصف باین احوال یا بند بیشتر از مخالفت و عقاید ایشان متفتر شوند، اما اگر با ایشان بظلم و ستم روند از مسلمانان و مسلمانی گریزان گردند و بر بغض و کین ایشان، و الحفظ دین و آئین خودشان، و دشمنی با دین اسلام افزوده شود.

بالجمله میگوید پس از آن علی (علیه السلام) با شریح قاضی فرمود این زره من است نه فروخته ام، و نه بخشیده ام، نصرانی گفت این زره جزیره من نیست امیر المؤمنین را نیز دروغ گوی ندانم.

شریح روی بعلی (علیه السلام) آورد و عرض کرد یا امیر المؤمنین آیا بینه و گواهی هست؟ فرمود: نیست، لاجرم شریح امر کرد که آن زره از آن نصرانی است.

نصرانی قدمی چند برفت و دیگر باره باز شد و گفت اما من همانا شهادت میدهم که اینگونه حکم از احکام و اخلاق پیغمبران است که داوری مرا نزد قاضی خود میبرد و قاضی آنحضرت بر حقانیت من حکم میراند. گواهی بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی میدهم این زره سوگند با خدای زره تست یا امیر المؤمنین.

چون نصرانی مسلمان شد و آن گواهی بداد، امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود اما چون تو اسلام آوردی از آن تو باشد و نیز او را بر اسبی بر نشاند.

شعبی گوید خبر داد مرا آنکس که آن مرد نصرانی را دیده بود که در رکاب آنحضرت با خوارج نهر وان قتال میداد.

راقم حروف گوید این کردار امیر المؤمنین (علیه السلام) برای حفظ قانون اسلام است که فرموده است البینه علی المدعی و هیچکس را از آن مستثنی نداشته است، و البته چون حفظ قانون هر مذهبی در حد خود بشود موجبات استحکام المذهب و اهل آن مذهب فراهم میشود، و میتوان گفت همین رعایت قانون بود که نصرانی مسلمانی گرفت، و این کردار امیر المؤمنین (علیه السلام) نیز برای این بود که چون نور اسلام را در باطن او میدید او را باین سعادت نائل فرمود، چه اول کار انبیاء و اوصیاء

تکمیل خلق و بیرون آوردن ایشان را از طریق ضلالت بسبیل هدایت است .

ابو عمرو کندی گوید روزی در حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) حضور داشتم و مردمان در حضور مبارکش حالت طیب نفس و انبساط خاطری احساس کردند ، و عرض کردند یا امیرالمؤمنین ما را از اصحاب خود حدیث فرمای، فرمود از کدام اصحاب من از من پرسش میکنید؟ عرض کردند: از اصحاب محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) ، فرمود تمام اصحاب محمد صلوات الله علیه اصحاب من باشند از کدام يك از ایشان از من میپرسید؟ عرض کردند از آنانکه ما نگران هستیم که نام ایشان را بملاطفت میبری ، و برای ایشان بیرون از دیگران درود میفرستی، فرمود از کداميك ایشان؟ عرض کردند از عبدالله بن مسعود فرمود :

«قر القرآن وعلم السنة ، وكفى بذلك» قرآن را قرائت نمود و سنت را بیاموخت و کافی است باین مردمان که حاضر بودند.

گفتند سوگند با خدای ما از این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) « و كفى بذلك » ندانستیم این است مقصود « كفى بقرائة القرآن وعلم السنة ، يا كفى بعبد الله » کافی است قرائت قرآن و سنت ، یا اینکه برای عبدالله بن مسعود همین کافی است که قاری قرآن و عالم سنت باشد .

میگوید عرض کردم ما را از ابوذر حدیث فرمای فرمود :

«كان يكثر السؤال ، فيعطى ويمنع، وكان شحيحاً حريصاً على دينه ، حريصاً على العلم الجزم قدماء في وعاء له حتى امتلاء وعاءه علماً عجز فه »

بسیار سؤال میکرد هم اجابت مسئولش میشد و هم ممنوع میگردید ، و بردین خود شدید الحرص ، و برعلم جزم حریص بود، و همی در طلب علم برآمد تاکنجینه سینه اش از گوهر علم آکنده شد، و در آن عاجز گشت .

میگوید سوگند با خدای از این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) عجز فیه، ندانستیم مقصود اینست که عاجز از کشف آنچه نزد او بود، گردید یا عاجز از مسئلتش گردید.

عرض کردیم از حذیفة الیمان با ما حدیث فرمای فرمود :

« علم أسماء المنافقين ، وسأل عن المعضلات حين غفل عنها، ولو سأله لوجدوه بها عالماً » اسامی منافقان را بیاموخت و از معضلات و مشکلات چون غفلتی از آنها برایش روی داد سؤال کرد و اگر از وی پرسش کردند او را بآنجمله دانا میدیدند .

عرض کردند ما را از سلمان فارسی حدیث کن فرمود :

«من لكم بمثل لقمان الحكيم، وذلك امرء منا أهل البيت، أدرك العلم الأول، وأدرك العلم الآخر، وقرء كتاب الأول، وقرء كتاب الآخر، بحر لا ينزف».

کیست از بهر شما که مانند لقمان حکیم ، است همانا سلمان از ما اهل بیت است، علم اول و علم آخر را ادراک نمود و کتاب اول و کتاب آخر را قرائت فرمود دریایی است که هر چند از وی برگیرند فانی نشود فانی نشود .

و از این کلام امیرالمؤمنین (علیه السلام) شان و شرفی برای حضرت سلمان و مراتب علم او استدراک میشود که در خور انبیاء بزرگ و اولیای فحام است .

و در رجال کشی از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) با من فرمود روایت میکنی آنچه را که مردمان روایت کنند که علی (علیه السلام) در حق سلمان فرمود «أدرك علم الأول، وعلم الآخر» عرض کردم آری، فرمود هیچ میدانی امیر المؤمنین چه قصد فرموده است ؟ عرض کردم مقصود علم بنی اسرائیل و علم پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، فرمود نه چنین است لکن قصد فرموده است علم نبی و علم علی صلوات الله علیهما وأمر نبی وأمر علی علیهما السلام است .

معلوم باد عدم اراده امیرالمؤمنین (علیه السلام) این معنی را در این کلام دلالت بر آن نمیکند که جناب سلمان علم بنی اسرائیل را ادراک نمیکند چنانکه در این حدیث «قرء كتاب الأول وقرء كتاب الآخر» دلالت بر این مقصود مینماید .

میگوید عرض کردیم از عمار بن یاسر حدیث بگذار فرمود:

« ذلك امرء خالط الله الايمان بلحمه ودمه و شعره و بشره ، حيث زال زال معه ، ولا ينبغي للنار أن تأكل منه شيئاً » این مردی است که خداوند جوهر ایمان را با گوشت و موی و پوست و خون او مخلوط ساخته و در هر کجا باشد ایمان با اوست و آتش را نمیرسد که

از وی چیزی را مآکول دارد.

عرض کردیم پس حدیث فرمای از برای ما از نفس نفیس خودت فرمود :

«مهلاً نهانا الله عن التزکیة» آرام و آهسته باش خداوند نهی فرموده است که خویشتن را بستائیم و تزکیه نفس خویش نماییم .

مردی دیگر عرض کرد همانا خدای تعالی میفرماید «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» از نعمتهائی که پروردگارت بتو ارزانی داشته با مردمان بازگوی فرمود:

«فانی أحدث بنعمة ربي ، كنت والله إذا سئلت أعطيت ، و إذا سكت ابتدأت ، وان تحت الجوانح منى علماً جمماً فاسئلونی»

این عبارت را بدو صورت میتوان خواند و معنی کرد، هم مجهول و هم معلوم .

اگر مجهول بخوانیم معنی آن چنان است که از جمله نعمتهای الهی در حق من این است که هر وقت از من چیزی خواستار شوند عطا میکنم ، و اگر سائل و مستحق لب از سؤال هم بر بندد من در عطیت بدایت ، نمایم و این خود نعمتی بزرگ است که انسان دارای چنین صفتی محمود باشد.

و اگر معلوم بخوانیم معنی چنین است که هر وقت از خداوند مسئلتی کردم با من عطا شد و اگر خاموش بودم همچنان خداوند بمن عطا فرمود ، و این نعمتی ! بزرگ است که بنده را در پیشگاه خداوند چنین مقام قرب و منزلتی رفیع حاصل گردد .

معلوم باد که امیر المؤمنین (علیه السلام) را در حق هر يك از صحابه عقیدت و علم و اطلاعی مخصوص است که تکلیف خود را در افشای آن نمیداند، و اغلب آنها با نهایت قبول عامه و ظاهر مطلوبی که داشته اند منافق بوده اند این است که :

در تصدیق احوال و تشریح مقام بعضی با جمال میرود و بیانی مبهم میآورد ، و بواسطه نهایت حشمت و هیبت آن حضرت ، و نیز عدم اجازه باطنیه آنحضرت که در قوه متصرفه امامت و ولایت مطلقه اندراج دارد، هیچکس را قدرت استکشاف و استفسار نبوده است و اگر خواسته است نتوانسته است .

بالجمله میگوید در این وقت این کوا بیای شد و از مسائل عدیده پرسید و جواب

بشنید چنانکه در مقامات خود شرح داده اند .

از زرارة بن اعین از حضرت ابی جعفر محمد بن علی مروی است که علی (علیه السلام) را عادت چنان بود که چون نماز فجر بگذشتی همچنان بتعقیب پرداختی تا آفتاب چهر بنمودی . و چون شمس طالع شدی فقرا و مساکین بحضرتش انجمن شدند و نیز جز ایشان دیگر مردمان بحضور مبارکش تشرف ، جستند و آنحضرت بایشان فقه و قرآن بیاموختی ، و آنحضرت را وقتی بود که از مجلس خویش برخاستی .

پس روزی برخاست و بمردی ، بگذشت و آن مرد کلمه ناپسند بآنحضرت براند و حضرت باقر (علیه السلام) نام آنمرد را بر زبان براند «فرجع عوده علی بدئه حتی صعد المنبر»

امیرالمؤمنین بازگشت و بر منبر صعود داد و مردمان را بنماز جماعت ندا کردند و آن حضرت خدای را حمد و ثنا بگذشت بعد از آن فرمود :

«أیها الناس إنه لیس شیء أحب إلى الله ولا أعم نفعاً من حلم إمام وفقهه أبغض إلى الله ولا أعم ضرراً من جهل إمام وخرقه .

ألا- وإنه من لم یکن له من نفسه وأعظ ، لم یکن له من الله حافظ، ألا وإنه من أنصف نفسه لم یزده الله إلا عزاً، ألا وإن الذل فی طاعة الله أقرب إلى الله من التعزز فی معصيته».

ای مردمان هیچ چیز در حضرت خدای محبوب تر و عمیم النفع تر از حلم و فقه امام و پیشوای انام نیست ، و هیچ چیز در پیشگاه خالق مهر و ماه مبغوض تر و عمیم الضرر تر از جهل امام و گولی پیشوای جهانیان نیست.

دانسته باشید که هر کس از خویشتن بر خویشتن واعظی نداشته باشد ، برای او از جانب خدای حافظی نخواهد بود، و هر کس انصاف خود را بدهد خداوند جز عزت از بهرش نیفزاید دانسته باشید آنذلتی که در طاعت خدای فراز آید، اقرب است بحضرت خدای از آن عزنی که در معصیت خدای حاصل شود.

آنگاه فرمود «أبن المتکلم آنفاً»؟ کجاست آنکسی که ساعتی از آن پیش آنگونه تکلم نمود؟

آنمرد حاضر بود و قدرت انکار نیافت ، و عرض کرد یا امیر المؤمنین اینک

من حاضر م .

فرمود «أما أنى لو أشاء لغلت» بدانید اگر بخواهم میگویم، آنمرد عرض کرد یا امیر المؤمنین بعفو و صفح نظر میفرمائی که تو اهل عفو و گذشتی، فرمود گذشتم و صفح نظر کردم.

شخصی در حضرت باقر (علیه السلام) عرض کرد امیر المؤمنین علیه صلوات الله چه می خواست بفرماید؟ فرمود: «أراد أن ینسبه» میخواست از نسب او باز گوید، و از اینکلام معلوم میشود او را نسبی ناستوده بوده است .

و نیز در ذیل حدیثی که در مجلد هشتم بحار الانوار از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است میفرماید: علی صلوات الله علیه چنان عمل میکرد که گوئی در میان بهشت و دوزخ ایستاده و بثواب بهشتیان مینگرد؛ و برای ثواب و مزدکار میکند، و بدوزخیان مینگرد و برای پرهیز از عقاب اجتناب میگیرد.

و چون از بهر نماز برای میشد و این کلمه را میفرمود «وجهت و جهی» رنگ مبارکش چنان میگشت که میدانستند گونه همایونش دیگر گونه شده است، و هزار بنده از کد یمین و عرق جبین آزاد فرمود .

و در خدمتش بشارت دادند که در ملک و مال آن حضرت چشمه آبی باندازه گردن شتر قوی هیکل بر جوشیده است، فرمود این بشارت باوارث گذارید.

پس از آن آب گذارارای بر فقیران و درویشان و راه گذریان تا پایان جهان بصدقه مقرر داشت ولیصرف الله النار عن وجهه از بهر آنکه خدای آتش را از وی بگرداند .

ابوغسان نهدی روایت کرده است که قومی از شیعیان بر حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) در رحبه در آمدند و آن حضرت را بر حصیری کهنه نشسته دیدند. رحبه بفتح راء مهمله و سکون هاء مهمله و باء موحده آن موضع و زمین وسیعی است که در پیشگاه خانها واقع است و رحبه بسیار است و رحبه حبیس محله ایست در کوفه و منسوب به

ص: 232

بالجمله میگوید امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود چه چیز شما را بیاورده است؟ عرض کردند دوستی تو یا امیر المؤمنین، فرمود:

«أما أنه من أحبني رأني حيث يحب أن يراني، و من أبغضني رأني حيث

يكره أن يراني».

هر کس مرا دوست بدارد میبیند مرا در آنجا که دوست بدارد به بیند مرا و هر کس دشمن دارد مرا میبیند مرا در آنجا که مکروه دارد مرا در آنجا بنگرد کنایت از اینکه دوستان من در بهشت مرا بنگرند و دشمنان من که در جهنمند مرا ملاقات نمایند .

پس از آن فرمود «ما عبدالله أحد قبلي إلا- نبيه، ولقد هجم أبو طالب علينا وأنا وهو ساجدان، فقال أوفعلتموها، ثم قال لي وأنا غلام: ويحك انصر ابن عمك ويحك لا تخذله، و جعل يثني علي موازرتة و مكافئته».

هیچکس خدا را پیش از من جز پیغمبرش عبادت نکرده بود، و روزی ابوطالب بر ما ورود کرد و من و پیغمبر سجود اندر بودیم، ابوطالب گفت آیا کردید آن کار را پس از آن با من گفت و من در اینوقت بسن خورد سال و پسران بودم: و یحك پسر عمت را یاری کن، و یحك اوراتنها نگذار و بر موازرت و معاونت و یاری کردن آنحضرت مرا انگیزش میداد .

راقم حروف گوید اگر چه در اینجا مقصود و مفهوم از ظاهر کلام این است که تا آنزمان هیچکس در عبادت بر طریقت اسلام جز پیغمبر بر من سبقت نگرفته بود چه خداوند را بدیگر مذاهب و ادیان عبادت کرده بودند، اما در باطن این معنی است که از ابتدای آفرینش هیچکس خدای را در ادای حق عبادت، ج-ز که صادر اول است بر من پیشی نداشت، چنانکه از اخبار کثیره این معنی پیغمبر مستفاد میگردد .

و دیگر سدید صیرفی از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) روایت کند که امیر المؤمنین (علیه السلام) را

عارضه مرضی روی داد، ابوبکر و عمر بعیادتش رهسپر و از حضرتش بدر و به پیغمبر شدند، رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) پرسید از کجا میرسید؟ عرض کردند علی را عیادت کردیم فرمود: چگونه اش دیدید عرض کردند «رأیناه لما به» او را بانحال که به آن اندر است دیدیم و از اینکلام خواستند اظهار یأسی از صحت آن حضرت نمایند فرمود:

«کلا إنه لن يموت حتى يوسع عدواً و بغياً، و لينکو تن في هذه الامة عبرة يعتبر به الناس من بعدی».

علی هرگز نخواهد مرد تا گاهی که در پهنه ظلم و بغی و عدوان ستمکاران ستمها بیند و در میان این امت عبرتی شود که بد و اعتبار گیرند پس از من.

و از این کلام مبارک آن فتن و محنی که بعد از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) برای آن حضرت روی میدهد، و آن اعمال و افعال و حروب و زحمات و مشقاتی که اتفاق می افتد، و آن فضایل و مناقب و مآثر و مصائب و معجزات و آیاتیکه از آنحضرت ظهور میرسد مفهوم میشود.

و دیگر از مسیب بن نجیه مروی است که روزی در آن اثنا که علی (علیه السلام) مشغول قرائت خطبه بود، ناگاه اعرابی پدید شد و فریاد فریاد جوئی برکشید.

امیر المؤمنین او را نزدیک خواست، و چون به آنحضرت نزدیک شد فرمود «إنما لك مظلمة واحدة، و أناقد ظلمت عدد المدر و الوبر»

تو از بهر يك مظلمه که بر تو رسیده این ناله و فریاد کنی، اما ظلمها و ستمهایی که بمن وارد شده از شمار ریگهای بیابان و پشم و موی چهار پایان بیشتر است.

و بروایتی دیگر بان اعرابی فرمود و یحک من نیز سوگند با خدای مظلوم هستم بیا تا بر آنکس که بر ما ظلم کرده است نفرین کنیم.

و دیگر در آن کتاب و نهج البلاغه مسطور است که وقتی از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) از حالات و صفات و مراتب جماعت قریش پرسیدند فرمود:

«أما بنو مخزوم فريحانة قریش تحت (1) حدیث رجالهم و النکاح فی نسائهم و أما بنو عبد شمس فأبعدها رأياً وأمنعها لما وراء ظهورها ، وأما نحن فأبذل فأبذل لما فی أیدینا ، و أسمح عند الموت بنفوسنا ، وهم أكثر و أمکر و أنکر ، ونحن أفصح وأنصح وأصبح .»

اما بنی مخزوم از مردم قریش همانا ریحانه قریش در زیر حدیث و اخبار رجال ایشان و نکاح در زنان ایشان است، و از این عبارت میرسد که لذت معاشرت و زندگانی و تمتع از روزگار در مردان و زنان ایشان از دیگر طبقات قریش بیشتر است.

و اما بنی عبد الشمس همانا مردمی دوربین ، و حمایت بستگان و کسان خود بیشتر نمایند .

و اما ما جماعت بنی هاشم در بذل جان و مال ، در هیچ مقام دریغ نکنیم ، و در آنچه بدست داریم سماحت و رزیم و در آنجا که باید از جان بگذریم از دیگران حاضر تریم.

و بنی عبد الشمس با تمام مردم قریش بیرون از بنی هاشم از ما بیشتر و امکر و انکر هستند یعنی مکر و حيله و نکراء و عقل دنیوی ایشان کامل است ، و ما از ایشان فصیحتر و ناصحتر و صبیح تریم، یعنی بازبانی روشن و چهره خرم تر از گلشن بازن و مرد بطلاقت لسان و بشاشت وجه و پند و نصیحت ملاقات میکنیم.

و نیز مسطور است که وقتی ازاری کهنه که دارای رقعہ و وصله بود بر تن مبارک امیر المؤمنین (علیه السلام) بدیدند و عرض کردند این جامه مندرس و مرفوع

ص: 235

1- ظاهراً در نسخه مرحوم مؤلف اعلی الله مقامه و تخت» بوده که بهمان لفظ هم ترجمه نموده است ، ولی البته نسخه مخلوط بوده و صحیحش اینست چنانچه در نهج البلاغه قسم العلم . «حکمت 116 » است: «تحب حدیث رجالهم الخ» و ترجمه اش اینست . اما بنی مخزوم گل بوستان قریشند دوست داری با مردانشان سخن کنی و زنانشانرا تزویج نمائی - الخ . م .

چیست؟ فرمود :

« یخضع له القلب ، و تذلل به النفس ، و یقتدی به المؤمنون » پوشیدن اینگونه جامه موجب خشوع قلب ، و خوارشدن نفس اماره است ، و هم جماعت مؤمنان بآن اقتدا مینمایند ، یعنی بسامیشود که مؤمنی استطاعت پوشیدن جامه نو و فاخر ندارد و از پوشیدن لباس کهنه و در پی زده شر مسار میشود ، اما چون من اینکار کنم و اینگونه جامه بر تن در آورم بروی نیز هموار گردد .

وقتی قومی در حضور مبارکش بمدح و ثنای آنحضرت زبان بر گشودند . «فقال: اللهم إنك أعلم بي من نفسي ، وأنا أعلم بنفسي منهم، اللهم اجعلنا خيراً مما يظنون ، و اغفر لنا ما لا يعلمون»

عرض کرد بارخدایا تو بمن از من داناتری ، و من بر نفس خودم از این جماعت عالم ترم ، بارخدایا بگردان ما را بهتر از اینکه دیگران گمان میبرند ، و در گذر از ما از آنچه ایشان نمیدانند .

و نیز در مجلد هشتم بحار الانوار مرویست که چون امیر المؤمنین (علیه السلام) وارد نهر روان شد از جمیل بن بصیهری که در پیشگاه انوشیروان نویسنده و کاتب بود پرسش فرمود، عرض کردند بعد از اینمدت متمادی زنده است، و از خداوند رازق روزی میبرد، فرمان کرد تا او را حاضر کنند، چون جمیل حاضر شد حواس او بجمله سالم و بی عیب بود مگر چشمش ، ذهنی صافی و قریحه تامه داشت از وی سؤال فرمود :

« کیف ینبغی للانسان یا جمیل أن یکون ؟ » انسان سزاوار است که چگونه باشد ؟

عرض کرد واجب چنان است که انسان را دوست اندک ، و دشمنبسیار باشد .

فرمودای جمیل همانا سخنی بدیع آوردی ، همانا عقیدت تمام مردم بر این است که بسیار دوست او اولویت دارد.

ص: 236

عرض کرد این امر چنان نیست که مردم گمان کرده اند «فان» الأصدقاء إذا كلفوا السعى في حاجة الانسان لم ينهضوا بها كما يجب وينبغي .»

چون دوست بسیار شود و دوستان انسان برای قضای حاجت او همدست شوند و خود را بانجامش مکلف دارند، چنانکه باید و شاید آن حاجت را بجای نیاورند و مقصود او را حاصل نکنند چنانکه چون کشتییان بسیار شود کشتی غرق گردد.

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود این امر را امتحان کرده ام و مقرون بصواب یافته ام منفعت دشمن بسیار چیست؟ عرضکرد «إن الأعداء إذ اکتروا یكون الانسان أبدأ متحرزاً متحفظاً أن ینطق بما یؤخذ علیه ، أو تبدومنه زلة یؤخذ علیها فیکون أبدأ علی هذه الحالة سلیمماً من الخطایا والزلل».

چون دشمنان آدمی بسیار شوند بناچار انسان همیشه عمر خویشتن را از تنطق بکلمتی که بآن مأخوذ شود یا با نواسطه لغزشی از وی ظاهر گردد که بر آن مأخوذ گردد، نگاهدار و پرهیز کار باشد ، و چون دارای این حال و این خودداری باشد همیشه از خطا و زلت که موجب جفا و ذلت است براحتم بگذرانند، امیر المؤمنین (علیه السلام) این بیان را از وی پسندیده شمرد.

راقم حروف گوید بعلاوه این منفعت که باز نمود ، کثرت دشمن اسباب تهذیب افعال و تهذیب اخلاق ، و تکمیل فکر ، و تصفیة مرآت عقل ، و تدبیر و تدبیر ، و نهیه آلات و ادوات مدافعت ، و تحصیل اصدقاء ، و وفور عظمت و ابهت ، و تیزی هوش و ازدیاد فضائل و کمالات و بروز صفات عجیبه حمیده گردد .

و چنان مینماید که جمیل این جواب را مطابق حال امیر المؤمنین (علیه السلام)

گذاشت ، چه آنحضرت را دشمن بسیار ، و دوست اندک بود ، و بدیهی است که در هر کس مراتب عالیه و شئونات جلیله و فضایل کریمه موجود گردد ، موجب بغض و حسد همکنان شود ، و نتیجه حسد خصومت و عداوت است پس کثرت دشمن علامت بزرگی و عظمت و جلالت طرف برابر است .

واز اینجا معلوم میشود که انوشیروان عادل یا دیگر سلاطین بزرگ کامل

اهتمامی شامل در فضل و کمال و مناقب و اخلاق حمیده کاتب داشته اند ، چه نویسنده هر کس مرآت مراتب و مدارج ، اوست و نامه هر کس عنوان گوهر عقل و دانش او و دربان هر کس علامت مقامات کمالیه نفسانیه اوست .

این است که منشیان و نویسندگان پادشاهان بزرگ جهان، حکما و فضیلائی نامدار روزگار بوده اند و مهمام وزارت و فیصل و تشکیل امورات مشکله بسرانگشت تدبیر و قلم تحریر ایشان راجع بوده و دربان ایشان مردمی دانشمند خبیر بصیر مجرب مهذب بوده اند ، و مکاتیب و رسائل ایشان برتر ذخیره خزائن ملوک میگرددیده است.

و بهمین وسیله کارهای بزرگ را بدون زحمت قتال و جدال و انفاق مال و منال با انجام میرسانیده اند، و دارای سلطنتی عظیم ، و ابهتی جسیم میشدند ، چنانکه خدای تعالی در قرآن کریم بقلم و آنچه مینگارند سوگند میخورد ، اما از شمشیر و خونی که میریزاند سخن نمیگوید:

كذب القائلون إن المعالي *** في صدور المثقفات الدوامي

إنما المجد والندی والمساعي *** والردي في أسنة الأعلام

ضحاک بن مراحم از علی (علیه السلام) حدیث کند که فرمود خلیل من رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) چیزی را برای بامداد حبس نمیکرد ، و ابو بکر نگاه میداشت ، و عمر بن خطاب را در این باب رای چنان بود که تدوین دواوین کند، و مال را تا یکسال مؤخر دارد اما من همان کارکنم که خلیل من رسول خدای میفرمود

و میگوید علی (علیه السلام) روزی مردمان را از جمعه تا جمعه دیگر عطا میفرمود.

وقرائت می نمود.

«هذا جنای وخیاره فيه *** إذ کل جان یده إلی فيه»

چنانکه از این پیشن مشروحاً مسطور شد .

و هم در آن کتاب سند بمجمع تمیمی میرسد که گفت «إن علیا (علیه السلام) کان ینزح بیت المال ثم یتنفل فیه و یقول : اشهدلی یوم القیامة أني لم أحبس فیک المال علی المسلمین»

ص: 238

یعنی بدرستیکه علی (علیه السلام) اموال بیت المال را بجمله آنانکه میبایست میپرداخت آنگاه در همان مکان خالی از اغیار نماز نافله مینمود و میفرمود: در روز قیامت در حق من بشهادت باش که من در میان تو مال را بر مسلمانان بزدان نیاوردم، یعنی از بهر خود ذخیره و از ایشان دریغ نداشتم.

عاصم بن کلیب از پدرش حکایت کند که از اصفهان مالی بدرگاه علی (علیه السلام) بیاوردند و آنجمله را بمسلمانان قسمت کرد و در میان آن گرده نانی بدید و آنرا هفت پاره کرد، آنگاه هرپاره را بر يك قسمت آتعال بگذاشت.

پس از آن امرای اسبوع را بخواند و در میان ایشان قرعه بیفکنند تا بکدام از نخست عطا بفرماید، چه کوفه در آن روزگار اسبوع بود یعنی بر هفت قسمت بود.

از ابو اسحاق همدانی مروی است که دوزن در هنگام قسمت بخدمت علی (علیه السلام) بیامدند یکی از ایشان عرب و آن يك از معالی بود، پس بهريك از ایشان بیست و پنج در هم و مقداری طعام عطا فرمود، آنزن که از عرب بود عرض کرد یا امیر المؤمنین همانا من زنی از عرب و این با زنی از عجم است کنایت از اینکه مرا بروی فزونی نیاوردی، فرمود سوگند با خدای برای بنی اسماعیل در این فیی و بهره فضیلتی بر بنی اسحاق نیافته ام.

ود دیگر هارون بن مسلم بجلی از پدرش مسلم حکایت کند که علی (علیه السلام) را در یکسال سه دفعه مردمان را بدل عطا بر خوردار فرمود، یعنی آن چند مال از اطراف وجوانب بحضور مبارکش بیاوردند که سه نوبت مردمان را مبدول داشت، و از آن پس خراج اصفهان بحضرتش وارد کشت آن حضرت فرمود:

«أيتها الناس اعدوا فخذوا فوالله ما أنا لكم بخازن» ای مردمان آماده شوید و قسمت خود را بگیرید، سوگند با خدای من حزینه دار شما نیستم: نیستم، بعد از آن فرمود تا بیت المال را جاروب کشیدند و آب پاشیدند. آنگاه دورکعت نماز در آنجا بگذاشت بعد از آن فرمود « یاد نیاغری غیری » ای دنیا فریب بده غیر از مرا.

و از آن پس از بیت المال بیرون شد و از جانب قبلی مسجد بارهای بسته بدید فرمود این بارها چیست؟ عرض کردند از زمین کسری یعنی از ملک عجم رسیده است فرمود در میان مسلمانان قسمت کنند «فکأنهم از ردوها، گویا آنجماعت خودشان آن بارها را بیاراسته بودند، آنگاه پاره ای از حاضران آن را برگشودند دیدند کتان است که بعمل آورده بودند، و در آن جمله مایل شدند و بخیرداری در آمدند، و تا پایان روز آن امتعه بدرهم بها یافت .

و هم در آن کتاب از ابو اسحاق سبعی مروی است که گفت در روز جمعه برگردن پدرم سوار بودم و امیر المؤمنین (علیه السلام) مردمان را خطبه میراند و همی با آستین خود باد را میزد، گفتم ای پدر امیر المؤمنین احساس گرما میفرماید، یعنی گرما بحضرتش تأثیر مینماید گفت نه گرما و نه سر ما را در می یابد لکن آنحضرت پیراهان خود را غسل داده و اکنون تر است و آنحضرت را جز این پیراهنی نیست اکنون بآن باد میزند تا خشک شود .

عباد بن عبدالله گوید علی (علیه السلام) بر منبری از آجر خطبه میراند.

و هم از ابو اسحاق در آن کتاب مروی است که گفت پدرم مرا بلند کرد پس علی (علیه السلام) را دیدم که موی سر و محاسن مبارکش سفید و ما بین هر دوشانه مبارکش عریض بود.

عد بن ثابت گوید وقتی پالوده ای بحضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) بیاوردند و آنحضرت از خوردن آن ابا فرمود.

و دیگر صالح روایت کند که جده اش بخدمت علی (علیه السلام) آمد، و آن حضرت را خرمائی بود که خود حمل کرده بود، آنزن سلام براند و عرض کرد این خرما را با من گذار تا حمل نمایم، فرمود پدر عیال سزاوار تر است بحمل آن، آنگاه با آن زن فرمود آیا نمیخواهی از این خرما عرض کرد مایل نیستم، میگوید آنحضرت آن خرما را بمنزل برد و باز گشت، و همان ملحفه را ردا ساخته و هنوز پوست خرما در آن باقی بود، و در میان همان ملحفه مردمان را نماز جمعه بگذاشت.

حضرت صادق (علیه السلام) میفرماید وقتی خبیصی یعنی افروشه که عبارت از طعامی است که از خرما و روغن ترتیب میدهند بحضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیاوردند ، آن حضرت از خوردنش با فرمود ، عرض کردند آیا حرام فرمودی این طعام را ؟ فرمود نه چنین است ولکنی أخشی أن تتوق إليه نفسی از آن میترسم که نفس من بآن مایل گردد ، پس از آن تلاوت فرمود «أذهبتم طيباتکم في حيو تکم الدنيا کنايت از اینکه اگر در این جهان بلذات آن مراقبت نمایند، از لذات سرای جاویدان مهجور شوند .

وقتی یکی از اصحاب علی (علیه السلام) بحضرتش معروض داشت تا چند تصدق میفرمائی آیا امساک نمیفرمائی ؟ فرمود :

«ای والله لو أعلم أن الله قبل منی فرضاً واحداً لأمسکت، ولکنی والله ما أدری أقبِل الله منی شیئاً ام لا».

چنین است که گوئی سوگند با خدای اگر بدانم خدای ادای یکفرض را از من میپذیرد البته امساک میفرمودم ، اما سوگند با خداوند نمیدانم آیا خدای قبول فرموده است چیز را از من یا قبول نفرموده است .

و نیز در آن کتاب در ذیل حدیثی از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که فرمود : حلواى امیر المؤمنین سلام الله علیه تمر وشیر ، و جامه های آنحضرت کرباس بود ، و لیلی را تزویج فرمود «فجعل له حجلة ، فهتكها وقال احب أهلی علی ما هم فيه».

برای آن حضرت حجله مرتب کردند، امیرالمؤمنین آن زینت حجله را بر هم زد و فرمود پسندیده و محبوب چنان است که اهل من بر آن روش که سایرین هستند باشد .

مکشوف باد اگر چه بعضی روایات که در این فصل مسطور گشت بحضرت باقر صلوات الله علیه پیوسته نمی گشت ، ، لکن چون مناسب این عنوان و راجع بآداب امیر المؤمنین (علیه السلام) بود تیمناً مذکور گردید .

بیان بعضی حکایات که از حضرت باقر (علیه السلام) در حق بعضی کسان وارد است

در امالی شیخ طوسی از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین علیهما السلام مروی است که فرمود :

ابو ذر و سلمان در طلب رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بیرون شدند ، شخصی با ایشان گفت پیغمبر خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بناحیه قبای روی نمود، ایشان از دنبال آنحضرت روان شدند و رسول خدای را در زیر درختی بسجده یافتند و بانتظار آنحضرت بنشستند چندانکه گمان بردند مگر پیغمبر بخواب ، اندو است و بدانسوی شدند تا رسول مختار را بیدار گردانند، آن حضرت سر مبارك بجانب ایشان برکشید و فرمود مکان شما را دیدم و مقال شما را شنیدم و من در خواب نبودم .

« إن الله بعث كل نبي كان من قبلي إلى أمته بلسان قومه ، وبعثني إلى كل أسود وأحمر بالعربية ، واعطاني في أمتي خمس خصال لم يعطها نبيا كان قبلي : نصرني بالرعب يسمع بي القوم بيني وبينهم مسيرة شهر فيؤمنون بي ، وأحل لي المغنم ، و جعل لي الأرض طهوراً أينما كنت منها أتيهم من تربتها وأصلى عليها »

همانا یزدان تعالی هر پیغمبری را که پیش از من بود بامتش بزبان قومش مبعوث فرمود ، و مرا بهر سیاهی و سرخی ، یعنی بتمام مخلوق بزبان عربی برانگیخت .

و پنج خصلت در میان امتم بمن عطا فرمود که بهیچ پیغمبری که پیش از من بعثت یافت عطا نفرمود :

یکی اینکه مرا برعب و هیبتی که در من نهاده نصرت فرمود چنانکه آنانکه یکماه راه از من دور هستند چون نام من و دین مرا بشنوند بمن ایمان می آورند .

و دیگر اینکه غنیمت را بر من حلال گردانید .

دیگر اینکه زمین را برای من مسجد و پاک گردانید تا بهر کجا که باشم از تربت آن زمین تیمم کنم و بر آن زمین بنماز بایستم .

«و جعل لكل نبي مسألة فسألوها إياها فأعطاهم ذلك ، وأعطاني مسألة فأخرت مسئلتى لشفاعة المؤمنين من امتي إلى يوم القيامة ففعل ذلك.»

و أعطاني جوامع العلم و مفاتيح الكلام و لم يعط ما أعطاني نبياً قبلي فمسئلتني بالغة إلى يوم القيامة لمن لقي الله لا يشرك به شيئاً مؤمناً بي موالياً لوصي محباً لأهل بيتي».

و خدایتعالی برای هر پیغمبری قرار داد که در پیشگاه احدیث يك مسئلت نماید و قرین اجابت داند، لاجرم پیغمبران هر کدام خواهشی که میخواستند نمودند و خداوند آن مسئلت را عطا فرمود، لکن من مسئلت خود را برای شفاعت مؤمنان امت خود تا روز قیامت بتاخیر افکندم .

دیگر اینکه خداوند تعالی جوامع کلم و مفاتيح کلام را بمن عطا فرمود ، و آنچه بمن عطا کرد بهیچ پیغمبری پیش از من نبخشید ، پس مسئلت من بالغ است و میرسد تا روز قیامت برای کسیکه خدایرا ملاقات کند، و هیچوقت بدوشرك نیاورده باشد و با من ایمان بیاورد ، و باوصی من علی بن ابیطالب (علیه السلام) موالات داشته باشد ، و اهل بیت مرا دوست بدارد .

و دیگر در آن کتاب از اسماعیل بن حکم از ابو جعفر محمد بن علی علیهما السلام ماتور است که فرمود: در بنی اسرائیل مردی قاضی بود که در میان ایشان قضاوت میراند ، چون زمان مرگش در رسید با زوجه خود گفت چون بدرود جهان گفتم مرا غسل ده و کفن بکن و مرا بر سریر من بگذار ، و روی مرا بپوش که از این کار چیزی که بد باشد نخواهی دید.

میفرماید چون قاضی بمرد زوجهایش چنانکه وصیت کرده بود بجای آورد ،

و چندی درنگ نموده رویش را بر گشود تا بدو در نگرده کرمی را بدید که بسوراخ بینی او در میشود، از این مشاهدت دهشت گرفت، و چون شب در رسید شوهرش بخواشش در آمد و گفت آیا از آنچه دیده بیمناک شدی گفت: آری بترسیدم گفت:

«أما أنك إن كنت فزعت ما كان ما رأيت إلا في أخيك فلان أتاني و معه خصم له فلما جلسا إلى قلت اللهم اجعل الحق له ، ووجه القضاء له على صاحبه ، فلما اختصما إلى كان الحق له ، ورأيت ذلك بينا في القضاء فوجهت القضاء له على صاحبه ، فأصا بنى مارأيت لموضع هواى كان معه و إن وافقه الحق».

دانسته باش که بفرع و بیم افتادی از آنچه در من دیدی ، این عقوبت را جز از بابت فلان برادرت ندیدم ، چه فلان برادر تو وقتی برای داوری با خصم خود بمحضر من بیامد ، و چون هر دو تن بنشستند همیگفتم بارخدایا حق را برای برادر زن من مقرر و حکم را درباره او موجه بدار چون نزد من بمخاصمت پرداختند حق با برادر تو بود ، و در حال قضاء بر من آشکار گشت ، لا-جرم حکم از بهر او بر صاحب او جاری شد، از این جهت اینکرم بمن افتاد تا چرا میل همیداشتم که حق بجانب او باشد اگر چند نیز حق با او توافق یافت .

و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از جابر بن یزید جعفری از حضرت محمد بن علی الباقر (علیه السلام) مروی است که خداوند عزوجل برسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) وحی فرستاد .

«إني شكرت لجعفر بن أبي طالب أربع خصال»

چهار خصلت جعفر بن ابیطالب در پیشگاه کبریای من مشکور است ، رسول خدای جعفر را بخواند و آن خبر براند ، جعفر عرضکرد اگر خدای تعالی ترا خبر نمیداد من در حضرتت معروض نمیداشتم .

هرگز خمر نیاشامیده ام چه دانستم اگر بیاشامم عقل من زایل میشود ،

و هرگز دروغ نگفته ام زیرا که دروغ از مروت میکاهد، و هرگز با حرام

نیا میخسته ام چه از آن بترسیدم که اگر زنا کنم با ناموس من همین معاملات رود ، و هرگز پرستش هیچ بنیرا نکرده ام چه دانستم نه زبان میرساند و نه شود .

میفرماید پیغمبر دست مبارك برشانه جعفر بزد و فرمود «حق الله عز وجل أن يجعل لك جناحين تطير بهما مع الملائكة في الجنة» سزاوار است مرخدای عزوجل را که برای تو دو بال قرار بدهد که بدستیاری آن با فرشتگان در جنان جاویدان طیران کنی.

در رجال کشی از زراره از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که فرمود «خلقت الأرض لسبعة بهم ترزقون و بهم تمطرون» .

زمین برای هفت تن خلق شده بواسطه ایشان روزی میبیرید و بوجود ایشان نصرت مییابید و از برکت ایشان باران بر شما میبارد ، از جمله ایشان سلمان فارسی و مقداد و ابوذر و عمار و حذیفه رحمة الله عليهم هستند ، وعلی (علیه السلام) میفرمود « و أنا إمامهم ، و هم الذین صلوا علی فاطمة علیها السلام » من امام و پیشوای ایشان هستم و ایشان همان کسان هستند که بر فاطمه علیها السلام نماز بگذاشتند و در حدیث دیگر عبدالله مسعود نیز در این جمله است .

صدوق علیه الرحمة میفرماید معنی سبعة نه آنست که خلق زمین از ابتداء تا انتهاء برای ایشان است، بلکه معنی این است که در آنوقت برای کسانی که در نماز فاطمه شاهد و حاضر بودند فایده زمین مقدر شد ، و این خلق تقدیری است نه بمعنی خلق تکوینی .

و دیگر در رجال کشی و بحار الانوار از جابر از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که فرمود:

وقتی ابوذر بر سلمان درآمد و سلمان دیگی بر نهاده مشغول طبخ بود ، در آن اثنا که مشغول حدیث بودند ناگاه دیک بر زمین سرازیر شد ، و از آبگوشت و اجزای آن چیزی بر زمین نرسید ، ابوذر از مشاهدت اینحال بعجب رفت ، و بسی شگفتی گرفت ، و سلمان دیک را برگرفت و بحالت اول بر آتش بر نهاد ، و دیگر باره بحدیث

پرداختند ، و در همان اثنا دیگر باره ديك آبگوشت در نهايت حرارت بر روی در افتاد و هيچ از ديك فرو نريخت .

ابوذر از دیدار اینحال ترسناك و متحیر از خدمت سلمان بدر شد ، و در آنحالت تفكر ناگاه امير المؤمنين علی (علیه السلام) را بر در بدید، چون آنحضرت ابوذر را بدید فرمود چه چیزت از منزل سلمان بیرون آورد، و چه چیزت خوفناك گردانید؟ ابوذر آنحکایت را بعرض رسانید و گفت از این روی در عجب شدم.

فرمود «یا أبأذر إن سلمان لو حدثك بما يعلم لقلت رحم الله قاتل سلمان ، یا أبأذر إن سلمان باب الله فی الأرض ، من عرفه كان مؤمناً و من أنكره كان كافراً وإن سلمان منا أهل البيت».

ای ابوذر اگر سلمان بآنچه میداند از بهر تو حدیث فرماید ، میگوئی خدا رحمت کند کشتندگان سلمان را ، ای ابوذر سلمان باب الله است در زمین هرکس او را بشناسد مؤمن است ، و هرکس منکر او شود کافر میباشد ، و سلمان از ما اهل بیت است .

و اینحدیث مبارك برترین احادیثی است که در شأن و جلالت سلمان وارد است ، چه او را بمقام ولایت میرساند، و مقرر او را مؤمن و منکرش را کافر می‌شمارد و نیز بحار علم او را چنان زخار و گرانبار میخواند که مانند ابوذر را آنظرفیت و طاقت و استعداد نیست ، که تحمل آنرا نماید .

و هم در آند و کتاب از حسین بن صهیب از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که در خدمتش از سلمان فارسی سخن رفت ، فرمود خاموش باش ، نگوئید سلمان فارسی بگوئید سلمان محمدی ذاك رجل منا اهل البيت سلمان از ما اهل بیت است .

و هم از زراره از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که فرمود علی (علیه السلام) محدث بود.

معلوم باد درجات وحی الهام و تحدیث مراتب دارد ، نه آنست که بآن درجه

که علی (علیه السلام) را تحدیث است سلمان را است، معذک در این مقارنت شأن و جلالت بس عظیم است .

و هم از آنحضرت (علیه السلام) مروی است که سلمان از متوسمین بود، و متوسم بمعنی متفرس متأمل مثبت فی نظره، میباشد تا عارف بحقیقت گردد.

و در حدیث دیگر که بحضرت صادق (علیه السلام) میرسد میفرماید: محدث از امام خود بود، نه از پروردگارش، زیرا که جز حجت را ملائکه از جانب خداوند عزوجل حدیث نکند.

و دیگر در بحار الانوار از زید شحام مروی است که گفت از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) از عذاب قبر پرسش کردند فرمود حضرت ابی جعفر (علیه السلام) ما را حدیث فرمود که:

مردی نزد سلمان فارسی علیه الرحمة آمد و گفت مرا حدیث بگذار، سلمان حدیث نفرمود دیگر باره آنسخن را اعادت کرد، همچنان خاموش شد، لاجرم آنمرد روی برتافت و این آیه مبارکه را تلاوت همی کرد:

«إن الذين يكتُمون ما أنزلنا من البينات والهدى من بعد ما بيناه للناس في الكتاب» آنکسان که مکتوم میدارند آنچه را که ما از بینات و هدی فرو فرستادیم از آن پس که در قرآن روشن داشتیم .

کنایت از اینکه توجیزی را که خدای برای بندگان خود بیان فرموده مکتوم میداری سلمان با آنمرد فرمود باز شو اگر ما مردی امین را دریابیم از برایش حدیث میرانیم .

«ولكن أعد لمنكر ونكير إذا أنياك في قبرك فسألك عن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) فان شككت أو التويت ضرباك على رأسك بمطرقة معها تصير رماداً». مستعد و آماده نکیر و منکر باش که بگور تو اندر میآیند و تورا از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) میپرسند اگر شک نمائی و درنگ جوئی و بر خود پیچی چنانکه گریزی بر سر نوازند که خاکستر گردی .

آنمرد گفت دیگر چه میشود؟ فرمود: عود میکنی و معذب میگردی، گفت منکر و نکیر کیست؟ فرمود: هر دو تن قعید قبر هستند، گفت آیا دو فرشته اند که مردمان را درگور ایشان عذاب میفرمایند؟ فرمود آری

و دیگر در ششم بحار الانوار از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) در قول خدای تعالی:

«و اصبر نفسك مع الذين يدعون ربهم بالغداة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عينك عنهم تريد زينة الحياة الدنيا» مروی است که فرمود:

این آیه در حق سلمان فارسی نازل شد، و سلمان را کسائی بود که طعام خود را در آن نهادی، و آن کساء دثار او و رداء او بود، و پشمینه بود، پس عیینة بن حصین بر حضرت پیغمبر در آمد، و اینوقت سلمان حضور داشت، و از بوی کسای سلمان آزار همی دید، چه سلمان عرق کرده و عرق در کسا اثر نموده، و روزی بس گرم بود، عیینة عرض کرد یا رسول الله هر وقت ما بحضرت تو اندر میشویم این مرد را از حضور خود بیرون کن، و چون ما از خدمت بیرون شدیم هر کس را میخواهی بخدمت خود اندر آور، پس این آیه را نازل فرمود «ولا تطع من أغفلنا قلبه عن ذكرنا» اطاعت مکن آنکس را که دلش را از یاد ما غفلت است و هو عیینة بن حصین بن حذیفة ابن بدر الفزاری

و معنی آیه شریفه این است و باز دارد خود را و شکیبائی کن با آنانکه میخوانند پروردگار خویش را در بامداد و شبانگاه، یعنی شب و روز بپرستش حق مشغول هستند، و رضای او را در تمام اوقات میطلبند، و باید که در نگذرد چشمهای تو از ایشان، و جز بایشان التفات نکنی، در آنحال که در آن نگرستن آهنگ زینت زندگانی دنیا را فرمائی، یعنی عمل خود را مانند آن کس مکن که بزینت دنیا مایل است، چه آنانکه دنیا طلب هستند از فقرا اعراض مینمایند، و باغنیا توجه فرمایند و فرمان مبر آنکس را که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن خود.

معلوم باد نه چنان است که جناب سلمان را بوی ناخوش بوده است، بلکه در مشام عینیه یا امیه خلف که مشام ایشان بریاح عفنه شرك و نفاق آکنده، و مغز ایشان از باد غرور و عصیان آغنده است، چنان میرسد، تامباینت کلیه که میان کفر و ایمان وعینیه و سلمان است معلوم گردد

آب نیل در کام سبیطیان شیرین و گوارا، و در حلق قبطیان ناخوش و نا مطبوع است، آب همان آب است، اما کام و حلق یکسان نیست، بوی دهان صائم در دماغ ساکنان ملاء اعلی عبیر و مشک، و در مغز عاصیان مانند سیر و پشک، گلخن تاب از بوی پشک بخویشتن گراید، و از بوی مشک آشفته گردد، و كذلك غیر ذلك

و دیگر در کتاب نفس الرحمن که از تالیفات مرحوم مبرور حاج میرزا حسین نوری مازندرانی ابن مرحوم مغفور کشف الانام حاج میرزا محمد تقی حشر هما الله تعالی الأئمة الاطهار که در این عصر مبارک در فنون روایت و درایت و حدیث و اخبار عدیل و نظیر نداشت، و مؤلفات عدیده بیادگار بگذاشت، و اندک مدتی است که در عتبات عالیات و نجف اشرف جانب دیگر سرای گرفت،

و نیز در کتاب قصص الانبیاء از معروف بن خربون از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) معروف و ماثور است که فرمود:

پدرم علی بن الحسین علیهما السلام از جابر بن عبدالله علیه الرحمة باما خبر داد که جابر گفت: از سلمان فارسی علیه الرحمة شنیدم حدیث همی نمود که:

در پادشاهان مملکت فارس سلطانی عنید و جباری ستمکار بود، که اورا روزین مینامیدند، چون فتنه و فساد و آشوبش در بلاد و عباد جانب اشتداد گرفت، خداوند جبارش دردی در نیمه سرا و از طرف راست مسلط ساخت، و او را باین بلا مبتلا گردانید، و آن مرض چنان نیرو فزود که پادشاه خونخوار را از خوردن و آشامیدن محروم نمود، سلطان بآن عظمت و اقتدار بناله و استغاثه و ذلت و خواری دچار شد و زرای پیشگاه را بخواند و از آن در دیدرمان شکایتها، براند، دواها بدو بخورانیندند و یکباره از سکون و آرام او نا امیدى افتاد.

در این هنگام بزبان تعالی یکی از پیغمبران خود را بدو فرستاد ، و فرمود بسوی روزین بنده ستمکار جبار من در هیئت اطباء راه بر گیر ، و از نخست باوی بطریق تعظیم و رفق کار کن ، و بدو باز نمای که بدون دوائی که بد و بیاشامی ، یاداگی که بروی باز نهی هر چه زودتر درد او را شفا میرسانی ، و چون نگران شدی که روی با تو آورد ، یعنی از تو در طلب علاج بر آمد .

«فقل إن شفاء دانك في دم صبي رضيع بين يدي أبويه يذبحانه لك طائعين غير مكرهين ، فتأخذ من دمه ثلاث قطرات ، فتسقط به في منحرك الأيمن تبرء من ساعتك» .

بگو صحت و شفای تو از این درد که بدان گرفتاری در خون طفلی شیر خوار است که او را در حضور پدر و مادرش از بهر تو سر ببرند ، و پدر و مادر او از روی طوع و رغبت باشند ، نه اینکه کراهت یابند ، و از آن پس سه قطره از خون آن کودک شیر خوار را برگیری ، و در سوراخ راست بینی خود برچگانی ، و در ساعت از این درد آسایش گیری .

آن پیغمبر بر حسب فرمان ایزدی نزد سلطان شد ، و آنجمله را بجای آورد پادشاه گفت در تمام مردمان باین گونه پدر و مادر شناسائی ندارم ، گفت «إن بذلت العطية وجدت البغية» اگر دست بذل و عطا برگشائی بدستیاری بخشش مطلوب خود را دریابی .

پادشاه جمعی را برای انجام این امر بفرستاد ، برفتند و کودکی نورسیده که پدر و مادری بس نیازمند داشت در یافتند ، و ایشان را بعطیت و بخششهای خسروی رغبت دادند ، و آن پدر و مادر کودک را بدرگاه پادشاه بیاوردند ، پادشاه بفرمود طاسی نقره با کاردی بیاوردند ، و با مادرش گفت کودک خود را بدامان خود بدار .

این وقت خداوند تعالی آن کودک را بزبان آورد و گفت أیها الملك مادر

و پدرم را از سر بریدن من باز دار ، همانا بد پدر و مادری هستند ، ای پادشاه همانا

كودك ضعيف چون مظلوم واقع شود ، بايد پدر و مادرش از وی دفع ستم کنند و اکنون ایشان با من ستم میرانند ، بپرهیز از اینکه ایشان را در ستم راندن بمن اعانت کنی .

پادشاه از مشاهدت اینحال و این مقال سخت در بیم شد ، چندانکه آن درد از وی برفت ، و در همان حالت بخواب اندر بخفت و در عالم خواب کسی را دید که باوی گفت :

«إن إله الأعظم أنطق الصبى و منعك و منع أبويه من ذبحه وهو ابتلاك بالشقيقة لنزعك من سوء السريرة والسيرة في البلاد، وهو الذي ردك إلى الصحة وقد وعظك بما أسمعك»

همانا خداوند بزرگ و یزدان سترک آن كودك را بسخن اندر آورد و تورا و پدر و مادر او را از سر بریدن آن كودك بی گناه بازداشت و ترا بدرد يك نیمه سر گرفتار گردانید تا تورا از این سوء سیرت و نکوهیدگی سریرت که با بلاد و عباد میسپاری بر کند و خداوند همان کس باشد که ترا از چنان مرض دشوار بصحت بازگردانید و بآنچه از كودك و سخن آمدن او و مشاهدت امری بآن غرابت دیدی و شنیدی ترا پند و موعظت داد

پادشاه از خواب سر برگرفت و بدانست که جمله از امور از جانب یزدان غفور است و از آن پس بعدل و اقتصاد روی آورد

و نیز در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی مروی است که جماعتی از اهل فارس که آهنگ حج داشتند در مدینه بخدمت حضرت باقر (علیه السلام) مشرف شدند و از معالم دین خود پرسشها نمودند ، و آن حضرت از تمام مسائل با ایشان خبر داد.

بعد از آن از آن حضرت از سلمان فارسی و رغبت او بسوی عمر در تزویج دختر او که خواهر حفصه زوجه رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بود پرسیدند که آیا این خبر مقرون بصحت هست یا نیست ، فرمود :

«والله ما كان سلمان ممن يميل إلى الدنيا ولا إلى نعيمها ، ولا كان متفتناً

بالنساء لأن الله خلقه معصوماً، وما كان له ما يكون للرجال ولا للنساء من العورة ولكنه اختبر عمر بخطبة إليه وامتحنه.

سوگند با خدای سلمان نه از آن کسان بود که بدنیا مایل گردد، و به نعیم دنیا رغبت فرماید، و مفتون بزنان نمیکشت، زیرا که خداوند او را معصوم بیافریده و او را آن عورتی که مردان یا زنان راست نبود، لکن در این خطبه کردن دختر عمر خواست او را اختبار و آزمایش فرماید .

عرض کردند یا ابن رسول الله پس چگونه این کلام را با عمر بگفت ، و عمر با اوسخنی نرانده بود .

فرمود سلمان بر عمر بگذشت و اینوقت با گروهی از بنی عدی بر در سرای خویش بایستاده بود ، سلمان را بخواند و گفت یا اباعبدالله آیا در چیزی از دنیای ما رغبت نداری تا ترا بآن قرین وسعت بداریم، فرمود آری رغبت دارم ای ابوحفص در اینکه دختری خواهر حفصه را با من بحباله نکاح در آوری ،

عمر بدو بخشم اندر شد و با قوم خود گفت آیا نگران این عجمی طمطممانی لیستید . طمطممانی یعنی کسیکه در زبانش عجمه باشد و بفصاحت سخن نراند . بالجمله گفت باین طمطممانی نمینگرید که چگونه متحد او را از مقدارش برتر گردانیده است ، چندانکه خویشان را بآنچه بیرون از حد اوست بلند میخواهد.

آنگاه عمر با حالتی منکر و خاطری کوفته بحضرت رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) رهسپار شد « فقال یارسول الله لا ترفع مقدار من لاله قدر حتی یزید علی أشراف أصحابك تفاخراً وقدراً » گفت ای رسول خدای کسی را که او را قدر و منزلتی نیست مقدارش را بلند مکن تا بر اشراف اصحاب تو از روی تفاخر و قدر فزونی جوید .

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود کدامکس این کار را با تو کرده است ، پس داستان خود را و آنچه او با سلمان و سلمان با او گفته بود بعرض رسانید .

رسول خدای فرمود «ویحك یا عمر ما ترضی أن تزوج سلمان إن رغب إليك، وأن تقرب إليه وقد اشتاقت إليه الجنة» ای عمر راضی نیستی که اگر سلمان با تو

رغبت کند با او تزویج نمائی و بدو تقرب یابی و حال اینکه بهشت بدو مشتاق است .

« وأنزل الله عز وجل فيه وفيكم معاشر قريش : أولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم والنبوة فان يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين » وفرو فرستاده است خدایتعالی در حق سلمان و درباره شما معاشر قریش این جماعت هستند که ایشان را کتاب و حکم و نبوت دادیم پس اگر این گروه بآن جمله کافر شدند موکل ساختیم بآن جمله قومی را که بآن کافر نیستند .

عمر عرض کرد این جماعت کیستند یا رسول الله؟ یعنی آنانکه بآن کافر نیستند، فرمود سوگند با خدای سلمان و قوم و طائفه اوست. الی آخر الخبر .

معلوم باد که در این مسئله که در این خبر مبارك مسطور شد که برای حضرت سلمان نبود آنچه برای مردان و زنان است نهایت غرابت را دارد.

اگرچه در خبری دیگر که جعفر بن محمد بن مالک بن یونس بجابر بن عبدالله حزام انصاری علیه الرحمه مستند میدارد، در ذیل آن مسطور است که چون عمر ابن خطاب با سلمان بعضی خطابها و عتابها نمود، بادی بوزید و جامه سلمان از محل عورتش برگرفت، و حاضران دیدند که آنچه مردان و زنان دارند وی ندارد،

و نیز در خبری دیگر که از ابوالعباس احمد بن یوسف بحضرت صادق (علیه السلام) سند میرساند در آنجا نیز میرساند که او را بر عورتی از مردان و زنان شناسائی نیست و از آن هنگام که عقل یافته عورت خود را ندیده است مؤید خبر مذکور است .

لکن با اخباریکه در باب تزویج سلمان رسیده است منافی است، مگر اینکه اینگونه اخبار مستند کسانی باشد که منکر تزویج سلمان هستند و میگویند حضرت سلمان محبوب بوده است، چنانکه اسامی آنان در مجالس المؤمنین مذکور است.

و بعلاوه راوی خبر اول حسین بن حمدان نصیبی است که به ابو حمزه ثمالی منتهی میگرداند، و نجاشی میگوید ابو عبدالله حسین بن حمدان حنینی جنبلانی مردی فاسد المذهب، و در خلاصه میگوید کذاب است والتفاتی باخبار او نمیرود .

از فضیل بن یسار روایت کند که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

« إن رسول الله صلى الله عليه وسلم لما قبض صار الناس كلهم أهل جاهلية إلا أربعة : علي (عليه السلام) والمقداد وسلمان و ابوذر ، فقلت : فعمار ؟ فقال : إن كنت تريد الذين لم يدخلهم شيء ، فهؤلاء الثلاثة .»

چون رسول خدای از این سرای بحضرت خدای پیوست، تمام مردم بدین و آداب جاهلیت برگشتند مگر چهارتن: علی (علیه السلام) و مقداد و سلمان و ابوذر، عرض کردم حال عمار بن یاسر چیست؟ فرمود: اگر میخواهی آنکسانرا که بعد از رسول خدای هیچ چیز در خاطر ایشان خلیجان نکرده و بهمان دین و آئین که بودند ثابت و باکمال ایقان بماندند این سه تن بودند، یعنی از اصحاب رسول خدای مقداد و سلمان و ابوذر بر دین خود استوار بماندند و بهیچوجه لغزشی و اندیشه ای برای ایشان روی نداد.

و نیز در آن کتاب از ابو بصیر مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود «جاء المهاجرون والأنصار وغيرهم إلى علي (عليه السلام)»

بعد از آن جماعت مهاجر و انصار و دیگران بحضرت علی (علیه السلام) در آمدند؛ و عرض کردند: سوگند با خدای توئی امیر المؤمنین و توئی سوگند با خدای اولی از همه ایشان به پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دست مبارک را بیاور تا باتو بیعت کنیم، سوگند با خدای در پیش روی توجان سپاری میکنیم.

علی (علیه السلام) فرمود اگر راست میگوئید «فاغدوا غداً علی محلقین» یعنی بامدادان نزد من بیائید گاهی که سرهای خود را از موی سترده باشید، یعنی علامت صدق و امتیازی برای شما از دیگران باشد.

پس علی (علیه السلام) و سلمان و مقداد و ابوذر موی از سر بر تراشیدند، و جزایشان کسی نتراشید.

پس آن جماعت دیگر باره انصراف گرفتند و بعد از آن بحضرت امیر المؤمنین علیه سلام الله شدند، و عرض کردند سوگند با خدای امیر مؤمنان توئی، و از تمام خلق سزاوارتر و اولی به پیغمبر توئی، بیار دستت را تا با تو بیعت کنیم.

فرمود اگر برآستی سخن میکنید با مداد با سرهای تراشیده نزد من بیائید همچنان جز آن سه تن کسی موی سر نتراشید گفتم عمار در میان ایشان نبود؟ فرمودند، نه بود عرض کردم پس عمار از اهل رده است «فقال عمار قد قاتل مع علی (علیه السلام) بعد» فرمود از آن پس عمار در رکاب امیر المؤمنین (علیه السلام) قتل داد.

در جلد ششم بحار الانوار از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود که عثمان با مقداد گفت «لنتهین» اولاً- ردتك إلى ربك الأول» باید از کردار خود بریکسوی شوی، وگرنه ترا پیروردگار اولین تو باز میگردانم میفرماید چون مقداد را زمان وفات در رسید با عمار گفت عثمان را از جانب من بازسان که من به پیروردگار اول خود باز شدم.

ممکن است مراد عثمان از رب اول آقای نخستین او باشد که اسود بن عبد یغوث زهری است که او را آزاد نمود، و ابو معبد مقداد بن عمرو بحرانی را بواسطه نسبت با و مقداد اسود گفتند، یا قصد عثمان آن بتی است که در زمان جاهلیت می پرستیده و مراد مقداد رضی الله عنه از رب اول پیروردگار قدیم تعالی شانه است.

و نیز در آن کتاب از علی بن محمد قتیبی سند با بی حمزه میرسد که از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم فرمود:

«لما مروا بامیر المؤمنین (علیه السلام) وفي رقبة جبل إلى زریق، ضرب أبوذر یده علی الأخری، ثم قال: لیت السیوف قد عادت بأیدینا ثانیة، وقال مقداد لوشاء لدعا إلیه ربه عز وجل، وقال سلمان مولای أعلم بما هو فیه».

گاهی که امیر المؤمنین (علیه السلام) آن ریسمانی که برگردن مبارکش افکنده بودند بسوی زریق میبردند، ابوذر از کمال افسوس و اندوه دست خود را بر دست دیگر بزد و گفت کاش آن شمشیرها دیگر باره بدست ما بدفعه دوم باز می گشت و مقداد گفت اگر امیر المؤمنین میخواستی پیروردگار عزوجل را میخواندی، سلمان گفت مولای من بآنچه وی در آنست دانایتر است.

و از این خبر فضل و فزونی و ایمان و اعتقاد و ایقان جناب سلمان بر مقداد و ابوذر

و دیگر از علی بن الحکم از ابوبکر حضر می مروی است که ابو جعفر (علیه السلام) فرمود :

مرتد شدند مردمان جزسه تن سلمان و ابوذر و مقداد ، میگوید عرض کردم پس عمار چگونه بود؟ فرمود: «قد كان جاضاً جیضة ثم رجع، یعنی میل وعدولی نمود و دیگر باره بعقیدت کامله خود باز شد ، آنگاه فرمود :

«إن أردت الذي لم يشك ولم يدخله، فالمقداد، فأما سلمان فإنه عرض في قلبه عارض أن عند أمير المؤمنين (عليه السلام) اسم الله الأعظم لو تكلم به لأخذتهم الأرض وهو هكذا، فلبب ووجئت عنقه حتى تركت كالسلعة، فمر به أمير المؤمنين فقال له : يا أبا عبد الله هذا من ذلك بايع، فبايع .

و اما ابوذر فامرّه أمير المؤمنين (عليه السلام) بالسكوت ، ولم يكن نأخذه في الله لومة لائم، فأبى إلا أن يتكلم، فمر به عثمان فأمر به، ثم أناب الناس بعد، فكان أول من أناب أبو ساسان الأنصاري و أبو عمرة و شتيرة و كانوا سبعة ، فلم يكن يعرف حق أمير المؤمنين (عليه السلام) إلا هؤلاء السبعة .»

اگر میخواهی آنکس را بازشناسی که هرگز مرآت تابناک عقیدتش بغبار شك و ریب دچار و در قلبش هرگز اندیشه بیرون از صواب داخل نشده است ، همانا مقداد میباشد .

و اما سلمان را عارضه در قلبش پدیدگشت که امیرالمؤمنین (علیه السلام) را نام بزرگ خدا همراه باشد و اگر زمین را بآن نام بخواند این گروه را فرو میگیرد ، و او چنین است لاجرم دچار ستم فرما نگذار عصر گردید ، پس جامه های او را بر حلقش بر پیچیدند، و گردنش سخت دردناک شد، چنانکه از آن فشار مانند سلمه در گردنش پدیدار شد پس از آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) بروی بگذشت ، فرمود ای ابو عبدالله این بلیت که بآن گرفتار شدی از بابت آن اندیشه ایست که نمودی ، یعنی گمان بردی آنچه من میکنم به نیروی اسم اعظم است و حال اینکه در همه چیز متصرف هستم .

راقم حروف گوید از این برتر اینکه اسم اعظم را نیز واسطه اثر اوست ، بیعت کن پس بیعت کرد ، یعنی اکنون بیعت تازه و از روی عقیدت کامل و محفوظ از پاره خیالات بنمای .

واما ابوذر علیه الرحمه را امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمان کرد خاموش باشد ، یعنی بر خاموشی است و ابوذر کسی نبود که در راه خدای از ملامت نکوهشگران بیندیشد ، و از کلمه حق امساک بورزد ، لا-جرم ابا نمود جز اینکه تکلم نماید ، از آن پس عثمان بروی بگذشت و بفرمود او را بضرپی سخت بیازردند.

یعنی اگر چه ابوذر از کمال غیرت و محبت با امیر المؤمنین (علیه السلام) و حمایت کار حق سخن نمود معذالك شأن عقیدت و ایمان کامل این بود که آنچه امیرالمؤمنین بفرماید همان را اختیار کند ، و باندیشه خود ، نرود و بقدر سر موئی انحراف نکند ، و چون نمود بآن بلیت مبتلاشد تا متنبه گردد.

و از آن پس پاره از مردمان از حالت ارتداد و تشکیک باز شدند و اول کسیکه با نابت رفت ابو ساسان انصاری و ابو عمره و شتیره بودند و آنجمله هفت تن برآمدند و در آن هنگام جز این هفت تن عارف بحق امیرالمؤمنین (علیه السلام) نبودند.

نویسنده حروف گوید در این مقام از نگارش مطلبی که بر اغلب کسان مجهول است ناچاریم ، همانا بر السنه هر طبقه از مردمان میگذرد که بترسید و پرهیز کنید ، زیرا که چون غضب خدای بر گناهکاران بجنبید و آتش قهر الهی شعله زدن گیرد تر و خشک را با هم بسوزد ، و عاصی و غیر عاصی را در میدان هلاک در نوردد و گاهی تکیه این کلمات را باخبر مآثره دهند.

و این جمله از اعوجاج سلیقه ، و عدم اطلاع بر آیات قرآنی و اخبار صریحه انبیاء و اولیای سبحانی ، و منافی عدل حضرت یزدانی است ، عدل را آنمقام و رتبت است که در عداد اصول دین ، بلکه اول درجه معرفت رب العالمین ، و علت بزرگ ارسال مرسلین ، و برهان قوی بر وحدت خداوند مبین است.

اگر عدل نباشد هیچ نیست ، و گردش جهان بلکه تمام آفریدگان را نظامی

نخواهد بود، و بالطبع رسته دوام و قوام عالم گسیخته خواهد شد، چنانکه اگر در مملکتی اجرای عدل را متروک دارند آنمملک و مملکت فانی خواهد شد.

و خداوند تعالی در قرآن کریم در مقامات عدیده اشارت فرماید و از اوصاف جلیله اش قیام بقسط است و می فرماید:

«إن الله يأمرکم أن تؤدوا الأمانات إلى أهلها وإذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل» و در جای دیگر میفرماید: «هل یستوی هو ومن یأمر بالعدل و هو علی صراط مستقیم، و نیز میفرماید «یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین الله شهداء بالقسط یعنی بالعدل ولا یجر منکم شأن قوم علی أن لا تعدلوا اعدلوا هو أقرب للتقوی» و از این قبیل آیات بسیار است.

و از این روشن تر این است که خدای تعالی در قصه قوم صالح میفرماید «فلما جاء أمرنا نجینا صالحاً والذین آمنوا معه» و تصریح میفرماید که آنانکه بحقیقت عقیدت و ایمان برخوردار بودند، از آن بلیت نجات یافتند.

و بعد از آن میفرماید «وأخذ الذین ظلموا الصیحة» و مکشوف میفرماید که بلیت بظالمان و ستمکاران و کافران اختصاص دارد، چنانکه در اقوام دیگر پیغمبران همینطور است و میفرماید:

«وما کان ربک لیهلک القرى بظلم وأهلها مصلحون» پس چون هلاکت هر جماعتی هنگامی است که اهل صلاح در آن نباشد، لابد چون بواسطه ظلم و کفر مستحق نزول بلا شدند هر کس مصلح و مؤمن باشد رستگار خواهد شد.

و از اسامی مبارکه الهی عدل و عادل و معدل است و تمام کتب آسمانی و کلمات انبیاء عظام و وصایا و نصایح و ابشار و انذار ایشان بعدل و ترک عدل است و تمام اخبار از میزان عدل الهی اشارت کند، و معنی عدل احقاق حق بذی حق است.

پس با اینحال چگونه می توان گفت که در شهری یا مملکتی یا جماعتی پاره روز بروزه و شب بعبادت و ریاضت بگذرانند، و بأوامر الهی کار کنند، و از نواهی اجتناب ورزند، و از سیات پرهیزند و بحسنات روزگار سپارند، و جمعی دیگر برخلاف

این روند، و بعضیان یزدان عمر سپارند، و چون مستحق نزول عذاب شوند و باعمال خود دچار گردند، و عذابی نازل شود، مطیع و عاصی را فرو گیرد، و هر دورا معاقب دارد، اگر چنین است تفاوت در چیست و عبادت و اطاعت برای کیست.

هرگز در حکومت مخلوقی ضعیف متوقع این بروز و ظهور نتوانیم شد، و اگر حاکمی یا سلطانی در میان خائن و خادم، و مطیع و عاصی فرق نگذارد، مورد ملامت اهل روزگار، و آخر الأمر دچار هلاک و دمار، و مطرود صغار و کبار گردد، با اینکه در احوال اغلب مردم علم و بصیرت ندارد و خادم را از خائن نمیشناسد،

چگونه میتوانیم این نسبت را بخداوند قاهر عالم عادل خبیر بصیر دانای بر ظاهر و باطن، و بینای بر سرایر و ضمائر و عواقب دهیم که خود میفرماید:

«و الله غيب السموات والأرض وإليه يرجع الأمر كله فاعبده و توکل علیه وماربک بغافل عما تعملون و میفرماید: «یعلم خائنة الأعین وما تخفی الصدور، والله یقضى بالحق، و میفرماید «تجزی کل نفس بما کسبت لا ظلم الیوم»

و اگر در اینجهان بعدم ظلم موصوف نباشد، چگونه بوعده عدل در آنسرای مطمئن توان گردید، مگر جز اینست که چون جهت عدل را بگذارند موصوف بظلم خواهند شد.

و چنانکه در قرآن کریم وارد است گاهی که لقمان حکیم فرزند خود را بنصیحت در سپارد، نخست چیزی که بدو میگوید او را از شرک نهی میکند، و چون میخواهد شرک را بصفتی مذموم که موجب فساد دین و دنیا و عقبی است موصوف دارد میفرماید «لا تشرک بالله إن الشرک لظلم عظیم» و چیزی را در این مقام و تحذیر از شرک از توصیف نمودن شرک را بظلم برتر نمی شمارد، و برتر هم نیست.

و خداوند تعالی در توصیف ذات مقدس خود در قرآن میفرماید «الله لا یظلم مثقال ذرة» و در مقام دیگر میفرماید: «إن الله لا یظلم الناس شیئاً». و در جای دیگر میفرماید «لا یظلم ربک أحداً»

و از خارج نیز معلوم است که عقلا و حکمة ظلم منافی بقای موجودات است،

چنانکه گفته اند عالم بکفر میگردد اما بظلم نمیگردد ، و با براهین قاطعه معین است که این صفت در ذات باری تعالی موجود نیست، و عدل با ظلم بهیچوجه توافق و تواف و تطابق نجوید ، و در میانه این دو صفت منافات کلی طبیعی است، بلکه ضد همدیگرند ، و دوضد را اجتماع نشاید .

و چون مدار عالم و بقای موجودات بعدل و فنای آن بظلم است ، ناچاریم خدای را بصفه عدل موصوف ، و ذوات اقدسش را از صفت ظلم بی نیاز و مبری بدانیم و محال است که جز این دانسته و یا نوع دیگر را تصور نمائیم .

نه آنست که خود میفرماید «ولا- تزر وازرة وزر اخرى» و نیز میفرماید « و من يعمل مثقال ذرة خيراً يره و من يعمل مثقال ذرة شراً يره» و میفرماید «إن أحسنتم أحسنتم لا نفسكم وإن أسأتم فلها» و میفرماید « كل نفس بما كسبت رهينة - أمن هو قانت آناء الليل ساجداً وقائماً يحذر الأ-خرة ويرجو رحمة ربه». و میفرماید «ذلك جزیناهم بما کفروا وهل نجازی إلا الکفور» و میفرماید « لهما ما کسبت وعلیها ما اکتسبت» و میفرماید «لا یغادر صغیرة ولا کبیرة إلا أحصیها».

و كذلك غیر ذلك از آیاتیکه امر بعدل و نهی از ظلم دارد، مگر جز این است که ظلم عبارت از عدم ایصال حق به ذی حق و عدم رعایت مستحق است.

خدای میفرماید این قیام لیل و عبادت و اطاعت برای امیدواری برحمت پروردگار است و سزای کافران چنین است و هرگز این دو صنف با هم یکسان نباشند و آنوقت میفرماید هیچکس حامل وزر دیگری نمیباشد.

و میفرماید اگر خوب کنید بخود کرده اید و اگر بد کنید بخود کرده اید ، و میفرماید هر نفسی گروگان کردار خویش است، و میفرماید تمام افعال و اعمال را خواه کوچک یا بزرگ باشد احصا میکنیم تا در موقع خود پاداش یا بند لکن چون قومی را مستحق عذاب بیند و عذابی بفرستد اهل ثواب و عقاب هر دو را دچار فرماید؟!.

«نستعید الله مما یفترون» زیرا که بیخبر هستند از حال درون

معلوم میشود که اگر عذابی فرود آید و گروهی را در سپارد

و آنکسان را که ظاهر الصلاح بوده اند نیر فرو گیرد و موجب استعجاب شود، برای آن است که خداوند عالم بر سرایر از حال تزویر و نفاق و شقاق باطنی آن جماعت آگاه است.

چنانکه در اخبار پیغمبران گذشته نیز مکشوف میشود، هر وقت عذابی عام وارد شده است اشخاص مؤمن را بهیچوجه شامل نمیشده، و جماعت کافران و مشرکان و عاصیان را با آن اشخاصی که در ظاهر صالح و در باطن طالح بوده اند و زیان ایشان در دین از آنانکه ظاهراً نیز کافر بوده اند بیشتر است، در منی سپرده است.

چنانکه از اصحاب رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) و همچنین سایر ائمه هدی علیهم السلام که

جمعی کثیر بوده اند، چون مقام امتحان میرسیده است از هزار تن یکتن بجامه تقوی و گوهر ایمان که سپر هر بلا و عذابی است آراسته نبوده اند.

پس اگر ائمه علیهم السلام نیز گاهی برسبیل تحذیر و انذار میفرموده اند بترسید از نزول عذاب و سموم قهر الهی که همه را در میسپارد، مراد این است که آنان هم که ظاهر الصلاح هستند، اما باطن ایشان بآتش نفاق و کفر و شقاق مشتعل است، در چنان وقت محروس نمی مانند، و بسزای خود میرسند.

لهدا در همه حال عرض میکنیم «إلهی عاملنا بفضلک ، ولا تعاملنا بعدلک ، بعفوک یا کریم».

معلوم باد که اخبار و احادیث در فضایل جناب سلمان و ابوذر و مقداد بسیار است، و نه آن است که اگر جناب سلمان را ساعتی توجهی و التفاتی رفته باشد. باید داخل صغایر یا کبایر شمرد، بلکه مانند ترك اولائی است که بحضرات انبیاء علیهم السلام نسبت دهند، یا پاره حالاتی است که گاهی از ائمه هدی صلوات الله علیهم مشاهدت رود.

چنانکه امام زین العابدین (علیه السلام) را در یوم الطف، و گذار بر کشتگان اهل

بیت علیهم السلام حالتی دست داد که عمه اش حضرت زینب سلام الله علیها از دیدار

آنحالت، هر مصیبتی را که دریافته بود فراموش نمود، و به تسلیت آن حضرت شروع فرمود، و آن خبری را که از پدرش (علیه السلام) شنیده، و خبر زانده مشتمل بر آن است در حضرتش مذاکره نمود.

و این حکایت در کتاب طراز المذهب مشروحاً مسطور شد، و لطیفه این خبر این است که:

چون اندک تغییری در حالت ظاهر امام حاضر پدید شود، مانند حضرت صدیقه صغری که ولیة الله العظمی است، چنان دیگرگون شود، و عظمت و هیبت عنوان امامت در وی اثر نماید، که جمله مصائب را اگر چه مصیبت خود حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه باشد، فراموش نماید.

چه آن مصیبت در گذشت، و اما حاضر قلب عالم امکان، و متصرف در همه عوالم و بنیان مرصوص تمام موجودات است، و اگر چه اثرش در تمام موجودات میرسد، و از آنجا که خود ندانند مؤثر گردند، اما آنچه مثل حضرت زینب علیها السلام ادراک و احساس فرماید، جز شخص امام محمد باقر (علیه السلام) که امام صامت بود نتواند ادراک فرمود.

پس بروز هر حالتی و تعیین هر عنوانی نسبت بمقام خود است.

اگر جناب سلمان را حالتی پیش آید، و در مقدار پیش نیاید، نه آن است که مقدار بروی فزونی داشته باشد، بلکه اگر آن حال در مقدار پدید آید، هیچ دروی نقصانی نرساند، بلکه نسبت بمقام سلمان حکم ترک اولی پدیدار کند، چنانکه گفته اند حسنات الأبرار سیئات المقربین.

ترک اولیا ز اولی، تو بخود قیاس مکن *** حسنات ابرار است سیئات نزدیکان

چنانکه آن اخباریکه در حق جناب سلمان مسطور شد، و خبری که وارد

است «سلمان منا أهل البيت» و آن مقام محرمیتی که او را بود، دلالت بر آن دارد که بر دیگران بمراتب کثیره فزونی دارد.

علامه در خلاصه میفرماید سلمان فارسی مولی رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) اول ارکان اربعه است، بسیار عظیم الشان و الحال است جداً و مشکور است، و مرتد نگردیده است، و همچنین در حق وی فرموده اند وی معصوم بود، و این مقامی بس عالی است که نزدیک بمقام انبیاء و اولیاء است.

و باید دانست که عصمت نیز مراتب و مقامات مختلفه دارد، و نسبت بهر شخصی منزلتی پیدا میکند نه آنست که تمام معصومین با هم بیک شأن و مقام باشند، عصمت پیغمبر و امیرالمؤمنین و ائمه هدی صلوات الله علیهم را شأنی و مقامی است، و عصمت انبیاء عظام را که اولوالعزم و رسول هستند مقامی است، و عصمت سایر انبیاء را مقامی و عصمت اولیاء و اوصیاء را علی قدر مراتبهم و استعداداتهم مقامی است، و مراتب عصمت بحسب استعداد نفوس است.

ی هر نفسی قویتر و شریفتر و جلیل تر است، دارای عصمتی است که مستعد آن تواند بود، به آن است که دیگران بتوانند دارای عصمتی شوند که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را بهره بوده است، همانطور که دیگران را نیروی حمل آنگونه وحی و تکالیف نبوده است، استطاعت حمل و رعایت این نوع عصمت نمیباشد.

بات در کتاب تنبیه الغافلین از سعید بن وهب مروی است که گفت در صحبت سلمان فارسی علیه الرضوان نزد تنی از دوستان او شدیم، سلمان با صدیق خود فرمود:

«إن الله تعالى يبتلي عبده المؤمن بالبلاء ثم يعافيه فيكون كالبعير الذي عقله أهله ثم أطلقوه لا يدري فيم عقلوه ولا فيم أطلقوه»

یزدان تعالی مبتلا میگرداند بنده مؤمن را ببلاء، پس از آن او را عافیت میبخشد، و آن رنجوری و بلیت کفاره اعمال گذشته او و موجب استعتاب و استرضاء ما بعد است، و خدا تعالی بنده نابکار خود را دچار بلیت میفرماید مگر اینکه اسباب

تنبیه و عبرت او شود، لکن چون از بند بیماری رستگاری گرفت، مانند شتری مست است که او را بند برزانو بر نهند، و چونش از بند بر آورند، هیچ نداند بچه سبب در عقاب شد، و برای چه کار از بند جست.

و هم در آن کتاب از ابو عثمان نهدی و او از جناب سلمان علیه رضوان الرحمن روایت کند که فرمود: رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را میفرمود:

«إذا جاءت الحمى إلى النفس المؤمنة، فتناديها الروح من جوف النفس فتقول أيتها الحمى ما تریدین من هذه النفس المؤمنة؟ فتجيبها الحمى فتقول أيتها الروح الطيبة إن نفسك هذه كانت طاهرة، فقذرتها الذنوب والخطايا، فأنا اطهرها، فتجيبها الروح ادنی إذا ثلاث مرات فطهر بها»

چون تب بجان مؤمنی اندر آید، روح انسانی که در جوف روح نفسانی است او را ندا کند، و گوید ای تب از این نفس مؤمنه چه خواهی؟ تب در جواب گوید ای روح طیبه همانا این نفس تو پاک و طاهر بود و از خبث گناهان و زنگ خطاها ناپاک شد، و من او را از آن آرایش پیرایش و طهارت میدهم، چون روح این سخن بشنود تاسه مره گوید: پاک گردان این نفس آلوده را.

راقم حروف گوید این حدیث مبارک باز میرساند که روح نفسانی مرکب روح انسانی است، و مؤید اقوال حکمای جهان و دانایان باستان است، چنانکه در کتاب طراز المذهب بشرح و بسط مذکور داشتیم و از این اخبار معلوم میشود که مقامات علوم و حکم رسول خدای و ائمه ابرار صلوات الله علیهم را حد و حصر و میزان و مقیاسی نتوان مشخص ساخت.

با او در این مقام برای توضیح مراتب عالیه جناب سلمان، باین خبر شاذان بن جبرئیل بن اسماعیل بن ابیطالب قمی که در کتاب فضایل باسناد صحیح از اصبع بن نباته نقل کرده، اشارت کنیم همانا ابو الفضل سدید الملة والدین شاذان بن جبرئیل در کتاب فضایل نوشته است که:

اصبع بن نباته گفت گاهی که سلمان فارسی امارت مداین داشت در خدمت

او بودم ، چه عمر بن خطاب امارت مداین را بسلمان گذاشت ، و جناب سلمان تا زمان سعادت توأمان امیر المؤمنین (علیه السلام) در آن امارت بگذرانید ، و اصبغ ابن نباته در زمان خلافت امیر المؤمنین (علیه السلام) سلمان را در مداین ملاقات فرمود :

میگوید روزی خدمت سلمان پیامدم و در این هنگام بمرض موت دچار بود ، و من همواره بعیادتش میرفتم تا بیماریش شدت گرفت و یقین فرمود که از این جهان رخت بر می بندد ، بسوی من التفات فرمود و گفت :

یا اصبغ در زمانیکه در حضرت رسول خدای معاهد بودم با من فرمود ای سلمان زود باشد که مرده با تو تکلم نماید گاهی که وفات تو نزدیک آید ، و هم اکنون مایل هستم بدانم وفات من نزدیک شده است یا نشده .

اصبغ گفت ای سلمان ای برادر بزرگوار من ، بهر چه میخواهی امر فرمای .

گفت همیخواهم بیرون شوی و سریری نزد من حاضر سازی ، و بدانگونه که از بهر مردگان مفروش مینمایند فرش کنی ، و مرا در آن سریر بدستیاری چهار تن حمل کنی تا بگورستان اندر آوری .

اصبغ گفت حباباً و کرامه ، آنگاه بسرعت برفت و پس از ساعتی تختی بیاورد و همانگونه فرش که از بهراموات بگسترانند بر آن سریر بیفکند ، آنگاه با تنی چند بیامدند ، و سلمان را در آن سریر بر دوش کشیده بمقبره در آورد .

چون آنجناب را در آن گورستان بگذاشتند ، فرمود ایجماعت روی مرا بجانب قبله آورید ، چون چنان کردند با صدائی بس بلند گفت :

«السلام علیکم یا أهل عرصة البلاء السلام علیکم یا محتجبین عن الدنيا» .

اصبغ میفرماید از آن وادی خاموشان از هیچکس جوابی بر نیامد سلمان بدفعه ندا کرد .

«السلام علیکم یا من جعلت المنایا لهم غذاءاً ، السلام علیکم یا من جعلت الأرض علیهم غطاءً ، السلام علیکم یا من لقوا أعمالهم فی دار الدنيا ، السلام علیکم

یا منتظرین النفخة الأولى ، سئلتکم باللہ العظیم و النبی الکریم ، الا اجابني منکم مجیب»

سلام باد بر شما ای کسانیکه مرگ تن او بار غذاء لیل و نهار ایشان است سلام، باد بر شما ای کسانیکه سزای اعمال خود را که در دارد نیای فانی بجای آورده اند مینگرند ، سلام بر شما باد ای کسانیکه همواره منتظر و مترصد بانك صور نخست اسرافیل هستند ، سؤال میکنم از شما بحق خداوند عظیم و نبی کریم که یکی از شما جواب مرا باز دهد که منم سلمان فارسی مولی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ، آنحضرت با من فرمود ای سلمان چون وفات تو نزدیک شود زود باشد که مرده ای با تو تکلم نماید هم اکنون خواهانم بدانم مرگ من نزدیک شده است یا نشده .

چون سلمان از سخن کردن خود خاموش گشت ناگاه مرده از گور خود بزبان آمد و همی گفت :

«السلام عليك ورحمة الله وبركاته ، يا أهل البناء والفناء ، المشتغلون بعرضة الدنيا وما فيها ، هانحن لكلامك مستمعون ، و لجوابك مسرعون ، فسل عما بدالك يرحمك الله».

سلام و رحمت و برکات خدای بر تو باد ای صاحبان ابنیه عالیه و اموال فانیه ، و اشتغال یافتگان بعرضه دنیا و آنچه در دنیاست ، اینک ماکوش بفرمان تو داریم و در عرض جواب تو شتابانیم هم ایدون از آنچه خواهی پرسیدن بگير خدايت رحمت کناد .

سلمان فرمود ای کسیکه بعد از مردن بسخن کردن آمدی ، و پس از دریغ و افسوس خوردن برفوت متکلم شدی ، آیا بعفو خداوندی از اهل بهشتی ؟ یا به عدل او از مردم دوزخی ؟

عرض کرد ای سلمان من از آنکسان هستم که خدای تعالی از راه عفو و کرم خود بروی نعمت داد ، و از روی رحمت خود داخل بهشتش فرمود .

سلمان فرمود الان ای بنده یزدان مرگ را از بهر من صفت کن که چگونه یافتی و از وی چه مشهود کردی، و چه معاینت نمودی و بدیدی.

گفت مهلا یا سلمان سوگند با خدای اگر کسی را زنده گوشت اندامش را و تمام اعضایش را با مقراضها ریزه ریزه گردانند، یا با اره از هم پاره پاره سازند، يك غصه از غصه ها و مشقتها و اندوه های مرگ است، و نود ضربت شمشیر یافتن آسانتر از نزع از نزعات موت و جان کندن از جانکنندهای مرگ است.

سلمان فرمود حالت تو در دار دنیا چه بود، یعنی با این سختی و تلخی و مشقتی که از مرگ دیدی باز گوی در ایام زندگانی دنیا بر چه حال میگذرانیدی.

گفت دانسته باش که من در دار دنیا از جمله آن مردم بودم که خدای تعالی خیر و عمل خیر را بمن الهام فرموده بود، یعنی عمر خود را در اعمال خیریه ریه بی پایان رسانیدم، و فرایض خدای را ادا، و قرآنرا تلاوت، و در نیکوئی با پدر و مادر بسیار حریص، و از حرام و محارم اجتناب، و از مظالم بر کنار، و روز و شب را بکد یمین و مساعی بسیار در طلب حلال میگذرانیدم، و از پرسش روز جزا بسی بیمناک بودم.

پس در آن اثناء که در لذیذترین ایام زندگانی و غبطه و فرح و سرور اندر

بودم، ناگاه رنجور شدم، و روزی چند در بستر بیماری جای داشتم، چندانکه رشته زندگانی سرای فانی گسیخته، و مرگ من نزدیک شد.

پس در اینحال شخصی بزرگ خلقت با منظری بس فطیع و شدید که از حوصله و ادراک افزون بود، بیامد و در برابر روی من بایستاد، و در حالی که نه باسماں بر و نه بزمین اندر بود، یعنی در میان آسماں و زمین بود.

پس اشارتی بچشمم نمود و چشمم را از دیدار بیفکند، و اشارتی بگوشم نمود و کر ساخت و بزبانم اشارت فرمود کنگ شد، و در همان آن نه دیدارم را

دیداری، نه گوشم را شنوائی، نه زبانم را گفتاری بماند، و در این هنگام اهل و عیال و فرزندان و برادرانم بگریستن و نالیدن اندر شدند، و خبر مرگم با برادران و همسایگان نجان من پیوست.

در این حال گفتم کیستی توای کسیکه مرا از اموال و اولاد و کسانم مشغول ساختی، همانا پهلوهایی من از خوف تو بلرزه اندر است.

فرمود من ملك الموت و فریشته، مرگم، و برای گرفتن جان تو بیامده ام، و تو را از دار دنیا بدار آخرت انتقال میدهم، چه مدت زندگانی این سرای فانی تو منقضی گشت، و مرگ تو در رسید.

پس در آن اثنا که وی بر این حال و مقال بود دو شخص نزد من بیامدند که هرگز در تمام آفریدگان مخلوقی باین خوش روئی ندیده بودم، یکی از طرف راست من، و دیگری از سوی چپ من بنشستند، و گفتند «السلام عليك ايها العبد ورحمة الله وبركاته» همانا کتاب تو یعنی نامه اعمال تو را بیاورده ایم، الان بستان و بخوان و آنچه در آن است بنگر.

گفتم شما کیستید خدای رحمت کند شمارا، و چه کتابی است مرا که بنگرم و قرائت کنم.

گفتند ما آندو فرشته هستیم که در دنیا بر دوکتف تو با تو بودیم، و آنچه میکردی خواه بر سود یا بر زیان تو مینگاشتیم، و این است نامه کردار تو.

پس بآن نامه بنظاره آمدم، و چون نگران نامه حسنات و کردارهای نیکوی خود شدم که بدست رقیب اندر بود، مسرور شدم، و آن خیراتی را که در آن بدیدم شادان و خندان و خوشوقت و بسیار خرسند گردیدم، آنگاه بنامه سیئات و کارهای نکوهیده خود که بدست عتید اندر بود نگران آمدم بسیار بر من ناخوش گردید. و بگریستم با من گفت بشارت باد ترا که تر است خیر و خوبی.

اینوقت شخص نخستین یعنی عزرائیل بمن نزدیک شد، و جان از تنم بیرون کشید و در هر جذب و بیرون کشیدن جان سخت تر از افتادن از آسمان بزمین بود

و او بر اینحال بود تا جانم بسینه ام رسید ، آنگاه بمن بجذبه ای اشارت نمود که اگر آن سختی و مشقت را بر کوههای جهان فرود می آوردند البته آب میشد ، و برهم میگذاخت ، پس جان مرا از بالای بینی و تیغه انف من قبض نمود.

این هنگام فریاد وگریه وزاری و بی قراری اهل و کسان من از زمین باآسمان بلند گشت ، و هر چه میکردند و میگفتند بجمله بر من معلوم ، و بر آن دانا بودم.

و چون ناله ونفیر وصراخ و فریاد آن جماعت بر من شدت گرفت ، ملك الموت از روی خشم و غضب برایشان ملتفت شد و فرمود :

ای معاشر قوم گریستن شما از چیست باوی ستم فراندیم که بشکایت اندر شوید، و تعدی بروی روا نداشتیم که فریاد و گریه بر آورید لکن ما و شما بندگان يك پروردگاریم بهره چه خواهد در ایشان حکم میراند واگر خداوند شما را در حق ما امری میفرمود البته در کار ما امثال مینمودید چنانکه ما درباره شما امثال کردیم سوگند با خدای روح او را قبض نمودیم تاگاهی که رزق و روزی اوفانی و مدتش منقضی گردید و اکنون بحضرت پروردگار کریم روی کند تا بهره چه خواهد در حقش حکم فرماید و او بر همه چیز قادر است هم اکنون اگر شکیبائی کنید مزد یا بید و اگر جزع کنید گناه کار شوید چه بسیار از بهر من بازگشتنها است بسوی شما که جان فرزندان و دختران و پدران و مادران شمارا مقبوض بخوادم نمود .

پس از آن ملك الموت از پیش من بازگشت و روح من باوی بود .

پس در این حال فرشته دیگر پیامد و آن روح را از وی مأخوذ داشت و در جامه سبز از حریر بیفکند و آن را بلند ساخت، و در مدتی اندک تر از چشم برهم زدن در حضور پروردگار بگذاشت .

بزانه چون روح در پیشگاه پروردگار سبحان حاضر شد، از صغیره وکبیره و از نماز وروزه شهر رمضان و حج بیت الله الحرام وقرائت قرآن و زکاة و صدقات و سایر اوقات وایام و طاعت پدر و مادر و از قتل نفس بدون حق و از خوردن مال یتیم مال ربا و از زنا و فواحش و از مظالم عباد و شب زنده داری هنگامی که مردمان بخواب اندر بودند و از امثال

واشباش این جمله سؤال فرمود .

و از آن پس دیگر باره روح را باذن خدایتعالی بسوی زمین بازگردانیدند ، و در اینوقت غسل بیامد و جامه های مرا از تنم بیرون کرد و شروع در غسل دادن نمود .

پس روح او را بخواند و گفت ای بنده خدای ترا بخدای سوگند میدهم که با این بدن ضعیف مداراکن، چه سوگند با خدای از هیچ رك و ریشه بیرون نیامده ام جز اینکه پاره شده است ، و از هیچ عضوی بیرون نشده ام جز اینکه بر هم شکافته است ، سوگند با خدای اگر آنکس که مرده را میشود این سخن را بشنود هیچکس هیچ مرده را نخواهد شست و هرگز مرده شسته نخواهد شد .

آنگاه مرده شوی آب بر بدنم بریخت، و سه دفعه مرا غسل بداد ، و در سه جامه ام کفن ، ساخت و مرا بحنوطی حنوط نمود و این حنوط و کفن آخر توشه من بود که از دنیا بسرای آخرت بیرون بردم .

پس از آن مرده شوی انگشتری را از دست راست من بیرون آورد و به بزرگترین فرزندانم بداد و گفت خداوند ترا در مصیبت پدرت اجر دهد ، و اجر و عزاء تو را نیکو فرماید، آنگاه مرا در کفن در پیچید و مرا تلقین نمود (و از این خبر معلوم میشود که تلقین در حال تکفین مستحب است)

بعد از آن اهل من و همسایگان من فریاد برکشیدند بشتابید تا باوی وداع کنیم و چون از وداع با من فراغت یافتند، مرا بر سریری از چوب بر نهادند ، و سریر مرا بردوش چهار تن حمل کردند.

و روح من در این هنگام ما بین روی من و کف من و بر نعش من واقف بود و همی گفت ای کسان من وای فرزندان من دنیا بازی ندهد شما را چنانکه با من بیازی اندر شد و این اموال است که من از حلال و غیر از حلال فراهم کردم و در حال صحت و تن آسائی مخلف نمودم از من و حال من در آن پرهیز کار شوید .

یعنی چون حال و مال کار مرا نگران شدید و دیدید که آخر الامر چگونه بحسرت بگذاشتم و بگذشتم ، متنبه شوید و در دنیا و متاع این عاریت سرا حریص

ص: 270

نگردید، چه در پایان کار همان ببینید که دیدم و همان یا بید که یافتم.

بالجمله گفت بر اینحال بیوم نامرا برای نماز بر زمین نهادند، و بر من نماز بسپردند، و چون از نماز فراغت یافتند و مرا بجانب گور حمل کردند و بقبر نزدیک نمودند، پس از آن روح من ما بین شانه و روی من بلندی گرفت، و مرا بگور آوردند، و برکناره و کرانه قبر بیفکندند، اینوقت معاینه هولی بزرگ نمودم.

ای سلمان، ای بنده یزدان، چون مرا در قبر نهادند مرا چنان نمود که

از آسمان بزمین در افتادم، و بلحد در آمدم، آنگاه خشت بر روی من بچیدند، و خاک بر من بریختند، آنگاه مرا زیارتی بکردند، و باز شدند.

پس روح بسویم بازگشت و حالت ندامت و پشیمانی بر من استیلا گرفت، و همی گفتم کاش از جمله بازشدگان بودم، و در این وقت روح از زبان مسلوب و گوش و چشم دیگرگون شدند، و چون ندای منادی بانصراف بلند شد، در پهنه پشیمانی در آمدم، و از تنگنای گور و فشار آن گریستن گرفتم، و همی گفتم کاش با این جماعت بودمی که باز گردیدندی تا عملی صالح و کرداری شایسته بجای آوردمی.

پس پاسخ دهنده ای از يك سوی گور مرا بپاسخ گفت «كلاً إنها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ إلى يوم يبعثون»

هرگز باز شدن نخواهد بود و این آرزویی است که میکند و سخنی است که میراند، یعنی پذیرفته نمیشود و دیگر باره بجهان مراجعت نخواهد بود، و در پیش روی اینان برزخی است تا روزیکه انگيخته میشوند.

گفتم کیستی ای کسیکه با من تکلم کنی و حدیث رانی، گفت منبه، یعنی آگاه کننده ام، گفتم منبه کیست؟ گفت فرشته هستم که خداوند تعالی مرا بتمامت مخلوقش موکل ساخته است تا ایشان را پس از مرگ ایشان آگاهی سپارم تا اعمال خود را بر نفوس خود، برنگارند، در حضور خدای تعالی.

پس از آن مرا بکشید و بنشانند و گفت بنویس عمل خود را و آنچه را که بر سود

وزیان تو در دار دنیا بوده است ، گفتم احصای آن را نتوانم و آن شناسانیستم گفت آیا نشنیده باشی قول پروردگارت را «أحصی الله و نسوه» یعنی اگر شماها فراموش کردید خدای جمله آنرا احصا فرمود.

پس از آن گفت هم اکنون بنویس و من بر تو املاء میکنم ، گفتم کاغذ و بیاض کجاست ؟ پس قطعه از کفم را برگرفت و دیدم پوست نازک آهونی گردید و گفت اینك صحیفه تست گفتم قلم از کجاست گفت انگشت سبا به تو است ، گفتم، مداد از کجا است گفت آب دهان توست .

آنگاه آنچه در دنیا از اول عمر تا پایان آن نموده بودم بر من املاء کرد و من بنوشتم ، و هیچ چیز از اعمال من خواه كوچك یا بزرگ برجای نماند ، جز اینکه باز نمود .

و از آن پس این آیه شریفه را تلاوت کرد « لا یغادر صغیره ولا کبیره إلا

أحصیها و وجدوا ما عملوا حاضراً ولا یظلم ربك أحداً »

تمام اعمال صغیره و کبیره را خداوند عالم علام الغیوب احصا میفرماید ،

وصاحبان عمل آنچه در دارد نیا کرده اند سزایش را حاضر ببینند ، و پروردگار تو با هیچکس ستم نکند یعنی «فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره» ،

آنگاه آن فرشته آن کتاب را برگرفت و بخاتمی مختوم داشت و بگردن من چون طوقی بگردانید ، مرا در خیال چنان مجسم گردید که گویا تمام کوههای دنیا را در گردن من طوق گردانید ، پس گفتم ای منبه از چه روی این کار با من نمودی؟ گفت آیا نشنیده باشی قول پروردگارت را «وکل إنسان أئزمناه طائره فی عنقه و نخرج له یوم القیامة کتاباً یلقیه منشوراً أقرء کتابك کفی بنفسك الیوم علیك حسیباً» .

هر انسان را طومار عملش را بگردنش اندازیم و روز قیامت آن نامه منشور را برای قرائت بدو گذارند و گویند بخوان همانا امروز خویشتن برای حساب خویشتن کافی باشی پسترا در روز قیامت بدینگونه مخاطب دارند و ترا با کتاب تو که در پیش

هر دو چشمت برگشوده باشد حاضر کنند ، تاگواهی دهی به آن بر نفس خودت .

آنگاه آن ملک از پیش من برفت ، و من بر آن حال تنهائی و حسرت دنیا همی بر خویشتن بگریستم .

در اینحال منکر با منظری بس عظیم و شخصیتی بس موحش بمن آمد، وگریزی آهنین بدست اندرش بود که اگر تمام جن و انس اجتماع ورزیدند نتوانستند حرکتش داد ، مرا در بیم و دهشت و فزعی عظیم در افکند و تهدید نمود ، و بمن نزدیک شد . و مرا بموی ریش من بکشید ، آنگاه صیحه بر من بزد که اگر همه مردم دنیا بشنیدند بتمامت از هول و هیبت جامه هستی بسپردند .

آنگاه با من گفت: ای بنده خدای با من خبر ده کیست پروردگار تو؟ و کیست پیغمبر تو؟ و چیست دین تو؟ و آنچه در دار دنیا بر آن مذهب میگذرانیدی و به آن عقیدت اندر بودی؟

از شدت بیم و فزعی که از وی مرا در سپرد زبانم بسته شد و در کار خویشتن بتحیر اندر شدم و ندانستم تا چه گویم و در اندام من عضوی بجای نماند جز اینکه از آن فرع از من جدائی گرفت ، و اعضاء و اوصال من از کمال ترس و بیم از هم منقطع شده .

در اینحال رحمت ذو الجلال شامل احوال من شد و دل من بجای آمد و پشتم را محکم ساخت و زبانم بازگشت و ذهنم بمن بازگردید .

در اینوقت با او گفتم ای بنده خدای از چه روی مرا بفرع افکنی و حال اینکه گواهی میدهم که خدائی جز خدای نیست ، و محمد رسول اوست ، و خدای پروردگار من است ، و محمد پیغمبر من و اسلام دین و آئین من ، و قرآن کتاب من و کعبه قبله من و علی امام من ، و بعد از او فرزندان طاهرینش پیشوایان من و جماعت مؤمنان برادران من هستند، و اینکه مرگ حق و راست است ، و پرسش قبر حق است ، و صراط حق است، و بهشت حق است، و دوزخ حق است ، و روز قیامت میآید و در وقوعش هیچ شك و ریبی نیست ، و خداوند قادر تمام مردگان را از قبورشان

بر میانگیزاند ، این است قول من و اعتمادمن ، و بر همین قول و عقیدت پروردگارم را ملاقات میکنم .

در این وقت گفت: ای بنده خدای بشارت باد ترا بسلامت، همانا از من نجات یافتی، و اکنون بآسایش عروس بخواب راحت اندر باش پس از نزد من برفت .

و از آن پس شخصی از وی هایل تر که معروف به نکیر است بمن آمد و نعره بس هولناک و از صیحه نخستین عظیم تر برکشید ، از هول و هیبت آن صیحه اعضای من مانند انگشتان در هم مشبك شد بعد از آن با من گفت : ای بنده خدای هم اکنون عمل خود را با آن مذهب و عقیدت که از دنیا بیرون شدی بمن بنمای و بازگویی ، پروردگارت کیست؟ و پیغمبرت کیست؟ و دین و آئینت چیست؟

من از آن هول و بیم در رد جواب متحیر و متفکر بماندم ، و ندانستم تا جواب چگویم و نتوانستم سخنی بر زبان برانم.

در اینحال رحمت و فضل خداوند متعال در رسید و از آن شدت روع و فزع باز رهانید و حجت را بمن ملهم ساخت ، و حسن توفیق و یقین معین گردید.

پس گفتم ای بنده خدای با من بملایمت و رفق پرداز ، و این هیبت و عجلت موزز ، و مهلت ده تا با تو بازگویم ، گفت بگوی گفتم :

از دنیا بیرون شدم گاهی که گواهی دادم که خدائی جز خداوند بیشریک و انباز نیست و شهادت دادم که محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بنده و فرستاده اوست ، و اینکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و ائمه طاهرین از ذریه او سلام الله علیهم اجمعین امامان و پیشوایان من هستند، و اینکه مرگ حق است، و قبر و صراط و میزان و حساب و مسائل تکیر و منکر حق است، و بهشت و آن نعمتهائیکه خدای تعالی در بهشت وعده داده حق است ، و دوزخ و عذابها که خدای مجید در آنجا و عید داده حق است ، و روز قیامت خواهد آمد و هیچ شکی در آن نمیرود و خدای تعالی مردگان را از گورها بر خواهد انگیخت .

آنگاه با من گفت: ای بنده خدای بنعیم همیشگی و خیر مقیم بشارت باد ترا

پس از آن مرا بخوابانید و گفت بخواب مانند خوابیدن عروس پس از آن از بالای سر من دری بسوی بهشت، و از طرف پای من دری بوی دوزخ برگشوده.

آنگاه گفت: ای بنده خدای بنگر به آنچه به آن میروی از بهشت و به از آن رستگار شدی از آتش دوزخ، پس از آن دری را که از جانب پام بدوزخ برگشوده بود مسدود ساخت، و آن دری را که از بالای سرم بسوی بهشت برگشوده بود بجای بگذاشت و از آن پس همواره نسیم بهشت و نعیم بهشت بگور من اندر همی شود ولحد را باندازه ای که چشم بنگرد وسعت داد، و چراغی از بهرم بر فروخت که از آفتاب و ماه فروز انتر است، و چون این جمله را بیای آورد از پیش من برفت.

این است صفت من و حدیث من و آنچه ملاقات کرده ام از شدت احوال و سوگند بخدای یاد همیکنم که تلخی مرگ تا روز قیامت در حلق من باقی است.

«فراقب الله أيها السائل خوفاً من وقفة المسائل و خف من هول المطلع وما قد ذكرته لك هذا الذي لقيته و أنا من الصالحين»

ای پرسش کننده خدای را مراقب باش و بترس از وقوف در موقف مسائل و عظمت آن سنوال ها که مینمایند و از هول مطلع بترس و از آنچه با تو شرح دادم بیمناک باش و من این مشقات و زحمات و صدمات را دیدم با اینکه از جمله صالحان و نیکوکاران هستم.

و چون کلماتش با جناب سلمان باین مقام رسید، دیگر قطع کلام نمود، سلمان با اصبع و آنانکه با او بودند فرمود بسوی من شتاب کنید، و مرا بگیرید چون بمنزلش رسیدند گفت خدای رحمت کند شما را فرود آورید، مرا چون بر زمینش نهادیم و در پیرامونش در آمدیم گفت مرا تکیه بر نهید، پس اور تکیه دادیم، پس از آن چشم شریفش را بجانب آسمان افکند و عرض کرد:

«يا من بیده ملکوت کلشیء والیه یرجعون، وهو یجیر ولا یجار علیه، بك أمنت، وعلیک توکلت، وبنیك أقررت، و بکتابك صدقت، و قد أتاني الذي وعدتني»

يا من لا يخلف الميعاد ، فلقني جودك ، واقبضني الي رحمتك ، وأنزلي الي دار كرامتك فاني أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له ،
وأشهد أن محمداً عبده ورسوله ، وأن علياً أمير المؤمنين و امام المتقين ، والائمة من ذريته عليهم السلام أئمتي و ساداتي»

چون جناب سلمان این کلمات را در توسل و توکل بحضرت احدیت و شهادت بوحدت خدا و رسالت محمد مصطفی و امامت علی مرتضی و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین بگذاشت ، از خداوند بخواست که روح شریفش را بجوار رحمتش برساند ، و در سرای کرامتش منزل بخشد، و چون شهادتش بحد کمال پیوست ، روح مقدسش به آشیان قدس پرواز گرفت .

و بقیه خبر غسل و کفن و دفن او با حضور امیر المؤمنین (علیه السلام) مشهور است .

معلوم باد در صدر و ذیل این خبر مشهود میگردد که وفات جناب سلمان علیه الرضوان در زمان خلافت امیرالمؤمنین (علیه السلام) روی داده است ، و این خبر مؤید آن خبری است که اهل کوفه بخدمت آن حضرت بیامدند که دعای باران فرماید و در آنجا سلمان نیز مذکور است .

و همچنین بعضی از مورخین وفاتش را در سال سی و ششم هجری نوشته اند، و عثمان بن عفان در ماه ذی الحجه سال سی و پنجم بدیگر جهان رخت کشید ، و حرب جمل در ماه جمادی الاخری سال سی و ششم روی نمود و از این جمله ظاهر میگردد که وفات سلمان در خلافت علی (علیه السلام) اتفاق افتاد .

و در بعضی روایات وفاتش در سال سی و چهارم روی داده است ، و مؤید این خبر است که نوشته اند علی (علیه السلام) از مدینه از برای تفسیل او بیامد، چنانکه ابن ابی الحدید میگوید وفات جناب سلمان در اواخر خلافت عثمان بن عفان بود .

و آنانکه در زمان خلافت جناب امیر المؤمنین (علیه السلام) دانسته اند میگویند : علی (علیه السلام) از کوفه بطی الارض بمداین حاضر گشت ، و آن حکایت که نوشته اند عثمان حارث بن حکم بن ابی العاص را بحکومت مداین مأمور کرد ، باز مینماید که سلمان در همان سال سی و چهارم وفات کرده است، و حارث را بجای او

در روضة الواعظین مرقوم است که ابن عباس گفت سلمان فارسی را در خواب خود بدیدم گفتم توئی سلمان؟ گفت آری گفتم آیا مولی پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نباشی؟ گفت هستم، و بر سر سلمان تاجی از یاقوت و براندامش همه نوع حلی و زیور بود، گفتم یا سلمان این منزلتی نیکو است که خداوندت عطا فرموده؟ گفت آری گفتم در بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول خدا چه چیز را افضل و فزونتر دیدی؟

«فقال ليس في الجنة بعد الايمان بالله ورسوله شيء هو افضل من حب علي بن ابيطالب والاقتداء به» هیچ چیز در بهشت بعد از ایمان بخدا و رسول خدا از دوستی علی بن ابیطاب سلام الله علیه و اقتداء بآن حضرت افضل نیست .

در امالی شیخ طوسی علیه الرحمه از یحیی بن قاسم یعنی ابو بصیر مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) از ابوذر علیه الرحمه روایت فرمود:

«يا باغي العلم قدم لمقامك بين يدي الله عز وجل ، فاتك مرتهن بعملك ، كما تدین تدان» ای خواهنده علم و دانش برای آتروز که در پیشگاه خداوند عزوجل ایستاده شوی ، یعنی ترا بعرضه حساب و سؤال در آورند زادو ذخیره از پیش بفرست ، چه تو گروگان کردار خود هستی، هر چه کنی همان با تو معمول دارند .

ای طلب کننده علم ، نماز بگذار از آن پیش که قادر بر لیل و نهار نباشی که در آن نماز بسیاری، یعنی از آن پیش که عمرت پایان و حسرت بر سپرده روزگارانت نمایان گردد.

همانا مثل نماز برای نماز سپار چون مردی است که بردارای سلطنت و اقتداری اندر شود ، و آن سلطان گوش بدان ، بسپارد ، و لب از سخن فرو بندد تا از عرض حاجت خود فراغت یابد ، حالت مرد مسلم نیز در حضرت یزدان چنان است و تا گاهی که بنماز ایزد بی نیاز اشتغال دارد، خداوند نظر رحمت بدو دارد تا هنگامیکه از نماز خود بپردازد.

ای طالب علم تصدق کن از آن پیش که عطا نکنی، و ممنوع نتوانی داشت

یعنی از آن پیش که قدرت منع و استطاعت عطا نداشته باشی .

همانا مثل صدقه برای صاحبش مثل مردی است که قومی او را در طلب خونی بخواهند بقتل رسانند ، وی گوید مرا مکشید و مدتی برای من قرار بدهید که در رضا و خوشنودی شما بکوشم ، حال مرد مسلمان باذن یزدان چنین است که هر وقت تصدق نماید بصدقه گرهی و عقده از گردنش گشوده شود و چون خدای را دریابد از وی و آن جماعت نیز از وی راضی باشند ، و هر کس که خدای از او خوشنود باشد از آتش دوزخ آزاد باشد.

ای طالب علم بدرستی که این زبان سخن ران کلید هر خیره کلید هر شری است ، پس بردهان خودت خاتم گذار چنانکه بر طلای خود و زر مسکوک خود خاتم بر مینهی

ای طالب علم همانا این مثلها را خدای تعالی برای مردمان بیاورده است

لکن جز دانایان بتعقل آن برخوردار نشوند .

ای طالب علم دنیا را چنان باید شمرد که هیچ نبوده و نیست ، مگر عملیکه از خیر آن سودمند یا از شرش زیانکار شوند، مگر اینکه رحمت خداوند عز وجل شامل گردد .

ای خواهان علم و طالب دانش نمیبایست هیچ اهلی و یا مالی ترا از نفس خودت بازدارد ، و بدیگر کار مشغول بگرداند چه تو آنروز که از ایشان مفارقت جوئی در حکم میهمانی باشی که شبی با ایشان بیای برده باشی، و از آن پس از نزد ایشان بدیگر کسان تحویل نمائی ، و دنیا و آخرت بمنزله منزلی باشند که از آنجا یعنی از دنیا بدیگر جای انتقال، نمائی و در میان مرگ و روز برانگیزش جز مانند خوابی نباشد که بخواب رفته باشی و از آن پس از آن خواب بیدار گردی.

در جلد ششم بحار الانوار از حنان بن سدیر از پدرش از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که مردی نزد ابوند آمد و او را از بچه آوردن گوسفندانش بشارت داد و گفت بشارت باد ترا که گوسفندانت بزائیدند و بسیار شدند .

ابوذر فرمود کثرت آنها مرا شادمان نکنند، و دوستدار آن نیستم و آنچه

کم و کافی باشد دوستدار هستم از آنچه بسیار باشد، و مرا از یاد خدای مشغول دارد، بدرستی که از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم میفرمود:

«علی حافتی الصراط یوم القيامة الرحم والامانة، فاذا مر علیه الوصول للرحم المؤدی للامانة لم یتکفأ به فی النار» بر دوسوی صراط در روز قیامت رحم و امانت حاضرند، پس چون کسی بر صراط بگذرد که صله رحم را مرعی داشته، و ادای امانت را کرده باشد، به آتش نمی افتد.

و هم در آن کتاب از ابو حمزه از حضرت ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام مروی است که ابوذر در زمان پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مردی را بمادر او سرزنش کرد و گفت ای پسر پسر زن سیاه، چه ما در آن مرد سیاه بود رسول خدای (صلی الله علیه وسلم) فرمود:

«تعیره بأمه یا باذر؟» یعنی ای ابوند این مرد را بمادرش سرزنش کردی؟ «فلم یزل ابوذر یمرغ وجهه فی التراب ورأسه حتی رضی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) عنه» چون ابوذر آن سخن را بشنید یکسره روی و سرخود را در خاک بمالید تا رسول خدای از وی خوشنود گردید.

و نیز در آن کتاب از جابر جعفی مسطور است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود از جابر بن عبد الله بن حزام انصاری شنیدم که میگفت:

«لونشر سلمان وأبوند رحمهما الله لهؤلاء الذین ینتحلون مودتکم أهل البیت لقالوا لهؤلاء کذابون، ولو رأی هؤلاء أولئک لقالوا مجانین»

اگر سلمان و ابوذر علیهما الرحمه زنده شوند از بهر این کسان که اکنون اظهار مودت شما اهل بیت را مینمایند میگویند این اشخاص در اظهار مودت خود دروغگوی باشند، و اگر این جماعت سلمان و ابوذر و امثال ایشان را بنگرند میگویند دیوانه اند یعنی آن چند در عقاید و عوالم ایشان بینوت میباشد که در حق همدیگر بدینگونه سخن کنند.

و دیگر در هفدهم بحار الانوار از سکونی از حضرت صادق از پدر بزرگوارش

حضرت امام محمد باقر سلام الله علیهما مروی است که ابوذر نزدیک کعبه بایستاد و گفت: منم جندب بن سکین، مردمان در اطرافش انجمن شدند فرمود:

اگر تنی از شما آهنگ سفری کند آنچه در بایست آن سفر باشد فراهم نماید بازگوئید برای سفر روز قیامت چه آماده کرده اید و چه زاد و توشه که در خور باشد ذخیره ساخته اید؟ از میانه مردی برخاست و گفت: ما را ارشاد فرمای.

« فقال صم يوماً شدید الحر للنشور، وحج حجة لعظام الأمور، وصل ركعتين في سواد الليل لوحشة القبور »

روز سخت گرم را روزه بدار برای روز نشور، یعنی تا یاد کنی روز نشور و گرمی و سختی آن روز را و از برکت این روزه آسایشی گیری، و حجبی بکن از برای امور بزرگ خطیر، یعنی برای چاره معاصی و کارهایی که در جهان از تو نمایان شده است، و دو رکعت نماز در تاریکی شب بگذار برای چاره وحشت تنگنای گور.

باید تا توانی سخن بخیر کنی و از شرب بر بندی تا مسکینی را بصدقه خرسند کنی تا تو ای مسکین به آن واسطه نجات بینی، و از آن روز سخت دشوار رستگار مانی.

دنیا را دودر هم قرار بده یکدر هم برای نفقه عیال خود و در همی دیگر را برای ذخیره آخرت خویش انفاق نمای، و در هم سوم را نفع و زیانی نباشد، یعنی باید بهره خود را از جهان از این دو قسم بر افزون نگردانی.

دنیا را دو کلمه مقرر دار یک کلمه در طلب حلال، و کلمه دیگر را برای آخرت و کلمه سوم ضرر میرساند و سود نمی آورد باهنگ آن مباش پس از آن فرمود:

اندیشه آن روز که ادراک آنرا ننموده ام مراکشت، و این کلمه دلالت کمال ايقان و اقرار جناب ابی ذر علیه الرحمه بحادثه بزرگ قیامت دارد، چه تا بچیزی یقین نکنند و بحادثه بزرگی اعتنا نداشته باشند چنین سخن نمیکنند.

و دیگر در جلد ششم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که

رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

خداوند تعالی بمن وحی فرمود که چهارتن را دوست بدارم : علی و ابوذر و سلمان و مقدادرا ، معلوم باد محبت با هر کسی باندازه مقام اوست .

در کتاب خصال از عبدالله بن صامت از جناب ابی ذر علیه الرحمه مروی است که فرمود : رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) مرا به هفت کار و کردار وصیت نهاد : یکی آنکه به آنکس که از من فرودتر و پست تر است نگران باشم نه بآنکس که بر من تفوق و برتری دارد ، دیگر اینکه دوستدار فقراء و مساکین باشم و بایشان نزدیکی جویم ، و مرا وصیت فرمود که سخن بحق کنم هر چند در مذاق مردمان تلخ باشد دیگر اینکه صله رحم را از دست نگذارم هر چند وی روی بر تابد ، دیگر اینکه در کار خدا و راه خدا از سرزنش ملامت گران بیم نکنم و با من وصیت فرمود که کلمه لاحول و لاقوة الا بالله را بسیار گویم ، چه این کلمه طیبیه از گنج های بهشت است .

ص: 281

بیان پاره مکالمات حضرت باقر (علیه السلام) با پاره کسان و معاصران عهد همایونش

شیخ طوسی در امالی از منهل بن عمرو روایت کند که در خدمت محمد بن علی باقر علیهما السلام حضور داشتم ناگاه مردی بخدمتش بیامد و سلام بگذاشت و پاسخ دریافت، و آن مرد عرض کرد: « کیف انتم؟ » حال شما چگونه است؟

امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود: « وما آن لکم أن تعلموا کیف نحن ، انما مثلنا فی هذه الامة مثل بني اسرائيل کان یذبح أبنائهم ویستحیی نسائهم، ألا وان هؤلاء یذبحون أبنائنا ویستحیون نسائنا »

شما را چکار باینکه بدانید ما بر چه حال هستیم، یعنی حاصل آن چیست و فایده دانستن شما چیست، و از آن پس که بدانید چه میسازید، همانا مثل ما در این است مانند بنی اسرائیل است در زمان فرعون که پسران ایشان را میکشیدند و زنهای آنها را زنده میگذاشتند، هم اکنون این مردم بنی امیه پسران ما را بقتل می‌رسانند و زنان ما را بجای میگذارند.

عرب را چنان گمان می‌رود که ایشان را بر عجم فضل و فزونی است، مردم عجم گفتند این فضیلت شما بر عجم از چیست گفتند محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) که از ماست عرب است، عجم گفتند براستی سخن کردید، و جماعت قریش را گمان همی رود که او را دیگر طوایف عرب فضلی است آنجماعت عرب که بیرون از قریش هستند باقریش گفتند از چه روی خود را بر ما افضل دانید گفتند از این در که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) قرشی است، گفتند براستی گفتید.

پس اگر این جماعت بصدافت رفته اند البته ما را بر دیگر کسان فضیلتی است چه ما ذریه پیغمبر و اهل بیت محمد هستیم خاصه، و عترت اوئیم، جز ما در این منقبت و مرتبت کسی با آن حضرت شرکت ندارد، و در این فضیلت انباز نتواند بود. آنمرد چون این کلمات را بشنید عرض کرد: سوگند با خدای من شما

اهلیت را دوست میدارم.

«قال فاتخذ للبلایة جلباباً فوالله انه لأسرع الینا والی شیعتنا من السیل فی الوادی، بناییدء البلاء ثم بکم، و بناییدء الرخاء ثم بکم» .

فرمود چون خود را در پهنهٔ محبت ما مستقیم می‌شماری جلبابی برای وصول باد آماده دار سوگند با خدا بلا بسوی ما و شیعیان ما شتابنده تر است از سیلیکه برودخانه در گذرد، و بلا از نخست بما بدایت گیرد آنگاه شما را در سپارد، چنانکه رخاء و تن آسائی بما ابتدا نماید آنگاه شما را شاد خوار گرداند .

معلوم باد از این پیش در کتاب احوال حضرت سجاد (علیه السلام) حدیثی بهمین

تقریب مسطور شد، ممکنست حضرت باقر (علیه السلام) نیز در اینمورد فرموده باشد.

و دیگر در آن کتاب از اسماعیل جعفی سند بحضرت باقر (علیه السلام) می‌رساند و میگوید مردی بخدمت آن حضرت اندر شد و این وقت صحیفه مسائل مانند خصومات با آن حضرت بود ابو جعفر (علیه السلام) فرمود:

« هذه صحیفة تخاصم علی الدین الذی یقبل الله فیہ العمل » این صحیفه ایست که مخاصمه میشود بر آن دینی که خدای تعالی کردار را در آن پذیرفتار میشود .

عرض کرد رحمك الله همین را اراده دارم، حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود گواهی بده که خدائی جز خداوند یگانه بیانبار نیست، و محمد بنده او و فرستاده اوست، و اقرار بکن بانچه پیغمبر از جانب خدای آورده است، و بولایت ما اهل بیت و بیزاری از دشمنان ما و تسلیم در حضرت ما و بتواضع و طمانینه وانتظار امر ما .

«فان لنا دولة ان شاء الله تعالی جاء بها» زیرا که برای ما دولتی است که

هر وقت خدای بخواهد آن دولت را آشکار میفرماید .

و هم در آن کتاب مسطور است که زنی در حضرت باقر سلام الله علیه عرض کرد: « اصبحك الله انی متبتلة » فرمود: تبتل نزد تو چیست؟ عرض کرد هرگز اراده تزویج و شوی رفتن ندارم، فرمود از چه روی؟ عرض کرد در این کار خواستار فضل و فزونی باشم فرمود:

ص: 283

«انصر في فلو كان في ذلك فضل لكانت فاطمة عليها السلام أحق به منك انه ليس أحد يسبقها الى الفضل»

بجای خود باز شو و این اندیشه خام در کنار بگذار چه اگر در تبث و انقطاع از تزویج فضلی بودی فاطمه صلوات الله علیها از تو در ادراک این فضل شایسته تر بودی، همانا هیچ فضلی و فضیلتی بر آن حضرت سبقت نگرفته است. یعنی هر کرداری و صفتی محمود و فضیلتی ممدوح باشد در حضرت فاطمه صدیقه کبری و دختر حضرت خاتم الانبیاء موجود است، اگر این کار هم فضیلتی داشت البته در آن حضرت موجود بود.

و دیگر از سدیر مرویست که گفت ما جماعتی در حضرت ابی جعفر (علیه السلام) حضور داشتیم، پس از آنچه مردمان بعد از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) احداث نمودند، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) را بذلت دچار آوردند سخن میراندیم.

مردی از میان جماعت برخاست و عرض کرد اصلحك الله، پس آن عزت و جلادت و وحدت و عدت بنی هاشم بکجا رفته بود؟

أبو جعفر (علیه السلام) فرمود: «و ما كان بقي من بني هاشم انما كان جعفر و حمزة فمضيا، و بقي معه رجلا ن ضعيفان ذليلان حديثا عهد بالاسلام: عباس و عقيل و كانا الطلقاء أما والله لو أن حمزة و جعفر كانا بحضرتهما ما وصلا الى ما وصلا اليه، من ولو كانا شاهديهم الأتلفا نفسيهما».

از عظمت و شوکت و عدت بنی هاشم در آنوقت چه برجای مانده بود، زیرا که دو تن جعفر بن ابی طالب و حمزة بن عبدالمطلب جوانمرد و شجاع و با جلادت و جلالت بودند، و هر دو تن در گذشته بودند، و با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) عباس و عقیل برجای مانده بودند که هر دو تن ضعیف و ذلیل و تازه مسلمان بودند، و رسولخداى هر دو تن را در غزاة بدر بعد از آنکه اسیر عدوان شدند رها ساخت، و از ایشان فدا بگرفت، سوگند با خدای اگر جعفر و حمزه در آن هنگام و محضر آن دو تن

یعنی ابوبکر و عمر بودند، ایشان بمقصود خود نمیرسیدند، و اگر حمزه و جعفر در آن روز شاهد و حاضر بودند هر دو تن را تلف کرده بودند و ایشان را ممکن نبود که خلافت یابند.

در روضه کافی از حنان از پدرش مروی است که بحضرت باقر (علیه السلام) عرض کردم فرزندان یعقوب پیغمبران نبودند؟ فرمود نبودند لکن اسباط و اولاد انبیاء بودند، و جز بحالت سعادت از دنیا مفارقت نکردند، و از آنچه کردند توبه نمودند، و اعمال خود را متذکر شدند - الی آخر الحدیث.

و نیز در آن کتاب از عبدالملک بن اعین مرویست که از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) بپای شدم، و بر دست خود تکیه کرده بگریستم فرمود ترا چیست عرض کردم امیدوار بودم که این امر را ادراک نمایم و مراقوتی باشد، کنایت از اینکه پیر شدم و بمقصود نرسیدم، فرمود «

«أما ترضون أن عدوكم يقتل بعضهم بعضاً، وأنتم آمنون في بيوتكم، انه

ثنا لو كان ذلك اعطى الرجل منكم قوة أربعين رجلاً وجعلت قلوبكم كزبر الحديد لوقذف بها الجبل لقلعتها، وكنتم قوام الارض وجيرانها»

آیا رضا نمیدهید که در طی این مدت دشمنان شما پاره بکشند پاره دیگر را، و شما در خانهای خود ایمن و آسوده باشید همانا چون زمان فرج اندر رسد هر مردی از شما را نیروی چهل تن عنایت فرمایند و دلهای شما مانند پاره آهن گردد که اگر بر کوه زنند کوه را آسیب رسانند، و بر کند، و شما در آنروزگاران اسباب قوام زمین و استحکام امور جهانیان باشید، و مردمان در پناه شما اندر شوند، و نظام و آسایش بلاد و عباد بوجود شما باشد.

بیان پارهٔ حکایات حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی مقامات

در روضه کافی از ابوالصامت از حضرت صادق (علیه السلام) مروی است که فرمود من و ابوجعفر صلوات الله علیه روزی بر جماعت شیعه بگذشتیم و ایشان در میان قبر و منبر مبارک رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند، بحضرت ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم خداوند مرا فدای تو گرداند، اینک شیعیان و موالی تو هستند، فرمود در کجا هستند عرض کردم ایشان را در میان قبر و منبر میبینم، فرمود مرا بجانب ایشان بر، پس بایشان شد، و برایشان سلام براند، و از آن پس بفرمود:

«والله انی لأحب ریحکم وأرواحکم، فأعینوا مع هذا بورع واجتهاد، انه لا ینال ما عند الله الا بورع واجتهاد، و اذا اتمتم بعد فاقتدوا به أما والله انکم لعلی دینی و دین آبائی، ابراهیم و اسماعیل، وان کان هؤلاء علی دین اولئک فأعینوا علی هذا بورع واجتهاد»

سوگند با خدای من دوست میدارم بوی شما را و روح شمارا، پس اعانت کنید مرا با این حال بورع و اجتهاد و کوشش در عبادت، و شرایط دین، چه جز بورع اجتهاد به آن مقامات عالیه و ثوبات جلیله که در حضرت یزدان جلیل است، و اصل نتوان گردید، و اگر بنده را به پیشوائی خودتان اختیار کردید، به آنچه گوید و کند اقتدا نمائید، قسم بخدای شما بردین من، و دین پدران من ابراهیم و اسماعیل هستید، و اگر چند ابراهیم و اسماعیل و دیگر پیغمبران بر دین و آئین رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده اند، پس با این شرف و شرافت که در دین دارید اعانت کنید، یعنی ما را اعانت کنید برای شفاعت شما بورع شما از محارم و اجتهاد شما در طاعات.

معلوم باد که تمام انبیاء عظام در دین مبین اسلام مشارک هستند، و این تخصیص شاید برای این باشد که ابراهیم و اسماعیل از سایر آباء مکرمین آن

حضرت افضل هستند ، و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت آن حضرت اصل وریشه در آئین دین میباشند، و سایر انبیاء بر دین ایشان هستند پس کلام آن حضرت « هؤلاء » اشارت ب ابراهیم و اسماعیل و جز ایشان از پیغمبران برگزیده سلام الله علیهم و « اولئك » اشارت بر رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین است ، چنانکه این خبر که در کتاب مسطور از ابو حمزه مروی است مؤید این مطلب است .

ابو حمزه میگوید : از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم میفرمود :

« ما أحد من هذه الامة یدین بدین ابراهیم (علیه السلام) الا نحن وشیعتنا ، ولا هدی من هذه الامة الابناء ، ولا ضل من هذه الامة الابناء » .

هیچکس از این امت بر دین ابراهیم (علیه السلام) نیست مگر ما و شیعیان ما ، و هیچکس از این امت هدایت نیافته است مگر بواسطه ما ، و هیچکس از این امت بضلالت و گمراهی نیفتاده است مگر بواسطه ما .

از معانی و لطایف این کلام مبارک این است که اصل تمام ادیان و مذاهب اهل جهان دین مبین اسلام است، و انبیاء عظام صلوات الله علیهم بجملة بر رسول خدای و دین و آئین آن حضرت معتقد و معترف بوده اند ، و ایمان داشته اند ، و اگر بر حسب تکلیف ظاهر طی مقام و احکامی مینموده اند ، زبانی بعقیدت نمیرساند ، و انبیاء عظام را اگر اندک تأملی رفته است مبتلا بیلیات عظیمه شده اند چنانکه این جمله در مقامات خود مشروحاً مبسوط است .

و چون دین اسلام اکمل و اتم و اشرف و اعدل تمام شرایع و احکام است معلوم است خداوند تعالی جماعت پیغمبران بزرگ خود را از ادراک آن نمیفرماید، و ایشان را به آنچه اکمل است بصیر میگرداند ، چه موجب سعادت هر دو جهان است ، و پیغمبران ماضی در کتب آسمانی خود خبر یافته اند، و بمقتضای وقت و استعداد اهل روزگار رفتار نموده اند .

و همانطور که در کتب منزله برایشان، بوجود خاتم الانبیاء (صلی الله علیه وآله وسلم) و دین

و آئین او و ائمه اشارت و تصریح رفته ، و بمتابعت ایشان حکم شده است ایشان نیز در وصایا و احکام خود بامت خود ابلاغ کرده اند که هر وقت چنین پیغمبری را ادراک نموده و این اوصاف و اخلاق را در وجود مبارکش موجود دیدید ، البته بدو بگروید، و بدین و آئین او اندر شوید ، و این بدیهی است که پیغمبران را نسبت بامت ایشان تفاوت بسیار است .

اگر ایشان معاصر پیغمبر آخر زمان نباشند ، اما بواسطه نورنبوت و علم و مکاشفات پیغامبری چنان است که در عهد مبارك آن حضرت باشند ، و باین سبب در همان زمان هم که بوده اند با رسول خدای و دین او و اوصیای او ایمان داشته اند و نمیتوانسته اند نداشته باشند .

زیرا که رسول خدای صادر اول ، و واسطه میان مخلوق و خالق است ، چگونه تواند بود که انبیاء عظام با رتبت نبوت جز این باشند، بلکه از بعضی بزرگان و اولیای آن از منہ و جماعت رهبان و علمای بکتب الهیه نیز در تواریخ و کتب اخبار مشهود و معلوم است که سالهای در از قبل از ظهور رسول خدا با آن حضرت ایمان آورده اند و در نثر و نظم خود یاد کرده اند ، و متابعت آن حضرت را باخلاف خود وصیت کرده اند .

پس این حکم که هر وقت زمان آن حضرت را دریافتید متابعت کنید ، بعموم مخلوق و عوام ایشان تعلق میگیرد ، و خدای تعالی چگونه پیغمبران عظام را که بر حسب مصالح خداوندی قبل از رسول خدای بجهان می آیند ، از چنین دولت بزرگوار بی نصیب میگذارد، و ایشان را با سایر مکلفین بیک میزان میگرداند و در قیامت باین شرف و شرافت و جلالت برخوردار نمیشود، چنانکه آیات قرآنی نیز براین جمله حاکی و دلیل است .

پس امت هر پیغمبری که در زمان حضرت خاتم الانبیاء و نوبت تکمیل دین و اهل یقین است معاصر شود ، اگر بمتابعت آن حضرت نرود ، از انتساب به آن که خود را بدین او میخواند خارج است و هر کس که بمتابعت رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) باشد اگرچه بآن پیغمبر دیگر خود را نسبت ندهد، بالطبع بدو منسوب است .

مثلاً هر کس مسلمان است خود را میتواند ابراهیمی یا موسوی یا عیسوی، بخواند، زیرا که ایشان نیز مسلم بوده اند، و برسول خدای و دین او ایمان داشته اند و هر کس خود را ابراهیمی یا موسوی یا عیسوی بخواند، لکن در دولت اسلام از اسلام بی نصیب باشد، از روی حقیقت نه ابراهیمی است و نه موسوی و نه عیسوی، بلکه میتوان گفت دارای هیچ دینی و آئینی نیست.

و از این است که باید ایشان را نجس خواند و از ایشان دوری گرفت

زیرا که نه اهل کتاب هستند نه معتقد به پیغمبر و دین و آئین هیچ پیغمبری.

این است که حضرت باقر سلام الله علیه میفرماید: جز ما و شیعیان ما بردین ابراهیم (علیه السلام) که «ولکن کان حنیفاً مسلماً» نیست، و این است که میفرماید از این است هیچکس جز بواسطه ما هدایت نیابد، چه هر کس متوسل بآنمه هدی و طریقت مصطفی شد چنان است که با همه انبیاء و کتب آسمانی ایمان آورده باشد، و بنور هدایت ازلی و ابدی بر خوردار گردد، و هیچکس گمراه نشود مگر بواسطه مخالفت و خصومت و معاندت با ما، زیرا که چنان است که بتمام انبیاء و احکام الهیه کافر شده باشد، و در عرصه ضلالت و جهالت و غباوت ازلی و ابدی و سرمدی دچار گردد و «ذلک هو الخسران المبین»

و دیگر در آنکتاب از ابو ایوب از برید بن معاویه مروی است که گفت از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه شنیدم میفرمود یزید بن معاویه بمدینه در آمد و آهنگ حج داشت، پس بفرستاد و مردی از قریش را حاضر کرد و با او گفت: باید اقرار کنی که بنده من هستی، و هر وقت بخواهم ترا میفروشم، و هر زمان خواهم آزادت مینمایم.

آنمرد گفت: سوگند با خدایای یزید تو در میان قریش از حیثیت حسب از من کریمتر نیستی، و پدرت در جاهلیت و اسلام از پدرم افضل نبوده، و تو در دین و آئین از من افضل و نیکوتر نباشی، پس چگونه ب- آنچه خواهی اقرار نمایم؟!!

یزید گفت: اگر این اقرار نکنی سوگند با خدای میکشم ترا، آنمرد گفت

کشتن تو مرا بزرگتر از کشتن حسین بن علی فرزند رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست چون یزید این انکار را بدید فرمان داد تا او را بقتل رسانیدند.

و از این پیش در کتاب حضرت سجاد (علیه السلام) وقعه حره و آمدن مسلم بن عقبه بمدینه طیبه و قتل مردم آن شهر و مکالمات او با امام زین العابدین (علیه السلام) و اهل مدینه باین حکایت و ما بعد آن اشارت رفت .

و دیگر در روضه کافی از زراره مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود:

«إن الناس لما صنعوا ما صنعوا إذ بايعوا أبا بكر لم يمنع أمير المؤمنين (عليه السلام) من أن يدعو إلى نفسه إلا نظراً للناس وتخوفاً عليهم أن يرتدوا عن الاسلام، فيعبدوا الاوثان ولا يشهدوا أن لا إله إلا الله وأن محمداً رسول الله، و كان الأحب إليه أن يقرهم على ما صنعوا من أن يرتدوا عن جميع الاسلام، وإنما هلك الذين ركبوا ما ركبوا .

فاما من لم يصنع ذلك، ودخل فيما دخل فيه الناس على غير علم ولا عداوة لأمر المؤمنين (عليه السلام)، فان ذلك لا يكفره ولا يخرجهم من الاسلام، ولذلك كتم على (عليه السلام) أمره و بايع مكرهاً حيث لم يجد أعواناً» .

چون مردمان بواسطه ضعف ایمان، و حرص باین جهان ایرمان کردند آنچه را که کردند، و با ابوبکر بیعت بر نهادند هیچ چیز امیر المؤمنین علی (علیه السلام) را از اینکه مردمان را به دعوت بیعت خویشتن اقدام فرماید، باز نداشت جز ملاحظه و نظر کردن در حال مردم، و بیم داشتن برایشان از اینکه مرتد شوند، و از اسلام روی بر تابند، و بعبادت اصنام پردازند، و بوحدانیت خداوند یکتا و رسالت محمد مصطفی گواهی ندهند .

و آنحضرت را محبوب تر بود که ایشان با دیگری بیعت کنند، و از تمامت شرایط و قواعد اسلام و مسلمانی ارتداد نگیرند، و آنکسان که کردند آنچه را که

مرتکب شدند بهلاکت ابدی دچار شدند .

و آنکسان که مرتکب کاری نشدند ، و در آنچه دیگران اندر آمدند بدون اینکه علمی یا با امیر المؤمنین سلام الله علیه عداوتی داشته باشند ، همانا باین مقدار نه کافر شوند، و نه از دین اسلام بیرون روند ، و از این روی بود که علی (علیه السلام) امر خود را مکتوم داشت ، و بکراهت بیعت فرمود گاهی که اعوانی از بهر خود نداشت .

و از این حدیث مبارک بر می آید که امیر المؤمنین (علیه السلام) بیعت کرد ، لکن اظهار کراهت نیز فرمود ، چه اگر با تمام میل و رغبت بیعت می نمود ، اثبات حق طرف برابر ، و ابطال حق خود را میفرمود ، پس بیایست برای دفع مفسده غانله عظیمی که در اسلام روی مینمود ، و مردمان مرتد میشدند بیعت فرماید ، و برای اثبات حق خود و عدم وجود و وجدان اعوان ، اظهار نهایت کراهت و انزجار و مظلومیت خود را بنماید.

چنانکه در همان کتاب از عمرو بن ابی المقدام از پدرش مروی است که گفت : در حضرت ابی جعفر باقر سلام الله علیه عرض کردم:

عامه را گمان چنان است که بیعت ابی بکر در آنجا که مردمان اجتماع کردند برضای خدای عز ذکوه بود ، و خدای تعالی امت محمد را (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از آن حضرت دچار فتنه نمی فرماید .

ابو جعفر (علیه السلام) فرمود: آیا کتاب خدای را قرائت نمیکنند آیا خداوند نمیفرماید :

«و ما محمد إلا رسول قد خلت من قبله الرسل أفإن مات أو قتل انقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئاً و سبیجی الله الشاکرین ، والحمد لله رب العالمین »

و نیست محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) مگر رسول و فرستاده از حضرت من ، بدرستی که گذشته اند پیش از او فرستادگان ؛ یعنی رسولان پیش از وی بمردند ، و از جهان بیرون شدند

پس مردن بروی محال نیست، و زود باشد که این فرستاده نیز از جهان در گذر بر گذرد، چنانکه دیگر پیغمبران بجهان اندر آمدند، و از جهان بیرون شدند، پس آیا اگر این پیغمبر بموت طبیعی بمیرد یا کشته گردد باز میگردید بر پاشنهای خود یعنی مرتد میشوید و بحالت کفر و جهلی که اندر بودید عود میکنید، یا ترك جهاد میگوئید و آنکه باز میگردد بر دو پاشنهای خود، پس زبانی بحضرت یزدانی نمیرساند، بهیچوجه بلکه ضرر بنفس خودش راجع میشود، و زود باشد که خداوند دادگر پاداش دهد سپاس دارندگان را بر نعمت اسلام، بثبات ورزیدن در آن.

ابوالمقدام راوی خیر میگوید بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه عرض کردم عامه این آیه شریفه را بوجهی دیگر تفسیر مینمایند.

«فقال قد أخبر الله عز وجل عن الذين من قبلهم من الامم قد اختلفوا من بعدها ما جاتتهم البينات، حیث قال:

و آتینا عیسی بن مریم البينات و آیدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعدما جاتتهم البينات ولكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر ولو شاء الله ما اقتتلوا ولكن الله يفعل ما يريد».

فرمود این خبر را داده است خداوند عزوجل از آن کسان که پیش از ایشان از دیگر اهم بجهان اندر بوده اند، و از آن پس که معجزات روشن دیده اند همچنان اختلاف ورزیده اند در آنجا که در آیه شریفه میفرماید:

و دادیم ما عیسی بن مریم را معجزهای روشن و هویدا، و نیرو دادیم او را بروح پاکیزه که جبرئیل در وی دمید، و اگر خدایتعالی هدایت تمامت مردم را باکراه و اجبار خواستی، اختلاف نکردند آنانکه پس از انبیاء آمدند از آن علامات واضحه و ادله ساطعه که بر نبوت پیغمبران است بدیشان آمد، ولیکن از روی اختیار اختلاف کرده اند، و پاره به نیروی توفیق طریق راست در سپردند، و گروهی بعناد و گمراهی بیایندند، پس پاره از ایشان آنکس بود که ایمان آورد،

و بردین اسلام بیائید، و بعضی از ایشان کسی بود که کافر شد و از دین حق روی بر تافت، و اگر خدای بخواستی که ایشانرا ملجأ گرداند و بایمان اندر آورد، اختلاف نمیکردند، و لیکن خدای بر حسب مقتضای حکمت و مصلحت آنچه را که خواهد میکند که عبارت از دادن زمام اختیار است در قبضه اقتدار بندگان، و ملجأ نگردانیدن ایشان را بایمان بعد از آنکه راه حق و باطل را بایشان بنمود، و پاداش هر یک را باز نمود، و عقل و استطاعت تمیز نیک را از بد بایشان عنایت فرمود.

«و فی هذا ما يستدل به علی أن أصحاب محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) قد اختلفوا من بعده، فمنهم من آمن ومنهم من كفر»

و در این مطالب مسطور استدلال میشود بر اینکه اصحاب رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از وفات آن حضرت باختلاف رفتند، و از ایشان پاره ایمان آوردند، و برخی کافر شدند و از دین حق روی بر تافتند.

و دیگر در آن کتاب از محمد بن یحیی، از عبدالرحیم قصیر مسطور است که در خدمت ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم، مردمان بفرع و بیم اندر شوند گاهی که بگوئیم جهانیان مرتد گشتند.

«فقال: يا عبد الرحيم إن الناس عادوا بعد ما قبض رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) أهل جاهلية، إن الانصار اعتزلت فلم تعتزل بخير، جعلوا يبایعون سعد سعداً وهم يرتجزون ارتجاز الجاهلية، يأسعد أنت المرجى وشعرك المرجل وفحلک المرجم».

فرمود ای عبدالرحیم همانا مردمان پس از وفات رسول خدای بهمان حالات و آداب جاهلیت عودت گرفتند، چنانکه جماعت انصار اگر چند جانب عزلت و اعتزال سپردند لکن این اعتزال ایشان نیکو و پسندیده نبود، چه مراد ایشان از این کردار به آن بود که حق را اختیار و باطل را بر کنار نمایند.

بلکه باطلی را در مقام دیگر برگزیدند، و بعصییت و حمیت جاهلیت کار کردند، و با سعد بن عباده بیعت کردند، و ارجوزه چون رجزهای زمان

جاهلیت قرائت کردند، و همی گفتند یاسعد «أنت المرجی و شعرك المرجل و فحلک المرجم».

و نیز در آن کتاب سند بابی جعفر (علیه السلام) میرسد که فرمود «الناس صاروا بعد رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) بمنزلة من اتبع هارون (علیه السلام) و من اتبع العجل».

مردمان بعد از وفات رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بمنزله آنکس شدند که هارون (علیه السلام) را متابعت نمودند، و آنکس که گوساله پرست شد، یعنی بعضی بایمان خود باقی، و بعضی کافر شدند، و چون راوی این خبر معروف نیست از نگارش بقیه خبر انصراف گرفت.

و دیگر در آن کتاب از زراره مروی است که از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم میفرمود:

چون مروان متولد شد او را آماده کردند که بحضرت رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برده تا آن حضرت بروی دعا بخواند، پس او را نزد عایشه فرستادند، چون مروان را بعایشه نزدیک ساختند گفت این وزغ ابن وزغ را از نزدیک من بیرون برید زراره که راوی خبر است میگوید چیزی ندانستم مگر اینکه فرمود و او را لعن نمود.

شاید مقصود این باشد که گفته است رسول خدای او را در آن حال لین فرمود، و این همان مروان بن حکم است، و این حدیث اگر چه قوی نیست اما بوضعی در کتاب حضرت زینب و جلد اول این کتاب بشرح و بسط کامل مرقوم گردیده است.

و نیز در روضه کافی از ضریس مروی است که روزی مردمان در خدمت حضرت ابی جعفر (علیه السلام) بمجادلت سخن کردند و بعضی گفتند محاربت با علی (علیه السلام) از حرب رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بدتر است، و برخی گفتند محاربت با رسول خدای از جنگ با علی (علیه السلام) بدتر است.

میگوید پس حضرت ابی جعفر سلام الله علیه سخنان ایشان را بشنید و فرمود چه میگوئید؟

عرض کردند اصلحك الله سخن در حرب رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) و در حرب علی (علیه السلام) داریم پاره از ما میگویند آنانکه با علی (علیه السلام) جنگ ورزیدند شدیدتر از کسانی هستند که با رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) حرب نمودند و برخی گویند آنانکه با رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) رزم دادند بدتر از آنان باشند که با علی (علیه السلام) محاربت ورزیدند.

آن حضرت فرمود «بل حرب علی (علیه السلام) شر من حرب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)» بلکه جنگ کنندگان با علی (علیه السلام) بدتر از حرب با رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) است، (عرض کردند) یعنی آن جماعت از این جماعت شریر ترند فرمود آری.

«وساخبرك عن ذلك، إن حرب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) لم یقروا بالاسلام، وإن حرب علی (علیه السلام) أقروا بالاسلام ثم جحدوه» .

علت آن این است که آنانکه با رسول خدای جنگ مینمودند اقرار باسلام نداشتند، اما آنانکه بعد از رسول خدای با علی (علیه السلام) حرب کردند باسلام اقرار کرده بودند .

یعنی آنانکه با رسول خدای جنگ میدادند هنوز اسلام نیاورده بودند، و از روی جهالت و ضلالت محاربت میجستند، لکن کسانی که بعد از رسول خدای در حق آنحضرت و فضائل و مناقب کثیره آن حضرت با خبر بودند، و خود را مسلمان میخواندند، محض کفر و شقاق باطنی و عناد باحق جنگ مینمودند، و البته این جماعت از آن جماعت شریرتر و خبیث ترند، چه باسلام اقرار نمودند و از پس آن منکر و مرند شدند .

و نیز در روضه کافی از ابو حمزه مروی است که گفت در خدمت ابی جعفر (علیه السلام) حضور داشتم و آن حضرت نظر بآسمان افکند آنگاه فرمود:

«یا با حمزه هذه قبة اینا آدم (علیه السلام) و إن الله عز وجل "سواها تسعة وثلاثین قبة فيها خلق ماعصوا الله طرفة عین» .

ای ابو حمزه این قبه پدر ما آدم (علیه السلام) است، و خدای عزوجل را سوای این قبه سی و نه قبه دیگر است در آنجمله آفریدگانی هستند که باندازه چشم برهم زدنی

معلوم باد محتمل است که این قبه های چهل گانه پاره مرتبط بر دیگری باشد یا مراد از آن آسمانها و آنچه بالای آسمانها است از حجب ، و مراد از ساکنان آن ملانکه باشند ، لکن ظاهر عدم احاطه است، و از این پیش حدیثی باین تقریب مسطور شد، و از حضرت صادق (علیه السلام) نیز حدیثی باین مضمون ماثور است .

و نیز در آن کتاب از حمزان بن اعین مسطور است که در حضرت ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم: مردمان همیگویند که زمین از بهر ما پیچیده و نور دیده میشود در شب چگونه زمین نور دیده میشود؟ فرمود اینطور ، آنگاه جامه مبارکش را بر هم معطوف ساخت ، یعنی لای بر لای افکند.

و دیگر در روضه کافی از ابو مریم مروی است که حضرت ابی جعفر فرمود روزی پدرم علیهما السلام گاهی که اصحابش در حضور مبارکش فراهم بودند فرمود :

«من منکم تطیب نفسه أن يأخذ جمره فی کفه فیمسکها حتی تطفأ؟ قال: فکاع الناس کلهم و نکلوا».

کدام يك از شما بر خویشتن هموار میکند که پاره آتش افروخته در مشت بگیرد و چندان بدارد که خاموش گردد؟ مردمان از این سخن بدهشت و هیبت اندر شدند و از قبول این امر باز ایستادند.

ابو جعفر میفرماید من بپای شدم و عرض کردم ای پدر بزرگوار آیا فرمان میکنی تا من چنین کنم؟ فرمود :

«لیس ایاک عنیت إنما أنت منی وأنا منک ، بل ایاهم أردت ، و کررها ثلاثاً ثم قال : ما أكثر الوصف وأقل الفعل إن أهل الفعل قلیل».

ترا قصد نکردم همانا تو از منی و من از توأم ، بلکه این جماعت را اراده کردم و آن سخن را تا سه دفعه مکرر ساخت و چون از هیچکس اقدامی مشهود نشد فرمود چه بسیار است وصف ، و چه اندک است فعل .

یعنی از اعمال و ایمان شما بسیار توصیف نمایند، اما چون بمقام فعلیت رسد کردار اندک است، و اهل کار و کردار قلیل هستند، و ما کسانی را که گفتار را با کردار انباز دارند می‌شناسیم، و نه این است که در این آزمایش که نمودیم دلالت بر عدم اطلاع ما بر احوال و مقامات شما باشد، بلکه برای این بود که شما را بیازمائیم و اعمال شما را بر نگاریم.

حضرت ابی جعفر (علیه السلام) میفرماید سوگند با خدای از شدت اضطراب و احوال و شرمساری که ایشان را روی داد زمین همی خواست بر ایشان انقلاب گیرد، چندانکه نگران مردی از ایشان شدم که عرق شرمساری و انفعال از وی فرو همی ریخت، و چشمهای خود را از زمین بر نمیگرفت. چون آنحضرت این حالت و این شدت را در ایشان مشاهده فرمود گفت خدای رحمت کند شما را من جز خیر و نیکی قصد نکرده ام.

«إن الجنة درجات فدرجة أهل الفعل لا يدرکها أحد من أهل القول، ودرجة أهل القول لا يدرکها غیرهم قال: فوالله لکانما نشطوا من عقل».

بدرستی که بهشت را درجات کثیره میباشد و درجه آنرا که اهل کردار هستند هیچکس از آنانکه اهل گفتارند در نیابند، و درجه اهل قول راجز خودشان ادراک نکنند، حضرت ابی جعفر (علیه السلام) میفرماید سوگند با خدای چون این سخنان را بشنیدند گویا از بندو زندان بیرون جستند.

معلوم باد حضرت امام زین العابدین (علیه السلام) در این کلمات همی خواست اصحاب خود را در مراتب ایمان و اطاعت ایشان در تکالیف شاقه بیازماید.

بیان بعضی اخباری که از حضرت باقر (علیه السلام) در فضائل امیر المؤمنین از رسول خدای صلی الله علیه و آله ماثور است

در کتاب خصال از ابوالخروار از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«خلق الانسان من شجر شتی، و خلقت أنا و ابن ابی طالب من شجرة واحدة أصلی علی، و فرعی جعفر» مردمان از درختهای مختلف آفریده شدند و من و علی ابن ابیطالب از یک درخت آفریده شدیم اصل و ریشه من علی است و فرع و شاخ من جعفر است.

و دیگر در امالی طوسی از غالب جهنی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین از آباء عظامش از علی بن ابیطالب سلام الله علیهم مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: چون مرا باآسمان و از آسمانی باآسمانی دیگر و از آن پس بسدره المنتهی سیر دادند، و در حضور پروردگرم عزوجل بایستادم، با من فرمود: ای محمد عرض کردم لبیک ربی و سعیدیک، فرمود:

«قد بلوت خلقی فأیهم وجدت أطوع لك» آفریدگان مرا آزمایش نمودی کدام را مطیع ار از بهر خود یافتی؟ عرض کردم ای پروردگار من علی را، فرمود ای محمد راست گفتی.

«فهل اتخذت لنفسك خليفة یؤدی و یعلم عبادی من کتابی مالا یعلمون؟» آیا از بهر خود خلیفه مقرر داشتی که آنچه باید از تو با دیگران باز رساند، و بندگان مرا بکتاب من آگاهی سپارد آنچه را نمیدانند؟ عرض کردم تو از بهر من اختیار فرمای، چه آنچه را تو برای من برگزینی برای من نیک تر است فرمود:

علی را برای تو اختیار کردم، پس او را برای خود خلیفه و وصی بگردان، چه من علم و حلم خود را بدو عطا کردم، و اوست از روی حق امیرالمؤمنین و پیش از وی و بعد از وی هیچکس را این لقب نمیرسد ای محمد علیست رایت هدی، و پیشوای کسی

که اطاعت کند مرا، و نور اولیای من.

«و هو الكلمة التي ألزمتها المتقين، من أحبه فقد أحبني، و من أبغضه فقد أبغضني؛ فبشره بذلك يا محمد» و اوست این کلمه که متقیان را بآن ملزم داشته ام هرکس دوست بدارد او را مرا دوست داشته، و هر کس دشمن بدارد او را مرا دشمن است، ای محمد علی را باین مقام و مرتبت بشارت بده.

پیغمبر عرض کرد پروردگار اعلی را بشارت دادم، و علی گفت من بنده خداوندم، و در قبضه اقتدار او هستم، اگر مرا عذاب فرماید بواسطه گناهان من است، و هیچ بر من ستم نرانده است، و اگر تمام گرداند آنچه را با من وعده نهاده، پس خداوند بمن اولی است.

عرض کرد بار خدایا أجل قلبه و اجعل ربیعه الایمان بك دلش را روشن و آینه قلبش را فروزان، و ربیع و بهارش را یعنی فرح و انبساط و نشاط او را بایمان بخودت بگردان.

فرمود ای محمد با او چنین کردم جز اینکه او را بیلائی اختصاص دادم که هیچکس از اولیای خود را بچنان بلا مبتلا نداشتیم رسول خدای، فرمود: عرض کردم پروردگارا برادر من و صاحب من است، فرمود:

«إنه سبق في علمي أنه مبتلي و مبتلي به، ولولا- علی لم يعرف حزبي ولا أوليائي ولا أولياء رسلي» در علم من سبقت گرفته است که وی مبتلا مییاشد و دیگران بدو مبتلا خواهند شد، و اگر علی نبودی حزب و گروه من و دوستان من و دوستان فرستادگان من شناخته نشدند.

و دیگر در کتاب مسطور از جابر جعفری از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر علیهما السلام از جابر بن عبدالله انصاری مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

جبرئیل بر من نازل شد و گفت خداوند بتو فرمان میکند که به خطبه برخیزی و در تفضیل علی بر جمله اصحابت سخن کنی تا از این پس این مطلب را از تو تبلیغ نمایند، و بفرمود تا جمله فرشتگان آنچه را که میفرمائی بشنوند و خداوند

بتو وحی فرمود ای حد هر کس در کار علی (علیه السلام) با تو مخالفت کند باتش دوزخ اندر شود، و هر کس ترا اطاعت نماید بهشت بدو مخصوص گردد.

پس رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بفرمود تا منادی ندا برکشید، و مردمان را بنماز جماعت بخواند مردمان فراهم شدند و رسول خدای بیرون شد و برفراز منبر برآمد و نخست کلمه که فرمود این بود:

«أعوذ بالله من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم» پس از آن فرمود:

أيتها الناس، أنا البشير النذير، وأنا النبي الامي، إلى مبلغكم عن الله عز وجل في أمر رجل لحمه من لحمي، ودمه من دمي، وهو عيبة العلم، وهو الذي انتجبه الله هذه الأمة واصطفاه وهداه وتولاه، وخلقني وإياه، وفضلني بالرسالة، وفضله بالتبليغ عني، وجعلني مدينة العلم، وجعلني مدينة العلم، وجعله الباب، وجعله خازن العلم، والمقتبس منه الأحكام، وخصه بالوصية، وأبان أمره، وخوف من عداوته، وأزلف من والاه، وغفر لشيعته، وأمر الناس جميعاً بطاعته، وأنه عز وجل يقول:

من عاداه عاداني، ومن والاه والأني، ومن ناصبه ناصبني، ومن خالفه، ومن عصاه عصاني، ومن آذاه آذاني، ومن أبغضه أبغضني، و
من

أحبه أحبني، ومن أرادني، ومن كاده كادني، ومن نصره نصرني. يا أيها الناس اسمعوا ما أمركم به وأطيعوه، فاني اخوفكم عقاب الله يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً وما عملت من سوء تود لو أن بينها وبينه أمداً بعيداً ويحذركم الله نفسه وإلى الله المصير».

منم پیغمبر بشارت دهنده، و بیم نماینده، و منم پیغمبر امی هم اکنون ابلاغ میکنم و میرسانم بشما امر پروردگار را در حق مردیکه گوشت او از گوشت من روئیده و خون او از خون من جوشیده، و او است صندوق علم ربانی، و اوست کسیکه خداوند تعالی او را از میان این امت برکشید و برگزید و بنور هدایت و تولای خود بر خوردار گردانید، و مرا و او را بیافرید و مرا برتبت رسالت، فضیلت و او را بمنزلت تبلیغ نمودن از جانب من فضیلت بخشید، و مرا شهر علم و او را باب آن مدینه

گردانید، و او را کنجور علم و خازن دانش فرمود و او کسی است که احکام خداوند علام، و شریعت اسلام بلکه تمام شرایع را از وی باید اقتباس نمود، و خداوند او را برتبت وصایت اختصاص داد.

یعنی اگر چه وصی من است اما وصایت او نیز بحکم خداوند از جانب ایزد تعالی است، و امر و مقام و مراتب و مناصب او را روشن فرمود، و از عداوت و خصومت او تخویف داد، و دوستاش را بمقام قرب نزدیک داشت، و شیعیانش را بیامرزید، و تمام مردمان را بطاعت او فرمان کرد، و خداوند عزوجل میفرماید: هر کس با او دشمنی کند با من عداوت کرده، و هر کس او را دوست بدارد

مرا دوست دارد و هر کس بخصومت و ناسزای او سخن کند با من کرده است و هر کس او را آزاد کند مرا آزار کرده است، و هر کس او را مبعوض دارد مرا مبعوض داشته، و هر کس با او محبت ورزد با من بمحبت رفته است و هر کس او را آسب رساند و تباهی او را طلبد و بر خلاف او رود با من مخالفت کرده است، و هر کس با او کید نماید با من بمکیدت رفته است و هر کس او را نصرت کند مرا نصرت کرده است.

ای مردمان گوش هوش برگشائید و آنچه را که خدای شما را بآن فرمان کرده است بشنوید، و او را اطاعت کنید، همانا من بیم میدهم شما را از عقاب خدای در آنروز که بیابد هر کس از عمل کنندگان از آنچه کرده باشد از نیکوئی حاضر گردانیده شده نزد خود، یعنی صحیفه حسنات را بنگرد و همچنان صحیفه سیئات را نگران گردد، دوست همیدارد که در میان او و آنروز که عمل بعدل و داد میشود زمانی بس دور و دراز باشد و میترساند خداوند شما را از عذاب خود.

معلوم باد پایان این آیه مبارکه «والله رؤف بالعباد» است یعنی خدای با بندگان مهربان است، و ایشانرا از آنچه نشاید و عقوبت بیار آرد میترساند، و در اینجا «وإلى الله المصير» مذکور شده و این کلمه از آیه سابقه است که بآن ختم آیه میشود البته از سهوی است که از برای کاتب اتفاق افتاده است.

بالجمله رسول خدای بعد از این بیانات دست علی بن ابیطالب امیر المؤمنین (علیه السلام) را بگرفت و فرمود :

«معاشر الناس هذا مولی المؤمنین ، وحجة الله على خلقه أجمعین ، و مجاهد الكافرین ، اللهم إني قد بلغت ، وهم عبادك و أنت القادر على صلاحهم ، فأصلحهم برحمتك یا أرحم الراحمین ، و أستغفر الله لي ولكم .

ثم نزل عن المنبر فأتاه جبرئیل (علیه السلام) فقال یا محمد إن الله عز وجل یقرئك السلام ، ویقول لك : جزاك الله عن تبلیغك خیراً قد بلغت رسالات ربك ، و نصحت لأمتك ، و أرضیت المؤمنین ، و أرغمت الكافرین .

یا محمد إن ابن عمك مبتلی و مبتلی به ، یاعد قل فی كل أوقاتك : الحمد لله رب العالمین ، وسیعلم الذین ظلموا أي منقلب ینقلبون» .

ای گروه مردمان علی بن ابیطالب مولای مؤمنین و محب خداوند است بر تمام مخلوق خداوند مبین .

و از این تلفیق کلمات معلوم میشود که مولی بمعنی اولی با نفهم است ، چه هر کس بر تمام آفریدگان یزدان حجت خداوند سبحان باشد لابد دارای این مقام است بلکه خصوصیتی دیگر در این کلام است که میفرماید مولای مؤمنین است ، و البته جماعت مؤمنان مولای سایرین هستند .

بالجمله میفرماید علی (علیه السلام) باجماعت کافران جهاد میورزد بارخدایا من تبلیغ فرمان تو را کردم ، و ایشان بندگان تو هستند و تو بر صلاح حال ایشان قادری ، پس برحمت خودت اصلاح فرمای حال ایشان را و از خدای طلب آمرزش مینمایم برای خودم و برای شما .

پس از آن از منبر فرود آمد و جبرئیل (علیه السلام) نازل شد و عرض کرد ای تمد خداوند عزوجل ترا سلام میرساند ، و میفرماید از این تبلیغ نیکویی که نمودی خداوندت پاداش نیک فرمود ، همانا رسالت پروردگارت را ابلاغ نمودی ، و امت

خود را پند دادی ، و مؤمنان را خوشنود ساختی ، و بینی کافران را برخاک خواری فروما لیدی .

ای محمد همانا پسرعم تو بدست بلیات زمانه و مخالفت مخالفین مبتلا میشود ، و دیگران بدو مبتلا کردند ، ای محمد در تمام اوقات بگو : حمد و سپاس مخصوص پیروردگار عالمیان است ، وزود باشد که بدانند آنانکه ظلم نمودند در چه گردش گاه بگردش اندر شوند .

و دیگر از جابر از حضرت باقر از جابر انصاری مروی است که رسول خدای با علی بن ابیطالب صلی الله علیهما و علی آلهما فرمود :

«ألا أشرک، ألا أمنحک؟ قال : بلی یارسول الله» آیا مژده ندهم با تو آیا

عطیت نورزم با تو؟ عرض کرد چنین کن یارسول الله فرمود :

همانا من و تو از یک کل بیافریده شدیم، و از آن گل چیزی فزون بماند ، و شیعیان ما از فاضل طینت ما خلق شدند و چون روز قیامت پدید آید تمام مردمان را بنام مادران بخوانند یعنی خطاب کنند فلان بن فلانه و فلانة ابنة فلانة ، جز شیعیان ترا. دفاتهم یدعون بأسماء آبائهم ، طیب ولدهم» چه بواسطه صحت ولادت ایشان یعنی چون حلال زاده و معروف و معلوم النسب هستند، ایشانرا بنام پدر ایشان خوانند، و گویند فلان پسر فلان مرد .

و دیگر از سدیر صیرفی مروی است که گفت پدرم از محمد بن علی بن الحسین علیهم السلام با من حدیث کرد و فرمود :

پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد خود نشسته بود علی (علیه السلام) در آمد و سلام بداد و بنشست پس از آن حسن بن علی (علیه السلام) بیامد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بگرفت و در دامان عنایت بنشانند و بخود برچسبانید و او را ببوسید و فرمود برو با پدرت بنشین ، پس از آن حسین (علیه السلام) بیامد رسول خدای همان معاملت باوی بجای آورد و فرمود با پدرت بنشین ، در این اثنا مردی بمسجد اندر شد و برسول خدای خاصه سلام برساند و از علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم اعراض نمود پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با او فرمود :

«ما منعك أن تسلم على علي وولديه فوالذي بعثني بالهدى ودين الحق» لقد رأيت الرحمة تنزل عليه و علي ولديه».

چه چیزت منع نمود که بر علی و فرزندان او سلام فرستی سوگند باخدائی که مرا بهدی و دین حق مبعوث فرمود رحمت را بدیدم که بر علی و دو پسرش نازل شد.

راقم حروف گوید چه شبیه است این عتاب رسول خدای باخطاب الهی بشیطان رجیم ما منك أن تسجد ومعنى وصول رحمت بر ایشان از دو مأخذ تواند بود یکی اینکه نزول رحمت الهی مخصوص پایشان است و بواسطه ایشان بدیگران نیز عاید میشود دیگر اینکه مراد از رحمت خاصه الهیه باشد که مراتب معنویه ولایت و امامت است.

و نیز در امالی طوسی از جابر از حضرت باقر از آباء عظامش از علی بن

ایطالب علیهم السلام مروی است که فرمود از قرض و دینی بحضرت رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) شکایت بردم فرمود یا علی بگو:

اللهم أغنني بحلالك عن حرامك وبفضلك عن سواك فلوكان عليك مثل صبير دينا قضاء الله عنك بارخدایا مرا بحلال خود از آنچه حرام فرموده ای و بفضل خودت از دیگران بی نیاز گردان همانا اگر وامی باندازه کوه صبیر برگردن داشته باشی خدا آن قرض را ادا میفرماید.

وصبیر برون امیر کوهی است در یمن و هیچ کوهی در یمن از گوه صبیر بزرگتر و جلیلتر نیست.

و هم در آن کتاب از جابر از حضرت باقر از پدران کرامش از امیر المؤمنین علیهم السلام مروی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«أنا مدينة العلم وهي الجنة، وأنت يا علي بابها، فكيف يهتدي المهتدي إلى الجنة ولا يهتدي إليها (الأظ) من بابها» منم شهر علم و آن بهشت است و توای علی باب آنی، پس چگونه میتواند کسی به بهشت نایل شود، جز بدستیاری تو که باب بهشتی .

و هم در آن کتاب از عبدالله بن لهیقه سند بعروة بن زبیر میرسد که

مردی

در محضر عمر بن خطاب در حق علی (علیه السلام) بجسارت سخن کرد ، عمر فرمود می شناسی صاحب این قبر را ، آیا نمیدانی صاحب این قبر محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است، وعلی پسر ابو طالب پسر عبد المطلب است .

«ويلك لا تذكر علياً الا بخير فانك إن تنقصه أذيت هذا في قبره ، وای

وویل بر تو باد علی (علیه السلام) را جز بخیر و خوبی یاد مکن چه اگر بکاهش علی سخن کنی پیغمبر را در قبرش آزار کرده باشی .

راقم حروف گوید: این خبری است که عروة بن زبیر بن العوام از پدرش زبیر مینماید و زبیر خود در آن محضر حاضر و بر کلمات عمر ناظر بوده است و مؤید دیگر خبرهاست که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود هر کس علی را بیازارد مرا بیازوده است الی آخرها ، و از اینگونه اخبار میرسد که عمر بن خطاب با دیگران در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) در غیاب آن حضرت هم از حفظ الغیب غفلت نداشته اند ، بلکه اینکار را برای تقویت امور خود لازم میدانسته اند و برای حفظ مقاصد و مراتب امر سلطنتی خود واجب می شمرده اند و عقل ایشان نیز بر اینکار حکم می کرده ، و باین کردار اراءت مینموده است، چنانکه رفتار امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه و مماشاتیکه می فرموده اند مؤید این است.

وانگهی فضایل و مناقب آنحضرت آن چند بسیار و آشکار بوده است که اگر مردمان بزرگ جهانجوی در مقام کتمان بر می آمدند ، جز رسوائی و اغراض شخصیه خود را بر جهانیان روشن نمیداشتند، چنانکه معاویة بن ابی سفیان که از کثرت پستی حسب وزشتی نسب برای پیشرفت خویش در مقام کتمان بر آمد ، چه زبانه دید و چه زبانه یافت با اینکه او را چندان دناات فطرت و خساست حسب بود که از هرگونه کنایت و تصریحی و اشارت و تلویحی آزوده خاطر نمیشد . و دیگر در امالی شیخ طوسی رحمة الله علیه از حنان بن سدیر مروی است که گفت من و پدرم بمردی از فرزندان ابولهب که او را عبیدالله بن ابراهیم مینامیدند بگذشتیم پس مرا ندا کرد ای ابوالفضل این مرد که سدیف نام او را نوشته اند ترا

از ابو جعفر حدیث میکند، پس به آنجماعت نزدیک شدیم و برایشان سلام رانیدیم، آنگاه با سدید گفت برای وی حدیث کن گفت:

حدیث فرمود مرا محمد بن علی باقر علیهما السلام و هیچوقت هیچکس را باوی برابر و معادل ندیده ام، از جابر بن عبدالله انصاری، که رسولخدا (صلی الله علیه و آله وسلم) پیامد تا بر منبر برشد، و جماعت مهاجران و انصار در حال صلاح انجمن داشتند، پس از آن فرمود:

«أیها الناس من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يهودياً» هر کس دشمن ما اهل بیت باشد خداوند او را بر کیش یهود برانگیزد.

جابر میگوید: بوی آن حضرت برخاستم و عرض کردم یا رسول الله و اگرچه آنکس شهادت دهد بوحده خدا و رسالت تو؟

«قال: نعم وإن شهد، انما احتجز بذلك من أن يسفك دمه، أن يسفك دمه، أو يؤدي الجزية عن ید وهو صاغر» فرمود آری اگر این شهادت را هم بدهد و دشمن ما اهل بیت باشد بر دین یهود مبعوث گردد، زیرا که فایده شهادتین همانستکه خون آن شخص محفوظ باشد، و یا از اینکه در کمال ذلت و خواری ادای جزیت نماید مصون باشد، از پس آن فرمود:

«ایها الناس من أبغضنا أهل البيت بعثه الله يوم القيامة يهودياً، وإن أدرك الدجال آمن به، وإن لم یدر که بعث حتی يؤمن به من قبره، ان ربي عزوجل مثل لی امتی فی الطین، و علمنی اسماء امتی كما علم آدم الأسماء كلها، فمر بی أصحاب الرايات فاستغفرت لعلی و شیعته»

ای مردمان هر کس دشمن باشد با ما اهل بیت، خداوندش در روز قیامت با جماعت یهود در یک ردیف و کیش محشور بگرداند، و اگر چنین کس در جهان دجال را در یا بدید و ایمان آورد، و اگر زمان دجال را در نیابد چون دجال خروج کند خداوند عزوجل این شخص را از گورش برانگیزاند تا با دجال بگردد همانا خدای تعالی امت مرا در آن هنگام که در گل بودند برای من ممثل ساخت، یعنی از آن پیش که دارای روح حیوانی شوند ایشان را به من

باز نمود، و اسامی امتم را بمن تعلیم، فرمود چنانکه آدم (علیه السلام) را تمام اسماء بیاموخت، پس در اینحال که ایشان بر من ممثل میشدند و اسامی ایشان را بمن تعلیم میفرمود، صاحبان روایات بر من عبور دادند، پس از بهر علی و شیعیان او استغفار نمودم.

ممکن است مقصود از صاحبان روایات جماعت مجاهدان و سرداران باشند خواه از طرف مؤمنان یا از جانب دیگران و رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) برای علی (علیه السلام) و گروه شیعیان او استغفار فرموده است.

و از این خبر معلوم میشود که جماعت محبان منحصر بشیعیان امیر المؤمنین صلوات الله علیه میباشند که بشرف استغفار رسول مختار نایل هستند، و اگر با رسول خدای اظهار محبت نمایند و با اهل بیتش دوست نباشند، در خدمت آن حضرت و پیشگاه خالق سفید و سیاه سود مند نباشد.

بالجملة حنان میگوید: پدرم با من گفت: این حدیث را بر نگار، پس

بنوشتم و بامداد دیگر بجانب مدینه راه برگزیدیم، و چون بمدینه در آمدیم، در خدمت حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) مشرف شدیم، آنگاه عرض کردم فدایت کردم مردی که او را سدیف گویند از پدر بزرگوارت سلام الله علیه مرا باین حدیث، حدیث راند و فرمود حفظ کردی؟ عرض کردم: بر نگاشتم، فرمود: بیاور، پس بحضرتش بعرض رسانیدم، و چون آنحضرت باین عبارت رسید که رسول خدا فرمود:

«مثل لي امتي في الطين و علمني أسماء امي كما علم آدم الأسماء كلها» فرمود:

«یا سدیر متی حدثك بهذا عن أبي؟ قلت: اليوم السابع منذ سمعناه منه يرويه عن أبيك، فقال: قد كنت أرى أن های سدیر چه وقت سدیف این حدیث را از بهر تو از جانب پدرم بگذاشت؟ عرض کردم امروز هفت روز است که ما این حدیث را از وی بشنیدیم که از پدر بزرگوارت روایت همیکرد، حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: همچو میدانستم که این حدیث از دهان مبارک پدرم بسوی هیچکس باز نشده است.

شاید مقصود آن حضرت این بوده است که این حدیث مبارك ترا چندگونه

لطافت است که از فهم اغلب مردم بیرون است، و نیز شامل آن است که هر کس شیعه علی (علیه السلام) نباشد مدعی محبت رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) نتواند شد، والعلم عند الله تعالی.

در کتاب خصال سند بسالم بن ابی حفصه میرسد که گفت از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) شنیدم فرمود:

«ان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) علم علیا (علیه السلام) ألف باب یفتح کل باب ألف باب فانطلق أصحابنا فسألوا أبا جعفر الا عن ذلك فاذا سالم قد صدق»

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) هزار باب بعلی علیه السلام تعلیم فرمود که از هر بایی هزار باب دیگر برگشود، اصحاب و یاران ما چون این حدیث جلیل را بشنیدند به حضرت ابی جعفر (علیه السلام) روی نهادند و از آن حضرت این حدیث سؤال کردند، معلوم شد سالم بصدافت حدیث کرده است.

بکیر میگوید: مراد حدیث کرد آنکسکه ازت مرت ابی جعفر سلام الله علیه استماع این حدیث را نموده است، پس از آن فرموده بود:

«ولم یخرج الی الناس من تلك الأبواب غیر باب أو اثین، واكثر علمیانه قال باب واحد» از تمام این ابواب هزارگانه جز یک باب یا دو باب برای جهانیان بیرون نشده است و بیشتر گمانم چنانست که حضرت باقر (علیه السلام) فرمود جز یک باب خارج نشده است.

راقم حروف گوید: از اینجا معلوم میشود که اندازه علوم امیر المؤمنین (علیه السلام) را جز خدا و رسول خدا هیچکس نمیتواند باز داند، زیرا که از علم آن حضرت آن چند تراوش مینماید که برای مردم جهان تا پایان روزگار کافی باشد و در همین باب واحد نیز چه حکمای بزرگ و فضلاء و علماء و فقهاء و ادبای روزگار در هزاران هزار معضلات دچارند و از حل آن اظهار عجز و بفهم بعضی دون بعضی عنوان فخر میکنند.

و این است که آن حضرت بارها اشارت بسینه مبارک فرموده است که در گنجینه الهی بسی لآلی علوم ربانی و درر فنون سبجانی است، و این حدیث مبارک

از راویان متعدده مروی است .

و نیز از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر سلام الله علیه مآثور است که فرمود : علي (عليه السلام) فرمود بتحقیق که رسولخداى (صلی الله علیه وآله وسلم) هزار باب بمن تعلیم نمود که هر با بی هزار باب دیگر را برگشود .

و دیگر در کتاب خصال از ابوبکر حضرمی از حضرت ابی جعفر مروی است «ان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) علوم علیا (علیه السلام) ألف حرف، کل حرف یفتح ألف حرف، والألف حرف کل حرف منها یفتح ألف حرف»

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) علي (عليه السلام) را هزار حرف پیاموخت، هر حرفی هزار حرف دیگر برگشود ، و از آن هزار حرف از هر حرفی هزار حرف گشوده شد . این حدیث مبارک نیز همان معنی حدیث سابق را دارد ، بعلاوه اینکه باز میرساند که یکهزار باب بر هزار بار هزار باب سابق افزوده میشود که عبارت از دو هزار کرور حرف یا باب میشود .

چنانکه از حضرت ابی عبدالله (علیه السلام) مروی است که رسولخداى (صلی الله علیه وآله وسلم) هزار کلمه و هزار باب بعلى وصیت فرمود و هر کلمه و هر با بی هزار کلمه و هزار باب را برگشود .

و نیز در آن کتاب از بکیر بن حبیب از ابو جعفر (علیه السلام) مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) در مرض موت خود فرمود :

« ادعوا الى خليلي فارسلت عايشة وحفصة الى أبيهما ، فلما جاء، غطي رسول الله وجهه ورأسه، فانصرفا ، فكشف رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال : ادعوا الى خليلي فارسلت حفصة الى أبيها وعايشة الى أبيها ، فلما جاء ، غطي رسول الله فانطلقا وجهه ، وقالا ما نرى رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أرادنا ، قالتا أجل انما قال ادعوا الى خليلي أو قال حبيبي ، فرجونا أن تكونا أتتما هما .

فجاء امير المؤمنين (عليه السلام) والذق رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) صدره بصدرة و او ما الى أذنه ، فحدثه بألف حديث لكل حديث ألف باب »

دوست مرا بمن بخوانید چون عایشه و حفصه این سخن را بشنیدند هر يك با پدر خود پیام کردند و آگهی دادند، چون ابوبکر و عمر پیامدند رسول

خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) سر و روی مبارک را پوشیدند، و ایشان برفتند، و رسول خدای پرده از چهره برگرفت و فرمود خلیل مرا بسوی من بخوانید، حفصه با پدرش، عمر و عایشه با پدرش ابو بکر پیام فرستادند تا هر دو بیامند، و چون حاضر شدند رسول خدای همچنان بر چهره مبارکش پوشش ساخت، و ایشان باز شدند و با دختران خود گفتند، چنان نمیبینیم که پیغمبر ما را قصد فرموده باشد، گفتند آری پیغمبر فرمود خلیل من یا حبیب مرا بخوانید ما امیدوار شدیم که شما آنکس باشید.

پس از آن امیرالمؤمنین (علیه السلام) حاضر شد، و رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) سینه مبارکش را بسینه شریفش بچسبانید، و بگوش آنحضرت اشارت کرد تا علی (علیه السلام) گوش بفرمایش پیغمبر بداشت پس رسول خدای او را بهزار حدیث داستان فرمود که برای هر حدیثی هزار باب بود.

و از آن جمله مقصود علم است، چنانکه در روایات دیگر به آن تصریح

شده است و علی (علیه السلام) خود فرموده است که رسول خدای مرا بخود نزدیک ساخت، و هزار باب از باب علم با من پوشیده باز نمود که از هر بابی هزار باب مفتوح شد و انشاء الله تعالی در کتب احوال حضرات ائمه هدی علیهم السلام بتوفیق خدا اشارت خواهد شد.

و دیگر در امالی صدوق علیه الرحمه از فیض بن مختار بحضرت ابی جعفر سلام الله علیه سند میرسد که از پدر بزرگوارش از جد عالی مقدارش روایت فرمود:

«خرج رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ذات یوم وهو راكب، و خرج علي (علیه السلام) و هو یمشی، فقال له: یا ابا الحسن اما أن ترکب، و إما أن تنصرف، فان الله عز وجل أمرنی أن ترکب اذا ركبت، و تمشی اذا مشیت، و تجلس اذا جلست، الا أن یکون حداً من حدود الله لا بدلك من القيام و القعود و ما أکرمني الله بکرامة الا وقد أکرمک بمثلها، و أخصنی بالنبوة و الرسالة، و جعلک ولیي في ذلك، تقوم في حدوده و فی صعب اموره.

والذي بعث عمداً بالحق نبياً ما آمن بي من أنکرک، ولا أقر بي من جهدک، ولا آمن بالله من کفربک، و ان فضلك لمن فضلی وان فضلی لك لفضل الله، و هو قول الله عز وجل:

و سوگند به آن کس که محمد را به نبوت از روی حق مبعوث فرمود ایمان با من نیاورده است کسیکه منکر شود تو را ، و اقرار بمن ننموده است کسیکه جاحد تو باشد و با خدای ایمان نیاورده باشد آنکسکه با تو کفران بورزد ، و بدرستیکه فضل تو از فضل من و فضل من برای تو از فضل خداوند است.

و این است قول پروردگار من عزوجل : بگو ای بندگان شادخوار گردید بفضل و رحمت خدای پس بر چنین فضل و رحمت خداوندی که بیرون از تنهای است باید مؤمنان شاد خوار و فرحناک شوند.

و مراد از فضل خدا نبوت پیغمبر شما، و مقصود از رحمت خدای ولایت علی ابن ابیطالب است، پس باین فضل و رحمت باید گروه شیعیان شادان گردند، و این بهره وافی بهتر است از آنچه ایشان فراهم میکنند ، یعنی مخالفین ایشان از مال و اولاد و فرزندان ایشان در دار دنیا فراهم مینمایند.

ای علی سوگند باخدای آفریده نشدی مگر آنکه پروردگارت عبادت کرده شود و برای اینکه معالم دین بتو معروف و شناخته ، و سبیل هدی که جانب اندراس یافته بوجود تو اصلاح شود، و بدرستیکه گمراه گردیده است هر کس از حضرت تو و طریق تو گمراه شود، و هر کس بتو راه نیابد و بولایت هدایت نجوید به حضرت خداوند عزوجل راه نیابد.

و این است قول پروردگار من عزوجل که میفرماید : می آرمزم کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل نیکو بجای گذارد و پس از آن در طلب راه راست بر آید یعنی بولایت تو راه بجوید .

همانا پروردگار من بمن امر کرده است که حق تو را فرض گردانم، چنانکه فرض کرده است حق مرا ، و بدرستیکه حق تو مفروض است بر کسیکه ایمان بمن بیاورد ، و اگر تو نبودی حزب خدای شناخته نشدی و بسبب تو شناخته میشود دشمن خدای ، یعنی هر کس با تو مخالف و منافق و دشمن باشد با خدای دشمن است و هر کس خدای را بازاد و ذخیره ولایت تو ملاقات نکند بچیزی او را ملاقات نکرده باشد.

و خداوند تعالی بمن نازل فرمود: هان ای رسول ابلاغ کن آنچه از جانب پروردگارت بتو نازل شده - یعنی آنچه را که خدای در باب ولایت تو نازل کرده است بایست ابلاغ نمایم و اگر ابلاغ نکنم آنچه را که خدای تعالی در امر ولایت تو با من فرمان کرده است عمل من باطل میشود و هر کس خداوند عزوجل را بدون ولایت تو ملاقات نماید، تمام اعمال او باطل است چه خدای اینگونه با من وعده نهاده، و آن وعده را بجای خواهد آورد و من جز آنچه پروردگارم تبارک و تعالی فرموده است، نمیگویم، و آنچه را که میگویم از جانب خداوند عزوجل است که در شأن تو نازل ساخته است.

راقم حروف گوید: از این خبر بهجت سیر الطایف و معانی متعدده مستفاد میشود:

نخست اینکه تمام انبیاء و اولیاء و اوصیاء علیهم السلام بولایت علی بن ابیطالب علیه صلوات الله ایمان داشتهاند، چه ایمان برسول خدای مشروط بایمان بولایت آن حضرت است.

دیگر اینکه امیر المؤمنین در تمام مراتب و مقامات جز نبوت خاصه خاتمیه با رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) انباز است، و در اقامت حدود و صعوبات آن همراز و هم آواز.

دیگر اینکه فضل مطلق و رحمت مطلق خداوند رحیم عبارت از نبوت خاصه و ولایت مطلقه است که از جمله بضاعت ها و ذخایر برای شیعیان برتر است.

دیگر اینکه از این تخصیص رسول خدای که فرمود تراخدای خلق نفرمود مگر برای اینکه پروردگارت را عبادت نمایند، باز میرساند که از آنگاه که خدای را عبادت کرده اند، و حضرت باری تعالی معبود بوده است، علی (علیه السلام) نیز موجود بوده است.

و این نیز بعید نیست چه رسول خدای که صادر اول است میفرماید: «كنت نبياً و آدم بین الماء والطين» و علی (علیه السلام) فرموده است: «كنت مع جمیع»

الانبیاء سرّاً و مع محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) جهراً» و سایر اخبار کثیره که در تقدم وجود رسول خدا و ائمه هدی بر تمام مخلوق، و عبادت ایشان قبل از آفرینش تمام آفرینش، و طفل ابجد خوان بودن جبرئیل در خدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در زمانیکه او داند و خدای او.

دیگر اینکه چنان میرساند که دین مبین احمدی (صلی الله علیه و آله و سلم) در همه اوقات

جریان معنوی داشته، و سبیل هدایت همیشه نمایان بوده، و اگر بیاره جهات چندی مردمان را از آن جهالت بوده و کهنه شده است دیگر باره بدستاری علی او نور وجود آن معلم کل و استاد سبیل تجدید شده است.

و از این است که میفرماید چون دارای این مقام و منزلت بزرگ و این تقدم و جلالت هستی، هر کسی از حضرت تو گمراه شد بورطه گمراهی که موجب هلاکت ابدی است در افتاد، و هر کس بخواهد بیرون از راهنمایی تو بحضرت خدای راه یابد بنور هدایت برخوردار نمیشود.

بلکه راه یافتن بحضرت الهی منوط به آن است که از نخست بسوی تو ولایت تو که باب علم و نگاهبان طریقت مستقیمی راه سپار گردند، و آن هدایت نامه کامله که متمم ایمان و مکمل عمل صالح است، و خداوند تو چنان کس را می آموزد، مخصوص براه یافتن بولایت تو است و همانگونه حقوقی که از من بر جهانیان فرض است از تو نیز بر مردمان فرض است، و میزان دوست و دشمن خدا توئی و آزمایش آن بوجود مسعود تو راجع است و قبول تمام اعمال تابع ولایت تو است.

و اگر در بازار دین و آئین خدائی هزاران هزارگونه متاع بجلوه آورند تا متاعی بعرض نرسانند که بتارو بود ولایت تو آراسته و پیراسته باشد، بهیچ چیز شمرده نیاید و حاملش را بهای فلسی نیاورند، و از وی نپذیرند بلکه حامل او زاری و ناخریدار و بارهای ندامت و آزار است.

دیگر اینکه مقصود از رسالت خاصه الهی تبلیغ ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام)

است، این است که میفرماید اگر تبلیغ آنچه در ولایت علی (علیه السلام) نازل شده است نکنی ادای رسالت را نکرده باشی و این ابلاغ را آن مقام است که رسول خدای میفرماید اگر این تبلیغ را نکنم و ولایت تو را بجهانیان نرسانم، عمل من باطل است .

و از این کلام معلوم میشود که نتیجه صحت تمام اعمال نتیجه صحت تمام اعمال مردم روزگار از هر طبقه و هر صنف بقبول ولایت آن حضرت بازگشت دارد، و اگر هزاران هزار سال پیرستش و عبادت روزگار گذرانند و بدون متاع ولایت بیازار قیامت روی کنند جز بهای ندامت و ملالت عوض نیابند و تمام اعمال ایشان و امتعه ایشان باطل و کاسد گردد.

و دیگر در امالی صدوق از حکم بن صلت اذا ابو جعفر باقر از آباء عظامش علیهم السلام مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

«خذوا بحجزة هذا الأئمة یعنی علیاً، فانه الصديق الأكبر، وهو الفاروق يفرق بين الحق والباطل، من أحبه هداه الله، و من أبغضه أبغضه الله، و من تخلف عنه محقه الله .

ومنه سبب امتی الحسن والحسین وهما ابناى و من الحسين ائمة هداة أعطاهم الله علمی و فهمی، فتولوهم، ولا تتخذوا وليجة من دونهم، فيحل عليكم غضب من ربكم، و من يحلل عليه غضب من ربه فقد هوى، و ما الحياة الدنيا الا متاع الغرور».

متمسك شويد باين ائمة، یعنی بکسیکه هر دو جانب پیشانیش موی ندارد و بعضی گفته اند مراد از ائمة الباطن که به آن حضرت نسبت میدادند یعنی کسیکه از شرك منتزع و درونش مملو از علم است.

بالجمله میفرماید به علي (علیه السلام) و ذیل ولایش متمسك شويد که اوست صديق اکبر و اوست فاروق میان حق و باطل هر کس دوست بدارد او را خداوندش هدایت فرماید و هر کس دشمن دارد او را خداوندش دشمن بگردد

و هر کس از وی تخلف نماید خداوند از وی برکت بگیرد، و او را در پهنه

تباهی و بطالت دچار گرداند.

و از اوست دو سبط این است حسن، و حسین و این دو تن دو پسر من هستند و ائمه هادین از نسل حسین باشند خداوند تعالی علم و فهم مرا بایشان عطا فرماید، پس بدوستی و ولایت و تولای ایشان روید و بیرون از ایشان خاصه و بطانه مقتدا و امام بگیرید تا خشم خدای شما را فرو نگیرد، و هر کس دچار غضب پروردگار گردد، در وادی تباهی و هلاکت سرمدی فروافتد، و این زندگانی دنیای فانی جز متاع غرور و فریب نیست.

و نیز در آن کتاب از عید بن الفرات از حضرت ابی جعفر محمد بن علی باقر از پدرش از جدش علیهم السلام مروی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود:

«ان علی بن ابی طالب خلیفة الله و خلیفتی و حجة الله و حجتی، و باب الله و بابی و صفی الله، و صفی و حبیب الله و حبیبی و خلیل الله و خلیلی، و سیف الله و سیفی و هو أخي و صاحبی و وزیر و وصی.»

محبه محبی، و مبغضه مبغضی، و ولیه ولی، و عدوه عدوی، و حربه حربی، و سلمه سلمی، و قوله قولی، و امره امری، و زوجته ابنتی، و ولده ولدی، و هوسید الوصیین و خیر امتی أجمعین»

یعنی بدرستی که علی بن ابی طالب خلیفه خدای و خلیفه من و حجت خدا و حجت من، و باب الله و باب الرسول، و صفی خدا و صفی من و حبیب خدا و حبیب من و خلیل خدا و خلیل من و سیف و شمشیر خدا و سیف من و برادر من و صاحب من و وزیر من و وصی من است.

دوست او دوست من و محب او محب من و دشمن او دشمن من، و ولی او ولی من، و عداوت با او عداوت با من، و جنگ با او جنگ نمودن با من و آشتی با او آشتی با من و سخن او سخن من و فرمان او فرمان من، و زوجه او دختر من است و فرزندان او فرزندان منند، و اوست سید و بزرگ تمام اوصیاء و بهتر و فروتر و برتر از تمام امتان من.

ص: 316

و نیز در آن کتاب از جابر بن یزید جعفی از حضرت باقر از آباء عظامش

علیهم السلام مروی است که :

مردی بحضرت پیغمبر تشریف جست و عرض کرد یا رسول الله آیا هر کس بگوید لا اله الا الله مؤمن است؟ فرمود : عداوت با ما بیهود و نصاری ملحق میگرداند.

یعنی هر کس با من و اهل بیت من دشمن باشد ، در زمره یهود و نصاری محسوب شود ، شما داخل بهشت نشوید مگر با دوستی من و دروغ میگوید کسی که گمان برد مرا دوست میدارد و دشمن بدارد وی را یعنی علی (علیه السلام) را .

و نیز در امالی صدوق علیه الرحمه از جابر از حضرت ابی جعفر از پدرش از جدش علی بن ابی طالب علیهم السلام مروی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

«أنا مدينة الحكمة وهي الجنة ، وأنت يا علي بابها، فكيف يهتدي المهتدي الى الجنة ولا يهتدي اليها الأمان بابها».

منم شهر حکمت و آن بهشت است ، و تولی ای علی در آن شهر ، پس چگونه کسی میتواند بیبهشت راه یابد و حال آنکه جز از در بهشت نمیتوان درون بهشت شد.

و از این خبر معلوم شد که بهشت معنوی و بوستان بیزوال حقیقی، وجود مبارك رسول خدای است که : (هر ورقش دفتری است معرفت کردگار)

وعلی (علیه السلام) دروازه بان این شهر و باب این شهر است که بر هر چه در آن اندر و بر هر چه بر هر چه از آن اندر شود آگاه است و هر کس بخواهد ادراک آن بهشت و آن انوار ازهار را بنماید، جز بدستیاری تمسک بولایت و متابعت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ممکن نشود ، و جز بوسیله محبتش بهیچ فیض نایل نگردد.

و دیگر در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی از ابو جعفر محمد بن علی باقر از آباء کرامش علیهم السلام مروی است که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود :

«يا علي ما ثبت حبك في قلب امرء مؤمن فزلت به قدم على الصراط الا ثبت له قدم حتى يدخله الله عز وجل بحبك الجنة»

ای علی ثابت نشود دوستی تو در دل مؤمنی و او را در طی صراط قدمی بلغزد ، جز اینکه

قدمی برایش ثابت بماند تا گاهی که خدای عزوجل او را بدستیاری محبت تو داخل بهشت فرماید.

گویا مقصود این است که هر مؤمنی که نهال دوستی ترا در مرتع دل بارور کند، اگر چند بواسطه پاره معاصی در طی صراط لغزش گیرد بسبب ثبات قدمش در محبت تو قدمی دیگر بر صراط ثابت، گذارد تا از صراط بگذرد و ببهشت اندر شود و مصداق:

«علی حبه جنة قسیم النار والجنة»

آشکارا گردد، و صدق قول خواجه حافظ شیرازی علیه الرحمه .

علی سلیم و علی سالم و علی مسلم *** علی قسیم قصور و علی است قاسم نار

معلوم آید .

و دیگر در امالی صدوق از اسماعیل بن جابر از حضرت باقر (علیه السلام) در ذیل

حدیثی طویل مذکور است :

«ان الله تبارك و تعالی لما اسرى بنیة (صلی الله علیه وآله وسلم) قال له : یا عمدا نه قد انقضت نبوتك وانقطع أكلك فمن لأمتك ؟»

یعنی چون خداوند منان رسول خدا را به آسمان جلال و مقام قرب حضرت احدیت برکشید، با او فرمود: ای محمد همانا مدت نبوت تو منقطع، ورشته پیغمبری و رسالت آسمانی بریده و زمان تعیش و زندگانی تو در جهان فانی پایان گرفت بازگویی پس از تو کدام کس مقتدا و امیر و پیشوای امت تو و وصی و خلیفت تو است؟ عرض کردم ای پروردگار من همانا جهانیان را در پهنه آزمایش در آوردم، هیچکس را از علی بن ابی طالب نسبت بخود مطیع تر نیافتم .

خداوند عزوجل فرمود: ای محمد نسبت بمن نیز هیچکس از وی فرمانبردارتر نیست، بازگویی برای امارت و امامت امت تو کیست؟

عرض کردم پروردگارا همانا مخلوق ترا امتحان کردم، هیچکس را نیافتم که از علی بن ابیطالب با من دوست تر باشد .

ص: 318

خداوند عزوجل فرمود: همچنين نسبت بمن از همه كس دوست تر است «فأبلغه أنه راية الهدى، و امام اوليائي و نور لمن أطاعني»

پس بدو بازرسان و ابلاغ كن كه اوست علم هدى ورايت هدايت و پيشواي اوليای من و نور و فروز مطيعان من .

و هم در آن كتاب از ابو حمزه مرويست كه از حضرت ابي جعفر (عليه السلام) شنيدم ميفرمود: خداوند عزوجل به محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وحى فرستاده اى محمد :

«انى خلقتك ولم تك شيئاً ، و نفخت فيك من روحى كرامة منى أكرمتك بها حين أوحيت لك الطاعة على خلقى جميعاً ، فمن أطاعك فقد اطاعني ، و من عصاك فقد عصاني ، و أوحيت ذلك في على ، ففى نسله من اختصت منهم لنفسى».

يعني من ترا بيافريدم و از عدم بوجود آوردم و محض تكريم تو از روح خود يعنى از آن روح كه اشراق ارواح است در پيكر شريفت بردميدم ، و نيز تورا مكرم داشتم گاهى كه اطاعت تورا بر تمام آفريدگانم وحى و حتم نمودم ، پس هر كس اطاعت كند ترا اطاعت كرده است مرا ، و هر كس عصيان نمايد با تو عصيان ورزيده است با من .

و همين مبنى اطاعت و فرمان بردارى را درباره على و فرزندان او از آنانكه ايشان را بخود اختصاص داده ام بر تمام خلق واجب ساختم ، و وحى نمودم يعنى بر تمام آفريدگان من واجب است كه اطاعت تو و على و اولاد او را كه ائمه اطهار و برگزيدگان كردگار قهارند بر خود حتم و لازم شمارند .

بیان بعضی اخبار حضرت باقر (علیه السلام) در جلالت حضرت خدیجه و فاطمه علیهما السلام

در جلد ششم بحار الانوار از زراره و حمران و محمد بن مسلم از حضرت

ابی جعفر صلوات الله علیه مروی است که فرمود: ابوسعید الخدری روایت نمود که رسولخدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود:

«ان جبرئیل (علیه السلام) قال لی لیلة اسرى بی حین رجعت وقلت یا جبرئیل هل لك من حاجة؟ قال: حاجتی أن تقرء علی خدیجة من الله و منی السلام، وحدثنا عند ذلك أنها قالت حین لقیها نبی الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وقال لها الذي قال جبرئیل (علیه السلام) فقالت: ان الله هو السلام، و منه السلام، و الیه السلام، و علی جبرئیل السلام».

در آن شب که بمعراج شدم در حال مراجعت با جبرئیل گفتم: ای جبرئیل آیا ترا حاجتی باشد؟ عرض کرد حاجتم این است که از جانب خدای و از جانب من خدیجه را سلام بازسانی.

بالجمله ابوسعید حدیث فرمود که چون پیام جبرئیل را با خدیجه بگذاشت آن مخدره کبری و عالمه عظمی در جواب عرض کرد: همانا خداوند تعالی عین سلام است و سلام از جانب او و بسوی اوست، و بر جبرئیل سلام باد.

و از این جواب که حضرت عصمت آیت خدیجه کبری سلام الله علیها میفرماید درجات علم و عرفان آن حضرت و ادب و فرهنگش روشن میگردد.

و البته دارای این رتبت و شئونات علم و ادراک و فضل و فهم بود که به دولت مواصلت صادر اول، و خدمت با سلام برخوردار شد و چون حضرت بتول عذراء صدیقه کبری فاطمه زهراء زوجة علی مرتضی و مادر ائمه هدی صلوات الله علیهم از وی پدیدار گشت، کدام فضل و منقبتی است که برتر از آن که گنجینه انوار و اسرار الهی گردد.

و نیز در آن کتاب و کتاب کافی از جابر از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بر خدیجه در آمد گاهی که قاسم پسر آن مخدره وفات کرده

بود و خدیجه می گریست، با خدیجه فرمود چه چیزی می‌گیراند «فقال درت دریره فبکیت» عرض کرد شیر مهر و عطوفت بفرزند دلبنده به پستان اندر بجوشید از این روی گریان هستم، فرمود ای خدیجه.

«أما ترضين إذا كان يوم القيامة أن يحيى إلى باب الجنة وهو قائم، فيأخذ بيدك فيدخلك الجنة، و ينزلك أفضلها وذلك لكل مؤمن، إن الله أحكم و أكرم أن يسلب المؤمن ثمرة فؤاده، ثم يعذبه بعدها أبداً» .

آیا خوشنود نمی شوی که روز قیامت بدر بهشت بیائی و قاسم را در آنجا ایستاده بنگری، پس دست تو را بگیرد و در بهشت در آورد، و ترادر برترین و فاضلترین منازل بهشت فرود آورد، و اینحال هر مؤمنی هست، یعنی از هر بنده مؤمنی فرزندی بمیرد بر در بهشت بانتظار پدر و مادر بنشیند تا ایشان را بدرون بهشت و مقامات عالیه منزل سازد.

همانا خداوند عزوجل از آن احکم و اکرم است که میوه دل مؤمنی را از وی بازگیرد، و از آن پس هرگز او را دست خوش عذابی فرماید.

و هم از آن حضرت بهمین سند روایتی در باب وفات طاهرا بن رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و نهی فرمودن آن حضرت از گریستن خدیجه علیها السلام و مکالمات ایشان بهمین تقریب مسطور است.

در اصول کافی از جابر از حضرت ابی جعفر باقر (علیه السلام) مروی است که رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) با فاطمه فرمود ای فاطمه بیای شو و این کاسه پهن را بیرون بیاور، خاست و قدحی که در آن ترید و پاچه میجوشد بیرون آورد، پس رسول خدای و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام سیزده روز از آن بخوردند.

از آن پیام ایمن حسین (علیه السلام) را بدید که بدست وی چیزی بود، عرض کرد این از کجا بتو رسید، فرمود روزی چند است که ما میخوریم آن را، ام ایمن بحضرت فاطمه سلام الله علیها شد و عرض کرد یا فاطمه هر وقت چیزی نزد ام ایمن باشد

همانا بفاطمه و فرزندان‌اش اختصاص دارد، و هر وقت نزد فاطمه چیزی باشد ام ایمن را از آن بهره نیست .

لاجرم فاطمه از آن مأكول چیزی از بهرام ایمن بیرون آورد، و ام ایمن از آن بخورد، و آن قدح را از آن مأكول چیزی برجای نماند، پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با فاطمه فرمود :

«أما لولا أنك أطعمتها لأكلت منها أنت وذريتك إلى أن تقوم الساعة» اگر از این طعام ام ایمن را اطعام نمیفرمودی از این قدح و این طعام تاوقتی که قیامت برپای شود، تو و ذریه تو میخوردند.

پس از آن حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود « والصحفة عندنا يخرج بها قائمنا (علیه السلام) فی زمانه» هم اکنون آن قدح نزد ما میباشد و چون قائم ما (علیه السلام) ظهور فرماید این قدح را بیرون می آورد .

و از این خبر میرسد که آن ظرف و مظروف از بهشت است، و در خور اهل بهشت و پیشوایان و خوانین اهل بهشت است از این روی چون دیر دیگران از آن کامکار شوند از مأكول بهشتی پرداخته شود، و این قدح در زمان ائمه هدی سلام الله علیهم مخفی است و در زمان حضرت قائم آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بیرون میآید .

الله و هم در آن کتاب از حبیب سجستانی مروی است که گفت از حضرت باقر صلوات الله علیه شنیدم فاطمه دختر پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بعد از بعثت آن حضرت تولد یافت، و هیجده سال و هفتاد و پنج روز چون از عمر شریفش بر گذشت وفات کرد .

و هم در آن کتاب از یزید بن عبدالملک از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مرویست که فرمود چون فاطمه تولد یافت خداوند تعالی بفرشته وحی

فرستاد :

«فانطق به لسان محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) فسمها فاطمة ثم قال إلى فطمتك بالعلم، وفطمتك من الطمث زبان مبارك پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را از جانب خدای بفاطمه ناطق ساخت، ورسول

ص: 322

خدای آن حضرت را فاطمه نامید و فرمود من ترا بعلم و دانش از جهل باز داشتم و از طمت باز نمودم .

پس از آن ابو جعفر (علیه السلام) فرمود «و الله لقد فطمها الله بالعلم عن الطمث بالميثاق» سوگند با خدای همانا خداوند تعالی فاطمه را بعلم و دانش از جهل و طمٹ بسبب پیمان و میثاق که نهاده بود باز داشت.

و دیگر در آن کتاب از حضرت باقر (علیه السلام) بروایت جعفر احمر مروی است که فرمود از جابر بن عبدالله انصاری شنیدم میفرمود :

«قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) إذا كان يوم القيامة تقبل ابنتي فاطمة على ناقة الجنة مدبجة الجنين ، خطابها من لؤلؤ رطب ، قوائمها من الزمرد الأخضر، ذنبها من المسك الأذفر ، عيناها يا قونتان حمراوان، عليها قبه من نور ، يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها ، داخلها عفو الله ، و خارجها رحمة الله.

على رأسها تاج من نور ، للتاج سبعون ركنا ، كل ركن مرصع بالدر والياقوت يضيء كما يضيء الكوكب الدرّي في أفق السماء .

و عن يمينها سبعون ألف ملك ، و عن شمالها سبعون ألف ملك ، و جبرئيل أخذ بخطام الناقة ينادى بأعلى صوته: غضوا أبصاركم حتى تجوز فاطمه بنت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم).

فلا يبقى يومئذ نبي ولا رسول ولا صديق ولا شهيد الأغصوا أبصارهم حتى نجوز فاطمة ، فتسير حتى تحاذى عرش ربها جل جلاله .

فتزخ بنفسها عن ناقتها ، و تقول إلهي وسیدی احکم بیني و بین من ظلمني ، اللهم احکم بیني و بین من قتل ولدی .

فاذا النداء من قبل الله جل جلاله يا حبيبتى و ابنة حبيبي ، سليني تعطي ، و اشفعي تشفعي ، فوعزتي و جلالتي لأجازي ظلم ظالم .

فتقول إلهي وسیدی ذریتي و شيعتی و شيعة ذریتي و محبی و محبی ذریتي .

فاذا النداء من قبل الله اين ذرية فاطمة وشيعتها ومحبوها و محبوبو ذريتها ، فيقبلون و قد أحاط بهم ملائكة الرحمة ، فتقد مهم فاطمه حتى تدخلهم الجنة».

رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود چون روزگار قیامت پدیدار آید، دخترم فاطمه بر ناقه از ناقهای بهشت سوار نمودار گردد، که پوشش آن از دیبا و استبرق بهشتی، و مهارش از مروارید آبدار، و قوائمش از زمرد سبز شاهوار، و دم آن ناقه از مشک اذفر و هر دو چشمش از دو یاقوت سرخ رنگ، و بر پشت آن ناقه قبه از نور بآن صفا و لطافت که ظاهرش از باطنش و باطنش از ظاهرش آشکار است، درونش بعفو خدای مشحون، و برونش برحمت خداوند بیچون مقرون.

و بر سر مبارك آن حضرت تاجی از نور و تاج را هفتاد ركن، و هر ركنی بدر و یاقوت مرصع، و روشنی و فروز بخشد مانند ستاره درخشان در میان آسمان.

و از جانب یمین وی هفتاد هزار فرشته، و از طرف یسارش هفتاد هزار فرشته باشند، و جبرئیل مهار آن ناقه را گرفته با آواز بس بلند نداهمی بر کشد، و با اهل محشر گوید: ببوشید چشمهای خود را تا فاطمه دختر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بگذرد.

در این روز و این هنگام هیچ پیغمبری و هیچ رسولی و هیچ صدیقی و هیچ شهیدی بر جای نماند، جز آنکه چشمهای خویش را برهم گذارند، تا فاطمه صلوات الله علیها در گذرد و همچنان راه بسپارد تا در برابر عرش پروردگار جل جلاله باز رسد.

اینوقت برای عظمت و جلال ایزد ذوالجلال خویشتن را از فراز آن ناقه و قبه بر زمین خضوع و عبودیت بیندازد و عرض کند ای خدای من ای سید من، در میان من و آنکسان که با من بستم رفته اند حکم فرمای، بار خدایا در میان من و آنانکه فرزندان مرا بکشته اند حکم بکن.

در این حال ندائی از پیشگاه قادر متعال جل جلاله بر آید، ای حبیبه من

وای دختر حبیب من ، از من مسئلت کن تا آنچه خواهی با تو عطا شود ، و در حق هر کس خواهی شفاعت نمای تا شفاعت تو مقبول شود ، قسم بعزت و جلال خودم سزای ظلم ظالم را میدهم .

فاطمه سلام الله علیها عرض میکند: ای خدای من وای سید من، در حق ذریه خودم ، و شیعیان خودم ، و شیعیان ذریه خودم، و دوستان خودم ، و دوستان ذریه و فرزندان خودم ، مسئلت مینمایم .

این هنگام ندا از جانب پرودگار علام جل جلاله بلند گردد ، کجا هستند ذریه فاطمه و شیعیان و دوستان فاطمه و دوستان فرزندان و ذریه فاطمه ، پس آن جماعت روی نمایند و ملائکه رحمت بر ایشان احاطه کرده باشند ، پس فاطمه سلام الله علیها در مقدمه ایشان راهسپار گردد، و ایشان را با خود روان دارد تا ببهشت اندر آورد .

از خداوند فاطر السموات و الأرض مسئلت همی نمائیم که دست ما را از جبل المتین ولایت و محبت رسولخدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم کوتاه ، و از شفاعت ایشان بی بهره نفرماید ، و باین سعادت سرمدی و شرافت ابدی، در هر دو سرای کامیاب و بر خوردار فرماید .

و دیگر در اصول کافی از محمد بن نعمان از سلام از حضرت ابیجعفر (علیه السلام) در قول خدای تعالی: «آمنا بالله و ما انزل إلینا» ایمان آوردیم بخدای و آنچه بما نازل شده است فرمود :

«إنما عنی بذلك علیا (علیه السلام) و فاطمة و الحسن و الحسین ، و جرت بعدهم فی الأئمة علیهم السلام ثم یرجع القول من الله فی الناس ، فقال : فان آمنوا یعنی الناس بمثل ما آمنتم به ، یعنی علیاً (علیه السلام) و فاطمه و الحسن و الحسین و الأئمة علیهم السلام فقد اهتدوا و إن تولوا فانما هم فی شقاق» .

و اصل آیه شریفه بر این منوال است «فان آمنوا بمثل ما آمنتم به فقد اهتدوا و إن تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله وهو السميع العلیم» پس اگر ایمان آورند

تمام اهل کتاب از یهود و نصاری بمانند آنچه شما ایمان آورده اید پس هر آینه راه راست یافته باشند، و اگر از ایمان برگردند پس جز این نیست که ایشان در خلاف و نزاع هستند و از کردار ایشان هیچ اندیشه مفرمای زود باشد که خدای کفایت کند و باز دارد از تو شر ایشان را .

بالجمله حضرت باقر میفرماید مقصود از این علی و فاطمه و حسن و حسین است و بعد از آن در حق ائمه علیهم السلام جاری است ، پس از آن باز میگردد این قول از جانب خدای در حق مردمان، پس میفرماید اگر ایمان بیاورند یعنی مردمان ایمان بیاورند بمانند آنچه شما به آن ایمان آوردید، یعنی شما که علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه طاهر بن سلام الله علیهم هستید، همانا راه راست را دریافته اند ، و اگر از اینگونه ایمان روی بر تابند جز در شقاق و خلاف نیستند ، و بزودی خداوند تعالی پاداش ایشان را بدهد و شرایشانرا از تو کفایت فرماید .

و دیگر در امالی طوسی از جابر از حضرت باقر (علیه السلام) مروی است که فرمود:

«إنا ولد فاطمه مغفور لنا ما که فرزندان فاطمه علیها السلام هستیم بغفران ایزد منان بر خوردار هستیم و این منقبتی بزرگ و جلالتی بس عظیم است برای حضرت فاطمه صلوات الله علیها .

و دیگر در مناقب ابن شهر آشوب علیه الرحمه از حضرت باقر (علیه السلام) در این قول خدای تعالی مروی است که فرمود به اینطور بر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده است :

«ولقد عهدنا إلى آدم من قبل كلمات في محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين والأئمة من ذریتهم»

معلوم باد که در پاره آیات مبارکه قرآنی از ائمه و پیشوایان سبحانی بعضی تأویلات و تفسیرات و تغییرات و تبدیلات مأثور است، چنانکه در طی این کتب مبارکه به برخی اشارت رفت .

و از آن طرف ما را رسیده است که در قرآن تحریف و کسر و نقصانی راه نکرده و هیچ آفریده را قدرت و مکانت و استطاعت اینحال نیست که در قرآن کریم که «لا یمسه إلا المطهرون تنزیل من رب العالمین» تصرفی نماید .

اگرچه در در بعضی کتب آسمانی بآدله و براهین مشخصه قائل بتحریف شده اند و از جمله دلایل آن این است که اگر نشوند مخالف با عصمت معصوم خواهد بود مثل پاره نسبتها که بحضرت عیسی و حضرت لوط علیهما السلام میدهند و یقین است که مبری و منزّه میباشند و الا با عصمت منافات کلی دارد .

و در قرآن کریم نیز چنانکه در تفاسیر مذکور است بیاره آیات اشارت رفته است که از آن بکاسته اند و محض غرض و خصومت دیگرگون ساخته اند و قرآن را بسوختند .

جز اینکه علی (علیه السلام) قرآن صحیح را چنانکه از جانب خدای نازل شده است بخط مبارک خویش بر نگاشت ، و در ایام اعتزال بآن امر و جمع قرآن اشتغال میورزید .

معدلك قبول اینکه این قرآن که بدست اندر است بعضی آیاتش را که باحکام و شرایع راجع است و تغییر داده باشند با ظاهر شرع سازگار نیست.

مگر اینکه گوئیم آنچه در قرآن مجید راجع بفضائل و مناقب امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شده است کسر کرده اند ، چنانکه اخبار کثیره که در تفاسیر وارد ، و در این کتب احوال ائمه علیهم السلام با شرح و بسط کامل مسطور ، و علمای عامه نیز بیاره تصدیق دارند، بر این مطلب شاهد است.

و آنچه امیرالمؤمنین (علیه السلام) جمع میفرموده بر صورت نخست است ، و زمان ظهور آن هنوز نرسیده است و منحصر بهنگام ظهور حضرت خاتم الاوصیاء صلوات الله علیهم است والله تعالی أعلم .

بیان پاره اخباریکه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در باب محشر وارد است

در روضه کافی از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که فرمود :

ای جابر چون روز قیامت نمودار شود ، پروردگار قهار آفریدگان نخستین

و واپسین را برای فصل الخطاب ، یعنی آن خطابی که فاصل میان حق و باطل است و میان مردم را در خصومت جدائی اندازد ، فراهم میفرماید ، و رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) را میخوانند ، و علی (علیه السلام) را دعوت میکنند .

پس رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) حله سبز می پوشد که از فروغ آن ما بین مشرق و مغرب روشن میگردد ، و علی (علیه السلام) نیز چنین حله بر تن آورد ، و رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) حله گلگون برتن کند که تمام شرق و غرب جهان را فروزان گرداند ، و علی (علیه السلام) نیز همان گونه حله برتن مبارک بیاراید ، آنگاه صعود گیرند ، و از آن پس ما را بخوانند ، و حساب مردمان را باما بگذارند .

پس ما نئیم سوگند با خدای که اهل بهشت را در بهشت و آتشیان را در آتش در آوریم ، پس از آن جماعت پیغمبران علیهم السلام را بخوانند ، و ایشان نزد عرش یزدان برده صف بایستند تا ما از حساب مردمان فارغ شویم .

و چون اهل بهشت در بهشت ، و مردم دوزخی در دوزخ جای گرفتند ، پروردگار عزت علی (علیه السلام) را برانگیزد تا ایشان را در منازل خود در آورد ، و با هم تزویج فرماید .

سوگند با خدای علی همان کس باشد که مردم بهشت را در بهشت باهم توأم گرداند ، و این کار را جز علی (علیه السلام) هیچکس مختار نگردد ، و این کرامتی است از جانب خداوند عز ذکرة ، و فضلی است که علی را باین فضل اختصاص داده و بروی منت بر نهاده ، و علی است که آتشیان را در آتش در آورد و اوست که می بندد درهای بهشت را بر اهل بهشت گاهی که در بهشت اندر شوند ، چه بست و کشاد درهای بهشت و درهای دوزخ با اختیار آن حضرت (علیه السلام) است و این حدیث از این پیش نزدیک

بهمین مضمون مسطور شد .

و دیگر در آن کتاب و امالی از جابر از حضرت باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود :

چون این آیه شریفه نازل شده و جیبی یومئذ بجهنم و بیاورند در روز قیامت و پهنه رستاخیز دوزخ را از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) از آن حال سؤال کردند :

«فقال : أخبرني الروح الأمين إن الله لا-إله غيره إذا جمع الأولين والآخرين أتى بجهنم تقاد بألف زمام أخذ بكل زمام مائة ألف ملك من الغلاظ الشداد لهاهدة و تحطم وزفير و شهيق ، إنها لتزفر الزفرة فلولا أن الله عز وجل أخبرها إلى الحساب لأهلكت الجميع .

ثم يخرج منها عنق يحيط بالخلائق : البر منهم والفاجر ، فما خلق الله عبداً من عباده ملك و لا نبى إلا و ينادى يارب نفسى نفسى ، وأنت تقول يارب امتى امتى .

ثم وضع عليها صراط أدق من الشعر ، وأحد من السيف ، عليه ثلاث قناطر : الأولى فعلية الأمانة والرحمة ، والثانية عليها الصلاة ، والثالثة عليها عدل رب العالمين .

فيكلفون الممر عليها فتحبسهم الرحمة والأمانة ، فان نجوا منهما كان المنتهى إلى رب العالمين ، جل وعز" ، وهو قوله تبارك وتعالى : إن ربك لبالمرصاد .

والناس على الصراط ، فمتعلق ، وقدم نزل ، وقدم تستمسك ، والملائكة حولهم ينادون : يا حلیم اغفر وارحم واصفح وعد بفضلک وسلم سلم .

والناس يتهافتون فيها كالفراش ، فاذا نجانا بحرمة الله عز وجل نظر إليها فقال: الحمد لله الذي نجاني منك بعدا ياس بمنه وفضله إن ربنا لغفور شكور» .

فرمود : جبرئیل با من خبر داد که چون خداوند یکتا و یگانه آفریدگان اولین و آخرین را در پهنه محشر فراهم سازد، دوزخ سوزان را با هزار مهار که هر مهارى بدست صد هزار فرشته بس غلیظ و شدید و سخت و درشت اندر است به پهنه رستاخیز بکشانند ، و جهنم را فریادی سخت مانند آوای شکستن بنیان استوار و عظیمی و شهیق و بانگی جان فرسا وزفیری دل شکن برآید، وزفیرها و نفیرها بر کشد که اگر

نه مشیت خدای بر آن علاقه گرفته است که خلاق را زنده بدارد تا در پیشگاه حساب آندر آیند ، بتمامت روان از کالبدها بسپارند، و بعرصه تباهی اندر شوند .

پس از آن يك گردنه آتشی از آن دوزخ تابناک بیرون جهد که تمام آفریدگان را از نیکوکار و نکوهیده کردار فروگیرد ، و بر جمله ایشان احاطه نماید، در اینحال و این احوال هر مخلوقی از آفریدگان خداوند عزوجل خواه فرشته یا پیغمبر در عرصه محشر بناله و فریاد رب نفسی نفسی اندر شوند، و جز بخویشتن و چاره کار خویشتن سخن نکنند ، اما توای پیغمبر خدای ندا همی برکشی امتی امتی و باندیشه نجات امت باشی .

پس از آن صراط را برجهنم برکشند ، و آن پلی است باریک تراز موی و تندتر از دم شمشیر ، و بر آن سه پل است برپل نخست امانت و رحمت ، و بروایتی رحم است یعنی ادای حقوق بسوی خدا و بسوی خلق و عدم خیانت در آن و ترحم بر بندگان و ترک ستمکاری با ایشان و معاونت و همراهی با آنها و دفع ضرر نمودن از ایشان و وصله رحم را مراعات نمودن ، و بر قنطره دوم نماز است، یعنی ادای نماز خدا برا چنانکه امر شده است ، و برپل سوم عدل پروردگار عالمیان است که حکم بعدل میراند و برحسب مسئولیت و علم در حق ایشان حکم میشود.

در این هنگام مردمان را مکلف دارند که بر صراط عبور دهند ، چون خواهند عبره نمایند رحمت و امانت ایشان را نگاه دارد، یعنی تاچرا چنانکه شرط است ادای این دو را ننمودند ، لاجرم ایشان را نگاهدارند و از عبور مانع شوند، و اگر از چنگ این دونگاهبان نجات یابند نماز با ایشان در آویزد و نگاه بدارد ، و اگر از نماز نیز رستگار شدند پایان کار ایشان با پروردگار عالمیان جل ذکره است ، و این است که خدای میفرماید : همانا پروردگار تو در کمین گاه است .

و این وقت مردمان بر صراط هستند بعضی خود را بآن بیا و یخته و قدم ایشان لغزان است ، و گروهی باقدم ثابت و قلب استوار میگذرند ، و فریشتگان در اطراف صراط باشند و بندای یا حلیم و یاکریم در گذر و عفو بفرمای، و بفضل و رحم خود باز شو، و اینهارا

بسلامت بگذران زبان برگشایند .

و مردمان مانند پروانه بآتش اندر افتند ، و چون کسی از آن پل بگذشت ، و رحمت خداوند تعالی شامل او گشت ، با آن آتش نافته و حال دوزخیان نگران شود ، و گوید سپاس خداوندی را که مرا از بأس و هیبت و شدت تو بعد از آنکه نوید بودم بفضل و من خود نجات داد همانا پروردگار ماغفور و شکور است.

و دیگر در روضه کافی سند بمحمد بن اسحاق میرسد که گفت حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود که :

از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) از معنی و تفسیر این قول خدای عزوجل «یوم نحشر المتقین إلى الرحمن وفداً» روزیکه جماعت پرهیزکاران را به پیشگاه خداوند رحمن برای نایل شدن باقسام رحمت الهی حشر میکنیم، فرمود ای علی وفد جز مردم سواره نباشند .

یعنی اطلاق وفد برسواران میشود، و این جماعت یعنی این اشخاص که در این آیه شریفه اشارت رفته مردمی باشند که از خدای پرهیزکار بودند ، و با تقوی روزگار سپردند ، لاجرم خدای عز ذکره ایشانرا دوست داشت و اختصاص بخشید و اعمال ایشان را مرضی شمرد، و اینمردم را متقیان نامید .

پس از آن رسول خدای فرمود « یا علی أما والذی خلق الحبة و بریء النسمة إنهم لیخرجون من قبورهم ، وإن الملائكة لتستقبلهم بنوق من فوق العز ، علیها رحائل الذهب مکللة بالدر والیاقوت ، و جلائلها الاستبرق والسندس ، و خطبها جدل الأرجوان ، تطیر بهم إلى المحشر مع کل رجل منهم ألف ملک من قدامه وعن یمینه وعن شماله یزفونهم رفأً حتی ینتهوا بهم إلى باب الجنة الأعظم .

وعلی باب الجنة شجرة إن الورقة منها لیستظل تحتها ألف رجل من الناس . وعن یمین الشجرة عین مطهرة مزکیة قال : فیسقون منها شربة شربة فیطهر الله بها قلوبهم من الحسد ، ویسقط عن أبشارهم الشعر ، وذلك قول الله عز وجل : وسقاہم ربهم شراباً طهوراً ، من تلك العین المطهرة .

ص: 331

قال: ثم يصرفون إلى عين أخرى عن يسار الشجرة فيغتسلون فيها و هي عين الحياة فلا يموتون أبداً».

ای علی سوگند بدانکس که دانه را بر شکافت و آفریدگان را بیافرید، این گروه پرهیزکار که در دار دنیا به تقوی کار کرده اند از قبور خود بیرون میشوند و فریشتگان خدای سبحان با ناقهای عزت که بر آنها رحل طلا بر نهاده و مکمل بدر و یاقوت ساخته و از استبرق و سندس بهشت پوشش نموده، و زمامش از پوست ار جوان بتافته ایشان را استقبال کنند، و ایشان را با چنین عظمت و ابهت و جلال بمحشر طیران دهند، و باهر مردی از آن جماعت هزار فرشته از پیش روی و جانب راست و چپ

وی روان باشند، و ایشان را در کمال عزت و کرامت راه سیار دارند تا بیاب بهشت اعظم برسانند.

و بر باب این بهشت درخت بس عظیم است چنانکه هر برگی از برگ هایش هزار مرد از آدمیان را در سایه سپارد، و از جانب راست این درخت چشمه پاک و صاف است پس این جماعت جرعه جرعه از آن بیاشامند، و خدایتعالی از برکت و میمنت این چشمه قلوب ایشان را از غبار حسد بشوید، و پاک بگرداند، و موی فزونی از بشره ایشان فروریزاند، و این است معنی قول خدایتعالی که میفرماید و بیاشامانید پروردگار ایشان بایشان شرابی طهور از این چشمه مطهر.

میفرماید پس از آن بچشمه دیگر از طرف یسار آندرخت میشوند و در آن چشمه خویشان را شست و شوی دهند، و این عین حیاة و چشمه زندگی است لاجرم هرگز بوی مرگ نشنوند و نمیرند.

«قال: ثم يوقف بهم قدام العرش وقد سلموا من الآفات والأسقام والحر والبرد أبداً، قال: فيقول الجبار جل ذكره للملائكة الذين معهم: احشروا أوليائي إلى الجنة ولا توقفوه مع الخلائق، فقد سبق رضائي عنهم ووجبت رحمتي لهم، وكيف أريد أن أوقفهم مع أصحاب الحسنات والسيئات.»

قال: فتسوقهم الملائكة إلى الجنة، فاذا انتهوا بهم إلى باب الجنة الأعظم ضرب

الملائكة الحلقة ضربة تصر صريراً فبلغ صوت صريرها كل " حوراء أعدها الله لأوليائه في الجنان ، فيتباشرون بهم إذا سمعوا صرير ، الحلقة ، فيقول بعضهم البعض قد جئنا أولياء الله .

فينفتح لهم الباب فيدخلون الجنة ، و تشرف عليهم أزواجهم أزواجهم من الحور العين والأدميين ، فيقلن مرحباً بكم فما كان أشد شوقنا إليكم ، ويقول لهن أولياء الله مثل ذلك» .

از آن پس ایشان را در پیش روی عرش خدای باز دارند ، و اینوقت از تمام آفات و اسقام و آلام و امراض و زحمت گرما و صدمت سرما آسوده شده باشند ، پروردگار جبار میفرماید با آن فریشتگانی که با ایشان هستند : دوستان مرا ببهشت جاوید ره سپار دارید ، و بادیگر خلاق متوقف نگردانید ، چه سبقت گرفته است رضا و خوشنودی من از ایشان ، یعنی هنگامی که دارد نیا بوده اند کار بتقوی راندند و مرا از اعمال خود خوشنود ساختند ، لاجرم رحمت من در حق ایشان واجب شد ، دیگر چگونه اراده میفرمایم که ایشان را با اصحاب حسنات و سیئات متوقف

گردانم .

میفرماید : پس فرشتگان این جماعت را بسوی بهشت برانند ، و چون بدر بهشت اعظم رسند ، فرشتگان حلقه در را چنان بکوبند که صدای آن بتمام آن حوریانیکه خداوند تعالی ایشان را در باغهای بهشت و جنات رضوان برای دوستان خود مهیا داشته بشنوند و چون آن حریر را بشنوند یکدیگر را بشارت دهند ، و پاره با پاره گویند اولیای خدای نزد ما آمدند .

پس در بهشت بزرگ را بر گشایند و ایشان درون بهشت شوند ، و ازواج ایشان از جماعت حور العين و آدمیین بر ایشان مشرف شوند ، و گویند مرحبا بر شما تا چند بدیدار شما مشتاق بودیم ، اولیای خدای نیز همانگونه با ایشان سخن کنند .

علی (علیه السلام) عرض کرد یا رسول الله خبر ده ما را از قول خدای عزوجل «غرف من فوقها غرف مبنیة» غرفهای بس بلند و بر فراز آن غرفهای بلند دیگر که بدون قصور

ص: 333

واعوجاج در نهایت استحکام بناشده، پرسیدم که این غرفه برای چه بنیان شده است ای رسول خدا؟

فرمود ای علی این غرفهائی است که خداوند عزوجل برای اولیای خودش بادر و یاقوت و زیر جد بنا کرده است، و سقفهای آنرا از طلا بر کشیده و محکم داشته اند بنقره برای غرفه ای از این غرف هزار در طلا و بر هر دری هزار فرشته موکل ساخته .

«فيها فرش مرفوعة إذا ادخل المؤمن إلى منزله في الجنة ووضع على رأسه تاج الملك والكرامة، البس حلل الذهب والفضة والياقوت والدر منظومة في الاكلیل تحت التاج .

قال : و البس سبعین حلیة حریر بألوان مختلفة بالذهب والفضة والياقوت الأحمر فذلك قول الله عز وجل : يحلون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤاً ولباسهم فيها حریر.

فاذا جلس المؤمن على سريره اهتز سريره فرحاً، فاذا استقر لولى الله عز وجل في الجنان استأذن عليه الموكل بجنانه ليهنئه بكرامة الله عز وجل إباء.

فيقول له خدام المؤمن من الوصفاء والوصائف : مكانك فان ولى الله عز وجل قد انكأ على أريكته و زوجته الحوراء نهاله فاصبر أولى الله».

که در آن منازل عالیہ فرشهای بلند مقدار بر فراز هم افکنده است ، و چون مؤمن بمنازل خود که در بهشت اندر شود و تاجمملک و کرامت را بر سر گذارد و جامها و حلہای زر تار و سیمین و با یاقوت و در بهم پیوسته در اکلیلی که در زیر تاج باشد بر تن بیاراید.

و هفتاد جامه حریر با رنگهای گوناگون و انواع رنگارنگ با طلا و نقره و یاقوت سرخ مزین گردیده پیوشد، و این است که خدای میفرماید : زیور بسته شوند در بهشت جاوید با دست او رنجهای زرین و مروارید و جامه ایشان در خلد برین حریر است .

و چون شخصی مؤمن بر تخت خویش جلوس فرماید سرپوش از شدت فرح و شادمانی بجنبش اندر شود، و چون ولی خدا در جنان جاویدان حالت استقرار یا بد آن فرشته که موکل باغهای اوست رخصت طلبد تا او را بکرامت خدای عزوجل تهنیت فرستد .

خدام مؤمن از زن و مرد بدو گویند بجای خویش باش چه اکنون ولی خدا بر اریکه خود تکیه داده، و زوجه حورای او آماده او شد، پس برای ملاقات ولی خدا شکیبائی کن .

میفرماید: پس زوجه حوریه از خیمه خویشتن برای معاشرت وی بیرون میشود و روی بدر آورده گام سپار میگذرد، و خدامش بر اطرافش راه میسپارند، و هفتاد جامه که با یاقوت و لؤلؤ و زبرجد از مشک و عنبر بافته شده است بر تن دارد .

یعنی جامهای او چون مشک و عنبر خوشبوی و معطر باشند، و بر سرش تاج کرامت و در هر دو پای لطیفش دو نعل ظریف مکلل بیاقوت و لؤلؤ، و بند نعلین او و دوال آن از یاقوت احمر است .

و چون با اینحال و این لطافت و جمال و شرافت و جلال بولی خدا نزدیک شود ولی خدا با آن اندیشه رود که بواسطه کثرت شوقی که بملاقات وی دارد حشمتش را بر پای شود .

حوراء گوید یا ولی الله امروز روز رنج و زحمت و تعب نیست، بلکه زمان آرامش و آسایش است، بر پای نشو و این زحمت بر قدم مبارک مپسند که من برای توام و نواز بهر منی .

میفرماید: در اینوقت آنمرد مؤمن و آن حورای بهشت برین با هم دست بگردن شوند، و مدت معانقه ایشان بمقدار پانصد سال از سالیان این جهان است، و هیچیک از طول این معانقه ملول نگردند .

و چون بدون ملالت و خستگی فتوری در آن امر حاصل گردد مؤمن را بگردن آنحوری نظر افتد و طوقی از قصب که از یاقوت احمر است و در وسطش صفحه از

مروارید بنگرد که در آن نوشته اند توای ولی خدا حییب من هستی ، و منم حوراء محبوبه تو ، نفس من بتومایل است و نفس تو بمن راغب

پس از آن خداوند تعالی هزار فرشته نزد مؤمن بفرستد تا او را بر روضه رضوان و حوراء جنان جاویدان تهنیت گویند، آن فریشتگان بدوروی گذارند تا بأول در بوستانش باز ،رسند و با فریشته که بدرهای جنانش موکل است گویند از بهر ما رخصت بجوی تا بخدمت ولی خدا اندر شویم ، چه خداوند تعالی ما را برای تهنیت وی برانگیخته است ، آن فریشته میگوید تا بدربان بگویم و از حال شما بدو خبر دهم .

پس آن فرشته نزد حاجب شود، و در میان آن فرشته و حاجب سه بوستان فاصله است و چون بدر اول میرسد با حاجب میگوید اینک بر در این عرصه هزار فرشته پیامدهند و پروردگار عزت ایشان را بفرستاده است تا ولی خدای را تهنیت گویند، و از من خواستار شده اند که از ولی خدای برای ایشان اجازت طلب کنم .

حاجب میگوید بر من کاری عظیم است که در چنین هنگام که ولی خدای با زوجه حوریه خود میباشد برای هیچکس اجازت طلبم .

میگوید در میان حاجب و ولی خدای دو باغستان است ، پس حاجب برقیم در آید و گوید اینک هزار فرشته بر در عرصه اند که خداوند تعالی ایشان را بتهنیت ولی خود مامور داشته، برای ایشان رخصت بطلب .

این وقت قیم بسوی خدام شود و گوید اکنون فرستادگان پروردگار جبار که هزار فرشته اند که خدای ایشان را بتهنیت ولی خود فرستاده بر در عرصه باشند ، او را از ورود ایشان بیگانه کنید .

خدای باولی خدای آگاهی سپارند و او اجازت دهد تا ملائکه اندر شوند ،

و این هنگام ولی خدای در غرفه جای دارد و آن غرفه را هزار در ، و بر هر دری از درهایش فرشته ای موکل است .

چون ملائکه را رخصت دهند که بر ولی خدای اندر شوند ، هر فرشته آن در را که بر آن موکل است برگشاید ، اینوقت قیم هر فرشته از ابواب غرفه در آیند. و رسالت خداوند جبار جل و عزرا تبلیغ نمایند ، و این است که در قرآن خداوند عزوجل میفرماید : و فرشتگان داخل میشوند از هر در از ابواب غرفه که سلام باد بر شما تا آخر آیه مبارکه .

میفرماید این است که خدای میفرماید و چون در آنجا بنگری میبینی نعیم و ملکی بزرگ ، و از این ولی الله را خواسته و بآن کرامت و نعیم و ملک عظیم کبیر که او راست باشارت فرموده که فرستادگان خدای که از فرشتگان هستند از وی اجازت طلبند، و بیرون از اجازتش بروی در نیایند ، پس این است ملک عظیم کبیر .

میفرماید: نهرها از زیر مساکن ایشان جاری است ، و این است که خدای میفرماید میگذرد از زیر مساکن ایشان نهرها و میوه ها بایشان نزدیک باشد چنانکه خدای میفرماید سایه اشجار بایشان نزدیک و چیدن میوه ها برای ایشان آسان است ، تا چنانکه خواهند تناول و مأكول دارند و آنچه را مایل باشند بعینه در یابند.

و مؤمن تکیه بر نهاده و اقسام فوا که بدو گویند یا ولی الله بخور مرا از آن پیش که از آن يك مأكول داری .

میفرماید هیچ مؤمنی نباشد مگر اینکه از بهرش بوستانهای بسیار است ، و این بوستانها بر داشته و حمل کرده شده بر آنچه حامل بر آنهاست و غیر معروفات است یعنی حمل نشده و بر زمین افتاده است .

و در آن بوستانها جویهاست از شراب و نهرهاست از آب و جونهاست از شیر و نهرهاست از شهد صافی .

د و چون ولی خدای میل بغذائی کند بدون اینکه از آنچه بآن مایل است نام برد حاضر کنند .

میفرماید: از آن پس با برادران خود خلوت کند ، و بعضی بزیارت بعضی

بیایند و در بوستانهای خود در ظلی ممدود و سایه بر کشیده مانند بین الطلوعین و خوشتر از آن متنعم گردند، و برای هر مؤمنی هفتاد زوجه حوریه و چهار زوجه آدمی زاد است ، و مؤمن ساعتی با حوریه و ساعتی با زوجه انسیه خود میگذرانند، و ساعتی با خود خلوت کند ، گاهی که متکی بر اریکه خود باشد ، و مؤمنان بعضی با بعضی در نظاره همی شوند .

و مؤمن را در آن حال که بر اریکه خود متکی است شعاع نوری فرو گیرد ، و باخدا خودگوید این شعاع لامع چیست شاید خداوند جبار بملاحظه من توجه فرموده، خدام او گویند : قدوس قدوس جل جلاله .

و از جواب خدام چنین بر میآید که مراد مؤمن از کلمه «لحظنی» این است که خداوند جبار از انوار خود بر من افاضت فرموده ، یا مقصودش يك نوع لحظه معنوی است که مناسب شأن رفیع الهی نیست.

لاجرم خدامش از روی تنزه گویند: قدوس قدوس جل جلاله یعنی جلال خدای ذوالجلال از این عظیمتر است که چنین گمان ، بری ، لمعان نور خورائی از زنان تو است که از این پس بروی در می آئی ، و اینک از نهایت شوقی که بملاقات تو دارد از خیمه خود بر تو مشرف شده و خود را بر تو عرضه میدارد ؛ و ملاقات ترا سخت دوست میدارد ، و چون ترا بر سریر خود متکی دید بجانب تو از کمال اشتیاق تبسمی نمود ، و این شعاع که بینی و این نور که ترا در سپرده از سفیدی و صفا و پاکی و لطافت و نازکی دندان اوست.

اینوقت ولی خدای میفرماید بدو اجازه دهید تا بمن آید .

پس هزارتن خادم و هزار نفر خادمه بجانبش شتاب گیرند ، و او را باین حال بشارت دهند .

و آن حوراء بهشتی از خیمه خویشتن بسوی وی نزول گیرد ، و او را هفتاد حله که با زر و سیم بافته ، و بدر و یاقوت و زبرجد مکرر ساخته ، و با مشک

ص: 338

و عنبر برنگهای گوناگون رنگین داشته اند، بر اندام لطیف باشد، و از لطافت و ظرافت اندام و آن البسه مشك فام مخ ساق بلورینش از آنسوی، هفتاد حله پدیدار است، درازی قامت دلفریبش هفتاد ذراع، و پهنای ما بین بن بازو و کتفش ده نداع.

و چون بولی الله نزدیک شود خدام بشتابند و صحایف زرین و سیمین آکنده از در و یاقوت و زبر جداست بیاورند و بر آن حوری نثار کنند، از آن پس حوراء و ولی خدا با همدیگر بمعانقه پردازند، و با طول مدت ملالت

نگیرند.

حضرت ابی جعفر (علیه السلام) بعد از این بیان فرمود اما جنان و بوستانهاییکه در کتاب خدای مذکور هستند، یکی جنت عدن، و دیگر جنت فردوس، و دیگر جنت نعیم و دیگر جنت الماوی است.

میفرماید خدای جل و عزرا بوستانهاست که باین چهار جنت محفوف است، و بنده مؤمن را که خود دوست بدارد و میل نماید بوستانها است که در آنجمله بهر طور که خواهد تنعم جوید و هر وقت مؤمن خواستار چیزی شود دعوتش چنین باشد «سبحانک اللهم».

و چون این کلمه را بگفت خدام بخدمتش مبادرت گیرند، و بدون اینکه نام برد آنچه بدان مایل باشد حاضر کنند، و هیچ اظهار طلب نکرده و بآن امر نفرموده باشد، و این است که خدای تعالی میفرماید: دعوا هم فیها سبحانک اللهم و تحیتهم فیها سلام، یعنی تحیت خدام در خدمت ایشان چنین است، و آخر دعوت و خواندن ایشان این است که میگویند «الحمد لله رب العالمین».

یعنی چون بلذات خود از مباشرت و خوردن طعام و شراب نایل شدند و حاجات خود را بجای آوردند خدای عزوجل را در حال فراغ حمد و سپاس

گذارند.

و اما قول خدا یتعالی «اولئک لهم رزق معلوم میفرماید یعنی خدام میدانند

ص: 339

که چه باید تناول کنند، و برای اولیای خدا پیش از آنکه ایشان خواستار گردند بیاورند .

و اما قول خدای «فواکه و هم مکرون» میفرماید اولیاء الله بهیچ چیز در بهشت مایل نشوند جز اینکه در حق ایشان اکرام شود .

معلوم باد از اینکه میفرماید « و آخر دعواهم، نه این است که این آخر کلام اهل بهشت است، و از آن پس بجیزی متکلم نشوند، بلکه مقصود این است که اهل بهشت در هر چه آن نایل و متلذذ گردند حمد خدایرا پایان کلمات خود گردانند .

و اینکه اهل بهشت به فواکه متنعم شوند، برای این است که چون حالت اهل دنیا با ایشان نیست که بدل ما یتحلل خواهند، و هرگز بتحلیل نروند بلکه بدوام لذت برخوردارند، و حاجتمند بپاره اطعمه که بدل ما یتحلل گردد نیستند و هر چه خوردند و هر چه کنند و هر چه گویند، بجمله محض لذت صرف است، چنانکه اهل روزگار نیز تناول فواکه را غالباً برای لذت خواهند .

و این خبر اگرچه براوی معلومی تکیه ندارد، لکن چون با اغلب اخبار یکه در اینباب وارد است قریب المأخذ است مذکور شد، چنانکه در کتاب احوال حضرت سجاد سلام الله علیه و کیفیت جنت و جنتان مذکور گشت و باین خبر نیز اشارت شد و چون این خبر از حضرت باقر (علیه السلام) است و در آن کتاب بالمناسبه مرقوم گردید در اینجا بالاصاله سمت ترقیم یافت .

و دیگر در امالی طوسی از ابو حمزه ثمالی از حضرت ابی جعفر محمد بن علی الباقر (علیه السلام) ماثور است که :

چون روز قیامت جلوه نماید خداوند جمله آفریدگان را در يك صعيد فراهم کند، و منادی از جانب خدای ندا بر کشد، و تمام آن جماعت از اول تا بآخر بشنوند : کجایند اهل صبوری و شکیبائی .

پس جماعتی از مردمان بپای شوند و گروهی از فریشتگان باستقبال ایشان

بیایند، و با ایشان گویند این چه صبری بود که شما شکیبائی نمودید گفتند نفوس خود را بر طاعت خدای و برنج ریاضت صبوری دادیم، و از عدم ارتکاب معاصی الهی و لذات آن شکیبائی ورزیدیم، این وقت از جانب خدای منادی ندا کند بندگان من براستی سخن کردند ایشان را براه خود گذارید تا بدون حساب درون بهشت شوند.

میفرماید بعد از آن منادی دیگر ندا کند و آخرین آن گروه ندای او را مانند

اولین بشنوند: کجا هستند اهل فضل.

پس جماعتی از آن مردم بپای شوند و دسته از فریشتگان باستقبال ایشان بیایند و گویند شما را چه فضلی است که باهل فضل نامبردار شدید گویند در دار دنیا ما بجهالت رفتار کردند و جاهل شمردند و ما احتمال نمودیم، و با ما اسائنت ورزیدند و ما در گذشتیم پس از جانب خدایتعالی ندا بر کشند که بندگان ما راست گفتند ایشان را بگذارید تا بدون حساب در بهشت جاوید مآب گیرند.

پس از آن منادی از جانب خداوند عزوجل ندا بر کشد چنانکه تمام ایشان

بشنوند و گویند کجا هستند همسایگان خدای در خانه خدای؟

پس جماعتی از میان خلائق بیای شوند و یک زمره از ملائکه باستقبال ایشان آیند و گویند عمل شما در دارد نیا چه بود که امروز از برکت آن در شمار جیران یزدان در خانه او شدید؟ گویند در راه خدای دوستی میورزیدیم، و در راه او بذل می نمودیم، و در راه او احتمال مشقات می کردیم پس منادی ندا بر کشد که براستی سخن کردند بندگان من ایشانرا با خود گذارید تا بجوار خدای در بهشت جاوید بدون حساب اندر شوند، و ایشان بدون اینکه در معرض حساب اندر شوند داخل بهشت گردند.

پس ابو جعفر (علیه السلام) فرمود «فهؤلاء جیران الله فی داره، یخاف الناس ولا یخافون و یحاسب الناس ولا یحاسبون» ایشان هستند همسایگان خدا در دار رحمت و عنایت الهی تمام مردم از شداید محشر و عذاب و عقاب بیمناک هستند و ایشان را بیم

و خوفی نیست سایر مردمان در مورد حساب در آیند و ایشان از این مسئله و مسائله آسوده میباشند .

و این خبر بتقریبی در کتاب حضرت سجاد سلام الله علیه مسطور شد و در اینجا نیز برای اینکه ترك خبر مروی از حضرت باقر (علیه السلام) نشود مرقوم شد .

بیان پاره اخبار حضرت باقر (علیه السلام) در برخی فضائل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام

در امالی طوسی علیه الرحمه از حنان بن سدیر از حضرت باقر سلام الله علیه هر وی است .

«ما ثبت الله تعالی حب علی فی قلب احد فزلت له قدم إلا ثبت ل-ه قدم آخری» خداوند تعالی ثابت و پایدار نفرموده است دوستی علی (علیه السلام) را در دل هیچکس که او را یکقدم لغزش رسد جز اینکه قدم دیگری برایش ثابت فرماید .

یعنی اگر محسب علی را معصیتی روی دهد و در کاری قدمی بلغزش یا بشبهت بگذارد ، از برکت آن محبت دیگر باره قدمش بر مقام یقین و ایقان استوار گردد.

و نیز از ابو حمزه شمالی از ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین مروی است که علی بن ابیطالب صلوات الله علیهم فرمود :

«ما نزلت آیه إلا- و أنا عالم متی نزلت ، و فیمن انزلت ، لوسأ لثمونی عما بین اللوحین لحد تکم» هیچ آیتی نازل نشده است مگر اینکه میدانم چه وقت و در حق چه کس نازل شده است و اگر از من از تمام آیات آسمانی پرسید باشما حدیث مینمایم .

و دیگر در اصول کافی از فضیل بن یسار مروی است که حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود :

«ان الله عز وجل نصب عليا (عليه السلام) علماً بينه وبين خلقه ، فمن عرفه كان مؤمناً و من أنكره كان كافراً ، و من جهله كان ضالاً ، و من اسب معه شيئاً كان مشركاً . و من جاء بولايته دخل الجنة».

خداوند عزوجل علی (علیه السلام) را در میان خودش و مخلوقش علمی و نشانی برکشید پس هر کس علی را شناخت مؤمن است، و هر کس او را منکر شد کافر است، و هر کس بحق او جاهل گردید گمراه است، و هر کس دیگری را با آنحضرت منصوب و شرکت ساخت مشرک است، و هر کس بامتاع ولایت او ببازار محشر نمایشگر شد بهشت اندر است .

و دیگر در کافی و جلد هشتم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که تمامت انبیاء یکصد و بیست هزار تن بودند پنج تن از ایشان او لوالعزم هستند که نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و علیهم میباشند.

«وان علی بن ابی طالب کان هبة الله لمحمد (صلی الله علیه و آله وسلم) ، و ورث علم الاوصیاء ، و علم من کان قبله ، اما إن عمداً ورث علم من کان قبله من الأنبياء والمرسلین صلوات الله علیهم أجمعین».

و علی بن ابیطالب (علیه السلام) موهوبی خدای برای محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و نعمتی بود که خدای بان حضرت کرامت فرمود و علی سلام الله علیه وارث علم اوصیاء و پیشینیان خود بود و محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) وارث پیغمبر و مرسلان پیش از خود شد .

و دیگر در جلد ششم بحار الانوار از حکم بن جبیر مروی است که بحضرت ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم شعبی در کوفه برای ما روایت کرد که علی (علیه السلام) فرمود بهترین امت بعد از پیغمبر ایشان ابوبکر و عمر است فرمود :

«إن الرجل یفضل علی نفسه من لیس هو مثله حباً و کرامةً گاهی

چنان باشد که مردی دیگر براه او نیست از راه اظهار محبت و کرامت فزونی می‌دهد .

پس از آن بخدمت علی بن الحسین (علیه السلام) تشریف جستیم و این خبر را بعرض رسانیدم «فضرب علی فخذی و قال هو أفضل منهما كما بین السماء والارض» دست مبارك را بروانم بزد و فرمود فزونی و برتری علی (علیه السلام) بر ایشان مانند فزونی و رفعت آسمان است بر زمین .

در مجلد نهم بحار الانوار از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) مروی است که دو تن اعرابی بخدمت شمر بن الخطاب بمخاصمه بیامدند ، عمر گفت یا ابا الحسن در میان ایشان حکومت فرمای، پس علی (علیه السلام) بر یکی از ایشان حکم راند ، آنکس که بروی حکم جاری شده بود گفت ای امیر المؤمنین علی در میان ما حکمرانی کند؟!

عمر سخت بر آشفته و بدو بر جست و جامه‌های او را بگرفت و در هم پیچید و بکشید آنگاه گفت : و یحك نمیدانی این شخص کیست .

«هذا مولای و مولا- کل مؤمن و من لم یکن مولا فلیس بمؤمن» علی مولا و آقای من و هر مؤمنی است و هر کس دوست مولای وی و غلام وی نباشد مؤمن نیست .

و هم در آن کتاب از عبدالله بن عبدالرحمن از عثمان بن عفان از عمر بن

الخطاب از ابوبکر بن ابی قحافه مروی است که گفت از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم میفرمود.

«إن الله تبارک و تعالی خلق من نور وجه علی بن ابی طالب (علیه السلام) ملائكة یسبحون ویقدسون و یکتبون ثواب ذلك لمحبيه و محبی ولده علیهم السلام».

خداوند تعالی از نور روی مبارك علی بن ابیطالب (علیه السلام) فریشتگانی بیافریده که او را تسبیح و تقدیس نمایند و ثواب او را برای دوستان علی و دوستان فرزندان علی علیهم السلام بنویسند .

و هم در آن کتاب و کتاب مناقب مروی است که شیرویه دیلمی و ابوالفضل حسینی سروری باسناد معتبره از حماد بن ثابت از عبید بن عمیر لینی از عثمان بن عفان از عمر بن الخطاب روایت کند که عمر فرمود :

«إن الله خلق ملائكة من نور وجه علي بن ابي طالب (عليه السلام)» خداوند تعالی فریشتگانی را از نور وجه و فروز دیدار همایون علی بن ابي طالب (عليه السلام) بیافرید .

و هم در آن کتاب از سالم مروی است که با عمر بن الخطاب گفتند تورا نگرانیم که با علی (عليه السلام) رفتاری بجا میآوری و حرمتی و عظمت و حشمتی میگذاری که با هیچیک از اصحاب پیغمبر به مرعی نمیداری گفت «انه مولای» علی (عليه السلام) مولا و آقای من است .

و دیگر در آن کتاب مذکور است که غزالی در کتاب المنقذ من الضلال باین لفظ مرقوم داشته است .

« و العاقل يقتدی بسید العقلاء علی (عليه السلام) حیث قال : لا یعرف الحق (بالرجال ظ) اعرف الحق تعرف أهله شخص عاقل بسید عقلا و بزرگ خردمندان عالم علی (عليه السلام) اقتدا باید نماید در آنجا که میفرماید حق را برجال نمیتوان شناخت حق را بشناس تا اهل حق را بشناسی .

و هم غزالی در رساله علم لدنی میگوید امیر المؤمنین (عليه السلام) فرمود :

« إن رسول الله أدخل لسانه في فمی فانفتح في قلبي الف باب من العلم، وفتح لی کل باب ألف باب رسول خدای زبان مبارکش را بدهان من در آورد و در دل من هزار باب علم گشوده شد و برای من هر بابی هزار باب را مفتوح داشت

و نیز میفرماید «لو ثبت لی الوسادة و جلست علیها لحکمت بین أهل التوراة

بتوراتهم ، و أهل الانجيل بانجيلهم ، و أهل الفرقان بفرقانهم».

اگر بر مسند قضاوت بنشینم و در میان اهل توراة بتوراة ایشان و در میان اهل انجيل بانجيل ایشان و اهل فرقان بفرقان ایشان حکومت کنم . یعنی بر تمام کتب آسمانی عالم هستم ، و با اهل ایشان باحتجاج سخن کنم و حق را از باطل و منسوخ را از ناسخ باز نمایم ، و چنین مرتبه بمجرد تعلم حاصل و نایل نمیگردد ، بلکه برای مرد بقوت علم لدنی این مرتبت ممکن شود.

و نیز فرمود گاهی که از عهد موسی (علیه السلام) حکایت مینمود که اگر کتاب او را یعنی تورات را شرح بفرماید چهل و قر : یعنی چهل بار شتر میشود ، غزالی میفرماید این کثرت وسعه و انفتاح در علم جز از جانب یزدان و بهره آسمانی نتواند بود.

راقم حروف گوید اگر چه در این فصل بچند روایتی که بیرون از روایات حضرت باقر (علیه السلام) است اشارت رفت از عنوان این کتاب بیرون است ، لکن برحسب مناسبت مقام و تأیید کلام است ، و اگر بخواهیم از اقرار مخالفین و بیانات ایشان در فضائل امیرالمؤمنین و سید الاوصیاء المرضیین صلوات الله علیهم اجمعین در قلم آوریم کتابی مخصوص و بفضایل و مناقب آفتاب تابان آسمان ولایت و خورشید فروزان افلاک امامت مشحون میشود .

و غالباً در مجلدات بحار الانوار مذکور و حکایات احمد بن حنبل ، و شافعی و ابو حنیفه و غزالی ، و نظام ؛ و حسن بصری و خلفای ثلاث ، و بنی امیه ، و بنی عباس ، و علمای آن عهد و اعصار إلى یومنا هذا إلى یوم القرار در کتب تواریخ و اخبار و احادیث و آثار مذکور بوده و هست و از این پس در گذر روزگار و شمر لیل و نهار خواهد بود .

و در این مقام از بیان عنوانی و توضیح مطلبی ناگزیریم تا این چند بر بینندگان و آیندگان و خوانندگان و شنوندگان پوشیده و پنهان نباشد .

همانا و فضایل و مناقب و حقوق واضحه ثابتة و براهین ساطعه و علوم و معارف جلیه و زهد و قدس و تقوی و عبادت و زهدات و سیاست و امانت و خدمت و سبقت و جلالت امیر المؤمنین علی روشن تر از آفتاب منیر و ماه مستنیر ، و افلاک عالیات ، و حلم و صبرش گران تر از جبال راسیات ، و صدر وسیعش وسیع تر از بحر زخار ، و قلب شریفش گران بارتر از کوه ذخار ، و نام رفیش برتر از گنبد دوار و شأن منیعش مشهورتر از لیل و نهار ، و آثار بدیعش نماینده تر از نمایش روزگار ، و نشان مناقبش دا برتر از مدارا دوار است.

نه چنان مشهود است که در مقام جحود برآیند ، نه چنان آشکار است که در محل انکار سپارند ، کور مادر زاد منکر آفتاب تواند شد ، لکن مناقب او را نا نتواند انگاشت ، جاهل نادان جاحد ماه گردون تاب تواند گشت ، لکن دانه بیدانسی از تمام مفاخرش را بدل اندر نتواند برکاشت.

آفتاب آمد دلیل آفتاب *** گر دلیلت باید از وی رخ متاب

خصوصاً آن آفتاب آسمان ولایت مطلقه ولی الهی که هزاران هزار خورشید نور افشانش از اشعه انوار درخشی، و هزاران هزار نورهای عرش افروزش از امعات انوار هدایت فروغ بخشی است.

کوثر و تسنیم از حدائق روان بخشش نعیمی، و خلد برین از گلزار جنت

آرایش شمیمی .

پس چگونه میتوان گفت که فحول علما و دانشمندان و عقلا- خصوصاً آنانکه عهد پیغمبر را در یافته اند، و آن مناقب و مفاخر را از زبان مبارکش در وجود همایونش بشنیده اند و بدیده اند و بدانسته اند، در مقام انکار بر میآیند و خود را بر آن حضرت افضل و افزون می شمارند :

و اگر چه بواسطه بغض و حسد و شقاق و نفاق آنچه میتوانستند و مخالف مطلوب خود نمیدانستند فرو گذار نمی نمودند ، امانه باین شدت که اکنون قرین شهرت است چه اگر میخواستند نمیتوانستند .

ص: 347

آری حسد حاسدان ، و عدوات عدوان، و جهل جهال ، و ضلالت ضلال ،

و مخالفت رجال را منکر نمیشویم که میخواهند آفتاب را بگل اندود کنند ، اما نمیتوانند و دریا را به پیمانہ پیمایند اما قدرت نیابند، و صحرای بی انتها را بلائه گیرند اما استطاعت ندارند .

استعداد انکار را مقامی ، و بضاعت کتمان را مقامی است ، بلکه دنیا طلبان و ریاست و سلطنت خواهان را رویتی است ، چه اگر باین درجه در محل انکار بتازند گوهر گرنامهیه مقصود را ببازند، بلکه بسا باشد که جان عزیز را نیز باضافه بسپارند .

بلی اهل روزگار بر حسب طبیعت و سجیت طالب دنیا و اهل دنیا هستند و از پی رئیسی میشتابند که مقاصد ایشان را اگر بجمله بجای نیاورد بعضی دون بعضی را مرعی بگرداند .

گرفتیم در خلفای ماضی پیاره مقامات و شئونات و صحبت پیغمبر و خدمت بدین و آئین و رعایت احکام خیر البشر و اجرای حدود خالق اکبر حتی درباره پسر قائل، و پایشان مایل و اوامر و نواهی ایشانرا متحمل شدند .

اگر نه محض طلب دنیای دنی بود بحکومت معاویة و یزید چه مزیدی دیدند، و اطاعت کردند و عذاب شدید را بر خود باز خریدند.

با اینکه عمرو بن عاص و محارم با اختصاص ایشان هر وقت کاری بیرون از رغبت ایشان پدید شدی، در چشم او از فضایل و مناقب و مفاخر واستحقاق ولیاقت علی (علیه السلام) مذکور میداشتند، و بمثالب و معایب و پستی نسب و حسب معاویة وعدم لیاقت او سخن میراندند ، ومعنی الثلب ما حکمت به الأجاب» را در حقش مسجل میساختند و او می شنید و بر خود میپیچید و جز صبر و سکوت تدبیری نداشت و اینحال را حلم میخواند با اینکه از این صفت بهره نداشت، و جز بر عدم غیرت و حمیت و عصیبت حمل نمیشود .

زیرا که انبیای عظام و خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله وعلیهم در چنین مواقع غضبناک

میشدند، و خون چنان مردم را هدر میساختند و معاویه از ناچاری و دنیاداری این شکیبائی و بردباری را مینمود، و بهر کجا که توانستی از ظالمان جهان سبق السباق ظلم و عدوان از میدان طغیان می ربود.

چنانکه جماعتی از شیعیان علی مرتضی و اصحاب رسول خدا را بدون هیچگونه گناه تباه بنمود، و حسن مجتبی (علیه السلام) را بزهر جفا شهید ساخت، و اینهمه بکین و بغض او نسبت بامیر المؤمنین (علیه السلام) بود.

و چون در وجودش فضل و منقبتی نبود که بتواند بروش ابوبکر و عمر رفتار کند، و با آن اوصاف رذیله و شکم بارگی و جهان خواری و حرص و آزمفرطی که در نهاد و دناستی که در نسب و حسب داشت آن تمکن نداشت که خود را خلیفه پیغمبر شمارد. امر خلافت و روش پیشینیان را از دست بگذاشت، و برسیرت جباره و اکاسره و قیصره و فراعنه و تبا بعه بسلطنت تبدیل داد و دنیا طلبان بر گردش انجمن شدند و بمقاصد دنیویه خویش نایل گشتند.

و هر وقت معاویه خواست فرصتی بدست کند و از علی (علیه السلام) منقصتی در پیش آورد، همان کسان که همه روز و شب برخوان و اطعامش جای داشتند سخن در دهانش بشکستند، و از منقبت علی (علیه السلام) و دناست معاویه در چشمش بگفتند، و اوجز صبر و سکوت و تصدیق تدبیری نداشت.

و گاهی خود نیز از فضایل و مناقب وزهد و تقوی و علم و معارف آن حضرت تذکره می نمود و مصداق «الفضل ما شهدت به الأعداء» را روشن ساخت.

و بعد از شهادت امام حسن (علیه السلام) که میدانی بدست کرد، و در کار سلطنت قوت گرفت، و از اصحاب رسول و کبار شیعیان و اختیار مؤمنین زمین را خالی، و مردمان را گرفتار حرص دنیای نابساز دید، بنهب و قتل آنانکه منتسب بدوستی شیعیان هم بودند اقدام نمود.

و چون آتش حسد و کین دیرین و تعصب جاهلیتش خاموش نمی گشت، و دیک عدوانش از جوش نمی ایستاد، پاره خطبای بیحیا و بیرون از هر دین و کیش را بسبب

آن حضرت باز داشت، و پسرش یزید پلید را پوشیده بانجام آن مقاصد و اطفاء انوار الهیه فرمان کرد.

و چون نوبت بعمر بن عبدالعزیز رسید در حق معاویه و دیگران چنانکه در طی این کتب یاد کرده ایم آن خطبه را براند، و آن سخنان را در کفر و شقاق و دنائت ایشان بسپرد، و سب آن حضرت را متروک ساخت.

و در همین افعال معاویه و أمثال او آنأفاناً انوار جلال و عظمت و حقانیت آن حضرت تابنده تر و نشان کفر و طغیان و ضلالت و عدوان این جماعت نماینده تر شد، چنانکه تاقیامت این هر دو علامت ثابت و فزاینده تر است.

اما خلفای سابق که از اصحاب رسول خدای بودند و در قبائل عرب محترم میزیستند و در هدایت اسلام خدمت مینمودند و دارای رشته نسبی اصیل و پیوندی جلیل، و بضاعت و استطاعتی جمیل، و مثالی قلیل بودند.

چون رسول خدای از جهان بگذشت بواسطه انتساب بر رسول خدای و مواصلت با آن حضرت و مطاعیت در جماعت در مقام تقاضای خلافت برآمدند و چون این منصب به تخصیص رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) بعلی (علیه السلام) تخصیص میجست، ببعضی عناوین و فزونی سن روزگار متمسک شدند.

واعیان آن عصر که غالباً با امیرالمؤمنین بکین اندر بودند، و با باطنی خونخواه بآن حضرت نگران میشدند، و منافق و مخالف بودند، و بهمان کفر و شقاق جاهلیت بازگشت داشتند و نیز مأیوس بودند که اگر امیرالمؤمنین برمسند خلافت جای کند از وی سودمند توانند شد، یا بمقصودی نایل توانند گشت، یا آن حضرت در حال اجرای حدود الهی با تسهیم سهام ایشان را با سایر مسلمانان فرقی خواهد گذاشت یا در مقام دادخواهی و احقاق حق بزرگ را از کوچک و غنی را از فقیر برخواهد گزید از آن حضرت دست برداشتند و بایشان پرداختند.

اگرچه سیره ابوبکر و عمر در حفظ ظاهر شریعت مذموم نگشت اما چون میدانستند در مراتب عالیه علی (علیه السلام) نایل نمیتوانند شد، و خود را از نسبت بآن مقام

بسیار دور میدیدند، برای اسکات بعضی کسان بشیخوخیت خود و علم سیاست متوسل شدند .

و مردمان بواسطه اغراض و امراض باطنیه خود از ایشان اغراض نمودند و مردمان بواسطه اغراض اگرچه در باطن جواهر را از اغراض فرق میگذاشتند و در بعضی مواقع لازمه باز می گفتند .

معدلك ابو بكر وعمر با آنحال تزهده رعایت حشمت و جلالت و سبقت و علم و فضایل آن حضرت را مینمودند ، و تذکره میکردند ، و با آنحضرت، شورت میورزیدند و معاونت میجستند و آن حضرت نیز برای قوت اسلام دریغ نمیفرمود، و ارادت میفرمود. و برای اینکه میدانست مردمان از حیثیت باطن برچه حال هستند ، و عقیدتی استوار ندارند، و در لباس اسلام اندرند ، و از ایمان بیخبرند ، و با آن حضرت کینه ورنند ، و اگر برای احقاق حق خود و ادراک منصب خود کار را بکارزار افکند مردمان ارتداد خود را آشکار کنند و یکباره نشان اسلام برخیزد ، بشکیبائی پرداخت ، و حفظ اسلام را برادرک آن مقام مقدم شمرد و با حاضران بطریق مماشات بگذرانید .

ایشان نیز در خدمتش فروتنی داشتند و رعایت حرمت و مقامش را منظور مینمودند ، و از استحقاقش بر زبان میآوردند، چنانکه در مجلد نهم بحار الانوار از کتاب الموفقیات زبیر بن بکار زبیری سند با بن عباس منتهی میشود که گفت :

وقتی با عمر بن الخطاب در یکی از کوچهای مدینه راه میسپردیم ، ناگاه

عمر با من گفت یا ابن عباس (ما أظن صاحبك إلا مظلوماً ، صاحب تو یعنی علی (علیه السلام) راجز مظلوم نمیدانم ، یعنی این مسند خلافت حق اوست و درباره او ستم کرده اند که بدو نگذاشته اند .

این ابن عباس میگوید با خویشتن همیگفتم «والله لا یسبقني بها ، سوگند باخدای نمیگذارم در این تصدیق بر من پیشی جوید ، پس گفتم یا عمر «فاردد ظلامته»

ای عمر اگر چنین است که تو خود اقرار داری حق علی را با و باز گردان و این ظلامه را بجای خود مردود ساز .

عمر چون این سخن بشنید دستش را از دست من بیرون کشید و بگذشت، و ساعتی با خویشتن بهمهمه اندر بود، پس برجای بایستاد تا بدو رسیدم گفتم یا ابن عباس : ما أظنهم منعهم منه إلا استصغروه ، فقلت في نفسي هذه شر من الأولى ، فقلت وما استصغره الله حين أمره أن يأخذ سورة برائة من صاحبك ، قال : فأعرض عني . ای پسر عباس گمان نمیکنم بازداشتن ایشان علی را از حق خودش و خلافتش جز اینکه او را کم روزگار خواندند چون این سخن بشنیدم با خود گفتم همانا این عذر نامطوبع برای عمر از سخن نخستین او بدتر باشد ، پس گفتم سوگند با خدای که کوچک نشمرد خداوند علی (علیه السلام) را گاهی که او را فرمان داد تا سوره برائت را از صاحب تو ابو بکر مأخوذ دارد و خود عامل آن گردد .

میگوید عمر چون این جواب بشنید راه پاسخ نیافت و از من روی برتافت . و از این قبیل کلمات و اعترافات از عمر بن خطاب و ابو بکر و دیگران در مقامات مختلفه فراوان بروز نموده است، چنانکه در کتب شیعه و اهل سنت مسطور است که مکرر عمر گفته است «لولا علی لهلك عمر» یا خداوند بکشد مرا در امری معضل که ابوالحسن در حل آن حاضر نباشد.

و هر زمان که امیرالمؤمنین در مقام احتجاج سخنی فرمود و از مقامات عالیه خود و صدمات در اسلام و کلمات پیغمبر در حضور مخالف و مؤالف برشمرد جز صدای «اللهم نعم» چیزی بگوش نرسید .

و چون نوبت بعثمان افتاد سیره عمر و ابو بکر را بگردانید و بر قانون سلاطین راه نوشت ، و ابنیه و آثار جبابره بر پای ساخت و دست بنی امیه را در بلاد و عباد قوی گردانید و ایشان را بر اموال مسلمانان مستولی ساخت و اصحاب رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) را مضروب و مقتول و مطرود گردانید .

از این روی در امرش اختلال افتاد ، و برخوشن اتفاق کردند، و هم در آن حال

از علی (علیه السلام) امداد خواست و آنحضرت دریغ نفرمود تا پاره مکاتیب او که برخلاف عهد و میثاق او بود مکشوف، گشت و قلوب از جای برفت و خواطر غایب و حاضر آشفته گشت، تا بآنجا رسید که رسید و کشید که کشید.

و برترین تقصیرات و خطاهای که بروی گرفتند و بخونش بتاختند این بود که از چه روی با اصحاب پیغمبر آن معاملات ورزید و مطرودین آن حضرت را چرا تقرب و استیلا داد و آداب جباره از چه روی پیش گرفت، و ابوذر را از چه روی بر بده نفی کرد.

و چون کردار نابهنجار يك خلیفه مانند عثمان بن عفان با آن اعوان و انصار و جلالت و اقتدار بچند نفر از اصحاب کبار خانمه امر در پایان روزگارش را بهلاك و دمار انجرار دهد، و چنان سلطنتی نامدار را دچار بوار و انکسار نماید با اینکه مدتها از زمان ارتحال رسول خدای برگزیده و از اصحاب آن حضرت جمعی کثیر بدیگر سرای راه نوشته، و اهل آن عصر بیک مقداری بآن آداب جدیده پرورش یافته، و دنیا طلبان بآرزوی خود دست یافته و حامی آن سلطنت و قوانین جدیده بودند.

بتأمل بنگریم و بتعمق تفکر و تعقل نمائیم که در همان حدود رحلت پیغمبر خدای و حضور آن اصحاب و اختیار و رعایت تامه که در حفظ شریعت غرا و جزئیات و کلیات قانون اسلام مسلوک میداشتند، و آن حشمت و حرمت و عظمتی که نسبت باهل بیت آن حضرت مرعی مینمودند، و نعل مبارکش را از تاج سلاطین جهان محترم تر میشمردند و البته بیایست شمرد و آن وصایا که در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) و نصوصی که در امر خلافت آن حضرت شنیده و دانسته بودند، و بر آن فضایل و مناقبی که در حضرتش روشن تر از آفتاب میدیدند.

ممکن بود که دیگران در آنحال که همی خواستند پاره دست آویزها بر مسند خلافت پای گذارند، و حق امیرالمؤمنین را باطل گردانند، با آن شجاعت و بسالت و جلالت و جلالتی که در حق وی آگاهی داشتند، و آن عقاید راسخه که از مردمان نسبت بآن حضرت و خاندان نبوت مشهود میساختند.

پاره جسارتها اقدام کنند و به نیروی قهر و غلبه نامه آن حضرت را از سرای

بیرون کشند، و برگردن حبل المتین دین مبین ریسمان افکنند، و با سر برهنه بمسجد کشند، و حضرت فاطمه صدیقه طاهره سلام الله علیها با آن گونه حمایت در آید، و اثر نکند، و از آنحضرت بچنین حالت در حضور جمع و جماعت بیعت ستانند، و نامش را بیعت گذارند، و مردمان چنان بیعت را بیعت بخوانند، و تقریر امر خلافت را مقرون بصحت پندارند.

و آنکس که بر منبر رسول خدای جلوس کرده است بچنین بیعت خویشتن را خلیفه شمارد، و جهانیان را بالطوع والرغبة مطیع خودداند و خویشتن را نایب پیغمبر گردانیده بسلامت و عافیت فرود آید، و بتهنیت آن عده برخوردار و بسلامت و عافیت بدار الخلافه رهسپار شود است.

یا اینکه نسبت بحضرت عصمت آیت صدیقه طاهره سلام الله علیها با آن مناقب و مفاخر و آن کلمات رسول خدا من آذاها فقد آذانی و امثال آن که گوشها مملو از آن بود پیاره جسارتها مبادرت و بر چهره مبارکش که «ولا یمستها إلا المطهرون» دست هر نامحرم پلید خبیثی آشنائی بجوید، و بسیلی نیلی گرداند، و امیرالمؤمنین (علیه السلام) که غیره الله و قتال عرب و اشجع اهل روزگار و هیبت و همینه اش در انظار فجار و ابرار آشکار است، سکون فرماید، و مسلمانان بنگرند و خاموش بنشینند و عامل آن جسارت را زنده باقی گذارند.

یا بر اسقاط محسن خبر یابند، و اگر جانیرا بخاک و خون در نیاورند خود را مؤمن شمارند، تا چه رسد بآنکس که اسباب اینکار فراهم کرده است، و اگر ایشان ساکت شدند چگونه خود را والی امت و خلافت شمردند.

عقل سلیم نتواند بر اینگونه واردات غیر معقوله تصدیق نماید، غریب این است که در بعضی تواریخ مسطور است که محسن فرزند فاطمه زهرا سلام الله علیهما چندی در جهان زنده بوده، و مدت زندگانش راشش ماه و بیشتر در نظر آورده ام و این خبر بالمره منافی امر سقط است.

و چگونه میتوان قبول نمود که آن دری را که جبرئیل امینش را پاسبان

میدانستند هنوز آن سخنها در دهانها وورد زبانها باشد و کسیکه خود را خلیفه پیغمبر میخواست، بسوزاند و مردمان آن آتش فروزان را بنگرند و خاموش بنشینند، و فاعل آنرا نایب و مستعد مقام پیغمبر خوانند .

یا از قنفذ بر جسارتی بگذرند و او را باقی گذارند تصدیق اینگونه مطالب

با آن عوالم موجب مزید استعجاب است .

و آنگهی عمر بن خطاب در آن اوقات بر مسند خلافت هم جالس نبود که این قدرت و استطاعت داشته باشد، و مردم آنگونه تمکین کنند، بلکه خلافت ابوبکر هنوز استقرار نداشت، و محل انکار اصحاب کبار بود، و کمال تزلزل را داشت .

آنچه ظاهر میشود این است که بعد از وفات رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) آنانکه بدون استحقاق خواستند دارای رتبت خلافت شوند، چون شعار آن در وجودشان موجود نبود، نخست عصمت را در کار خلافت مشروط نشمردند .

چه اگر میشمردند لابد چنانکه پیغمبر معصوم بود خلیفه آنحضرت واجب العصمه است، و اگر معصوم نباشد نمیتوان او را از سایر حکام و سلاطین امتیازی داد، و آن سلطنت و امارت را الهی شمرد، چه هر کس از جانب خدای امیر مؤمنان و مردمان گردد، بدلائل عقلیه و نقلیه خارجیه ناچار باید معصوم باشد، و در آنچه حکم نماید از خطا و خلل معصوم بماند، وگرنه در شمار ظلمه و حکام جور میباشد و اگر او را عادل شمارند بالنسبه بامثال خود اوست نه بر حسب حقیقت نفس الامر .

و ثبوت و ولایت مطلقه و امارت تامه صحیحیه جز بوجود عصمت درست نمی آید.

و خلفای بعد از پیغمبر برای ادراک مقصود خوشان تغییر آن حالت را دادند تا حکومت ایشان منوط بعصمت نباشد، چنانکه هم اکنون نیز سلاطین اهل سنت و جماعت را بهمان اسم و رسم خوانند، و او را اولو الامر دانند، اما

نه بآن معنی بلکه سلطنت را این نام گذارند، و سلطان عصر را خلیفه و نایب پیغمبر گویند .

و چون خلفاء این نهج را پیش آوردند ، معاصرین ایشان که تابع هوای نفس بودند مقصود خود را در خدمت ایشان موجود دیدند، و بایشان گرویدند ، اما خلفا و تابعین ایشان میدانستند خلافت باطنی با امیرالمؤمنین است ، و از رعایت احتشام و تکریمش برکنار نبودند ، و بر جامه نفاق اظهار و فاق میکردند .

و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز طبیعت اهل دنیا و عدم موافقت ایشان را میدانست و نیز بدانست که اگر بمقاتلت پردازد اسباب ارتداد ظاهری منافقین و مسلمانان نیز میشود .

از این روی در آن مقام توقف فرمود و از روی کرامت بیعت نمود ، و حق خود را در میان جماعت و احتجاجات عدیده ثابت ، و تقصیر آنان را بر همه واضح ساخت و جانب عزلت گرفت .

و هم در آن حال هر وقت مطلبی پیش آمد که اسباب زحمت مسلمانان و ضعف ملت را آماده میکرد، معاونت میفرمود ، و از اغاثت مظلوم ، و اجرای حدود شرعیه آن چند که خود صلاح میدانست کناری نمیگرفت و باخلفای عصر در حفظ ظاهر قصور نمی نمود .

اما خلفاء در ابطال حق آن حضرت مسئول حضرت احدیت و پیشگاه نبوت هستند و در ارکان قوانین شریعت آن ثلمه که شایسته نبود افکندند، و اسلوب شریعت را که بعصمت حاکم شرع مربوط بود دیگر گون ساختند ، و فدک را بعنوان اینکه نحن جماعة الأنبياء لانورث غصب کردند، و باین خبر مجعول حق صدیقه طاهره را مجهول گردانیدند ، و آن چند که توانستند در اضمحلال اختیار و استقلال اشرار باطناً قصور نورزیدند، دیگر برای جواب روز جزا و پیغمبر هدی چه بدست و انبان دارند خود دانند .

نمیگوئیم عمر مردی فظ و غلیظ و درشت خوی و سخت گوی و هناک و بی باک

نمود، چنانکه اوصاف او در زمان جاهلیت و اسلام مخفی نیست، اما عقل و تدبیر دنیائی و دنیا جوئی او مقتضی آن نبود که مرتکب اینگونه اطوار شود که مخرب بنیان تمام مقاصد و آمال میشود.

یا ابوبکر مزور و مدبر و طالب دنیا نبود، اما نه باین مقدار که عنان

اقبال مردمان یکباره از وی منعطف، و طباع دنیا طلبان بناچار از وی منصرف شود.

و آنان که بحیل مختلفه میخواستند بتزویر و بیرون از حق در برابر ولی مطلق با آن معادن فضایل و مناقب و حقوق ثابتہ او و دست تھی خود بازار شوند، و دکانی به نیرنگ بر گشایند، و با تزلزل زخارفی مزخرف بنمایند، همین کار برای ایشان کافی نیست که بر افزون بتازند، و پاره امور متعرض شوند که موجب انقطاع احبال مکاید و اشباك تراویر و تدابیر و ویرانی بنیان تصورات صوریه و خیالات فاسده و کساد امتعه کاسده ایشان، و هلاک و دمار ایشان خواهد شد.

وانگهی اخبار مختلفه در نفی و اثبات اطوار ناپسند بسیار است، از کجا اگر اجتهادی برود تمیز آن معلوم شود یا آن خبر را که منسوب بمعصوم میگرددانند راوی و روایت آن صحیح باشد. چنانکه در بعضی اخبار رسیده که امام ابوبکر را صدیق خواند، و چون راوی اظهار عجب نمود بر آن تصریح فرمود، بناچار باز مینماید که حفظ ظاهر را چندان از دست نمیداده اند که گاهی باین عنوانها منسوب میشده اند.

و این مطلب بدیهی است که برترین معاصی غیر مغفوره که تا قیامت مولد مفساد عظیمه و مخرب دین و قانون شرع متین است غصب خلافت است، دیگرچه حاجت بتولید بعضی خیالات و عبارات هستند.

و این مطلب راهم منکر نمیتوان شد، چه روزگار غدار همیشه بر این نهج بوده است که مردم جهان با حق و عدل مخالف هستند.

زیرا که اگر این دو حال دایر شود بهیچوجه با خیالات و طمع اهل دنیا موافق نیست، و اهل ایمان همیشه اندک بوده اند، و تمام مردم جهان در طلب جهان

هستند، و همیشه حکام و سلاطین و امرای جهان طالب قدرت و استطاعت خود بوده اند، و فقها و علما و فضلا را مانع اجرای مقصود دانسته اند، و آنچه که توانستند در باطن امر در تهیه اسباب ضعف و اضمحلال ایشان میکوشند.

معدلک از حفظ ظاهر چشم نمی پوشند، چه اگر بپوشند مردمان بر ایشان بر شورند و ایشان را فانی گردانند، چنانکه هم اکنون بلکه تا قیامت نیز چنین هست و خواهد بود.

و اگر حکمرانی با نهایت استقلال و جامعیت شرایط قهاریت بخواهد در صورت ظاهر با رؤسای ملت و امنای طریقت، بلکه منتسبین بآنجماعت هر چندان بزهده و ورع هم نروند و باخذ رشوه و حکم مخالف شریعت رفتار نمایند، بهتاکمی روند و پرده حرمت ایشان چاک زنند.

خروش در جهانیان افتد، و همیگویند هر چند فلان عالم یا فقیه چندان پارسا و با احتیاط نیست، و طالب دولت و بضاعت دنیوی است، اما چون در این لباس اندر است حفظ مراتب واجب، و مخرب این بنا کافر است.

و سلطانی جابر و قادر و محتشم نتواند بر خیال خود فایز شود، و او را در معرض هون و هوانی آشکار در آورد و با او مماشات و رزد تا مگر وقتی فرصتی بدست یابد، و امثال او را با او بمخالفت و مخاصمت در آورد، و نفاقی در میان خودشان در اندازد، و او را بدست خود آنها ذلیل گرداند، و ذلت او نیز بواسطه سستی دین او میشود، و الا هرگز مخالف نیابد، و غباری بر دامان احتشامش ننشیند.

و برترین اسباب محافظت عالم و قدرت و نفاذ امر او در تقوی و ورع اوست و چون عالمی را باین صفت بشناسند هیچکس بروی غلبه نتواند نمود، و حراست خدایش محروس بخواهد داشت.

و از آنطرف اهل دنیا و زخارف دنیا و طالبان جاه و مال که از ایمان بی

بهره اند، نه عالم میشناسند، و نه فقیه را منزلتی مینهند، و هزار محضر عالم تحریر را

با يك مجلس جهودی با مكنت مساوی دانند و با اینکه بر مقامات او دانا هستند بواسطه باره حرون حرص و آز، بمیدان طمع و طلب نابساز، در تاخت و تاز باشد و امر و نهی آن فقیه کامل را وقعی نگذارند، و میل و اشارت جاهلی ناقص را مطیع و منقاد باشند .

معذلك حشمت و حرمت ظاهر آن فقیه را از دست نگذارند، و خبث باطن را پوشیده بكار برند، و دوام امر و قوام مقصود تحصیل مطلوب خود را در این شمارند .

و اگر بر خلاف این روند، و عالمی نامدار را ذلیل و خوار گردانند، بانك تكفير ایشان از گردون اثر بگذرد، و مردمان بر قتل و نیب ایشان بکوشند و همی گویند بر رئیس ملت ذلت و اهانت روا داشت، و اگر بهزار تدبیر جان از میان در برد، چندانکه زنده باشد ذلیل و فقیر و مطرود و مبعوض جهانیان باشد، تا بهمان حال ذات و ملالت و ندامت جای پردازد .

پس از مرگش نیز او را مذموم و ملعون خوانند، و با دودمانش بخصومت و عدوان روند .

و این حال نیز از معجزه صاحب شریعت است تا این شرع قویم و طریق مستقیم ضایع نماید، و در حکامش خلل نرسد.

و با این صورت چگونه میتوان قائل شد که آنکس که خود را خلیفه پیغمبر میخواند، و مسند و منبر او را میجوید و بامثل امیرالمؤمنین و صدیقه طاهره علیهما السلام او را با آن شرف و جلالت و علم و فضیلت بر آن طریقت رود، و معذلك خود را خلیفه پیغمبر شمارد، و از تكفير و تقسیق و تفجیر صغیر و کبیر آسوده بگذرد، و مسلمانان را حکمران و امیر گردد، و قبول این امر جز بآن صورت و رویت که مسطور گردید

مشکل مینماید .

با اینکه در هیچ مقامی نتوانستند منکر فضل و علم و اجتهاد و زهد و عبادت و ورع و اعلی درجه تقوی و عصمت آن حضرت شوند، و کتب خود را بیاد این اوصاف

ص: 359

چنانکه اگر یزید پلید یا پاره کسان این رعایت را نمودند، و بر آن جمله بر مزید رفتند بکفر و لعن ایشان اتفاق ورزیدند و نادامان قیامت ملعون اهل روزگار و مذموم مخالف و ابرار و فجار گردیدند.

و اگر بخواهیم بر تأیید این بیان بشرح بعضی اخبار و دلایل و آثار پردازیم موجب اطناب کتاب گردد، معذک العلم عند الله العلام.

و چون در خطب امیرالمؤمنین (علیه السلام) و آن خطبه شریفه و مکتوب مشروح آن حضرت من عبد الله امیر المؤمنین إلی قراء کتابی هذا من المؤمنین و المسلمین السلام، علیکم تا آخر آن مکتوب که در جواب بعضی اصحاب که عرض کردند، در حق ابی بکر و عمر چه فرمائی بنگرند، بآنچه باید آگاه میشوند، چنانکه در ناسخ التواریخ مسطور است.

و چه بسیار آیات قرآنی است و مخصوصا در شان آنحضرت و ولایت آن حضرت مروی است که محل قبول و تصدیق فریقین است.

و چه اخبار پیغمبر یزدانی است که بر ولایت آن حضرت تخصیص دارد، و مخالف و مؤالف بر صدق آن تصدیق دارند، و علمای سنت و جماعت در کتب خود اشارت کرده اند، و براهل تتبع مکشوف است.

و همچنین بر غضب حضرت صدیقه طاهره تلویح مینماید چنانکه در صحیح بخاری مسطور است و ماتت فاطمة و کانت ساخطة علی الشیخین، فاطمه زهرا سلام الله علیها وفات فرمود گاهی که برابو بکر و عمر غضبناک بود، سخط بر خلاف رضا است، و حالت سختی است.

کاش قبل از آنکه آن حضرت با آنحالت سخط و داع جهان فرمود تحصیل رضای او میشد، زیرا که موافق خبر صریح که از حضرت پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در کتب عامه و خاصه وارد است هر کس حضرت فاطمه را خشمناک کند رسول خدا را بخشم آورده است، پناه بخدای میبریم از سخط فاطمه چه غضب بتول غضب رسول، و غضب رسول غضب

پروردگار قهار است .

در مجلد نهم بحار الانوار از ابو الجارود از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) از این آیه شریفه پرسیدند :

«إنما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة وهم راعون» بدستیکه اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما یزدان تعالی و فرستاده او محمد مصطفی و آن کسانی که ایمان آورده و متصف پبای داشتن نماز و دادن زکاة هستند در حالتی که در نماز برکوع اندرند.

حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود: چنان افتاد که جماعتی از مردم یهود بشرف اسلام نایل شدند از جمله ایشان عبدالله بن سلام واسد و ثعلبه و بن یامین و ابن صوریا بودند ، پس بحضرت رسول صلی الله علیه وسلم پیامدند عرض کردند ای پیغمبر خدا همانا موسی (علیه السلام) بیوشع بن نون وصیت نهاد ، یعنی او را وصی خود گردانید ، پس وصی تو کیست ای رسول خدای و ولی ما بعد از تو کیست ، پس این آیه مبارکه مذکوره

نازل شد .

بعد از آن رسول خدای با ایشان فرمود پبای شوید، آن جماعت برخاستند و بمسجد پیامدند بناگاه شخصی سائل را بدیدند که بیرون آمده ، رسول خدای فرمود ای سائل آیا هیچکس چیزی بتو عطا نکرد ، عرض کرد آری این انگشتی را فرمود :

«من أعطاك؟ قال : أعطانيه ذلك الرجل الذي يصلی قال: على أي حال أعطاك؟ قال: كان راعياً، فكبر النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و أهل المسجد، فقال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) على بن ابی طالب وليكم بعدی، قالوا: رضينا بالله رباً ، وبالاسلام ديناً ، و بمحمد نبياً ، وبعلي بن أبی طالب ولياً».

کدام کس این انگشتی را بر تو عطا کرد؟ گفت: همین مرد که نماز میسپارد فرمود: بچه حالت بود که این عطیت را با تو بگذاشت ؟ عرض کرد: در حالت رکوع ، پس پیغمبر تکبیر براند و اهل مسجد بجمله زبان بتکبیر یزدان قدیر

ص: 361

بر کشودند، آنگاه پیغمبر فرمود علی بن ابیطالب بعد از من ولی شما می باشد، گفتند: خوشنودیم بخدای از حیثیت پروردگار بودن، و با سلام از حیثیت دین و آئین گردیدن، و بمحمد (صلی الله علیه وآله وسلم) که پیغمبر ما باشد، و بعلی بن ابیطالب که ولی ما گردد.

پس از آن خداوند عزوجل این آیه شریفه را نازل ساخت «ومن يتول الله ورسوله والذين آمنوا فان حزب الله هم الغالبون» و هرکس باخدای ورسول خدا و با آنان که ایمان آورده دوستی کند، پس جز این نیست که لشکر خدای که اهل ایمان هستند غالب و نیرومندند بر طاغیان و دشمنان.

از عمر بن خطاب روایت کرده اند که گفت سوگند با خدای از آن پس که این آیه نازل شد، چهل انگشتی در حال رکوع تصدق نمودم تا مگر در شأن من نیز آیتی نازل شود چنانکه در حق علی (علیه السلام) نازل شد و نازل نگردید.

در مناقب مسطور است که این آیه شریفه در حق علی (علیه السلام) نازل گردید گاهی که در حال رکوع خانم خود را بسائل بخشید.

و در این باب در میان مفسرین خلافتی نیست، ثعلبی، و ماوردی، و قشیری، و قزوینی، و رازی، و نیشابوری، و فلکی، و طوسی، و طبری، در تفاسیر خود از سدی و مجاهد و حسن و اعمش و عتبه بن ابی حکیم و غالب بن عبدالله و قیس بن ربیع و عبایة الربعی و عبدالله بن عباس و ابوذرغفاری یاد کرده اند.

و ابن البیع در معرفة اصول الحدیث از عبدالله بن عبیدالله بن عمر بن علی بن ابیطالب، و واحدی در اسباب نزول القرآن از کلبی از ابو صالح از ابن عباس.

و دیگر سمعانی در کتاب فضائل الصحابه از حمید طویل از انس و سلمان ابن احمد در کتاب معجم از عمار، و ابو بکر بیهقی در مقنف، و محمد الفن-ک در تنویر، و در روضه از عبدالله بن سلام و ابی صالح و شعبی و مجاهد، و زرارة بن اعین از محمد بن علی، و نطنزی در خصایص از ابن عباس، و ابانه از فلکی

از جابر انصاری، و ناصح تمیمی و ابن عباس و کلبی، در روایات مختلفی الفاظ متفقه المعانی .

در اسباب النزول از واحدی روایت کرده اند که عبدالله بن سلام پیامد و چند تن از قوم او بودند، و در خدمت رسول خدای شکایت کردند که قوم ما چون نگران شدند که ما مسلمان شدیم ما را متروک نمودند، و باما تکلم نکنند، و مجالست و مناکحت نورزند.

پس این آیه شریفه نازل شد و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیرون آمد و سائلی را بدید الی آخر الخبر .

در تفسیر اسباب النزول از واحدی منقول است «ومن یقول الله» یعنی یحب الله ورسوله والذین آمنوا یعنی علیاً فان حزب الله یعنی شیعة الله ورسوله ولیه - هم الغالبون - یعنی هم العالون علی جمیع العباد».

و خدایتعالی در این آیه شریفه از نخست بذات اقدس خود بدایت گرفته، بعد از آن به پیغمبر خود، بعد از آن بولی خود و همچنین در آیه ثانیه و در حساب «إنما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون» بمیزان کلمه مبارکه و عمل المصطفی رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم)، و بعده المرتضی علی ابن ابیطالب و عترته « است، و شمار حساب هر یک از این دو آیه مبارکه سه هزار و پانصد و هشتاد است .

در کافی از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) مرویست که چون آیه «انما ولیکم الله ورسوله» نازل شد تنی چند از اصحاب رسول خدای در مسجد مدینه انجمن کردند و پاره پاره دیگر گفتند در این آیه چه میگوئید؟

بعضی گفتند اگر بگوئیم باین آیه کفران میورزیم بتمام آیات قرآن کافر شده ایم و اگر ایمان بیاوریم اسباب ذلت ما خواهد شد که علی بن ابیطالب بر ما تسلط جوید پس از آن گفتند ما میدانیم که محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) در آنچه میگوید صادق است، لکن ما تولای او را داریم و علی را در آنچه میگوید اطاعت نمی کنیم.

لاجرم این آیه شریفه نازل شد یعرفون نعمة الله ثم ينكرونها، یعنی ولایت علی را «وأكثرهم الكافرون، یعنی بولایة علی (علیه السلام)

سید در کتاب سعد السعود میفرماید در تفسیر محمد بن عباس بن علی بن مروان نگران شدم که نزول آیه شریفه «انما ولیکم الله» از نود طریق باسانید متصله کلها او جلها از رجالی که با اهل بیت علیهم السلام مخالف هستند در حق علی بن ابیطالب (علیه السلام) است.

از محمد بن مسلم مروی است که گفت در حضرت ابی جعفر بر دو وصف بنشسته و آن حضرت بر سریر جلوس فرموده و ما را با حادث مبارکه مسرور همیداشت، و ما را آنچه سرور و روشنائی چشم پدید بود که مقدارش را خدای میدانست چنانکه در بوستان جاویدان و جنات رضوان اندریم.

پس در آنحال که بآنحال بودیم ناگاه در خدمتش بعرض رسانیدند که سلام جعفری بر در است و اجازت جستند ابو جعفر (علیه السلام) فرمود اذن بده تا اندر آید، از این حال باندوه و ملال و مشقت در آمدیم چه ما را مکروه بود که از آن نعمت که بر خور دار بودیم مهجور شویم، پس سلام در آمد و بر آن حضرت سلام براند و جواب بشنید.

پس از آن گفت سلام علیک یا ابن رسول الله، خنیمه با من از جانب تو از قول خدا یتعالی «انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا» حدیث راند که این آیه در حق علی بن ابیطالب نازل شده است، فرمود صدق خنیمه راست گفته است خنیمه.

و این آیه شریفه از علی بن الحسین و حضرت صادق و باقر و ائمه هدی علیهم السلام و محدثین شیعی و سنی بطریق مختلفه و روای مختلفه و عبارات و بیانات مختلفه در حق امیر المؤمنین (علیه السلام) مرویست.

در خلاصة المنهج مسطور است که جمهور مفسرین از علمای شیعه و اهل سنت بر آنند که این آیه در شان رفیع علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، و علمای امامیه باین

آیه استدلال کرده اند که خلافت مخصوص بان حضرت است، زیرا که لفظ ولی در این آیه شریفه بمعنی اولی بتصرف است در امور مسلمانان و احق بمصالح آفریدگان ولایت آنکس را باشد که در حال رکوع تصدق نموده باشد زیرا که باتفاق این صفت بان حضرت اختصاص دارد.

و نیز در بحار از علی بن یابس مروی است که گفت: من و ابو مریم بر عبدالله ابن عطا در آمدیم، ابو مریم گفت در خدمت ابی جعفر (علیه السلام) نشسته بودیم ناگاه عبدالله ابن سلام برگشت، عرض کردم فدایت کردم این پسر همان است که علم کتاب نزد اوست.

فرمود: وی نیست لکن آنکس که دارای علم کتاب است علی بن ابیطالب (علیه السلام) است که در شأن او آیتها از جانب خداوند عزوجل نازل شده است «و من عنده علم الكتاب» «أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه» «انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة وهم راعون».

مجلسی اعلی الله مقامه میفرماید استدلال باین آیه کریمه بر امامت امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه بر بیان امری چند توقف دارد: نخست این است که این آیه خاصه است و شامل آنحضرت است نه تمام مؤمنان.

و بیان آن این است که یزدان تعالی در این آیه شریفه ولایت را بان مؤمنین اختصاص داده که نماز را بپای وزکاه را ادا نمایند در آنحال که برکوع اندرند.

و آشکار است که این اوصاف مجتمعاً شامل جمیع مؤمنین نیست، و هیچکس را نمیرسد که بگوید مراد بقول خدای و هم راکمون این است که این حال ادای زکاة در حالت رکوع شیمت و عادت مؤمنان بوده، و نمیتوان «و هم راعون» را که حال است از ایتاء الزکاة شمرد، زیرا که رکوع در «یقیمون الصلوة» داخل است، پس اگر حمل بر حالیت نباشد در حکم تکرار خواهد بود، و بتأویلی که مفید باشد بپردازیم بهتر و سزاوارتر از آن است که قائل بتأویل بعید غیر

و اما حمل نمودن رکوع را در این آیه شریفه بر غیر حقیقه شرعیه باینکه حمل بر خضوع نمائیم و گوئیم رکوع در این مقام بمعنی خضوع است، هیچ داعی و سببی در آن نخواهد داشت، مگر عصبیت و وزیدنی که هر کس زیرک و هوشیار باشد این حمل را از مقام اعتبار بیرون می‌شمارد .

دیگر این است که مراد بولی در اینجا کسی است که اولی بتصرف و متولی تدبیر امر باشد، چنانکه گفته میشود فلانکس ولی این زن و ولی این مرد مجنون و ولی دم است، و سلطان ولی امر رعیت است، و آنکس را که بعد از فلان سلطان بجای او جلوس میکنند ولی عهد مسلمین میخوانند، و کمیت شاعر در مدح علی (علیه السلام) میگوید :

ونعم ولی الأمر بعد ولیه *** و منتج التقوی و نعم المؤدب

و ابو العباس مبرد در کتاب العبارة عن صفات الله میگوید : اصل ولی آنکس است که اولی باشد، یعنی احق و شایسته تر باشد، و اگر چه ولی در مقامات دیگر بیاره معانی مانند محب و ناصر استعمال میشود، لکن در این مقام ج-ز با ولی بالتصرف و التدبیر ممکن نیست اراده شود، چه لفظ انما افاده تخصیص مینماید .

و کسی را که در لغت و کلام فصحای قوم و موارد استعمالات و تصریحات ادباء و تلویح اهل علم بصیرت و تتبعی باشد، هیچ ارتیابی نیست که حمل نمودن ولی را در این آیه بمعانی دیگر منافات با مفاد آیه دارد .

زیرا که سایر معانی که در یادی رأی احتمال پذیرد هیچیک از آن بیاره مؤمنین بیرون از بعضی دیگر اختصاص نمیجوید چنانکه خدایتعالی میفرماید « و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض » .

دیگر این است که باید دانست که این آیه شر بعه در شأن حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) نازل شده است، چنانکه باتفاق اقوال علماء و مفسرین اهل سنت و جماعت ،

و تواتر آن از طریق مخالف و مؤالف اشارت رفت .

و زمخسری و بیضاوی و امام فخر رازی که در نهایت شدت تعصب و کثرت اهتمام بپوشیدن و مخفی داشتن فضایل آن حضرت هستند ، در تفاسیر خود روایت نموده اند چه این خبر از کمال اشتها مانند آفتاب درخشان است در رابعه نهار .

و اگر در اخفاء چنین خبری اقدام مینمودند یکباره از ظلمتکده بغض و حسد که از آن حضرت در قلوب ایشان جای گیر است پرده برداشته و نفاق و شقاق ایشان مشهود آفاق میشد.

و اگر گویند چگونه این خطاب و این اشارت بآن حضرت انحصار و اختصاص دارد با اینکه «الذین یؤتون الزکوة و هم راکعون ألقاظ جمله صله و موصول و مبتداء و خبر و ضمیر همه جمع است نه واحد. میگوئیم اکابر محدثین و مفسرین از قدماء مخالفین که مدار تفاسیر برایشان است میگویند اما اطلاق جمع بر واحد بملاحظه تعظیم و تفخیم مخاطب در لغت و عرف در هر زبانی وارد است ، و جماعت مفسرین این وجه را در بیشتر آیات کریمه مذکور داشته اند .

چنانکه خدایتعالی میفرماید «و السماء بنیناها باید - و إنا أرسلنا نوحا - و إنا نحن نزلنا الذکر» آسمان را ما بنا کردیم ، و نوح را ما برسالت فرستادیم ، و قرآن را ما نازل فرمودیم، با اینکه فاعل این افعال خدای واحد است و خداوند را در افعال خود شریکی نیست.

و میفرماید «الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم» با اینکه قائل یکتا بوده است ، و امثال این بسیار است .

و در خطاب ملوک و رؤسای روزگار بسیار است چنین کردیم، و چنین امر فرمودیم، و ما چنین صلاح دیدیم، و ما فلان کس را منصوب یا معزول

فرمودیم.

ص: 367

و دیگران نیز چون خواهند نسبت چیز را بسلاطین و بزرگان دهند خطاب بجمع آورند و گویند شما فرمان کردید، و در غیاب ایشان گویند پادشاه یا وزیر یا فلان حکمران چنان فرمودند، و چنان خواستند و چنان کردند، و این جمله برای تعظیم است گویا آن يك تن بمنزله جماعت است، و هر فرمانی که او میدهد چنان است که همه کرده اند، چه همه مطیع و منقاد او هستند.

زمخشری میگوید اگر بگوئی چگونه صحیح باشد که این آیه در حق علی (علیه السلام) باشد و حال اینکه لفظی که مذکور است صیغه جمع است.

در جواب میگوئیم بآن سبب بلفظ جمع آمده و اگرچه سبب نزولش يك مرد است که علی (علیه السلام) است تا سایر مردمان در چنین بذل و احسان رغبت نمایند و بکردار آن حضرت رفتار فرمایند و بدانگونه ثواب نایل شوند و برای اینکه آگاهی سپارد که سجیت مؤمنان واجب است که در حرص بر نیکوئی و احسان تا باین درجه برسد که در حال نماز و هنگام رکوع نیز معطل بفریاد از نماز نگردانند و در همان حال ادا نمایند.

و در بعضی روایات شیعه وارد است که مراد از لفظ جمع جمیع ائمه علیهم السلام هستند، و ایشان بجمله بمانند این فضیلت متعرض شده اند، و نیز هر کس قائل است با آنکه مراد بولی در این آیه شریفه چیزی است که با مامت راجع است قائل است باینکه مقصود بان علی (علیه السلام) است، و هیچکس قائل بفرق نیست و چون اول ثابت شد، ثانی هم ثابت میشود.

راقم حروف گوید مگر جز این است که عبدالله بن سلام و جماعت یهود عرض کردند یا رسول الله چون موسی وفات کرد یوشع بن نون را وصی خود ساخت تونیز باما باز نمای که بعد از تو وصی تو ولی ما کیست، و بتفصیلی که مذکور شد این آیه شریفه مسطوره نازل گشت تا ایشان وصی رسول و ولی عهد و اولی بتصرف در امور را بشناسند و اگر بمعنی فرودتر از این حمل شود (مطلوب و مقصود ایشان شامل نمی شود).

و از این گذشته با خداوند تعالی و رسول خدا با تخصیص کلمه «انما» مرادف

نمیشد، و زبان شعراء در این ماده بمدح و ثنا گذارش نمیگرفت ، چنانکه

شعر کمیت و این شعر حسان بن ثابت شاهد کافی است

أباحسن تقدیک نفسی ومهجتی *** وکل بطیء فی الهوی ومسارع

أیذهب مدحی والمحبر ضائع *** وما المدح فی جنب الاله بضائع

فأنت الذی أعطیت إذ كنت راکعاً *** فدتک نفوس القوم یاخیر راکع

فأنزل فیک الله خیر ولایة *** وبینها فی محکمات الشرایع

همانا در این اشعار باز میرساند که ایتاء زکاة در حال صلاة و حال رکوع و نزول آیه شریفه درباره امیر المؤمنین مخصوص است و ولی بمعنی اولی بتصرف است چه اگر جز این معنی را میخواستند نمیگفت بهترین و برترین ولایت راخدای تعالی در حق تو نازل و در محکمات شرایع مبین فرمود .

و اگر چنان بردی که آن حضرت این بر و احسان و عمل صالح را که هیچکس بر وی سبقت نگرفته حتی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) بجای بیاورد و آنوقت در چنان موقعی که عبدالله بن سلام و دیگران استفسار از وصی آن حضرت و ولی امور مسلمانان و امت مینمایند آیتی نازل شود و شامل دیگران نیز باشد ، چه مزیتی برای آنحضرت و چه تفاوتی با دیگران خواهد داشت و حکمت و اهمیت نزول آیه مبارکه و حرکت پیغمبر بجانب مسجد و جواب بر طبق سؤال ، چیست و تاکید بآیه دوم کدام است ، و معنی فصاحت و بلاغت و لطف عبارت و کنایت قرآن کجاست ؟ .

و مؤید این مطلب آیه شریفه تطهیر است .

چنانکه در بحار الأنوار در روایت ابوالجارود از حضرت باقر (علیه السلام) در این قول خدایتعالی مروی است :

«إنما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت ویطهرکم تطهیراً» جز این نیست که خدای میخواهد تا ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت پیغمبر و پاک کند شما را از ارجاس و معاصی پاک گردانیدنی .

خلاصه معنی این است ای اهل بیت پیغمبر اراده الهی بآن تعلق گرفته است

که خطیئات و سیئات و آنام را از شما دور دارد تا اذیال عصمت شما که از روز ازل باین دولت عصمت متنعم شده اید آلوده غبار عصیان و گردگناه نگردد و از هر صغیره و کبیره و خطا و نسیانی معصوم باشید .

بالجمله حضرت ابی جعفر (علیه السلام) فرمود این آیه کریمه درباره رسول خدا و علی ابن ابیطالب و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین نازل شد و این مسئله در خانه ام سلمه زوجه پیغمبر اتفاق افتاد، رسول خدای (صلی الله علیه و آله وسلم) علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را بخواند و کساء خبیری خود را برایشان پوشش ساخت ، و خود نیز با ایشان بزیر عبا اندر شد.

پس از آن عرض کرد «هؤلاء أهل بيتي الذين وعدتني فيهم ما وعدتني ، اللهم اذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیراً» ایشان همان اهل بیت من هستند که با من وعده فرمودی درباره ایشان آنچه را که وعده نهاده‌ای بار خدایا رجس را از ایشان بپوش و پاک بدار ایشان را پاک نمودنی.

این آیه شریفه در این وقت نازل شد ام سلمه عرض کرد یا رسول الله من نیز با ایشان هستم یعنی از جزء این اهل بیت میباشم؟ فرمود «ا بشری یا أم سلمة فانك إلى خير» بشارت باد ترا ای ام سلمه که تو بسوی خیر و خوبی باشی ، یعنی در شمار ایشان نیستی لکن بسعادت هر دو جهان برخورداری .

ابوالجارود میگوید زید بن علی بن الحسین علیهم السلام فرمود جماعتی نادان از جمله مردمان چنان گمان میبردند که خداوند تعالی در این آیه شریفه زندهای پیغمبر را اشارت و اراده فرموده است، سوگند باخدای دروغ میگویند چه اگر مقصود از اهل بیت آنحضرت در این آیه شریفه ازواج پیغمبر بوده اند میفرمود « لیذهب عنک الرجس ویطهرک تطهیراً، ضمیر خطاب مؤنث وارد میشد چنانکه فرمود «واذکرن ما یتلی فی بیوتک ولا تبرجن» و فرمود « لستن كأحد من النساء».

راقم حروف گوید همان است که جناب زید فرمود چه این دو آیت شریفه متصل بهم است دیانساء و خدای تعالی میفرماید «یا نساء النبی لستن كأحد من النساء إن

انتقین فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض وقلن قولاً معروفاً وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الأولى وأقمن الصلوة وأطعن الله ورسوله» و در این آیه شریفه که خطاب بنسوان پیغمبر یزدان است همه جا ایراد الفاظ تانیث شده و خطاب بجمع مؤنث است. و در اخبار و تفاسیر علمای سنی و شیعی وارد است که آیه تطهیر مخصوص بآل عبا علیهم السلام است، و بحکایت ام سلمه سلام الله علیها باختلاف روایات خود اشارت کرده اند.

چنانکه احمد بن حنبل در مسند خود از عطاء بن ریاح بحکایت فاطمه

صلوات علیها و طبخ در دیک کلین و آوردن بحضرت سید عالمین .

و دیگر از ابوالحسن اندلسی که جامع صحاح سته است بهمین مضمون مذکور است . و

عبدالله بن محمد بن عمران که یکی از فضلالی اهل سنت از ابوالحمراء، و در مجمع از ابوسعید خدری و انس بن مالک و وائلة بن اصفع و عایشه و ام السلمه مروی است که این آیه شریفه برسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین سیدالشهدا صلوات الله علیهم اختصاص دارد.

و ابوحمزه ثمالی در تفسیر خود نقل میکند که این آیه شریفه در حق آل عبا نازل شده .

و ثعلبی باسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی با مادرم نزد عایشه رفتم مادرم با عایشه گفت هیچ دیدی که در روز جمل خروج کردی و از فرمان الهی «و قرن فی بیوتکن» قرار گیرید در خانهای خود، پای بیرون نهادی، گفت از قضاء و قدر بود .

آنگاه از حال امیر المؤمنین علی (علیه السلام) از وی پرسش گرفتم گفت پرسیدی از من از دوست ترین مردمان برسول خدا، و از شوهر دوست ترین ما، یعنی از آنکس پرسیدی که از تمام اهل جهان در حضرت رسول محبوب تر و از شوهر کسیکه از تمام ما در خدمت رسول خدا دوست تر بود، سوگند با خدای که دیدم علی و فاطمه و حسن

و حسین را که پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را ایشان را بزیر جامه فراهم ساخت، و آن جامه را بر سر ایشان کشید و عرض کرد بارخدایا ایشان اهل بیت و خویشاوندان من هستند پس رجس را از ایشان دور فرمای و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از آشوب معصیت.

بعد از آن عایشه گفت با رسول خدای عرض کردم ای رسول خدا من اهل بیت توام، فرمود دور شو که تو اهل بیت نیستی چه ایشان اهل من باشند.

و از این قبیل روایات بسیار است که این آیه شریفه مخصوص بآل عبا است و از خارج معلوم است که دروغ راندن و کذب از رجس است بلکه برترین رجسهاست و هیچ خلاف نمیرود که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) که صدق محض است دعوی امامت فرمود، و اصحاب با آن حضرت مخالفت ورزیدند لاجرم آنحضرت در دعوی خود صادقاند و اصحاب که خلاف نمودند کاذب و برخلاف حق رفته اند چگونه توانند در این آیه شریفه اندر باشند.

و در آن حدیث که در بحار الانوار از ابو بصیر از حضرت ابی جعفر (علیه السلام) در تفسیر آیه مبارکه «أطیعوا الله وأطیعوا الرسول وأولی الأمر منکم» مروی است که فرمود در حق علی بن ابیطالب (علیه السلام) نازل شده است با آیه تطهیر و اختصاص آن بآل عبا صلوات الله علیهم بیانی روشن مذکور است.

و چون در جای دیگر مرقوم داشته ایم با عادت نپرداختیم که احمد بن حنبل در مسند خود، و ثعلبی در تفسیر خود و حکایت شداد بن عمار با واثله بن اسقع باین آیه مبارکه و اختصاص آن بال کساء تصریح رفته است، و تخصیص آیه شریفه طهارت بآل عبا از یازده طریق از رجال مخالف غیر از طرق اربعه دیگر که در بحار الانوار مذکور است مروی است.

مجلسی اعلی الله مقامه در بیان دلالت این آیه شریفه بر عصمت آل عبا صلوات الله علیهم و استشهاد بر اخبار و روایات مخالفین و علمای سنت و مفسرین آلجماعت و چگونگی ترتیب این آیه با آیه ما قبل و ما بعد شرحی مبسوط مرقوم میفرماید، و چون بحاصل آن بیانات در طی این کتاب و سایر کتب ائمه که تاکنون بنگارش موفق شده ایم اشارت

کرده ایم. بهمین اشارت کفایت رفت .

و مؤید این مطلب است نزول سوره مبارکه « هل اتی » و آیه شریفه « یوفون بالنذر ویخافون یوماً کان شره مستطیراً » وفا میکنند بندریکه در بیماری حسنین علیهم السلام کرده بودند که سه روز بروزه روند و میترسند از روزیکه شرشفاش و آشکار و بهمه جا منتشر گردیده ، و میدهند طعام خود را در راه دوستی خدای بدرویش و یتیم و اسیری که بدار الحرب گرفته اند.

در تفسیر اهل بیت علیهم السلام مذکور است که مراد از انسان در این سوره مبارکه هلاتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئاً مذکوراً، علی بن ابیطالب (علیه السلام) است

و هل استفهام در اینجا در معنی نفی است نه بمعنی تحقیق ، و معنی چنان زمان و مدتی نگشت که علی در آن زمان مذکور نشود بلکه

است که همه وقت مذکور و معروف بود ، و چگونه غیر از این باشد با اینکه نام همایونش با نام خدا و رسول خدا بر ساق عرش و بر در بهشت پیش از خلق عالم نوشته باشد .

در مناقب خوارزمی از جابر بن عبدالله انصاری منقول است که پیغمبر فرمود بر در بهشت مکتوب است « لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب ان رسول الله » دو هزار سال پیش از آنکه آسمانها و زمینها خلق شده باشند.

در کتب مخالف و موافق مذکور است که بر ساق عرش نوشته شده است « لا إله إلا الله محمد رسول الله أیدته بعلی و نصرته به » .

و هم در مناقب خوارزمی مروی است که امام حسین (علیه السلام) فرمود نور من و پدرم در حضرت خدایتعالی یک نور بود و چهار هزار سال قبل از آدم آفریده شده بود و از این قبیل احادیث بسیار است، و مؤید این قول است که این سوره مبارکه باجماع امامیه و جمهور اهل سنت در حق اهل بیت علیهم السلام وارد شده است .

و باید دانست که باتفاق تمام علماء و مفسرین شیعی و معظم اهل سنت

آیه شریفه إن الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً* عیناً یشرب بها عبادة الله یفجرونها تفجیراً» و آنچه بعد از آنست تا آخر سوره مبارکه در شأن حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات الله وسلامه علیهم وفضله خاتون خادمه ایشان شرف نزول یافته است چنانکه شاعر در این شعر خود اشارت باین معنی کرده و گفته است :

أنا عبد لفتی أنزل فيه هل أتى إلى متى أكتمه : أكتمه إلى متى والله در القائل

إلى م إلى م و حتى متى * أعاتب في حب هذا الفتى

و هل زوجت فاطم غيره * وفي غيره هل أتى هل أتى

و از بزرگان اهل سنت و محدثین این جماعت ثعلبی که امام اهل حدیث است در تفسیر خود بطریق اهل سنت مذکور نموده است که این آیه شریفه إن الأبرار ، تا آخر آیه بلکه تا پایان سوره مبارکه در حق اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده است .

و در سبب نزول آن چنین حکایت کرده اند که وقتی حسنین علیهما السلام بیمار شدند رسول خدای با جمعی از اصحاب بیعت ایشان بیامد و باعلی (علیه السلام) فرمود یا ابا الحسن برای این دو فرزند خودندری بکن تا یزدان تعالی ایشان را شفا بخشد و بلباس عافیت ملبس گرداند .

علی (علیه السلام) نذر فرمود که اگر خدایتعالی ایشان را از آن بیماری بهبودی بخشد من سه روز روزه بدارم ، چون آن حضرت این نذر را بفرمود فاطمه و حسن و حسین و فضله خادمه ایشان بموافقت آن حضرت همان نذر را بنمودند ، و از آن پس که از بستر رنجوری برستند و بجامه بهبودی پیوستند عزیمت باقامت نذر فرمودند ، و در آن وقت هیچ طعامی در حجره طاهره نبود که بآن افطار نمایند .

علی (علیه السلام) نزد شمعون یهودی که همسایه آن حضرت بود برفت و فرمودای شمعون

آیا تواند بود که پاره پشم بمن دهی تا دختر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) از بهر تو برسد و تو در اجرت آنسه صاع جو بمن دهی ، عرض کرد باین معامله راضی شدم ، و بخانه خود برفت و آن پشم و جو را بیاورد.

و آن حضرت آن جمله را بحجره مبارکه فاطمه زهرا صلوات الله علیهما آورد و اهل بیت بروزه اندر شدند .

و فاطمه زهرا در روز نخست يك صاع از آنجو را بیاورد و آرد کرد و پنج گرده نان آماده فرمود ، چون شب در رسید نماز شام را بگذاشتند و طعامی را که مهیا کرده بودند حاضر ساختند و چون خواستند روزه خود را بشکنند ناگاه آوازی بگوش ایشان رسید سلام بر شما باد اهل بیت محمد همانا مسکینی از مساکین و نیازمند و گرسنه ام مرا طعامی بخشید تا یزدان تعالی شما را از مائدهای بهشتی کامیاب فرماید . سید اوصیا علی مرتضی قرص نان خود را با و تصدق فرمود و سایر اهل بیت نیز بآن حضرت اقتداء کرده در آن شب بآب خالص افطار فرموده فضا خاتون نیز قرص خود را با و تصدق فرمود .

روز دوم نیز حضرت فاطمه بر نهج روز اول پنج گرده نان مهیا ساخت و چون شب و هنگام افطار در رسید ناگاه صوتی بگوش ایشان در رسید ای اهل بیت محمد یتیمی بر در سرای شما گرسنه و بینوا هستیم مراطعا می دهید علی (علیه السلام) بهره خود را باوعطا کرد اهل بیت و فضا نیز متابعت فرمودند و هم در آن شب روزه خود را بآب بشکستند .

و چون روز سوم چهره بنمود صدیقه طاهره صلوات الله علیها پنج قرص دیگر آماده کرد و گاهی که نوبت افطار شد ناگاه آوازی گوشزد ایشان گردید اسیری از اسرای محمد و گرسنه ام مرا بطعامی اطعام فرمائید تا ایزد متعال شمارا از خوان جنان بهره کامل دهد امیرالمؤمنین و سایر اهل بیت صلوات الله علیهم نان خود را با و عطا کردند و در آن شب نیز با آب روزه را برگشودند.

روز چهارم علی دست حسن و حسین علیهم السلام را گرفته بحضرت رسول خدا آورد

و حسنین از شدت گرسنگی و ضعف میلرزیدند چون رسول خدای ایشان را بدید فرمود ای ابوالحسن این دو معصوم بچه حال اندرند که این چند ضعیف و ناتوان شده اند آنحضرت تفصیل را بحضرتش معروض داشت .

رسول خدای بسرای فاطمه زهرا روان شد و چون بحجره شریفه اش اندر آمد فاطمه را در مصلاهی خود بنماز نگریست و از گرسنگی و بی قوتی شکم مبارکش بر پشت چسبیده بود ، چون آنحال را بدید عرض کرد ای پروردگار عالم اهل بیت پیغمبر تواز گرسنگی بخواهند مرد .

جبرئیل (علیه السلام) در رسید عرض کرد ای محمد بگير این را و آن کرامتی که یزدان تعالی درباره اهل بیت تو فرموده است خوش باش ، و سوره مبارکه هداتی را تا پایان آن بآن حضرت تلاوت کرد .

بالجمله مفسرین سنی و شیعی را اختلافی در اصول مقصود و نزول این آیات شریفه در حق اهل بیت نیست جز اینکه روایات پاره ایشان در سبب نزول مختلف است، مثل واقدی و معدودی دیگر، و بیان آن جمله در این مقام لازم نیست .

در منهج الصادقین و اغلب کتب تفاسیر و اخبار مشروح است و بیاره روایات باز میرسد که یکشب و روز گرسنه بوده اند، و طعام خود را بآن زحمت آب کشیدن امیرالمؤمنین (علیه السلام) از اول شب تا بصبح و تحصیل رزق بمسکین و یتیم و اسیر عنایت فرموده اند .

در تفسیر صافی مرقوم است که در مناقب از بیشتر از بیست تن کبار مورخین و بروایت اهل بیت علیهم السلام از حضرت باقر سلام الله علیه خبری نزدیک بهمان خبر که مسطور شد مسطور است، جز اینکه در آن خبر از روزه حسنین علیهما السلام مذکور نیست ، و در آخر همان خبر است که :

پیغمبر اهل بیت را گرسنه دید، پس جبرئیل نازل شد و قدحی از فضا که بدر و یاقوت ترصیع داشت و آکنده از ترید و عراق، یعنی آن استخوانی که

معظم گوشت را از آن گرفته اند و بوی مشک و کافور از آن بر میدهند با او بود ، پس بنشستند و بخوردند تا سیر شدند، و با اینحال بقدر يك لقمه از آن صفحه نکاست .

و امام حسین (علیه السلام) بیرون شد و پاره از آن عراق با خود داشت ، در اینحال زنی یهودیه آمد سؤال کرد ای اهل بیت گرسنه ام این طعام از کجا شما رارسید از آن بما اطعام کن، امام حسین دست دراز کرد تا او را طعام بخشد ، جبرئیل نازل شد و آنرا از دست امام حسین بگرفت و صفحه باآسمان بر شد .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود اگر نه آن بودی که حسین خواست از آن قطعه با آن جاریه طعام بخشد برکت این صفحه در میان اهل بیت من بجای میماند و از آن میخوردند تا روز قیامت.

آن صدقه در شب بیست و پنجم ذی الحجّه، و نزول هل اتی در روز بیست و پنجم آنماه بود .

و دیگر آیه مبارکه مباحله و بعضی آیات دیگر است که مؤید مطلب مسطور است و بعضی ، مرقوم و پاره در جای خود مذکور میشود .

بیان رساله حضرت باقر (علیه السلام) بسعد الخیر و نصیحت و موعظت بدو 2

بیان پاره ای نصایح شافیة حضرت باقر (علیه السلام) با جابر بن یزید جعفی علیه الرحمة 16

بیان کلمات حضرت باقر (علیه السلام) در باب احکام سیوف 26

بیان موعظه حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) با جماعت شیعه 33

بیان پاره کلمات حکمت آیات حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) 37

بیان بعضی کلمات حکمت آیات که در کتب متفرقه بحضرت باقر (علیه السلام)

منسوب است 66

بیان مواعظ و کلمات نصایح آیات حضرت باقر (علیه السلام) که در طی مکالمات ظاهر شده است 96

بیان پاره حکایات حضرت باقر (علیه السلام) از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) 109

حکایت حضرت باقر (علیه السلام) از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) در بعضی موارد 114

حکایت فرمودن حضرت باقر (علیه السلام) از کیفیت ورود رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) بمدینه 122

بیان پاره حکایات از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) 132

بیان پاره حکایاتی که از حضرت باقر از حضرت امیر المؤمنین علیهما السلام مأثور است 139

بیان بعضی حکایات حضرت باقر (علیه السلام) که از رسول خدا در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مأثور است 184

بیان پاره آداب و اخلاق حسنه حضرت امیرالمؤمنین که از امام محمد باقر صلوات الله علیهما مأثور است . 188

بیان بعضی حکایات که از حضرت باقر (علیه السلام) در حق بعضی کسان وارد است 242

بیان پاره مکالمات حضرت باقر (علیه السلام) با پاره کسان و معاصران عهد همایونش 282

بیان پاره حکایات حضرت باقر صلوات الله علیه در بعضی مقامات 286

بیان بعضی اخباری که از حضرت باقر (علیه السلام) در فضائل امیر المؤمنین از رسول خدای (صلی الله علیه وآله وسلم) مأثور است

298

بیان بعضی اخبار حضرت باقر (علیه السلام) در جلالت حضرت خدیجه و فاطمه

علیهما السلام . 320

بیان پاره اخباریکه از حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) در باب محشر وارد است 328

بیان پاره اخبار حضرت باقر (علیه السلام) در برخی فضائل امیر المؤمنین علی بن

أبي طالب علیهما السلام 342

فهرست 378

ص: 379

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

